

گفتمان امامت

جلد دوم

پاسخ به سؤالات دانشور اردنی

تألیف

مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی

سید محمد سعید حکیم مدظلہ

سرشناسه:
عنوان اصلی:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر: قم: روضة العباس علیه السلام، ۱۳۹۲ هـ ش.
مشخصات ظاهری: ص.
شابک:
وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت:
موضوع:
شناسه افزوده:
رده بندی کنگره: BP
رده بندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی:

گفتمان امامت ج ۲

تألیف: آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبائی حکیم
ترجمه و نگارش: هیئت تحریریه مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

ناشر: نشر روضة العباس علیه السلام

امور فتنی و رایانه‌ای: مؤسسه پژوهشی روضة العباس علیه السلام

چاپ: یکم، ۱۳۹۲ هـ ش

شابک:

شمارگان:

قیمت:

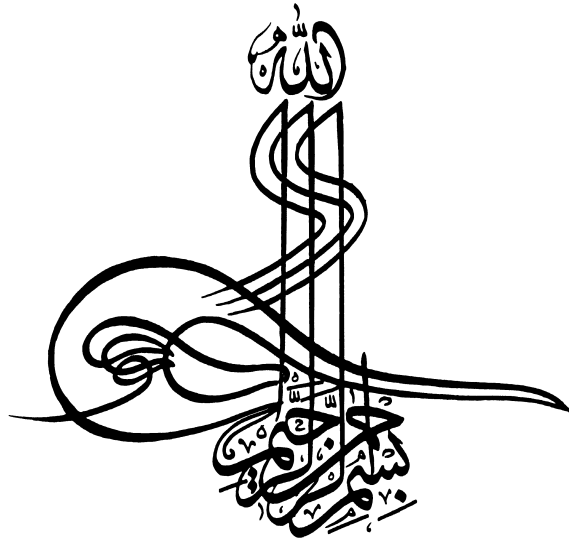


roze_alabbas@yahoo.com

مراکز پخش:

- قم: خ دورشهر، شماره ۲۲، پ ۲۸، ☎: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۳۹۵
- قم: خ ارم، پاساژ قدس، پ ۱۰۷، کتابفروشی موسوی، ☎: ۰۲۵-۳۷۸۳۱۳۶۸
- تهران: خ کارگر جنوبی، خ روان‌مهر، بن‌بست دولت‌شاهی، پ ۴، نشر نیک معارف، ☎: ۰۲۱-۶۶۹۵۰۰۱۰
- مشهد: خ آخوند خراسانی، شماره ۲۰/۱، کوچه دبیرستان فروغ، جنب مسجد الزهراء علیه السلام، کتابفروشی طالبیان، ☎: ۰۵۱۱-۸۵۵۵۹۴۷
- مشهد: خ آیت الله بهجت ۲، پاساژ گنجینه کتاب، کتاب یوسف، ☎: ۰۵۱۱-۲۲۴۰۰۷۲۰
- اصفهان: خ چهارباغ پایین، کتابسرای حکمت، ☎: ۰۳۱۱-۲۲۴۰۶۰۸

حق چاپ محفوظ است



فهرست نگاشته‌ها

✓ پرسش‌های مطرح شده / ۱۵

- ۲۳ پاسخ پرسش‌های یاد شده.
- ۲۴ هدف از بررسی حقیقت، باید عمل براساس آن باشد.

✓ یادآوری یک نکته درباره بیعت / ۲۶

- ۲۷ روایت بیعت به معنای دست کشیدن به نقل از شیعه و سنی.
- ۲۹ بیعت کردن به معنای اقرار و پذیرش ولایت.
- ۳۰ استدلال به حدیث غدیر منوط بر مسأله بیعت نیست.
- ۳۱ اهتمام شیعه به بیعت تأکیدی بر دلالت حدیث غدیر بر امامت است.
- ۳۲ برخی قراین آشکار در دلالت حدیث غدیر بر امامت.
- ۳۴ بازگشت ولایت بر امامت و وجوب اطاعت.

✓ ۱. موضع شیعه در قبال این مسأله قرآنی چیست؟ / ۳۵

- ۳۶ شیعه و پاسخ به پرسش قرآنی.
- ۳۷ پیشگامان نخستین و عدم استمرار رضایت.
- ۳۸ استدلال بر نجات گروه پیشگامان نخستین با توجه به وعده دادن بهشت به آنان.
- ۳۸ آیا نجات و رهایی پیشگامان نخستین قطعی است؟
- ۳۹ وعده بهشت و رستگاری برای همه انصار و مهاجران.
- ۴۱ وعده پیروزی به هر مؤمنی که عمل شایسته انجام دهد.
- ۴۳ وعده به رستگاری و بهشت برای تمام مؤمنان.

- ۴۳ اطلاق تهدید با خسران زیان برای گنه کاران و منحرفان.
- ۴۵ جمع بین ادله و عده با ادله تهدید
- ۴۶ بر حذر داشتن صحابه از فتنه‌انگیزی و انقلاب
- ۵۰ توجیه مطلق بودن وعده دادن خداوند به رستگاری
- ۵۰ سخنی در باره تابعان
- ۵۱ پیشگامان نخستین و مرتدان از اسلام
- ۵۲ واقعیت حال پیشگامان نخستین و عدم تناسب رستگاری
- ۵۳ قطعیت رستگاری پیشگامان نخستین و انگیزه‌ای برای کارهای زشت
- ۵۶ پیشگامی در ایمان و مسئولیت سنگین
- ۵۷ آیا پرداختن به مسایل مربوط به پیشگامان نخستین جایز است؟
- ۶۰ مشخص نشدن پیشگامان نخستین به شکل دقیق
- ۶۱ اتفاق نظر مسلمانان و عدم امتیاز پیشگامان نخستین از نظر نقد
- ۶۱ سخنی در باب حمل صحابه بر معنای «پیشگامان نخستین»
- ۶۷ سخنی در استدلال به قصه حاطب
- ۶۷ بررسی داستان حاطب بن ابی بلتعنه
- ۶۸ تلاش در تقدیس صحابه بدر در برابر تقدیس اهل بیت علیهم‌السلام
- ۶۹ اهل تسنن و چگونگی صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
- ۷۰ سخن طحطاوی در توجیه دیدگاه اهل تسنن
- ۷۲ تفسیر طحطاوی از کلمه «آل» در حدیث صلوات ابتر
- ۷۳ سخنی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در اختلاف مردم در مورد حدیث نبوی
- ۷۵ سخنی از ابن ابی الحدید در مورد منافقان و فعالیت‌های آنان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
- ۷۸ سخنی از امام باقر علیه‌السلام در احادیث نبوی ساختگی
- ۸۰ روایتی از مدائنی و نفظویه در مورد احادیث نبوی ساختگی
- ۸۳ سخنی از اسکافی
- ۸۵ سهم روایات کتاب‌های صحیح از این روایات
- ۸۶ متن حدیث وارد شده در مورد اهل بدر

- سخنی در حدیث یاد شده..... ۸۸
- قرآن کریم و سرزنش حاطب..... ۸۸
- حدیث یاد شده و عدم قطعیت و رستگاری و در امان بودن بدریان ۹۱
- اعلام قطعیت رستگاری و نجات اهل بدر و تشویق به انجام زشتی‌ها..... ۹۱
- ناسازگاری قطعی بودن رستگاری و نجات اهل بدر با مواضع آنان ۹۴
- این حدیث باید با قید مرتکبان غیر از گناهان کبیره باشد ۹۶
- قرآن و تهدید حاطب ۹۶
- سخنی در باب احادیث مشابه حدیث حاطب ۹۸
- تأویل و تفسیر منطقی و عاقلانه حدیث حاطب ۱۰۰
- تغییر و دستبرد در بسیاری از احادیث از روی عمد یا ناآگاهی ۱۰۱
- قطعیت بخشی به بسیاری از مسائل به غیر از رخداد بدر..... ۱۰۳
- احادیث یاد شده ویژه اهل بدر، نه دیگران..... ۱۰۶

✓ ۲. گروه پیشگامان نخستین و رضایت خدا / ۱۰۷

- سخن در باب آیه بیعت رضوان ۱۰۸
- عدم اطلاق آیه یاد شده..... ۱۰۹
- برخی از آیات الهی موضوع رستگاری را به وفاداری به بیعت منوط دانسته‌اند ۱۱۰
- رضایت و خشنودی فقط مختص کسانی نیست که در بیعت رضوان شرکت کرده‌اند... ۱۱۱
- برخی نشانه‌های تأییدکننده مشروط بودن رضای الهی به استقامت و پایداری ۱۱۳
- تفاوت غبطه و حسادت..... ۱۱۴
- حسادت از بزرگ‌ترین حرام‌هاست..... ۱۱۵
- تفاوت دیدگاه‌های شیعیان و اهل تسنن در مورد امامان خود..... ۱۱۸

✓ ۳. چرا در مسائل صدر اسلام از سیره علی ع و خاندانش پیروی نمی‌شود؟ / ۱۲۱

- سخنی در پذیرش عمل انجام شده و روبه‌رو شدن با آن ۱۲۱
- سخنی در باب تن به واقع دادن و مشروعیت بخشیدن به آن..... ۱۲۲
- تعیین خلافت از جانب خدای تعالی است و امام نمی‌تواند از آن عدول کند..... ۱۲۳

- ۱۲۶ انحصار خلافت در تعیین شدگان از جانب خدا.
- ۱۳۳ خودداری عثمان از کناره گیری از خلافت با وجود نبود سخن آشکار برای او.
- ۱۳۴ امضای چنین رخ دادی مستلزم از بین رفتن آثار و ویژگی های حق و حقیقت است.
- ۱۳۸ اصول گرایی اسلامی با بیعت گرفتن به زور و قهر سازگاری ندارد.
- ۱۳۹ خلیفه و حق تعیین جانشین در اداره امت اسلامی.
- ۱۳۹ شیعیان به یقین می دانند که ائمه علیهم السلام از حق خود کناره گیری نکرده اند.
- ۱۴۰ ادعای این که شیعیان به دروغ این امر را به پیشوایان خود نسبت می دهند.
- ۱۴۰ پاسخ به این ادعا و اثبات حقانیت باور شیعیان.
- ۱۴۱ شیعه ستمدیده در هجوم افتراءات.
- ۱۴۲ در صورت دروغ پردازی شیعیان می بایستی از جانب ائمه علیهم السلام طرد می شدند.
- ۱۴۳ شیعیان و حفاظت از میراث ائمه علیهم السلام.
- ۱۴۶ تأثیر پذیری شیعیان از اخلاق ائمه علیهم السلام.
- ۱۴۸ دوری اهل تسنن از اهل بیت علیهم السلام.
- ۱۴۸ موضع گیری اهل تسنن در قبال شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان آنها.
- ۱۴۹ پاره ای از موضع گیری های علمای اهل تسنن در قبال ائمه اهل بیت علیهم السلام.
- ۱۵۵ برخی از مواضع عموم اهل تسنن در قبال ائمه اهل بیت علیهم السلام.
- ۱۵۹ اهتمام ائمه علیهم السلام به مسأله هدایت و تربیت امت.
- ۱۶۲ اهتمام ائمه علیهم السلام به شیعیان خود بعد از رویگردانی اهل تسنن از آنان.
- ۱۶۳ جایگاه ائمه علیهم السلام، واقعیتی جدانشدنی از کلیت اسلام.
- ۱۶۵ بیانات و سخنان ائمه علیهم السلام و افراد خواص آنها در مورد خلافت.
- ۱۶۵ بیانات امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد خلافت.
- ۱۹۱ روایات متواتر و شکایت امیر مؤمنان علی علیه السلام از امر انجام یافته.
- ۱۹۳ سخن ابن ابی الحدید معتزلی پس از نقل شکوه امیر مؤمنان علی علیه السلام.
- ۱۹۳ ناسازگاری سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام با رضایت ایشان از واقعه رخ داده.
- ۱۹۴ موضع گیری حضرت زهرا علیها السلام در قبال مسأله خلافت.
- ۲۰۰ موضع امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد مسأله خلافت.

- موضع امام حسین علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۰۴
- موضع حضرت زینب کبری علیها السلام در قبال مسأله خلافت ۲۰۷
- موضع امام زین العابدین علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۰۸
- موضع امام محمد باقر علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۱۳
- موضع امام صادق علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۱۴
- موضع امام کاظم علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۱۷
- موضع امام رضا علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام در قبال مسأله خلافت ۲۱۹
- موضع محمد بن حنفیه در قبال مسأله خلافت ۲۲۰
- موضع عبدالله بن جعفر در قبال خلافت ۲۲۱
- موضع عبدالله بن حسن و دیگر خاندان ابوطالب در قبال مسأله خلافت ۲۲۲
- موضع عباس بن عبدالمطلب در قبال مسأله خلافت ۲۲۳
- موضع فضل بن عباس در قبال مسأله خلافت ۲۲۴
- موضع عبدالله بن عباس در قبال مسأله خلافت ۲۲۵
- برخی از سخنان ناقدان در باره خطبه ششقیه ۲۳۰
- موضع خواص اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام در قبال مسأله خلافت ۲۳۱
- موضع ابوذر در قبال مسأله خلافت ۲۳۱
- موضع حذیفه در قبال مسأله خلافت ۲۳۲
- موضع برخی از صحابه در قبال مسأله خلافت با توجه به شورا ۲۳۳
- سخنان برخی از بزرگان اهل تسنن و تطابق با موارد گفته شده ۲۳۹
- سخنان عمر بن خطاب ۲۴۰
- سخنی از عثمان بن عفان ۲۴۴
- نامه معاویه به محمد بن ابوبکر ۲۴۵
- سخنان دیگری از معاویه ۲۴۷
- سخنی از عمرو بن عاص ۲۴۸
- سخنی از عبدالله بن زبیر ۲۴۹
- سخنی از علی بن فارقی ۲۴۹

- رویدادهایی در عدم اقرار اهل بیت علیهم السلام برای خلافت ۲۵۰
- رویدادهای سقیفه ۲۵۱
- رویدادهای بعد از سقیفه ۲۵۳
- عکس العمل فاطمه زهرا علیها السلام در قبال رخ دادهای مربوط به سقیفه ۲۵۳
- خودداری امیر مؤمنان علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر ۲۵۵
- موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاران او در قبال رویدادهای شورا ۲۵۶
- تأثیر گذاری سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام و هم عصران ایشان بر ظهور عقاید تشیع ... ۲۵۹
- برخی از اهل تسنن و فهم حقیقت موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام ۲۶۹
- سخن اسماعیل حنبلی در موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام در قبال خلفای نخست ۲۶۹
- ادّعی اقرار ائمه علیهم السلام به رضایت از وضع موجود و نیاز به دلیل ۲۷۱

- ✓ ۴. آیا با وجود نص شرعی آشکاری امکان بیعت شکنی صحابه وجود دارد؟ / ۲۷۳
- سهل انگاری صحابه یا سهل انگاری پیامبر؟! ۲۷۳
- نتایج سهل انگاری ادعا شده ۲۷۸
- نهایت بزرگی و تکامل اسلام ۲۷۹
- شکست نظریه عدم نص، خود دلیلی بر وجود نص است ۲۸۰
- مخالفت صحابه با نص در دوران زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۸۱
- احادیث حوض و فتنه‌های بیم دهنده ۲۸۲
- در امت های پیشین چه گذشت ۲۸۳
- مخالفت با نصوص ۲۸۴
- مخالفت انصار با نص ۲۹۱
- پیش‌گویی پیامبر از مخالفت آنان با نص شرعی درباره خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام ... ۲۹۳
- کسانی که به مخالفت با نص پرداختند گروه اندکی بودند ۲۹۵
- طبیعت جوامع بشری در رویارویی با کودتاها ۲۹۶
- ادعای اتفاق نظر مردم مدینه بر بیعت با ابوبکر ۲۹۷
- شواهد بطلان ادّعی یاد شده ۲۹۷

- ۲۹۹ سخنی در کوشش انصار در راستای بیعت با سعد ابن عباده
- ۲۹۹ فعالیت گروه‌های منافقان و «طلقا؛ آزاد شدگان در فتح مکه»
- ۳۰۲ هشدار خدا و رسول خدا ﷺ از فتنه‌های آینده
- ۳۰۳ هشدار پیامبر ﷺ از آن چه که بر دین و اهل بیت ﷺ خواهد گذشت
- ۳۰۶ خودداری پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علی ﷺ از برخوردهای سخت با منافقان
- ۳۰۷ سخنان و موضع انصار
- ۳۰۹ تمجید انصار و دیگران از امیر مؤمنان علی ﷺ
- ۳۱۰ طرفداری گروهی از بزرگان صحابه از امیر مؤمنان علی ﷺ
- ۳۱۱ پشیمانی انصار از بیعت با ابوبکر
- ۳۱۵ کوشش برخی برای تضعیف امیر مؤمنان علی ﷺ و گرایش به سوی عباس
- ۳۱۶ روایت شیعه و اعتراض به ابوبکر در فراز منبر
- ۳۱۶ خطبه حضرت فاطمه زهرا ﷺ و بیدارگری ویژه انصار
- ۳۱۸ تأثیر خطبه فاطمه زهرا ﷺ در بین مردم و عکس العمل ابوبکر
- ۳۲۰ دست کشیدن مردم از جهاد تا هنگامی که امیر مؤمنان علی ﷺ با حاکمیت همراه نباشد
- ۳۲۱ موضع قبایل خارج از مدینه و حقیقت جنگ‌های رده
- ۳۲۲ برخی از اعراب و انکار بیعت با ابوبکر
- ۳۲۵ اعتراض برخی از عرب‌ها به پایمال شدن حق اهل بیت ﷺ در امر خلافت
- ۳۲۷ نتیجه‌گیری کلی از آن چه گذشت
- ۳۲۸ موضع تازه مسلمان‌ها در برابر بیعت با ابوبکر
- ۳۲۹ حضور بارز تازه مسلمان‌ها در پیکره رژیم حاکم
- ۳۳۲ کوتاهی بیشتر صحابه در زمینه یاری رساندن به حق
- ۳۳۴ پایبندی امیر مؤمنان علی ﷺ به اصول اعتقادی و اسلامی و برخی شواهد
- ۳۳۶ وجوب پیروی از امام منصوب بدون توجه به نتیجه آن

- ۳۴۱ عدم پیروزی امام منصوب باعث نادیده گرفتن نص نمی‌شود.
- ۳۴۲ یاری ندادن به امام منصوب گناهی که توبه پذیر است.
- ۳۴۳ بازگشت صحابه به سمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و حمایت آن‌ها از امام.
- ۳۴۳ پیوستن صحابه به امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان.
- ۳۵۳ وجود صحابه بسیاری در میان والیان، فرماندهان و یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام.
- ۳۵۴ افسوس امیر مؤمنان علی علیه السلام به خواص صحابه.
- ۳۵۵ انتقام‌گیری معاویه از صحابه.
- ۳۵۵ کشته شدن حجر بن عدی و یارانش و خشم مسلمانان از این مسأله.
- ۳۵۹ توجه نکردن امویان به گذشته و سابقه صحابه در خدمت به اسلام.
- ۳۶۲ تحریف حقایق از سوی دستگاه اطلاع رسانی امویان.
- ۳۶۲ موضع صحابه در قبال اهل بیت علیهم السلام بعد از هلاکت معاویه.
- ۳۶۳ تلاش‌های صحابه در روایت نص امامت و مناقب اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۶۴ امام حسین علیه السلام و گردهم‌آیی صحابه برای تثبیت حق اهل بیت علیهم السلام.
- ۳۶۶ دلایل جلوگیری دو خلیفه نخست از بیان سیره نبوی.
- ۳۶۷ اعتراف تعداد زیادی از صحابه به حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام.
- ۳۶۷ بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام و بازگشت حق از دیدگاه صحابه.
- ۳۷۵ تأکید صحابه بر وصایت امیر مؤمنان علی علیه السلام.
- ۳۷۶ مخالفت برخی هواداران خلفای نخستین با ادعای وصیت.
- ۳۷۸ شکوه اهل بیت علیهم السلام از قریش بوده، نه از صحابه.
- ۳۷۹ دست‌یابی بسیاری از صحابه به درجات رفیع.
- ۳۷۹ ستایش امامان علیهم السلام از صحابه.
- ۳۸۴ دوست داشتن صحابه راستین و ثابت قدم، از واجبات دینی است.
- ۳۸۷ خلاصه آن چه گذشت.

- ۳۸۸ در زمینه رویگردانی صحابه از نص، تردید کافی است
- ۳۸۹ اذعان صحابه به نص، مایه افتخار آنان است
- ۳۹۱ سخنی در باره آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾

✓ ۵. سخنی در شایستگی مقام امامت و رهبری در عصر کنونی / ۳۹۷

- ۳۹۷ مرزبندی صلاحیت و شایستگی منصب خلافت از لحاظ شرعی
- ۳۹۸ باید با شرایط کنونی برای اجرای این طرح از خود سازگاری نشان داد
- ۳۹۹ وظیفه مسلمانان به هنگام امکان‌ناپذیر بودن اجرای چنین طرحی
- ۳۹۹ لزوم کاستن از میزان برخوردهایی که در زمینه اختلافات مذهبی بروز می‌کند
- ۴۰۰ لزوم بازگشت به منشأ این درد و رنج و بررسی علل آن

✓ ۶. ابوبکر و نماز او در جای رسول خدا ﷺ / ۴۰۳

- ۴۰۳ ناکارآمدی استدلال هر گروهی به روایتی که فقط از جانب خود روایت شده
- ۴۰۵ روایت شیعیان در مورد نماز ابوبکر
- ۴۰۶ عقیده امیر مؤمنان علی عليه السلام در مورد امر نماز از دیدگاه برخی از اهل تسنن
- ۴۱۰ اختلاف روایات در مورد موضع رسول خدا ﷺ به هنگام خروج از منزل
- ۴۱۱ وجود برخی ناهماهنگی‌ها در متن روایت‌های این داستان
- ۴۱۴ حادثه نماز به منزله نص نیست و صحابه را ملزم به بیعت با ابوبکر نمی‌کرد
- ۴۱۷ نبود هیچ سنخیت و تلازمی بین شایستگی امام جماعت و شایستگی خلافت
- ۴۲۰ محور قرار نگرفتن حادثه نماز ابوبکر در سخنان عمر
- ۴۲۱ مقایسه‌ای بین رویداد نماز و آن چه در حق امیر مؤمنان علی عليه السلام وارد شده
- ۴۳۲ اهمیت مسأله خلافت با دقت نظر نه با اشاره
- ۴۳۲ حقیقت باید کاملاً واضح باشد و هیچ گونه تردیدی در آن باقی نماند
- ۴۳۳ موانعی پیش روی تلاش‌های اصلاح طلبانه
- ۴۳۳ نمونه‌ای از موانع اختلافات و چند دسته‌گی‌های داخلی
- ۴۳۳ رنج و مصیبت ادیان آسمانی از این اختلافات و چند دسته‌گی‌ها

- ۴۳۴ هشدار شدید قرآن کریم به پرهیز اختلافات
- ۴۳۵ پیامبر اکرم ﷺ و خبر از مسأله اختلاف در امت
- ۴۳۷ هشدار به مسلمانان نسبت به فتنه‌ها و تهدید آن‌ها
- ۴۳۹ شدت تهدید به اختلافات و بیان پیام‌های خطرناک آن‌ها
- ۴۴۱ اهمیت موارد اختلاف برانگیز در دین و لزوم حجت آشکاری برای آن
- ۴۴۵ قدرت از مهم‌ترین اسباب اختلاف
- ۴۴۶ اختلاف نظر بر قدرت، نخستین و خطرناک‌ترین اختلاف پدید آمده در امت اسلامی ..
- ۴۴۶ تأکید بر وجوب شناخت امام و پیروی از او
- ۴۴۷ پایبندی حکمران به اصول، نقطه ضعفی مادی که قاطعیت شریعت آن را جبران می‌کند
- ۴۴۷ اکتفا کردن پیامبر ﷺ به یک اشاره در مورد خلافت غیر ممکن است
- ۴۴۸ باید نوعی نظام و سیستم کامل و شامل برای امر خلافت در نظر گرفته شود

✓ ۷. اکمال دین و ضرورت نیاز به امامان / ۴۴۹

- ۴۴۹ اختصاص علم دین به ائمه علیهم‌السلام با اکمال دین منافاتی ندارد
- ۴۵۰ توانایی امت برای شناخت احکام با تعیین مرجع و مبنا برای آنان کفایت می‌کند
- ۴۵۲ اهل تسنن و امتیاز علمی بسیاری از صحابه
- ۴۵۵ اعتراف اهل تسنن به متمایز بودن اهل بیت علیهم‌السلام از بُعد علمی
- ۴۵۹ کتاب نامه

✓ پرسش‌های مطرح شده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا

محمد و على آله الطيبين الطاهرين وصحبه المكرمين.

به حضور سید علامه دانشمند بزرگوار جناب محمد سعید حکیم، خداوند شما را حفظ نماید و به شما طول عمر عنایت فرماید.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

خدای متعال را سپاس، پاسخ پرسش‌هایی را که از شما پرسیدم، دریافت کردم. پاسخ‌هایی که برای دست‌یابی به این سؤال‌ها بسیار تلاش شده بود، کوشش حضرت عالی واقعاً قابل تقدیر است. از آن جایی که خود، زحمت پاسخ به پرسش‌هایم را عهده‌دار شدید و از این که سعه صدر از خود نشان دادید و باب گفت‌وگو را میان اهل تسنن و شیعه گشودید، از شما به طور ویژه تشکر می‌کنم. این موضوع به ویژه در ارتباط با درک مسائل شیعه بر اساس دیدگاه‌های شرعی اهل تسنن، بسیار حائز اهمیت است و باعث می‌شود تا نکات مبهم و تفسیر اشتباه برخی از اهل تسنن بر طرف گردد و موضع آنان نسبت به دیدگاه‌های شیعه، رویکرد منصفانه و بی‌طرفانه بیابد.

چه بسا این پاسخ‌ها به تحلیل و تفسیر نیاز داشته باشند، اما همان‌طور که می‌دانید این کار به تلاش جدی نیاز دارد، زیرا این پاسخ‌ها باید با دقت و تأمل بسیار

زیاد، مورد بررسی قرار گیرند و هم‌چنین بایستی با دیدگاه عالمان اهل تسنن در کشورمان و موضع‌گیری آن‌ها نسبت به این گفت‌وگو و پاسخ‌ها نیز آشنا شویم. ان‌شاءالله در مکاتبات بعدی شما را در جریان این امر قرار خواهم داد. خدای را سپاس که شمار دیگری از پرسش‌ها با همین رویکرد برای ما فراهم شد. من آن‌ها را برای شما می‌فرستم و از حضرت‌عالی خواهش می‌کنم به آن‌ها پاسخ دهید تا با دیدگاه شما آشنا شویم.

در پایان یادآور می‌شود که در هنگام پاک‌نویس پرسش غدیر، کلمه «بیعت» از قلم افتاده است. البته سؤال در ارتباط با اشکال مطرح شده در مورد «حادثه بیعت غدیر» و نه خود «حادثه غدیر» است. من اطلاعات گسترده‌ای در ارتباط با این موضوع در اختیار دارم. به ویژه با دیدگاه و منابع اهل تسنن در مورد آن آشنا هستم. امیدوارم این موضوع در مکاتبات بعدی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

خدا را سپاس‌گزارم که تلاش شما در پاسخ به آن به هدر نرفت و پاسخ شایسته و زنجیروار شما که به ندرت در پاسخ چنین پرسشی می‌توان یافت، بسیار سودمند واقع گردید.

در پایان از جناب‌عالی خواهش می‌کنم مرا از دعای خیر خود محروم نسازید. از خداوند متعال می‌خواهم تا ما را به انجام هر آنچه مایه مهرورزی و رضایت و خشنودی او و به سود مسلمانان است، موفق گرداند.

پایان نیایش‌ها و ستایش‌ها ویژه خدا؛ پروردگار جهانیان است.

پرسش یکم: موضع شیعه نسبت به این مسأله قرآنی چیست؟

قرآن کریم در ارتباط با وضعیت امت مسلمان و جایگاه و مقام امت

مسلمان در نزد خدا، آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند.

گروه اول را در چارچوب زمانی مشخصی محدود کرد و خداوند از آنان به عنوان «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار» نام برد. منظور خداوند از پیشگامان نخستین، همان کسانی هستند که در آیات قرآن و احادیث نبوی از آنها به عنوان صحابه و یا امثال آن نام برده شده است.

اما اعلام رضایت خود از گروه دوم را مشروط به آن دانسته است که پیروانی نیکوکار باشند.

خداوند گروه دوم را پیروان نیکوکار گروه اول معرفی کرده است. البته بسیاری از کسانی که از آنها به عنوان صحابه نام برده می‌شود، مشمول بخش دوم آیه نیز هستند. آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^(۱)

و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از او خشنود هستند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن چشمه‌ها روان است، همیشه در آن جاودانه خواهند بود. این، همان کامیابی بزرگ است.

اگر از یکی از پیشگامان نخستین؛ چه مهاجر و چه انصار، گناه یا

۱. سوره توبه آیه ۱۰۰.

معصیت یا لغزش و یا تفرقه افکنی مشاهده شود، آیا ما به عنوان متأخرین می توانیم زبان به اعتراض از این صحابی بگشاییم؟ مقتضای سنت نبوی از سویی آن است که چنین کاری انجام ندهیم و از سوی دیگر، از گناه آشکار این صحابی پیروی نکنیم و حال و روز او و جایگاهش را در نزد خدا به خداوند واگذار کنیم، زیرا قضاوت و صدور حکم در مورد صحابه تنها در اختصاص اوست.

چنان که این موضوع در مورد حاطب بن ابی بلتعنه نیز صدق می کند، زیرا رسول خدا ﷺ در اعتراض به کسانی که از اقدام حاطب انتقاد می کردند اظهار داشت:

لعلَّ الله اطلع عن أهل بدر فقال: افعالوا ما شئتم، فإنني قد غفرت لكم؛

چه بسا خداوند به شرکت کنندگان در جنگ بدر گفته باشد: هر کاری می خواهید انجام دهید، زیرا من شما را بخشیدم.

پرسش دوم: ما انکار نمی کنیم که صحابه «پیشگامان نخستین» گرایش های شخصی دارند و گاهی بر اساس منافع شخصی عمل می کردند و بر هم دیگر رشک می بردند. با توجه به حوادث روی داده نمی توان گفت که صحابه از گرایش های شخصی، مبرا و منزّه هستند؛ اما با وجود همه این ها، ملاحظه می کنیم که خداوند از آنان ابراز رضایت کرده است. این ابراز رضایت تنها به زمان پیامبر مختص نیست، بلکه یک امر کلی مطلق است و هیچ کس از آنان از این قاعده مستثنا نیستند، مگر آن که در مورد آنان از نظر شرعی متن خاصی وجود داشته باشد.

بنابر این، چرا عالمان شیعه برعهده گرفتن خلافت توسط ابوبکر، عمر و عثمان در دوران زندگی علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین را تأویل نمی‌کنند و عملکرد سه خلیفه اول را جزو گرایش‌هایی نمی‌شمارند که از نظر شرعی قابل مؤاخذه نیست و در هنگام خلافت خویش با یکدیگر به توافق رسیده‌اند با توجه به این که شیعه معتقد است علی رضی الله عنه برای خلافت از شایستگی بیشتری برخوردار بود؟

پرسش سوم: چرا ما اهل تسنن و شما گروه شیعیان در مورد حوادث روی داده در صدر اسلام از شیوه امام علی و خاندانش علیه السلام به ویژه امام حسن رضی الله عنه پیروی نمی‌کنیم که در این راستا هر آنچه را که آنان به آن اذعان و اقرار داشتند ما به آن اذعان و اقرار نماییم و هر آنچه را که آنان مردود دانستند ما نیز آن‌ها را مردود بدانیم و به موارد زیر متعهد باشیم:

۱. اعتراف مولایمان علی به خلافت ابوبکر؛
۲. اعتراف ایشان به منصوب شدن عمر از سوی ابوبکر؛
۳. اعتراف وی به نتیجه به دست آمده در شورایی که خود یکی از اعضای آن بود؛
۴. به رسمیت نشناختن زمامداری معاویه بر شام، زیرا او را شایسته این امر نمی‌دانست؛ گرچه اقدام علی علیه السلام در جامعه اسلامی مفسده به همراه داشت.

پرسش چهارم: آیا می‌توان گفت بخش عمده صحابه با وجود متن شرعی آشکار در مورد بیعت با امام علی علیه السلام غافل مانده بودند و آن را

نادیده گرفتند؟ در حالی که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾ (۱)

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید که به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید.

پرسش پنجم: آیا تصوّر نمی‌کنید که امت مسلمان؛ چه سنی و چه شیعه، در دوران دردناک کنونی که خلافت اسلامی از بین رفته نیازمند آن هستند تا بر اساس شرع مبین اسلام، خلیفه‌ای را برای عهده‌دار شدن زمامت امت اسلام و برطرف کردن نیازهای آنان منصوب کنند، چراکه اهل تسنن امروزه خلیفه‌ای ندارند و شما نیز در زمان غیبت با همین وضع روبه‌رو هستید. شیعه در زمان غیبت، هم‌چون اهل تسنن نیازمند آن هستند که شخصی مسئولیت راهبری آنان را بر دوش بکشد. آیا تصوّر نمی‌کنید امکان تحقق یافتن چنین امری و تلاش برای به سرانجام رساندن آن وجود دارد؟

پرسش ششم: نظر شما در مورد این که رسول خدا ﷺ در دوران شدت گرفتن بیماری‌اش به ابوبکر صدیق دستور داد تا امامت جماعت مسلمانان را به عهده بگیرد، چیست؟ آیا این موضوع نشانه موافقت پیامبر ﷺ با خلافت ابوبکر پس از خود نیست؟

پرسش هفتم: آیا درست است بگوییم که در میان مسلمانان، تنها ائمه به مسائل حیاتی و ضروری دین آگاهی داشتند؟ با آن‌که خداوند متعال

می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛^(۱)

امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آیینی برگزیدم.

پرسش هشتم: همه مسلمانان؛ از سنی و شیعه بر حجت بودن قرآن به عنوان یک منبع قابل اعتماد اتفاق نظر دارند، اما در مورد منبع سنت نبوی و نحوه دریافت آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند. اهل تسنن تنها روایات قابل اعتماد نقل شده از رسول خدا ﷺ را روایت می‌کنند. اما شیعه از ائمه با این ادعا که آنان معصوم هستند، از رسول خدا ﷺ روایت نقل می‌کنند؛ با آن‌که با روزگار حیات پیامبر، فاصله زمانی زیادی دارند. در حالی که افرادی که از ائمه روایت نقل می‌کنند، هم‌چون راویان اهل تسنن معصوم نیستند.

بنابراین، چرا شیعیان کتاب‌های اهل تسنن را به عنوان مرجع قابل اعتماد خود به شمار نمی‌آورند؟ با توجه به این‌که برخی از شیعیان ذکر روایت از فرد قابل اعتماد را جایز می‌دانند؛ حتی اگر مذهب دیگری داشته باشد و روایتش با مذهب شیعه در تضاد باشد.

اما اهل تسنن ضرورتی نمی‌بینند که به کتاب‌های شیعه استناد کنند، زیرا آنان به نقل روایت از رسول خدا ﷺ اکتفا کرده و اعتقادی به عصمت ائمه ندارند.

۱. سوره مائده آیه ۳.

پرسش نهم: شیعه معتقد است در اصول دین نمی‌توان بر اساس خبر واحد عمل نمود؛ با این حال آن‌ها وجود ائمه را بر اساس تواتر، یک امر ثابت شده نمی‌دانند. به همین دلیل می‌توان گفت: اگر تشخیص امامت امامی با خبر واحد ثابت شده باشد پیروان وی نمی‌توانند بر اساس تشخیص وی عمل کنند.

۲۰۰۰/۱۲/۷ میلادی

عمان، اردن

عیسی ربیح امین



پاسخ پرسش‌های یاد شده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين

الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

حضور برادر محترم بزرگوار عیسی ربیع امین، خداوند بر توفیقات شما بیفزاید.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ما از درگاه خداوند متعال خاضعانه می‌خواهیم تا به شما و برادران‌تان توفیق

عنایت فرماید و شما را از بندگان پرهیزکار خود قرار دهد؛ همان‌هایی که در مورد

آن‌ها می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ

وَأُولَئِكَ هُمُ الْاٰلِبَابُ﴾؛^(۱)

کسانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند

اینان که خدا هدایت‌شان نموده و اینان همان خردمندان هستند.

و شما را مشمول رحمت خود نماید تا بدین ترتیب امر دین و دنیا و قبر و

قیامت‌تان اصلاح گردد، زیرا او بهترین رحم‌کنندگان و ولی مؤمنان است.

نامه گران قدر شما به دست ما رسید و از مضمون آن شاد شدیم. زیرا متن آن

نشان داد که گفت و گوی یاد شده در آشکار شدن حقیقت و برطرف شدن ابهام

۱. سوره زمر آیه ۱۸.

- البته اگر در آن ابهامی وجود داشت - مثمر ثمر بوده است. هر چند ما کامل مطمئن هستیم مطالب یاد شده آن قدر واضح است که نیازی به تأمل و دقت نظر بیشتر در مطالب و منابع آن احساس نمی شود. چنان که این موضوع در گفت و گوی پیشین ما روشن بوده و - ان شاء الله - در این گفت و گو نیز روشن و واضح خواهد شد.

هدف از بررسی حقیقت، باید عمل براساس آن باشد

ما در عین حالی که از گفت و گوی بی طرفانه و بی غرض و آرام برای شناخت حقیقت و دست یابی به آن استقبال می کنیم تأکید داریم که هدف از بحث و گفت و گو جهت دریافت و شناخت حقیقت باید عمل براساس آن باشد، زیرا اگر هر کس به آنچه می داند عمل کند از آنچه نمی داند بی نیاز خواهد شد.^(۱) و علم بی عمل هم چون درخت بی ثمر است.^(۲) چنان که همین از پیامبر و آل او علیهم السلام روایت شده است.

فرا تر این که شناخت بی عمل به صاحب آن ضرر می رساند، چرا که با وجود آن حجت بر او تمام شده است و مسئولیت او نسبت به حقیقتی که آن را شناخته و خداوند متعال عمل بر اساس آن را واجب قرار داده، افزایش یافته است، زیرا اگر به آن عمل نکند مورد بازخواست و مجازات قرار خواهد گرفت و مصداق این آیه خواهد بود که می فرماید:

﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾؛^(۳)

کسی که پیش تر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده ایمان آوردنش سود نمی بخشد.

۱. توحید شیخ صدوق: ص ۴۱۶، بحار الانوار: ج ۲، ص ۳۰ و ۲۸۱، نورالبراهین: ج ۲، ص ۴۴۷.
 ۲. عیون الحکم والمواعظ: ص ۳۴۰، محاسبه النفس: ص ۱۶۶.
 ۳. سوره انعام آیه ۱۵۸.

آن روز به‌طور ناگهانی و بدون هشدار قبلی از راه می‌رسد. به همین دلیل باید خود را برای آن آماده کرد تا از خطراتش در امان ماند و در محضر خدای متعال برای خود عذری داشته باشیم.

البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که در موضوع اعتقادات دینی باید بدون بصیرت، نشانه و دلیل شتاب کرد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛^(۱)

و از چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

تنها چیزی که می‌خواهیم بگوییم آن است که پژوهش‌گر از رسوبات ذهنی خود رهایی یابد، از لجبازی و استبداد فکری دوری‌گزیند و وجدان خود را در کشف حقیقت مورد نظر خویش قاضی قرار دهد. بنابراین، هرگاه واقعیت بر او روشن شد بر پایه آن عمل نماید تا در نزد خداوند منان به مسئولیت خود عمل کرده باشد.

اما این‌که واقعیت کی و چگونه روشن خواهد شد، این موضوع به خود پژوهش‌گر بستگی دارد و اوست که با وجدان خویش آن را مشخص خواهد کرد که

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾؛^(۲)

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.

آن‌گاه خداوند متعال، به عنوان حاکم عادل در مورد بر حق بودن و یا نبودن او داوری و حکم صادر خواهد کرد.

ما از خداوند منان برای خود، شما و همه کسانی که در پی شناخت و دست‌یابی به حق و حقیقت و پیروی از آن هستند، توفیق و ثبات قدم مسئلت می‌کنیم.

۱. سوره اسراء آیه ۳۶.

۲. سوره قیامت آیه ۱۴.

✓ یادآوری یک نکته درباره بیعت

در پایان مایلم این نکته را یادآور شوم که در هنگام پاکنویسی پرسش غدیر واژه «بیعت» از قلم افتاده است. پرسش درباره اشکال مطرح شده در مورد «حادثه بیعت غدیر» و نه خود «حادثه غدیر» است.

من اطلاعات گسترده‌ای در ارتباط با این موضوع در اختیار دارم و با دیدگاه و منابع اهل تسنن در مورد آن آشنا هستم. امیدوارم این موضوع در مکاتبات بعدی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

خدا را سپاسگزارم که تلاش شما در پاسخ به آن را به هدر نداد و پاسخ شایسته و زنجیروار شما که به ندرت در جواب چنین سؤالی می‌توان یافت، بسیار سودمند واقع شد.

در پایان از جناب عالی درخواست دارم مرا از دعای خیر خود محروم نسازید و از خداوند متعال می‌خواهم تا ما را در انجام هر آنچه مایه رضایت و خشنودی او و به سود مسلمانان است، موفق گرداند. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

اگر منظور از بیعت آن است که افراد حاضر در روز غدیر خم، با دست کشیدن به دست پیامبر و امیر مؤمنان مضمون خطبه را به رسمیت شناخته و آن را مورد تأیید قرار داده‌اند، این موضوع در میان شیعه آن قدر مشهور نیست، چه رسد به اهل تسنن که بتوان بر اساس آن ادعا نمود که به حد تواتر رسیده است.

روایت بیعت به معنای دست کشیدن به نقل از شیعه و سنی

بیعت به معنای دست کشیدن را شیعه با طریق متعدد نقل کرده است که علامه مجلسی رحمته الله بخشی از آن را در «بحارالانوار» آورده است.^(۱)

عالم بزرگوار شیخ طبرسی با سند خود روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. در این روایت امام باقر علیه السلام خطبه مفصلی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مناسبت غدیر نقل می‌کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌گاه که به صراحت ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را مطرح می‌کند می‌فرماید:

معاشر الناس! انکم اکثر من أن تصافقوني بكفٍّ واحدةٍ، وقد أمرني الله عزوجل أن آخذ من ألسنتكم الإقرار بما عقدت لعلی أمير المؤمنين. ولمن جاء بعده من الأئمة منی ومنه علی ما اعلمتکم أن ذریتي من صلبه.
فقولوا بأجمعکم:

إننا سامعون مطيعون راضون منقادون لما بلغت عن ربنا وربك في أمر إمامنا علی أمير المؤمنين ومن ولد من صلبه من الأئمة نبايعك علی ذلك بقلوبنا وأنفسنا وألسنتنا وأيدينا...

معاشر الناس! قولوا ما يرضی الله به عنکم من القول، فإن تکفروا أنتم ومن في الأرض جميعاً فلن يضر الله شيئاً.
اللهم اغفر للمؤمنين بما أذيت وأمرت، واغضب علی الجاحدين الكافرين، والحمد لله رب العالمين.

فناداه القوم: سمعنا وأطعنا علی أمر الله وأمر رسوله بقلوبنا وألسنتنا وأيدينا...

۱. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۳، ۲۱۷ و ۲۱۸، باب ۵۲.

وتداکوا علی رسول الله وعلی علیؑ فصاقفوا بأیدیهم؛^(۱)
 ای مردم! جمعیت شما بیش از آن است که یک با یک با من بیعت
 نمایید، خداوند به من امر فرموده که از شما با زبان برای پیشوایی
 علیؑ امیر مؤمنان و امامان بعد از او - که به شما معرفی نمودم،
 همان‌هایی که فرزندان من از صلب او هستند - اقرار بگیرم.

پس اینک همه شما اقرار نمایید و همگی بگویید:

ما فرمانی را که برای ما از جانب پروردگار در مورد پیشوایی علیؑ
 و فرزندان او - که امامان بعد از او خواهند بود - ابلاغ نمودی، شنیدیم
 و اطاعت می‌کنیم و بر آن خشنودیم.

ما با دل و جان و دست و زبان بیعت می‌نماییم و بر این بیعت باقی
 هستیم ...

ای مردم! سخنی گوید که خدا از شما راضی و خشنود گردد. «پس
 اگر شما و همه مردم روی زمین کفرورزید، هرگز به خدا زبانی
 نمی‌رسانید».

پروردگارا! مردان و زنان مؤمن را پیامرز، کافران را مورد خشم خود
 قرار ده و حمد و ستایش مخصوص پروردگارِ جهانیان است.

هنگامی که سخنرانی مهم و تاریخی پیامبر خدا ﷺ پایان یافت،
 مردم فریاد زدند: ما با قلب و زبان و دست‌هایمان فرمان خدا و
 رسول او را شنیدیم و اطاعت نمودیم ...

همه به سوی پیامبر خدا ﷺ و علیؑ هجوم آوردند و دست بیعت
 دادند.

۱. الاحتجاج: ج ۱ ص ۸۲ - ۸۴.

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل این حدیث از شیخ طبرسی می‌گوید:
 این حدیث در کتاب «کشف الیقین» نیز به نقل از احمد بن محمد طبری از
 عالمان مخالفان نقل شده است.^(۱)
 البته عالم‌گرا ن قدر شیخ امینی رحمته الله نیز به هنگام نقل تبریک‌گویی اصحاب به امیر
 مؤمنان علی علیه السلام این حدیث را از برخی از دانشمندان سنی نقل کرده است.^(۲)
 اما با همه این‌ها، این موضوع به تواتر نرسیده است و گمان نمی‌کنم کسی چنین
 ادعایی کند؛ مگر به مواردی آگاهی داشته باشد که ما از آن‌ها آگاهی نداریم.

بیعت کردن به معنای اقرار و پذیرش ولایت

بر اساس مفاد خطبه مذکور مبنی بر وجوب ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام،
 هم‌چنان که در حدیث پیشین نیز به آن اشاره شد، دور از ذهن نیست که مقصود از
 بیعت کردن، به معنای اقرار و پذیرفتن ولایت باشد. چرا که در بسیاری از موارد
 مقصود از بیعت، همین امر است. بر اساس رفتار و سیره‌ای که مسلمانان در طول
 تاریخ پرفراز و نشیب خود داشته‌اند این‌گونه مشخص می‌گردد که بیعت همه مردم
 با خلیفه جدید به معنای پذیرفتن خلافت او و اطاعت از او امر اوست.
 در این باره تنها عده‌ای از افراد بزرگ و صاحب اسم و رسم به عنوان بیعتی
 همگانی دست خلیفه جدید را می‌فشارند.

روشن است که این امر در واقعه غدیر خم نیز رخ داده است. زیرا بسیار طبیعی
 بود کسانی که در هنگام خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعلان ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام
 حضور داشتند این عکس‌العمل را از خود نشان دهند. بنابراین اگر عده‌ای از آن‌ها
 به این مسأله اعتراض داشتند. این اعتراض‌ها نیز آشکار و روشن می‌گشت و در
 تاریخ نیز نقل می‌شد.

۱. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۱۸، باب ۵۲.

۲. الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

آن سان که تاریخ، اعتراض حارث بن نعمان فهري را نقل کرده است که در ضمن مباحث گذشته مربوط به واقعه غدیر و در قسمت پاسخ گویی به پرسش هفتم شرح آن گذشت.

هم چنان که تبریک گفتن حاضران در غدیر به حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام برای پذیرش ولایت ایشان با همین معنا از بیعت (یعنی اقرار به ولایت) مناسب است. در گذشته گفتیم که علامه امینی رحمته الله منابع این سند تاریخی را از طریق اهل تسنن، ذکر کرده اند که نزدیک به شصت منبع است.

به ویژه این که در برخی منابع آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خیمه ای نشانند و به همه مسلمانان فرمود که یک به یک به آن خیمه وارد شوند و به ایشان تبریک بگویند.^(۱)

بنابر این معلوم است که این تبریک گویی به معنای اقرار و پذیرفتن ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است که نتیجه این دو امر، بیعت است.

چکیده سخن این که: بیعت به معنای اعلان ولایت پذیری و اذعان به ولایت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام از نظر عادی با خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم همراه است و تواتر خطبه یاد شده در منابع اقتضا می کند که بیعت به معنای یاد شده نیز متواتر باشد.

استدلال به حدیث غدیر منوط بر مسأله بیعت نیست

بنابر آنچه گذشت استدلال در مورد حدیث غدیر بر مسأله بیعت منوط نیست؛ زیرا پس از این که خدای متعال مسأله ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را مطرح ساخت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این امر را به مردم ابلاغ نمود، مردم می بایستی به ولایت ایشان اذعان می کردند و بر همین اساس عمل می نمودند. بیعت نیز چه تحقق می گرفت و چه محقق نمی شد، تنها از توابع این مسأله به شمار می رفت. بدون این که مسأله

۱. همان: ص ۱ ص ۳۷۱ و صفحه های بعدی.

و جوب اذعان و پذیرش ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر بیعت کردن متوقف باشد. بنا بر آن چه گفتم اگر این گونه فرض شود که بیعت محقق نشده است، یا پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم نخواست که چنین کاری انجام دهند، چه بسا که دلیل آن عدم ظهور اثر این بیعت در زمان آن حضرت بوده و به این بیعت در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیازی نبوده است. چرا که این امر یکی از مظاهر پذیرش و عمل به دستوری بوده که از جانب خدای تعالی امر شده است. حتی اگر ثبوت ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و عمل مردم به مفاد حدیث غدیر، به اطاعت از آن حضرت منوط نشده باشد.

پس وابستگی و ربط مسأله ولایت و خلافت به بیعت کردن، فقط طبق مذهب اهل تسنن است. آنان بر این باورند که خلافت بر اساس نصوص شرعی ثبوت نیافته است. بلکه معتقدند خلافت یک فرد زمانی رسمیت می یابد که مردم با او بیعت کنند. از این رو، نقش بیعت بسیار پر اهمیت جلوه می کند و نیاز است این مسأله به طور کامل و شامل اثبات شود.

اهتمام شیعه به بیعت، تأکیدی بر دلالت حدیث غدیر بر امامت است

احتمال دارد اهتمام برخی از شیعیان به مسأله بیعت برای تأکید بر این مسأله باشد که این حدیث شریف بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامت ایشان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد تا آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زمام امور را به دست گیرند و خلیفه آنان باشند و پیشوای آنان گردند.

بسیاری از مخالفان - بلکه همه آنها - بعد از این که در زمینه خلل وارد کردن به سند حدیث غدیر به خاطر شهرت و کثرت طرق نقل آن، دچار ناکامی شدند - مگر افراد اندکی - به تشکیک در حدیث پرداخته اند و ادعا کرده اند «مولی» که در این حدیث آمده، دارای معانی زیادی - نظیر محبت، یاور، پسرعمو و ... - است و به یک معنا؛ یعنی «سزاوارتر بودن بر امر ولایت و امامت» اختصاص ندارد.

از این رو، برخی از شیعیان بر روی مسأله بیعت پافشاری نمودند و این‌گونه بیان کردند که معنای مولا همان «سزاوارتر بودن» است. چرا که این معنا با بیعت کردن مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام هماهنگی دارد، از این رو نباید معانی دیگر این کلمه را در این جایگاه لحاظ کرد.

البته اگرچه این بیان، امر خوبی است، اما باید پرسید: مخاطب این استدلال کیست؟ اگر فرد متعصب و ستیزه‌جویی باشد که همیشه در صدد برانگیختن توطئه است، این مباحث برای او سودی نخواهد داشت، چرا که برای هر حقیقتی شبهه افکنی شده است و معاندان به این شبهات چنگ می‌زنند.

بنابراین، بهترین گزینه ترک گفت‌گو با این افراد است، چرا که گفت‌وگو کردن با چنین افرادی همان جدالی است که مورد نهی قرار گرفته است. هم‌چنان که در مقدمه پرسش‌های پیشین نیز به این مسأله اشاره کردیم. بلکه بهتر است چنین افرادی را فقط به خدای متعال واگذار نمود؛ چرا که این عناد ورزی و لجاجت آنان در برابر خداوند سودی به حالشان ندارد.

اما اگر روی سخن شیعه با فرد منصفی باشد که هدفش دست‌یابی به حقیقت است، حال این حقیقت هر چه می‌خواهد باشد، این مسأله برای او بسیار واضح‌تر از این است. چرا که اگر کلمه «مولا» دارای معانی زیاد و متفاوتی باشد و همه آن‌ها به معنای واحد؛ یعنی «أولی؛ سزاوارتر بودن» برگردد، همین مسأله کفایت می‌کند که مولا بر «أولی؛ سزاوارتر بودن» حمل شود که در متن حدیث آمده است.

برخی قراین آشکار در دلالت حدیث غدیر بر امامت

اینک برخی قراین و نشانه‌های آشکار در مورد دلالت حدیث غدیر بر امامت می‌آوریم.

قرینه اول: این حدیث با متون گوناگونی نقل شده است. در نقلی آمده که پیامبر

خدا ﷺ فرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاه

هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

بنا به نقل دیگر حضرت فرمود:

من كنت وليه فعلي وليه؛

هر کس من ولی او هستم، پس علی ولی اوست.

البته با تعبیری دیگر مانند آن نیز روایت شده است.

روشن است که این اختلاف نظر از نظر عرفی به معنای تعارض میان دو روایت نیست، حتی به معنای بروز اشتباه در یکی از دو روایت نیست. بلکه به این معناست که راویان متعدّد حدیث را نقل به معنا کرده‌اند، بدون این‌که واژگان روایت را به طور دقیق و طبق عباراتی که بر زبان رسول خدا ﷺ جاری شده، نقل کرده باشند.

همین نکته شاهدهی بر این قضیه است که کلمه «مولا» به معنای «ولی» است. یعنی کسی که کارهای دیگران را در دست می‌گیرد و بر آن‌ها مسلط است. قرینه دوم: بسیاری از طُرُق حدیث - همان طور که پیش‌تر اشاره شد، به حد تواتر و یا بالاتر از تواتر می‌رسد - متضمن این است که پیامبر ﷺ پیش از طرح بیان ولایت علی علیه السلام فرمود:

أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟!

مگر نه این است که من بر مؤمنان از خودشان شایسته‌ترم.

و نظیر این سخن را بیان فرمود. آن گاه و بلافاصله بعد از این پرسش، پیامبر این

جمله را بر زبان جاری کرد و فرمود:

من كنت مولاه فعلي مولاه؛

هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

در واقع مقدمه یادشده، تفسیر کننده جمله بعد از خودش است و بیان گر این

است که لفظ «مولا» به همان معنای «اولی» است. نه دیگر معانی؛ با فرض این که بتوان دیگر معانی این کلمه را نیز در این روایت به کار برد.

البته برخی شواهد داخلی دیگر و بسیاری از شواهد و قراین خارجی دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که علمای ما رضوان الله علیهم در مورد آن ها به تفصیل سخن گفته اند، شاید علامه امینی رحمته الله را بتوان یکی از کسانی دانست که به تفصیل و به طور گسترده در این باره قلم فرسایی کرده است.^(۱)

اینک پیشنهاد ما این است کسانی که تلاش می کنند این حدیث را به معانی دیگر آن تأویل کنند، در آغاز امر مشخص کنند کدام یک از معانی را می خواهند بر این حدیث تطبیق بدهند. سپس از آغاز تا پایان حدیث و قراین و شواهد موجود در آن را بررسی نمایند، و وجدان خود را به عنوان داور بین پذیرفتن این معنا یا رد آن قرار دهند، آنگاه به اطمینان هر معنایی را که مناسب می دانند برگزینند.

بازگشت ولایت بر امامت و وجوب اطاعت

ولی اگر این گونه اثبات شود که این حدیث در بردارنده ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مسلمانان است و پیامبر صلی الله علیه و آله از خود مسلمانان نسبت به خودشان شایسته ترست، در این صورت لازمه این سخن پذیرش امامت، خلافت و اطاعت ایشان است. چرا که این ولایت فقط لایق امام خواهد بود؛ به گونه ای که امامت جز با ولایت و وجوب اطاعت پذیری، معنای تام و حقیقی خود را نخواهد یافت.

هم چنین امامت پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام حیاتشان بر مسلمانان فقط با توجه به آیات و احادیثی که بیانگر وجوب اطاعت ایشان و ولایت آن حضرت بر مسلمانان بود، مشخص گردیده است، به گونه که ایشان بر خود مسلمانان از خودشان اولی و شایسته بود.

خدای سبحان آگاه و نگاه دارنده و همو برای ما کافی و بهترین وکیل است.

۱. الغدیر: ج ۱ ص ۳۴۰-۳۹۹، مفاد حدیث غدیر.

✓ موضع شیعه در قبال این مسأله قرآنی چیست؟

س ۱: موضع شیعه نسبت به این مسأله قرآنی چیست؟
 قرآن کریم در ارتباط با وضعیت امت مسلمان و جایگاه و مقام امت مسلمان در نزد خدا، آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند.
 گروه اول را در چارچوب زمانی مشخصی محدود کرد و خداوند از آنان به عنوان «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار» نام برد. منظور خداوند از پیشگامان نخستین، همان کسانی هستند که در آیات قرآن و احادیث نبوی از آنها به عنوان صحابه و یا امثال آن نام برده شده است.

اما اعلام رضایت خود از گروه دوم را مشروط به آن دانسته است که پیروانی نیکوکار باشند.

خداوند گروه دوم را پیروان نیکوکار گروه اول معرفی کرده است. البته بسیاری از کسانی که از آنها به عنوان صحابه نام برده می‌شود، مشمول بخش دوم آیه نیز هستند. آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
 بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^(۱)

۱. سوره توبه آیه ۱۰۰.

و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از او خشنود هستند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن چشمه‌ها روان است، همیشه در آن جاودانه خواهند بود. این، همان کامیابی بزرگ است.

اگر از یکی از پیشگامان نخستین؛ چه مهاجر و چه انصار، گناه یا معصیت یا لغزش و یا تفرقه افکنی مشاهده شود، آیا ما به عنوان متأخرین می‌توانیم زبان به اعتراض از این صحابی بگشاییم؟ مقتضای سنت نبوی از سویی آن است که چنین کاری انجام ندهیم و از سوی دیگر، از گناه آشکار این صحابی پیروی نکنیم و حال و روز او و جایگاهش را در نزد خدا به خداوند واگذار کنیم، زیرا قضاوت و صدور حکم در مورد صحابه تنها در اختصاص اوست.

چنان که این موضوع در مورد حاطب بن ابی بلتعنه نیز صدق می‌کند، زیرا رسول خدا ﷺ در اعتراض به کسانی که از اقدام حاطب انتقاد می‌کردند اظهار داشت:

لعلّ الله اطلع عن أهل بدر فقال: افعالوا ماشئتم، فإنّني قد غفرت لكم؛
چه بسا خداوند به شرکت کنندگان در جنگ بدر گفته باشد: هر کاری می‌خواهید انجام دهید، زیرا من شما را بخشیدم.

شیعه و پاسخ به پرسش قرآنی

پاسخ: برای پاسخ گویی به این پرسش بهتر است به پاره‌ای از امور بپردازیم...
مسأله اول: خداوند به گروه پیشگامان نخستین و کسانی که به نیکی و احسان از

آن‌ها پیروی کنند فقط در سوره مبارکه توبه می پردازد و می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^(۱)

و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از او خشنود هستند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن چشمه‌ها روان است، همیشه در آن جاودانه خواهند بود. این، همان کامیابی بزرگ است.

بر کسی پوشیده نیست که این آیه شریفه بر دو موضوع دلالت دارد:

۱. خبر از رضایت خدای تعالی از گروه پیشگامان نخستین.
۲. وعده خدا مبنی بر بهشتی بودن آنان و رستگاری عظیمی که نصیب آن‌ها شده است.

پیشگامان نخستین و عدم استمرار رضایت

خبر رضایت پروردگار بر استمرار این رضایت تا زمان مرگ پیشگامان نخستین دلالت ندارد.

این آیه بر این مسأله دلالت دارد که خداوند متعال زمانی که این موضوع را بیان نموده از آن‌ها راضی بوده است. زمان این رضایت همان زمان نزول این آیه شریفه است و بیان‌گر این نیست که خداوند تا لحظه مرگ آن‌ها از آنان راضی بوده و این

۱. سوره توبه آیه ۱۰۰.

رضایت الهی همواره در جریان بوده است. چرا که روشن است که مولا زمانی از بنده خود راضی خواهد بود که بنده از او اطاعت کند، اگر چه این اطاعت به واسطه توبه از گناه باشد؛ به گونه‌ای که با تفاوت در کارها و حالت‌های بنده این درجه رضایت مولا از او دچار تغییر می‌شود.

خداوند سبحان نیز از بنده خود روزی راضی می‌شود که از او اطاعت کند. اما وقتی گناه نماید خدا بر او خشم می‌گیرد و اگر دوباره از درگاه الهی درخواست توبه و بخشش نماید خداوند نیز از او راضی می‌شود، و.... رضایت، شأنیت استمرار و بقا ندارد؛ به گونه‌ای که از بین نرود. از این روی نمی‌توان با استدلال بر رضایت موقتی خدا از آنان، به نجات این گروه حکم داد.

استدلال بر نجات گروه پیشگامان نخستین با توجه به وعده دادن بهشت به آنان

وعده خدای تعالی به این گروه در مورد بهشت و رستگاری عظیم موضوعی است که چه بسا علیه خود مدّعی به آن استدلال می‌شود. در آینده در این باره سخن خواهیم گفت.

با عنایت به آن چه گفته شد... پس ابتدا باید مدّعی مشخص گردد، سپس به این مسأله پرداخت که آیا این آیه شریفه بر آن دلالت دارد یا نه؟
توجیه مدّعی به دو شکل امکان پذیر است:

آیا نجات و رهایی پیشگامان نخستین قطعی است؟

شکل اول: نجات و رهایی گروه پیشگامان نخستین و راهیابی آن‌ها به بهشت از چند جهت امری قطعی است.
یا برای عصمت آن‌ها از گناه است.

یا برای آن است که در پایان عمرشان با توبه قبول شده از دنیا رفته‌اند. و یا به خاطر آن‌که خداوند متعال به ایشان لطف کرده و آن‌ها را مورد عفو و بخشش خود قرار داده است؛ گرچه هنگام مرگ گناه کار بوده‌اند. ممکن است برای اثبات آن، به آیه شریفه مزبور استدلال شود، چرا که مسأله آماده شدن بهشت برای آن‌ها و رستگاری آن‌ها بعد از موضوع رضای الهی بیان شده است و همین استدلال مناسب است که به رهایی آنان یقین داشته باشیم. اما این استدلال باطل است؛ چرا که این مسأله تنها به گروه پیشگامان نخستین اختصاص ندارد؛ بلکه همان‌گونه که درباره آنان آمده، مانند این سخن در مورد دیگران نیز مطرح شده است.

وعده بهشت و رستگاری برای همه انصار و مهاجران

خداوند متعال در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید:

﴿ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي
سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ١﴾؛

خداوند، درخواست آن‌ها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، تباه نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر هستید. پس آن‌ها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ

کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آن‌ها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است.

هم‌چنین خدای متعال در سوره مبارکه حج می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ * لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾؛^(۱)

و آنان که در راه خدا از وطن خود هجرت گزیدند، آنگاه کشته شدند یا مرگشان فرا رسید، البته خدا رزق و روزی نیکویی نصیبشان می‌گرداند که همانا خداوند بهترین روزی دهندگان است. خدا آن‌ها را منزلی عنایت کند که بسیار بدان خوشنود باشند و همانا خدا دانا و بردبار است.

البته آیات دیگری از این دست وجود دارد که خداوند در ضمن آن‌ها به همه مهاجران؛ گرچه از گروه پیشگامان نباشند، وعده‌هایی را داده است. این نکته در واقع در مورد هر فرد مهاجری که از آیین کفر به سوی اسلام هجرت کند؛ حتی اگر بعد از وفات پیامبر ﷺ بوده باشد، صدق می‌کند.

خداوند متعال در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛^(۲)

۱. سوره حج آیه‌های ۵۸ و ۵۹.

۲. سوره انفال آیه ۷۴.

و آنان که ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا کوشش و جانفشانی کردند و هم آنان که مهاجران را منزل دادند و از آنها یاری کردند آنها به حقیقت اهل ایمانند، آمرزش خدا و روزی نیکو مخصوص آنهاست.

این آیه اقتضا می‌کند که سلامت و رستگاری برای همه مهاجران و انصار باشد.

و عده پیروزی به هر مؤمنی که عمل شایسته انجام دهد

آیات زیادی از قرآن مجید در مورد وعده به پیروزی همه مسلمانان که کارهای شایسته انجام می‌دهند، وجود دارد. مانند این گفته خدای تعالی در سوره مبارکه بقره که می‌فرماید:

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۱)

به کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغ‌هایی از بهشت برای آنهاست که نهرها از زیر درختانش جاری است. هر زمان که میوه‌ای از آن، به آنان داده شود، می‌گویند: این همان است که پیش‌تر به ما روزی داده شده بود. و میوه‌هایی که برای آنها آورده می‌شود، همه یکسانند و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود.

۱. سوره بقره آیه ۲۵.

هم چنین در سوره مبارکه عنکبوت می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾؛^(۱)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که نهرها در زیر آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ چه خوب است پاداش عمل‌کنندگان.

هم چنین خدای تعالی در سوره شوری می فرماید:

﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾؛^(۲)

(در آن روز) ستمگران را می‌بینی که از اعمالی که انجام داده‌اند سخت بیمناکند، ولی آن‌ها را فرامی‌گیرد! اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند در باغ‌های بهشتند و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن‌ها فراهم است؛ این است فضل بزرگ. این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد.

البته آیه‌های بسیاری از این دست در قرآن کریم آمده است.

۱. سوره عنکبوت آیه ۵۸.

۲. سوره شوری آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

و عده به رستگاری و بهشت برای تمام مؤمنان

فراتر این که خداوند در برخی از آیات کریمه قرآن، این موضوع را به همه مؤمنان نسبت می دهد بدون این که آن را به انجام دادن عمل صالح و شایسته از جانب آنان مقید سازد. در سوره مبارکه توبه می فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^(۱)

خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان (نصیب آن ها ساخته)؛ و رضای خدا، برتر است؛ و همان پیروزی بزرگ است.

اطلاق تهدید با خسران و عذاب برای گنه کاران و منحرفان

از طرف دیگر، خداوند به طور کلی هر کسی که گنه کار باشد و از حق منحرف گردد، تهدید به خسران و عذاب نموده است.

همان طوری که در بسیاری از آیات قرآن مجید و احادیث شریف به موضوع وعده عذاب به کسانی که معصیت کرده اند و دچار انحراف شده اند اشاره شده است. برای نمونه خدای تعالی در سوره انفال می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛^(۲)

و هر کس با خدا و رسول او راه شقاق و مخالفت پیماید (بترسد که) به راستی عذاب خدا بسیار سخت است.

۱. سوره توبه آیه ۷۲.

۲. سوره انفال آیه ۱۳.

هم چنین خدای مَنان در سوره حشر می فرماید:

﴿مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛^(۱)

و هر کس با خدا دشمنی کند (باید بداند) که به راستی خدا مجازات شدیدی دارد.

خدای تعالی در سوره مبارکه نساء می فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛^(۲)

کسی که بعد از آشکار شدن حق و هدایت با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به همان راهی که می شود می بریم و به دوزخ قرار می کنیم و جایگاه بدی دارد.

هم چنین در آیه دیگری از این سوره می فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًا أَوْ هُجْرًا جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَعَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾؛^(۳)

و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند؛ و خداوند بر او خشم می کند؛ و او را از رحمتش دور می سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده کرده است.

البته آیات دیگری از این دست وجود دارد که از شمار خارج هستند. این موضوع

در احادیث شریف نیز فراوان یافت می شود.

۱. سوره حشر آیه ۴.

۲. سوره نساء آیه ۱۱۴.

۳. همان آیه ۹۳.

جمع بین ادله و عده با ادله تهدید

می توان بین ادله ای که (وعده بهشت) می دهد و ادله ای که (با وعده به دوزخ تهدید می کند) مشروط به داشتن عاقبت نیک را جمع کرد.

بنابر این، باید بین دو گروه نوعی جمع برقرار کرد. به این شکل که ادله ای را که به طور مطلق سخن از وعده به بهشت مطرح می کنند، مقید شوند به موردی که فرد مؤمن فرجام نیک داشته، یا با پایداری بر حق تا پایان عمر و یا با توبه و بازگشت به حق، بعد از آن که از حق منحرف شده و از آن بیرون رفته است.

این مسأله را می توان از آیات و احادیث بسیار زیادی استفاده کرد. برای نمونه خدای متعال در سوره شعرا می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾؛^(۱)

در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

هم چنین خداوند سبحان در سوره مبارکه فصلت می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا
وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛^(۲)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند است» سپس پایداری کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و مژده باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده. هم چنین در سوره مبارکه آل عمران می خوانیم:

﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا

۱. سوره شعرا آیه های ۸۸ و ۸۹.

۲. سوره فصلت آیه ۳۰.

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱﴾

کیفر آنها، این است که لعن خدا و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست. همواره در این لعن می‌مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی‌شود. مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است.

و آیه‌های دیگری که در این زمینه آمده است. این موضوع در مورد گروه پیشگامان نخستین نیز صدق می‌کند؛ همان طوری که درباره آن دسته از پیشگامان نیز صدق می‌کند که استقامت و پایداری داشتند، به پیمان خویش با خداوند پایبند بودند و از مسیر حق خدای متعال منحرف نشدند.

برحذر داشتن صحابه از فتنه‌انگیزی و انقلاب

این موضوع به ویژه با توجه به هشدار پیامبر ﷺ از جانب خدا به صحابه و برحذر داشتن آنان از فتنه‌انگیزی، قابل اثبات‌تر است؛ به طوری که به آن دسته از صحابه که انحراف داشته و فتنه‌انگیزی کرده‌اند وعده به دوزخ و عذاب را بیان می‌کند. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ يَشَاءُ... ﴾ (۲)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آن‌که ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند، ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند...

۱. سوره آل عمران آیه‌های ۸۷ و ۸۹.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

به نظر می‌رسد مراد این آیه شریفه افرادی غیر از کسانی است که تا پیش از نزول آیه به نفاق شناخته شده بودند. همان طوری که در بخش پاسخ به پرسش دوم از پرسش‌های پیشین به این مسأله اشاره شد.

خداوند متعال مسلمانان را در نخستین سال‌های هجری به مناسبت واقعه بدر در حالی که بیشتر - یا همه آن‌ها - به باور شما - از گروه پیشگامان بودند، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَاتَّقُوا فِتْنَةً
لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾؛^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید. و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ و بدانید به راستی خداوند کیفر شدید دارد.

در روایتی در ذیل این آیه چنین آمده:

عون بن قتاده می‌گوید: «زبیر بن عوام گفت: پیامبر خدا ﷺ ما را از فتنه‌ای برحذر می‌داشت که فکر نمی‌کردیم آن را پدید آوریم.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ﴾؛^(۲)

و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد.

۱. سوره انفال آیه ۲۴ و ۲۵.

۲. همان آیه ۲۵.

زبیر می‌گوید: ما زمانی این آیه را تلاوت می‌کردیم. اما امروز مصداق همین آیه شده‌ایم.

عون از او می‌پرسد: اگر این‌گونه است پس چرا خروج کردید؟
 زبیر پاسخ می‌دهد: وای بر تو، ما می‌دانیم، ولی صبر پیشه نمی‌کنیم.^(۱)
 خداوند سبحان در آیه دیگر مسلمانانی را که در جنگ احد از کارزار جنگ فرار کردند - که همه یا بیشتر از گروه پیشگامان نخستین بودند - مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
 انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا
 وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾؛^(۲)

محمد ﷺ فقط فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

خدای سبحان در آیات دیگری در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
 وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ
 اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^(۳)

۱. السنن الواردة فی الفتن: ج ۱ ص ۳۰۴، ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۰۰.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

۳. همان آیه‌های ۱۰۵-۱۰۷.

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و آن‌ها عذاب عظیمی دارند. روزی که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد، اما به آن‌ها که صورت‌هایشان سیاه شده، (گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان، و کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آن چه کفر می‌ورزیدید. و اما آن‌ها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود و در آن همیشگی می‌مانند.

خدای تعالی در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا
أَعْمَالَكُمْ﴾؛^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اعمال خود را باطل نسازید.

از همین دست متون بسیاری نقل شده که پیامبر خدا ﷺ به رانده شدن اصحاب از کنار حوض اشاره نموده است. البته در این باره روایات دیگری نیز نقل شده که بسیاری از آن‌ها در پاسخ پرسش دوم گذشت.

بنابر این، لازم است آیه پیشین را به داشتن عاقبتی نیکو، مقید کنیم، هم چنان که همه ادله‌ای که به طور قاطع از رستگاری اصحاب سخن می‌گویند - که در سخن شما پرسش‌گر نیز آمده و مواردی که بیان نشده - به همین شرط مقید هستند. اکنون مجالی برای طرح این آیات و ذکر آن‌ها نیست. چرا که آشکار بودن این موضوع ما را از به درازا کشیدن سخن بی‌نیاز می‌سازد.

۱. سوره محمد ﷺ آیه ۳۳.

توجیه مطلق بودن وعده دادن خداوند به رستگاری

شاید وجه اطلاق در آیه یاد شده و دیگر آیه‌ها روشن و بدیهی بودن شرط استقامت و پایداری و یا حسن عاقبت باشد، به طوری که نیازی به ذکر نداشته و از اطلاق آیه، بدون تصریح، این شرط فهمیده می‌شود.

چرا که شرع و عقل حکم می‌کنند اگر سبب رستگاری ایمان، عمل صالح یا پیشی گرفتن در این دو مورد باشد معنا ندارد که بدون وجود این دو، رستگاری ثابت باشد. هم چنان که ثبوت رستگاری با کنار گذاشتن احکامی که خدای تعالی واجب نموده و منحرف شدن از صراط مستقیم بی‌معناست.

سخنی در باره تابعان

اگر این اطلاق بدون شرط و قید باشد، لازم است که حتی درباره تابعان نیز چنین اطلاقی کاربرد داشته باشد. زیرا سبب «احسان» پیشگامان نخستین، چیزی جز عمل صالح و ایمان نیست. اگر منظور این باشد که پیشگامان نخستین، هر چند برای مدت زمانی محدود و کوتاه از ایمان و عمل صالح برخوردار بوده‌اند، همین امر کافی است که بگوییم: تابعان نیز هر چند برای مدتی محدود همین ویژگی را داشته‌اند؛ اگر چه پس از آن چرخش کرده و دگرگون شدند.

اما اگر مسأله ایمان و عمل صالح برای مدت طولانی و به طور دائمی مد نظر باشد و شرط استقامت و حسن ختام نیز همراه آن باشد؛ به طوری که آنان در مسیر حق استوار مانده‌اند، این تبعیت در تابعان نیز فقط با همین شروط محقق می‌گردد و نمی‌توان استقامت و استمرار در طاعت را شرطی فقط برای گروه تابعان در نظر گرفت؛ اما برای پیشگامان نخستین این مسأله را در نظر نگرفت.

آری، در صورتی این توجیه صحیح است که تعبیر می شد:

وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلَىٰ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بَاحْسَانٍ
وَاسْتَقَامُوا عَلَىٰ ذَلِكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ...؛

پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند و در این راه پایداری نمودند و با این حال از دنیا رفتند خدا از آنها خشنود گشت... .

ولی عبارت آیه شریفه یاد شده، جز به آنچه بیان کردیم، دلالتی ندارد؛ هم چنان که این مسأله با اندکی اندیشه به خوبی روشن است. البته اموری این موضوع را تأکید می کنند...

پیشگامان نخستین و مرتدان از اسلام

گفتنی است که پیشگامان نخستین، کسانی بودند که از اسلام برگشتند. اینک چند موضوع نیز قابل بحث است:

اول: در گروه پیشگامان نخستین کسانی بودند که از اسلام مرتد شدند و برگشتند، نمونه این افراد عبیدالله بن جحش است که وی به حبشه هجرت کرد و در آن جا نصرانی شد و در همان جا با همان دین وفات کرد.^(۱) و هیچ شکی نیست که عبیدالله بن جحش به هلاکت رسید و اطلاق آیه او را دربرنگرفت. این که آیه وی را دربر نمی گیرد، فقط برای شرط «استقامت در راه حق و استمرار ایمان و عمل صالح» است که پیش تر بیان شد.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۲۱، حاشیه ابن القیم: ج ۶ ص ۷۵، عون المعبود: ج ۶ ص ۷۶، تهذیب التهذیب: ج ۱۲ ص ۴۳۷، تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۱۷۵، التعذیل: ص ۲۸.

از دیگر افرادی که از گروه پیشگامان نخستین بودند و بعد، از اسلام بازگشتند و منحرف شدند می توان به نضیر بن حارث عبدری برادر نضر اشاره کرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام او را به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از جنگ بدر به هلاکت رساند. راویان روایت کردند که همین نضیر از گروه سابقان نخستین بوده که به حبشه مهاجرت کرد و زمانی که به مکه بازگشت از دین برگشته بود، آن گاه در جنگ فتح مکه دوباره اسلام آورد.^(۱) او از شمار «المؤلفة قلوبهم» بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله صد نفر شتر را در جنگ حنین به او می سپارد تا دلش به اسلام گرایش یابد. او در جنگ یرموک کشته شد.^(۲)

واقعیت حال پیشگامان نخستین و عدم تناسب آن با رستگاری

واقعیت موجود درباره «سابقان نخستین» حکم می کند که قطعیت رستگاری درباره همه آنها مورد قبول نیست.

دوم: بانگریستن در واقعیت حال گروه سابقان نخستین و مسایلی که بین آنها درمی گرفته است، هم چنین نوع نگرش و دیدگاهی که نسبت به هم داشتند و نوع دیدگاه صحابه و دیگران درباره آنها با قطعیت رستگاری همه آنها سازگاری ندارد.

البته در پاسخ پرسش دوم از پرسش های پیشین به اندازه کافی در این مورد سخن گفتیم. اگرچه این آیه درباره عموم صحابه آمده است، اما بسیاری از رویدادهای پیش گفته، به گروه سابقان نخستین مختص بوده است. این مسأله با نگاهی دوباره به پاسخ یادشده، به خوبی آشکار و مشخص است؛ به طوری که ما را از طرح دوباره و تکرار آن مسایل بی نیاز می سازد.

۱. الاصابه: ج ۶ ص ۴۳۰، انساب الاشراف: ج ۱ ص ۲۳۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۶۲ ص ۱۰۵.

۲. همان: ج ۶ ص ۴۳۶، الاستیعاب: ج ۴ ص ۱۵۲۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۶۲ ص ۱۰۱.

ابو عبیده در جریان واقعه سقیفه به انصار که تلاش می‌کردند با سعد بن عباده پیمان ببندند، گفت: «ای گروه انصار! شما نخستین کسانی بودید که پیامبر ﷺ را یاری دادید، پس نخستین کسانی نباشید که از موقعیت و جایگاه خود رویگردان شده و دچار انحراف شوید.»^(۱)

از این هشدار در مورد تغییر رویکرد، این‌گونه برداشت می‌شود که پیشگامی در یاری رسانی به پیامبر خدا ﷺ اگر در زمان‌های بعدی با تغییر و عدول همراه باشد سودی ندارد، بلکه ناگزیر انسان بایستی در این راه استقامت و ثبات قدم داشته باشد. همه این مسایل بیان‌گر این است که خود صحابه نیز از آیه یاد شده، قطعیت در رهایی و رستگاری همه سابقان نخستین را برداشت نکرده‌اند، چرا که آن‌ها در شرایط نزول آیه می‌زیستند و به خوبی از قراین و شواهد موجود در مورد آن نیز آگاه بودند.

قطعیت رستگاری پیشگامان نخستین انگیزه‌ای برای کارهای زشت

مسأله قطعیت رستگاری گروه سابقان نخستین، عامل و انگیزه‌ای برای ارتکاب معصیت آن‌هاست.

سوم: این‌طور که از ظاهر امر پیداست، این آیه کریمه در زمان زندگی بسیاری از گروه سابقان نخستین نازل شده است و به‌طور جدی دور از ذهن است که تصور کنیم خداوند متعال به یقین رستگاری ایشان را بدون قید پایداری و استقامت در راه بیان کرده و مواردی را که دچار ارتداد و اشتباهات بزرگ می‌شوند، استثنا نموده باشد. چرا که این مسأله آن‌ها را برای ارتکاب اعمال زشت و ناستوده و سوسه می‌کند.

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۳، ر.ک: تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۴۳، الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۲.

زیرا یکی از بزرگ‌ترین موانع عقلی که از منحرف شدن و گمراهی نوع بشر جلوگیری می‌کند - چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ عقیدتی که همواره خداوند به وسیله آن به مردم حجت اتمام می‌کند - مسأله ترس از هلاکت و عذاب جهان آخرت است. پس اگر این عده به قطعیت رستگاریشان یقین کنند و از این موضوع ایمن باشند دیگر این مانع بازدارنده کارایی خود را از دست خواهد داد که این مسأله با حکمت الهی اتمام حجت برای مردم و اصلاح آن‌ها منافات دارد.

به خصوص این‌که اگر مسأله قطعیت رستگاری ایشان از جانب خدای متعال یک تفضل و لطف ابتدایی نباشد تا انگیزه‌ای برای سپاس‌گزاری و طاعت خدای متعال باشد، بلکه نتیجه عملی باشد که فرد وعده داده شده به آن می‌پردازد. پس این کار ستوده و جایگاه‌های مورد آرزو، دلیلی برای تفاخر و خودشیفتگی بین عموم مردم خواهد شد؛ مگر کسانی که مورد عصمت خدا قرار گیرند.

رقابت و فخر فروشی سابقان نخستین به یکدیگر بسیار فراوان بوده است. زیرا هر یک از آن‌ها ادعا می‌کرد از دیگران برتر و سرآمد است. چراکه مواضع پیشین او درخشان بوده و یا به منزلت‌های موهوم و بی‌اساس گذشته‌اش افتخار می‌کرد؛ به گونه‌ای که این رقابت میان آنان به اصل تبلیغ دین آسیب می‌رساند. به راستی که تاریخ حیات این گروه، سراسر پر از تفاخر به یکدیگر و رقابت است.

از سوی دیگر، این گروه هیچ‌گاه از خود عکس‌العملی نشان ندادند که نشان‌گر قطعیت واقعی این مسأله برای آنان باشد. بلکه بسیاری از آن‌ها رفتارهایی از خود نشان می‌دادند که بیان‌گر این بود که آن از فرجام مسیر خود ناآگاه و از آن بیم داشتند. بنابر این، به نظر شما اگر مسأله رستگاری و حسن عاقبت آن‌ها از جانب خداوند برایشان کاملاً قطعی می‌شد، رویکرد و واکنش این عده چگونه می‌شد؟!*

از این رو، به طور جد بعید است که خدای متعال برای تک تک بشر مسأله رستگاری قطعی را مطرح سازد؛ چه برسد برای گروهی بسیاری که تفاخر، درگیری و پیشی‌گیری برای رهبری امت از آن‌ها انتظار می‌رفت؛ همان طوری که چنین اتفاق افتاده است؟!

چگونه است؟ خدای سبحان در این باره غفلت نکرده تا جایی که پیامبر ﷺ را - که دارای مقام والاست و از انگیزه‌های هوای نفس به دور است - از موقعیت‌های خطرناک، لغزش‌ها و انحراف‌های عقیدتی و عملی هشدار داده است. این امر تأکیدی برای انگیزه‌ای بازدارنده نفس شریف پیامبر و هشدار برای دیگران است. از این رو خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ
وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^(۱)

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر شرک بورزی به یقین اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.

هم‌چنین در سوره مبارکه اسرا می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبَتُّنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَا دَقْنَاكَ ضِعْفَ
الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾؛^(۲)

و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم نزدیک بود به آنان تمایل کنی. اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات در زندگی دنیا، و دو برابر بعد از مرگ، به تو می‌چشانیدیم؛ سپس در برابر ما، یاورى برای خود نمی‌یافتی.

۱. سوره زمر آیه ۶۵.

۲. سوره اسرا آیه‌های ۷۴ و ۷۵.

خداوند متعال در سوره مبارکه الحاقه می فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِ * لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾؛^(۱)

اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود.

پیامبر اکرم ﷺ درباره خودشان می فرماید:

إِنَّهُ لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتَ لَهْوَيْتَ؛^(۲)

تنها عملی که همراه با رحمت است سود می بخشد، و اگر من معصیت کنم هلاک می شوم.

البته آیات و روایات دیگری نیز در این زمینه داریم.

پیشگامی در ایمان و مسئولیت سنگین

فضیلت پیشی گرفتن در ایمان، مسئولیتی سنگین را در پی دارد.

آری، ایرادی ندارد که این آیه شریفه در مورد فضیلت پیشگامان در ایمان و عمل صالح است. اما از سوی دیگر، هر چه جایگاه مؤمن بلندتر باشد، نعمت های الهی برای او بیشتر گردد و حجت ها بر او تمام تر شود، مسئولیتش بزرگ تر خواهد بود و در جایگاه خطیر سخت و هلاک کننده قرار خواهد گرفت.

و اگر به مقتضای مسئولیت خود عمل کند و در ظاهر و نهان استقامت ورزد، قدر و منزلتش بیشتر می گردد و اجر و پاداشش فزونی می یابد.

۱. سوره الحاقه آیه های ۴۴ - ۴۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۰ ص ۱۸۴، الارشاد: ج ۱ ص ۱۸۲.

ولی اگر از مسیر خود خارج شود و روی گردان شود، به پایین‌ترین جایگاه سقوط خواهد کرد و کیفر او سخت‌تر و کشنده‌تر خواهد بود، چرا که حجت‌های الهی در مورد او قوی‌تر و محکم‌تر بوده است.

به خصوص این‌که اگر گروه نخستین از مسیر خود منحرف شده و به بیراهه بروند باعث گمراهی افراد دیگری هم می‌شوند، چرا که آن‌ها الگوهای نسل‌های بعدی هستند که دیگران از آن‌ها پیروی می‌کنند. از این رو مسئولیت آن‌ها دوچندان می‌شود، همان طوری که در پایان پاسخ پرسش دوم از پرسش‌های پیشین گذشت.

آیا پرداختن به مسایل مربوط به پیشگامان نخستین جایز است؟

وجه دوم برای توجیهی که در پرسش است این‌گونه است:

حتی اگر قطعیت رستگاری و فوز در جهان برای پیشگامان نخستین ثابت نشده باشد، اما هر اندازه که معصیت، انحراف و شقاق از آنان سرزده باشد، دیگران حق ندارند بر آن‌ها خرده گرفته و به آن‌ها حمله کنند، چرا که حرمت پیشگامی آن‌ها مانع از این مسأله می‌شود. بلکه تنها باید کار این عده به خود خدای متعال وا گذاشته شود و حساب آن‌ها با خدا خواهد بود. اگر بخواهد با عدل خود به خاطر گناهانشان عذاب می‌دهد و اگر بخواهد با رحمت و فضل خود آن‌ها را مورد عفو و بخشش خویش قرار می‌دهد.

به سخن دیگر، هرچند ما به رهایی و رستگاری قطعی گروه‌های نخستین یقین نداریم، زیرا که شاید خدای متعال آن‌ها را به خاطر گناهانشان عذاب کند و به خاطر کارهایشان مؤاخذه نماید، ولی ما حق نداریم در مورد آن‌ها قضاوت کنیم، و به آن‌ها ایراد بگیریم، زیرا حرمت پیشگامی آن‌ها مانع از این کار می‌شود.

از طرفی، ما در سطحی نیستیم که بخواهیم آن‌ها را نقد و بررسی کنیم. این کار مخصوص خدای متعال است. این سخن، از ذیل پرسش مطرح شده، برداشت می‌شود.

ولی این سخن زمانی می تواند درست باشد که بتوان آن را اثبات کرد. زیرا این آیه شریفه به این مسأله دلالت ندارد. در این آیه نیامده که بقیه مردم چه موضعی نسبت به پیشگامان داشته باشند؟ بلکه بیانگر موضع خدای تعالی نسبت به آنها بوده است. حتی اگر این آیه در بردارنده رستگاری ایشان هم باشد، اما با توجه به قید «پایداری» برای آنها و حسن ختام کارشان، در واقع این آیه کسانی از پیشگامان را که پایداری نورزیده و در عقیده و رفتار خود دچار انحراف شده اند، در بر نمی گیرد. بنابر این لازم است درباره چنین افرادی به ادله عمومی از قرآن مراجعه کرد که دوستی آنان را حرام می داند و ایرادگیری و نقد آنان را جایز می شمارد. آن سان که خدای متعال در سوره ممتحنه می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾؛^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید؛ آنان از جهان آخرت مأیوسند، همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس هستند.

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾؛^(۲)

و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی شوید.

۱. سوره ممتحنه آیه ۱۳.

۲. سوره هود آیه ۱۱۳.

هم چنین در سوره مبارکه محمد ﷺ می فرماید:

﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ *
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴾؛^(۱)

بنابراین اگر روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! آن ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش هایشان را کر و چشم هایشان را کور کرده است.

خدای سبحان در جایی دیگر از قرآن کریم می فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴾؛^(۲)

به راستی کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی که فرو فرستاده ایم بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان نمایند. خدا آنان را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان آن ها را لعنت می کنند.

هم چنین در سوره مبارکه رعد می فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴾؛^(۳)

آن ها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آن هاست؛ و برای آن هاست بدی جهان آخرت.

۱. سوره محمد ﷺ آیه های ۲۲ و ۲۳.

۲. سوره بقره آیه ۱۹۵.

۳. سوره رعد آیه ۲۵.

البته آیات دیگری از قرآن نیز در این زمینه وجود دارد. همان طور که اشاره کردیم این آیات یاد شده، با موضع و جایگاه پیشگامان نخستین - صحابه و گروه‌های تابعان که بعد از ایشان اسلام آورده و یا پا به عرصه گذاشته‌اند - مناسبت دارد. و روشن است که تا زمانی که ما هم، آیین و کیش آنان را برگزینیم حکم ذکر شده درباره آنان بر ما نیز جاری می‌شود.

مشخص نشدن پیشگامان نخستین به شکل دقیق

علاوه بر همه آن چه گفته شد باید به این نکته توجه شود که گروه پیشگامان نخستین به صورت دقیق مشخص نشده است. چرا که ما در صدر اسلام خیل عظیمی از گروه‌های مهاجران و انصار را داریم که هرچند نسبت به کسانی که پس از آن‌ها مسلمان شده‌اند، «پیشگامان» به شمار می‌روند، اما پیش از آن‌ها نیز کسانی بودند که به اسلام گرویده‌اند. از این رو نسبت به آنان، از پیشگامان به شمار نمی‌روند. بنابر این، با دلیل دیگری باید به تعیین دقیق «سبقت» در ایمان و اسلام بپردازیم.

بلکه حتی تمرکز روی عنوان «پیشگامان» ممکن است اقتضا کند که ما فقط نخستین افراد از مهاجران و انصار را که اسلام آورده و به دعوت پیامبر پاسخ دادند، پیشگامان بدانیم. این عده بسیار اندک بودند و تعداد آن‌ها از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند که شاید بتوان مسأله قطعیت در مورد رستگاری این افراد را مطرح کرد. اما نه از نقطه نظر آیه شریفه پیشین، بلکه تنها بر اساس عملکرد و رفتار آن‌ها می‌توان چنین گفت که البته اگر امکان تعیین آن‌ها از این راه وجود داشته باشد. اما اطلاق پیشگامان نخستین بر دایره‌ای گسترده‌تر از این افراد به دلیل نیاز دارد که اگر دلیلی نیز برای آن باشد دایره این افراد به طور دقیق قابل تمییز و تشخیص نیست.

اتفاق نظر مسلمانان و عدم امتیاز پیشگامان نخستین از نظر نقد

سخن دیگر این به اجماع و اتفاق نظر مسلمانان گروه پیشگامان نخستین از نظر نقد و بررسی شخصیت، امتیازی بر دیگران ندارند، زیرا ما در میان مسلمانان سراغ نداریم کسی مدعی شود که پیشگامان نخستین به معنای عام آن، همه به طور قطع رستگار شده‌اند و یا آنان فراتر از نقد ما هستند.

نظر شیعیان در این باره مشخص است. ولی بیشتر اهل تسنن، صحابه را - یعنی هر کس که رسول خدا ﷺ را دیده و حدیث او را شنیده - قابل نقد نمی‌دانند و برخی دیگر همه آن‌ها را به نقد کشیده‌اند. چنان‌که این مسأله در پاسخ پرسش دوم از پرسش‌های پیشین مطرح شد.

سخنی در باب حمل صحابه بر معنای «پیشگامان نخستین»

مسأله دوم: شما در پرسش خود چنین پرسیدی:

«به طور عموم هرگاه در آیات قرآن و سخنان پیامبر و سخنی از صحابه - با واژه صحابه و نظیر آن - به میان آید منظور همان گروه پیشگامان نخستین هستند.»
در پاسخ می‌گوییم: در قرآن کریم تنها در یک جا و آن هم در سوره مبارکه توبه از صحابه پیامبر با واژه «صحابه؛ همراهی» یاد شده است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا...﴾؛^(۱)

۱. سوره توبه آیه ۴۰.

اگر او را یاری نکنید، در واقع خداوند او را یاری کرد؛ آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، به راستی خدا با ماست» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکریایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود... .

این گونه که پیداست این واژه فقط در معنای همراهی مکانی ظهور دارد. اما در بقیه موارد با واژه «مؤمنان» از اصحاب پیامبر یاد شده است. آری خدای متعال در سوره مبارکه فتح می‌فرماید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ... ﴾^(۱)

محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است... .

صدر این آیه دربرگیرنده تمام کسانی است که همراه رسول خدا ﷺ بوده‌اند که همین با واژه «صحابه» به معنای عام کلمه مناسبت دارد. هم‌چنان که بی‌تردید دربرگیرنده غیر از پیشگامان نخستین نیز هست؛ به همان معنایی که عموم مردم از صحابه اراده می‌کنند.

زیرا سوره مبارکه فتح زمانی نازل شده که تعداد مسلمانان فزونی یافته بود. این سوره بعد از صلح حدیبیه نازل شده است؛ صلحی که - طبق روایات - نزدیک بود همه مسلمانان به خاطر عدم اطاعت از رسول خدا ﷺ هلاک شوند. بخشی از این روایات را در پاسخ به سؤال دوم از پرسش‌های پیشین آورده‌ایم.

البته احتمال دارد این آیه شریفه در جریان عمره قضا نازل شده باشد. درست یک سال بعد از امضای صلح حدیبیه؛ همان سالی که بسیاری از افراد سست ایمان نیز به اسلام گرویدند.

آری، ویژگی‌هایی که این آیه شریفه نقل کرده در واقع شایسته افرادی است که چنین ویژگی‌ها و صفاتی را دارا هستند. تردیدی نیست که این عدّه، تنها شمار اندکی از صحابه پیامبر بودند که در دینداری قوی و بودند و از رفتار و سیره پیامبر پیروی می‌کردند که در عرف مردم از این افراد به خواص یاد می‌شود. چه بسا که واژه «صحابه» در مقام مدح و ستایش به این عدّه تعلق بگیرد.

البته در عرف، صحابه به گروهی اطلاق می‌گردد که همراه فرد رئیس هستند و بر اساس منش و رفتار او عمل می‌کنند.

به نظر می‌رسد بین آن‌ها و بین پیشگامان نخستین ملازمه‌ای وجود ندارد، به طوری که هر کس از پیشگامان نخستین بوده، مصداق صحابه بوده و به عکس حتی این امکان دارد که در میان افراد پیشگامان نخستین افرادی باشند که دارای ویژگی‌های این چنینی نباشند، همان‌طور که احتمال دارد این ویژگی‌ها در افرادی به غیر از آن‌ها هم وجود داشته باشد. باید براساس پژوهش و بررسی دقیق بر روی سیره و زندگی آن افراد، منظور آیه از این عدّه به طور دقیق مشخص و تعیین گردند. از سوی دیگر، با تمام صفات و ویژگی‌هایی که خداوند متعال در این آیه شریفه برای این عده ذکر کرده، باز هم مسأله رستگاری و مصون بودن ایشان از عذاب الهی

را برای آن‌ها قطعی نمی‌داند مگر این‌که در مورد ایمان و عمل صالح از خود پایداری و ثبات قدم نشان دهند.

خداوند متعال در سوره مبارکه فتح می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱)

کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

اگر خدای منان در مورد این افراد مسأله پایداری را شرط اساسی دانسته چطور امکان دارد پایداری در عقیده و ایمان را برای دیگران نیز شرط اساسی نداند؟! سنت شریف نبوی به مسأله صحابه در احادیث بسیاری پرداخته است. اما قرینه‌ای که بیان‌گر و مشخص‌کننده دلالت این روایات بر تمجید و مدح پیشگامان نخستین باشد در اختیار نیست. هم چنان که نمی‌دانیم منظور احادیثی که به نکوهش آن‌ها می‌پردازد نظیر احادیث حوض - که برخی از آن‌ها در پاسخ پرسش دوم پرسش‌های پیشین گذشت - چه کسانی هستند؟ و این فقط با تخمین و زورگویی بدون دلیل است.

به خصوص که بسیاری از مضامین این احادیث و قرینه‌های موجود مناسب حال عموم صحابه است که در پاسخ به پرسش دوم از پرسش‌های گذشته اشاره شد که پیامبر ﷺ در این مورد آنان را مورد خطاب داد و فرمود:

لتتبعن سنن من كان قبلکم، شبر بشبر، وذراع بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم...؛

به یقین، شما وجب به وجب و ذراع به ذراع سنت‌های پیشینیان خود را دنبال خواهید کرد حتی اگر آن‌ها به داخل تنگ‌ترین لانه‌ها هم بخزند شما پیروی خواهید کرد...

هیچ کس ادعا نکرده که انحراف در امت‌های پیشین به کسانی اختصاص داشت که دیرتر دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفته بودند. بلکه حتی به افراد عادی از آنان نیز اختصاص نداشت. (۱)

برای نمونه طبق روایت امام صادق علیه السلام (۲) و ابن عباس (۳) قارون پسر خاله حضرت موسی علیه السلام بود و طبق روایت محمد بن اسحاق (۴) پسر عمویش بود، منحرف شد و هم‌چنین سامری نیز منحرف شد، که در مورد او این آیه آمده است:

﴿ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴾ (۵)

گفت: من چیزی دیدم که آن‌ها ندیدند؛ من قسمتی از آثار فرستاده را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این‌چنین هوای نفس من این کار را در نظرم جلوه داد.

مسأله تأخیر آنان در استجابیت دعوت موسی علیه السلام و تصدیق رسالت او بسیار بعید است. چرا که دعوت آن حضرت برای نجات بنی اسرائیل بود. زیرا این موضوع با تلاش و رقابت آنان برای پذیرش سریع تر دعوت پیامبرشان و پاسخ مثبت دادن به آن مناسب است.

۱. مجمع البیان: ج ۷ ص ۴۵۹.

۲. مجمع البیان: ج ۷، ص ۴۵۹.

۳. همان.

۴. تفسیر قرطبی: ج ۱۳ ص ۳۱۰، تفسیر طبری: ج ۲۰ ص ۱۰۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۰۰.

۵. سوره طه آیه ۹۶.

البته پیش از این اشاره شد که مالک در «الموطأ» می‌نویسد:
 «ابونضر، غلام عمر بن عبیدالله می‌گوید: به من روایت شده که رسول خدا ﷺ
 به شهدای احد فرمود: من بر ایشان گواهی می‌دهم.
 ابوبکر پرسید: ای رسول خدا! آیا ما برادران ایشان نیستیم؟!
 رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ولی نمی‌دانم بعد از من چه خواهید کرد...»
 هم‌چنین در روایت دیگری نافع می‌گوید: عبدالله گفت:
 «روزی پیامبر ﷺ خطبه‌ای ایراد کرد و در این ضمن به سمت خانه عایشه اشاره
 کرد و سه بار فرمود:

ها هنا الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان؛

آن‌جا محل فتنه است، از همان جایی که شاخ شیطان نمایان
 می‌گردد.

احادیث دیگری نیز که در مضمون، شبیه این حدیث هستند نقل شده است.
 همان‌طور که پیش‌تر گذشت پیامبر خدا ﷺ به علیؑ دستور داد که با ناکثان و
 پیمان‌شکنان بجنگد. طلحه، زبیر و عائشه جزء ناکثان قرار گرفتند.
 ام‌سلمه به عبدالرحمان بن عوف دستور داد که در راه خدا انفاق کند، چون
 رسول خدا ﷺ فرموده بود:

من أصحابي من لا أراه ولا يراني بعد أن أموت أبداً؛

در میان اصحاب من کسانی هستند که بعد از وفاتم آن‌ها را هرگز
 نخواهم دید و آن‌ها نیز مرا نخواهند دید.

این‌طور که مشخص است جناب ام‌سلمه از آن روی عبدالرحمان بن عوف را به
 انفاق در راه خدا توصیه کرد که می‌ترسید او نیز با این‌که از گروه پیشگامان نخستین - به
 معنای عام کلمه که عموم مردم را در بر می‌گیرد - بود، در زمره این افراد قرار بگیرد.

از این مطلب روشن می شود که روایت، پیشگامان نخستین را نیز در برمی گیرد. روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد که برخی از آن ها در گذشته بیان گردید. افزون بر همه این ها، تأکید می کنیم موضع صحابه در مورد خودشان و موضعی را که در قبال یکدیگر داشتند باز یادآور می شویم که با عنایت به آنچه پیش تر گذشت پیشگامان نخستین به افراد مذکور اختصاص ندارد.

سخنی در استدلال به قصه حاطب

مسأله سوم: شما در پرسش خود پرسیدی:

«با وجود این که سنت نبوی این گونه اقتضا می کند که چنین برخوردی نداشته باشیم... و وضعیت و جایگاه این صحابی را به خدای تعالی واگذاریم، چرا که تنها خدا می تواند چنین قضاوت و... را انجام دهد، همان طور که در داستان حاطب بن ابی بلتعہ رخ داده است که رسول خدا ﷺ به هر کس که قصد سرزنش حاطب را داشت او را از این کار باز داشت و فرمود:

«شاید خدا بر اهل بدر عنایتی ویژه داشته باشد و فرمود که هر کاری که می خواهید انجام دهید، چرا که من شما را آمرزیده ام.»

بررسی داستان حاطب بن ابی بلتعہ

در پاسخ این پرسش می گوئیم:

این حدیث به دلیل نقل های متعددی که در منابع اهل تسنن دارد، تقریباً به یک مسأله قطعی تبدیل شده است، برخی از متون آن را در آینده نقل خواهیم کرد. ما نیز فعلاً قصد انکار آن را نداریم. ولی با این وجود ما در مورد این حدیث و داستان حاطب سعی می کنیم جانب احتیاط را نگه داریم و به طور قطعی هم چون اکثریت اهل تسنن در مورد قطعیت رستگاری افرادی که در جنگ بدر شرکت کرده اند، رأی صادر نکنیم.

تلاش در تقدیس صحابه بدر در برابر تقدیس اهل بیت علیهم السلام

پیش از آن که در مورد این حدیث بحث کنیم، ذکر نکته‌ای مهم را لازم می‌دانیم که به جد برای این بحث و بحث‌های دیگر فایده دارد. برای هر پژوهش‌گر با انصافی کاملاً پیداست که اکثریت اهل تسنن - از راویان آن‌ها گرفته تا عالمان حدیث و فقه و سلاطین شان - از همان صدر اول اسلام در برابر اهل بیت علیهم السلام نوعی دشمنی و ستیزه‌جویی را اتخاذ کرده‌اند، نوعی تقدیس را برای صحابه در برابر تقدس اهل بیت علیهم السلام قائل می‌شدند. تقدسی که خداوند در قرآن کریم به اهل بیت علیهم السلام داده است. قرآنی که این ویژگی دارد که:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ (۱)

که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

هم‌چنان که مسأله تقدس ائمه اطهار علیهم السلام از مسائلی است که سنت شریفه و حتی کسانی که پایبند به این راه نیز نیستند، آن را تأکید نموده‌اند. اهل تسنن مسأله تقدس صحابه را در مقابل تقدس اهل بیت علیهم السلام قرار داده‌اند تا به گونه‌ای رویکرد مسلمانان را به این مسأله معطوف دارند و آنان را از قدسیت اهل بیت علیهم السلام غافل کنند. در طول روزگاران متوالی هرگاه شیعیان به مسأله مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام تأکید ورزیده‌اند و با گفتار و کردارشان بر این موضوع اهتمام

۱. سوره فصلت آیه ۴۲.

ورزیده‌اند، در مقابل، اهل تسنن تقدّس صحابه را دستاویز خود قرار داده و آن را به نوعی منش و دین برای خود قرار داده‌اند.

همه این مسایل به خاطر این است که اهل تسنن خواهان این بوده‌اند که مانند شیعیان که اهل بیت علیهم‌السلام را تکیه‌گاه خود قرار داده‌اند، آنان نیز صحابه را برای خود نقطه اتکایی قرار دهند و بدین وسیله بهانه‌ای برای رویگردانی از اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشند. یا دست کم در تعظیم و تقدیس به دنبال هم‌تراز دانستن صحابه با اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند.

اهل تسنن و چگونگی صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

جا دارد به موضع اهل تسنن در قبال چگونگی صلوات فرستادن بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و افزودن درود بر اهل بیت علیهم‌السلام به این صلوات را بیان کنیم.

از شواهد عملی برای این امر، همین بس که اهل تسنن در بیان چگونگی صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، روایت کرده‌اند که اهل بیت علیهم‌السلام نیز به این صلوات ملحق می‌شوند.

در حدیثی کعب بن عجره می‌گوید: به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته شد: ای رسول خدا! ما در مورد چگونگی سلام بر تو آگاهی یافتیم، اما چگونه صلوات بفرستیم؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

قولوا: اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد كما صلّیت علی آل ابراهیم
إنّک حمید مجید.

اللهم بارک علی محمد و آل محمد كما بارکت علی آل ابراهیم إنّک حمید
مجید؛^(۱)

۱. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۰۲، ر.ک: ج ۳ ص ۱۲۳۳، ج ۵ ص ۲۳۲۸، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۳۰۵،



بگویید: خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست همان‌گونه که بر خاندان ابراهیم درود فرستادی، به راستی که تو ستوده و با عظمتی. خداوندا! بر محمد و آل محمد برکت نازل کن، همان‌گونه که بر خاندان ابراهیم برکت نازل کردی، همانا که تو ستوده و با عظمتی. فراتر این‌که طبق روایات، از صلوات ابتر نهی شده است.^(۱) صلوات ابتر به صلواتی گفته می‌شود که فقط بر شخص پیامبر صلوات فرستاده می‌شود و در آن از خاندان پیامبر ﷺ، غفلت می‌شود.

با همه این تفصیلات، باز هم شاهد آن هستیم که بیش‌تر اهل تسنن به هنگام صلوات فرستادن، فقط بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند. حتی اگر صلوات را شامل حال خاندان پیامبر ﷺ بگردانند این مسأله را به صحابه نیز تعمیم می‌دهند. این مسأله ناشی از تنگ نظری آنان و نبود تحمل در متمایز کردن و برجسته ساختن اهل بیت ﷺ در بزرگ داشتن و تقدیس از صحابه است.

سخن طحطاوی در توجیه دیدگاه اهل تسنن

از مسایل بسیار جالب در مورد این دیدگاه اهل تسنن در نحوه صلوات توجیهی است که طحطاوی بیان می‌کند. وی می‌گوید:

«به نظر می‌رسد ذکر کلمه خاندان پیامبر و اصحاب مستحب است. دلیل مستحب بودن ذکر اصحاب روشن است. چون آن‌ها پیشینیان ما هستند و به ما دستور داده شده که برای رضایت خدا از آنان، دعا کنیم و از لعن ایشان نهی شده‌ایم.

➔ السنن الکبری نسائی: ج ۱ ص ۳۸۱ و ۳۸۲، ج ۶ ص ۱۷ و ۹۷، صحیح ابن حبان: ج ۲ ص ۱۹۳ و ج ۵ ص ۳۸۶ و ۳۹۵ و منابع فراوان دیگر....

۱. جواهر العقدین: قسم دوم: ج ۱ ص ۴۹، حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح: ج ۱ ص ۸، الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۴۳۰، ینابیع الموده: ج ۱ ص ۳۷ و ج ۲ ص ۴۳۴.

و درباره واژه «خاندان پیامبر» باید گفت که پیامبر فرمود: بر من صلوات ابتر نفرستید.

گفتند: ای رسول خدا! صلوات ابتر چیست؟

فرمود:

تقولون: اللهم صلّ على محمد و تمسكون، بل قولوا: اللهم صلّ على محمد و على آل محمد؛

می‌گویید: خداوندا! بر محمد درود فرست و سکوت می‌کنید، بلکه بگویید: خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست.

این حدیث را عالمانی چون الفاسی و دیگران نقل کرده‌اند.

ملاحظه می‌کنید که وی چگونه در زمینه صلوات برای مستحب بودن الحاق صحابه به پیامبر استدلال کرده و در این کرامت آن‌ها را به اهل بیت علیهم‌السلام شرکت داده است؟

وی مدّعی است که چون آن‌ها پیشینیان ما هستند و به ما دستور داده شد که برای رضایت خدا از آنان، دعا کنیم و از لعن آن‌ها نهی شده‌ایم. پس باید بر آن‌ها نیز به همراه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پیامبر علیهم‌السلام درود بفرستیم.

حتی اگر استدلال مطرح شده از سوی طحطاوی تمام و درست باشد، این استدلال دلیل بر مستحب بودن طلب رضوان برای صحابه و حرمت لعن آنان است. هم‌چنان که درباره هر مؤمنی چنین است. اما هرگز دلیلی برای ادّعی‌ی بالا؛ یعنی استحباب ذکر آنان هم‌چون اهل بیت علیهم‌السلام در صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست. به ویژه این‌که روایات تشریح‌کننده چگونگی صلوات و نیز نهی‌کننده از صلوات ابتر دلالت بر لزوم ذکر اهل بیت علیهم‌السلام در صلوات دارند؛ بدون آن که نامی از صحابه به میان آورند.

تفسیر طحطاوی از کلمه «آل» در حدیث صلوات ابتر

جالب‌تر از آن چه گفتیم، این است که طحطاوی از حدیث صلوات ابتر و دلالت آن بر کرامت اختصاصی اهل بیت علیهم‌السلام به ستوه آمده و دلتنگ شده، مدّعی شده که این حدیث مربوط به همه امت اسلامی است، حتی فاسقان امت را نیز شامل می‌شود.

وی بلافاصله بعد از سخن پیشین خود، بی‌درنگ می‌گوید: منظور از کلمه «آل» در این مقام همه افراد امت است که دعوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌پذیرفتند. و این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که می‌فرماید: «آل محمد هر فرد پرهیزگاری است» بیان‌گر پاکی امت از شرک است، چون در مقام دعا بوده‌اند. (۱)

با عنایت به تفسیر طحطاوی شایسته است از او بپرسیم:

اگر منظور از کلمه «آل» همان چیزی است که شما ذکر کردید، پس چرا صحابه را به آنان الحاق کرده‌اید؟

چرا برای الحاق صحابه به اهل بیت علیهم‌السلام دست به دامان استدلال شده‌اید؟

آیا صحابه جزء اجابت‌کنندگان از امت از دعوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیستند؟

وانگهی چرا طحطاوی و بیشتر اهل تسنن بر صلوات ابتر اصرار دارند و حاضر

نیستند در صلوات، اهل بیت علیهم‌السلام را نیز به پیامبر ملحق سازند؟

آیا این مسأله بدین خاطر نیست که از ممتاز شدن اهل بیت علیهم‌السلام هنگام صلوات

واهمه دارند؟

مگر نه این است که کرامت و بزرگواری اهل بیت علیهم‌السلام برایشان تحمّل ناپذیر

است؟

۱. حاشیه الطحطاوی علی مراقی الفلاح: ج ۱ ص ۸.

همه این اقدامات و عملکردهایی که این عدّه انجام می دهند بدین جهت است که آن‌ها از معنای حقیقی کلمه «آل» آگاه هستند و می دانند که این واژه همه کسانی که به اسلام گرویده‌اند - حتی فاسقان امت اسلامی - شامل نمی شود.

اینک به بحث اصلی بر می گردیم و می گوئیم:

سخن در باب بزرگ جلوه دادن صحابه و تمسک به آنان توسط اهل تسنن و ادله‌ای که در این راستا اقامه می کنند، بسیار طولانی است و این نوشتار گنجایش پرداختن به همه آن‌ها را ندارد. هم چنان که علمای شیعه و کتاب‌هایشان به خوبی روشن‌گری می کند. برای مطالعه بیشتر پیشنهاد می شود حقیقت جوینان به کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده، مراجعه کنند.

سخنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اختلاف مردم در مورد حدیث نبوی

اینک لازم است در این باره به رویدادی اشاره کنیم.

روزی فردی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد احادیث مربوط به بدعت و اختلافات روایی پیش آمده در میان مردم پرسید.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذْبًا وَنَاسِخًا وَمَسْنُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا، وَمَحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا، وَحَفْظًا وَوَهْمًا. وَلَقَدْ كُذِّبَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ عَهْدَهُ، حَتَّى قَامَ خُطِيبًا، فَقَالَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

وَأَمَّا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ، لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مَنَافِقٌ مَظْهَرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَعَمِّدًا. فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مَنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ، وَلَمْ يَصْذُقُوا قَوْلَهُ.

ولكنهم قالوا: صاحب رسول الله ﷺ، رأى، وسمع منه، ولقف عنه، فيأخذون بقوله. وقد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبرك، ووصفهم بما وصفهم به لك. ثم بقوا بعده (عليه وآله السلام)، فتقربوا إلى أئمة الضلالة، والدعاة إلى النار بالزور والبهتان، فولوهم الأعمال، وجعلوهم حكماً على رقاب الناس، فأكلوا بهم الدنيا، وإنما الناس مع الملوك والدنيا، إلا من عصم الله...؛^(۱)

آن چه از احادیث در دست مردم است حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، وجود دارد. هم چنان که احادیث صحیح و غلط نیز وجود دارد. در روزگار پیامبر خدا ﷺ به آن حضرت دروغ نسبت داده شد. تا این که ایشان سخنرانی کرد و فرمود: هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد نشیمن گاه خود را بر آتش قرار داده است.

افرادی که حدیث نقل می‌کنند چهار دسته‌اند که پنجمی ندارد: نخست منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و نقاب اسلام بر چهره دارد، نه از گناه می‌ترسد و نه از آن دوری می‌جوید و از روی عمد به پیامبر خدا ﷺ دروغ می‌بندد.

اگر مردم می‌دانستند که او منافق و دروغگوست، از او نمی‌پذیرفتند و گفتار دروغین او را تصدیق نمی‌کردند، اما با نا آگاهی گفتند: او از اصحاب پیامبر است، رسول خدا ﷺ را دیده و از او حدیث شنیده و

۱. نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۸۸ و ۱۸۹. این حدیث را با اندکی تفاوت سبط ابن جوزی با اسناد به شعبی و کمیل بن زیاد در تذکرة الخواص: ص ۱۴۲ و ۱۴۳ نقل کرده است. ر.ک: ینابیع المؤدّة: ج ۳ ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

از او فرا گرفته است. پس حدیث دروغین او را قبول می‌کنند. در صورتی که خدا تو را از منافقان آن گونه که لازم بود آگاه کرده و وصف آنان را برای تو بیان داشته است. آنان پس از پیامبر ﷺ باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با دروغ و تهمت نزدیک شدند، آنان نیز به آن‌ها ولایت و حکومت بخشیدند و بر گردن مردم سوار گردیدند، و به وسیله آنان به دنیا رسیدند، همانا مردم نیز با پادشاهان و دنیا هستند، مگر آن که خدا او را حفظ کند ...

سخنی از ابن ابی الحدید در مورد منافقان و فعالیت‌های آنان بعد از پیامبر ﷺ

ابن ابی الحدید معتزلی پیرو این سخن امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ و تقسیم بندی آن حضرت درباره روایاتی که در دست مردم است، می‌گوید:

«بدانید که این تقسیم بندی کاملاً صحیح است. در زمان زندگی پیامبر ﷺ منافقانی بودند و بعد از وفات ایشان نیز وجود داشتند. نمی‌توان گفت که نفاق با وفات پیامبر ﷺ از بین رفت، سبب اصلی پوشیده بودن این عده بعد از وفات پیامبر ﷺ این بوده که پیامبر همیشه با آیه‌هایی از قرآن که نازل می‌شد به وجود این عده هشدار می‌دادند. قرآن از این‌گونه آیات پر است... وقتی با وفات پیامبر ﷺ وحی الهی قطع شد، دیگر کسی نبود که بر کارشکنی‌های اینان هشدار دهد و آن‌ها را به خاطر اشتباهاتشان توبیخ کند و به مردم فرمان دهد که از منافقان دوری کنند و مردم را آگاه نماید و آنان را به دیگران بشناساند و گاهی با آنان با چشم پوشی رفتار کند.

متولیان امر پس از رسول خدا ﷺ نیز با تعارف و سهل‌انگاری نسبت به منافقان مردم را آگاه نمی‌کردند و بر اساس ظاهری که از آن‌ها می‌دیدند با آن‌ها رفتار می‌کردند. البته این مسأله یک تکلیف شرعی و وظیفه سیاسی دنیایی است...

از طرفی به دلیل سکوتی که خلفا در قبال این عده اختیار کردند، مسأله منافقان و آگاهی از آنان کمرنگ شد. آنچه از نفاق ماند این که منافق آنچه را که در قلب داشت کتمان می‌کرد و با مسلمانان به دوستی تظاهر می‌نمود.^(۱) مردم نیز بر همین

۱. گویی ابن‌الحدید معتزلی نمی‌داند یا خود را به نادانی زده، چرا که پیش‌تر، سخن حدیقه را درباره آنان در پاسخ به پرسش دوم آوردیم که گفت: امروز منافقان از زمان رسول خدا ﷺ بدتر هستند. در زمان رسول خدا ﷺ پنهانی بودند اما امروز آشکارا عمل می‌کنند. هم چنین او در جای دیگر می‌گوید: نفاق در عصر رسول خدا ﷺ بود اما امروز نفاق به کفرورزی پس از ایمان داشتن تبدیل شده است.

نیز می‌گوید: ای جماعت عرب! شما امروز اموری را مطرح می‌کنید که در زمان رسول خدا ﷺ به صورت نفاق در برابر آن حضرت وجود داشت. (مسند احمد: ج ۵ ص ۳۹۱، حدیث حدیقه بن الیمان، مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۶۴، کتاب المناقب).

هم چنین وی می‌گوید: اگر فردی در زمان رسول خدا ﷺ فلان سخنی می‌گفت، منافق بود، اما امروز من در یک مجلس از هر یک از شما چهار بار می‌شنوم... (مسند احمد: ج ۵، ص ۳۹۰، حدیث حدیقه بن الیمان، ر.ک: المصنف، ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۶۰، کتاب الفتن: تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۰۰، الزهد: ابن حنبل: ص ۴۳، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۲۷۹ در شرح حال حدیقه بن الیمان).

هم چنین ابن ابی‌الحدید از محتوای سخن پیش‌گفته حضرت امیرمؤمنان علیؑ غفلت کرده یا تغافل می‌کند. زیرا سؤال پرسشگر درباره روایات بدعت آفرین و اختلافات روایات است. این بیان‌گر شیوع این روایات در زمان حضرت امیرمؤمنان علیؑ می‌باشد؛ به گونه‌ای که مردم به نقل این روایات می‌پرداختند و حق و باطل به گونه‌ای با یکدیگر آمیخته شده بود که تمییز و جداسازی آن دو از یکدیگر امکان پذیر نبوده تا جایی که پرسشگر را به طرح این سؤال از حضرت علیؑ مجبور ساخته است. پاسخ حضرت امیرمؤمنان علیؑ نیز بیان‌گر این است که منافقان در حالی با حاکمان همکاری داشته‌اند که آنان را می‌شناختند و وضعیت آنان را می‌دانستند و با آنان هماهنگ بوده‌اند؛ بدون این که این امر را از آنان پنهان کنند. اما روایاتی که در زمان معاویه و با تلاش‌های معاویه منتشر شد که به آن خواهیم پرداخت پس از حضرت علیؑ به وجود آمده‌اند و در زمان آن حضرت نبوده‌اند. بنابراین سؤال درباره این دسته از روایات نیست.

شاهد دیگر سخنان ما، فرمایش حضرت امیرمؤمنان علیؑ است که می‌فرماید: کجا هستند آنان که گمان دارند راسخان در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما روا داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد، و دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد، و ما را در حریم عنایت وارد نمود و آنان را خارج کرد. به وجود ما هدایت خواسته می‌شود، و به برکت ما کوردلی برطرف می‌گردد. (نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۷).

ابن ابی‌الحدید خودش در پی این فرمایش حضرت می‌نویسد:

این سخن کنایه و اشاره‌ای است به گروهی از صحابه که در زمینه فضیلت با آن حضرت به نزاع برخاسته بودند. گروهی از آنان ادعا می‌کردند که ما به احکام آگاه‌تریم و برخی نیز ادعا می‌کردند که در زمینه

اساس با او برخورد می‌کنند.

و آن‌گاه که کشورهای دیگر به دست مسلمانان فتح شدند، موج غنائم راهی کشورهای اسلامی شد. مردم از کارها و رفتارها خود در زمان پیامبر ﷺ فاصله گرفتند و خود را غرق در این غنائم و ثروت‌ها کردند. خلفا مردم را همراه با کارگزاران خود به کشورهایایی مثل ایران و روم گسیل داشتند. امور دنیایی آنان را از انجام کارها و مسائلی که در زمان زندگی رسول خدا ﷺ به آن گماشته می‌شدند، باز داشت. البته در میان آن‌ها کسانی بودند که با دیدن این فتوحات در اعتقاداتشان از خود سستی نشان ندادند و خلوص نیت خود را حفظ کردند....

کوتاه سخن این که زمانی که منافقان به حال خود رها شدند، آن‌ها نیز گذشته و هدف خود را ترک کردند و زمانی که از منافقان چشم‌پوشی شد، آنان نیز در قبال اسلام سکوت کردند. آن‌ها به طور پنهانی دست به دسیسه چینی می‌زدند و به سمت کذب و افتزایی می‌رفتند که امیر مؤمنان علی علیه السلام به آن اشاره کرده است. آنان به حدیث، دروغ‌های زیادی را آمیختند، و حدیث از گروهی صادر شد که دارای عقاید محکم و درستی نبودند. آن‌ها با ذکر آن احادیث ساختگی قصد گمراه کردن مردم و منحرف کردن دل‌ها و عقاید آن‌ها را داشتند. گروهی از آن‌ها نیز با ذکر آن احادیث، اهداف دنیوی خود را دنبال می‌کردند. گفته شده که به خصوص در زمان حکمرانی معاویه احادیثی بدین شکل زیاد بروز کرد.

☞ قرآن، قاری‌تر هستند. برخی نیز خود را از آن حضرت عالم‌تر به حلال و حرام می‌دانستند. این در حالی است که همه آنان اذعان داشتند که آن حضرت به فرموده حضرت رسول «اقتضی» یعنی قاضی‌ترین فرد امت است. و کسی که به مسند قضاوت می‌نشیند باید همه این فضیلت‌ها را داشته باشد. اما هر یک از این فضایل، بی‌نیاز از فضایل دیگر است. بنابراین آن حضرت در زمینه فقه و تسلط بر آن از همه عالم‌تر بود. اما آن حضرت به این امر رضایت نداد و این خبر را تأیید نکرد که گفته می‌شد فلان شخص از شما به فرائض آگاه‌تر است و در پاسخ آن فرمود: این دروغ و افتراست؛ گروهی این را از روی حسد و رقابت و ستم گفته‌اند و برای این گروه از بنی‌هاشم درست کرده‌اند. خداوند این گروه از بنی‌هاشم را بر دیگران برتری داد و آنان را مخصوص گردانید. (شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۸۶).

روشن است که محدثان راسخ و استوار در علم حدیث، در قبال چنین کارها و عملکردهایی سکوت نکردند، بلکه بسیاری از این احادیث ساختگی را ذکر کردند و ضمن تبیین نادرستی این احادیث، روشن‌گری کردند که راویان آنها ساختگی و به هیچ وجه مورد اعتماد نیستند.

البته محدثان، فقط به بررسی و نقد افراد پس از صحابه پرداختند و دروغ‌گویی افراد جاعل غیر صحابه را مشخص کردند و در ایراد گرفتن به صحابه جسارت نکردند؛ چرا که صحابه واژه «صُحبه؛ همراهی» را در پی دارند.^(۱)

البته آنها گروهی از صحابه هم چون بسر بن ارطاة و دیگران را مورد نقد خود قرار دادند.^(۲)

سخنی از امام باقر علیه السلام در احادیث نبوی ساختگی

ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه می‌نویسد:

«روایت شده که ابا جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود:

یا فلان! ما لقینا من ظلم قریش إیانا وتظاهرهم علینا وما لقی شیعتنا
ومحبونا من الناس.

إن رسول الله صلی الله علیه و آله قبض وقد أخیر أنا ولی الناس بالناس فتمالأت علینا
قریش حتی أخرجت الأمر عن معدنه...؛

ای فلانی! چه‌ها از ظلم و ستم که از قریش به ما رسید و چه دشمنی
که با ما کردند و شیعیان و دوست‌داران ما در بین مردم نیز چه
مصیبت‌هایی کشیدند.

۱. ولی حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره احادیثی است که منافقان از صحابه آنها را جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته‌اند. بنابراین ناگزیر باید راسخان در علم حدیث از آنان بگذرند و محدثان بنا بر حق بودن، آنها را روایت کنند، چرا که راویان آنها، صحابه هستند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۱ ص ۴۱ و ۴۲.

رسول خدا ﷺ پیش از آن که از دنیا برود فرموده بود که ما از خود مردم بر آنان سزاوارتریم، اما قریش علیه ما هم داستان شدند و کار را از جایگاهش خارج ساختند و آنچه را که حق و حجت ما بود در اختیار خویش گرفتند و با آن در مقابل انصار حجت آوردند. پس قریش آن را در میان خود دست به دست کردند تا این که سرانجام این حق به خود ما برگشت، اما بیعت ما را شکستند، در برابر ما پرچم جنگ برافراشتند و امیر مؤمنان علی علیه السلام پیوسته با رنج و مشقت بود تا به شهادت رسید.

پس از او با فرزندش حسن علیه السلام بیعت و پیمان بسته شد، اما به وی خیانت شد و تنهایش گذاشتند و عراقیان بر وی شوریدند تا جایی که به پهلویش خنجر زدند و اردوگاهش غارت شد و خلخال از پای مادران فرزندان‌شان درآوردند. از این رو با معاویه صلح کرد و خون خود و خانواده‌اش را که در اقلیت تمام به سر می‌بردند، حفظ کرد. سپس بیست هزار از مردم عراق با حسین علیه السلام بیعت کردند، اما پیمان او را نیز شکستند و در برابرش برخاستند و در حالی که بیعت او را به گردن داشتند، او را به شهادت رساندند.

از آن پس ما اهل بیت پیوسته مورد قهر و ستم واقع می‌شویم، از حق خود دورمان می‌کنند، مورد خواری قرار می‌گیریم، محروم می‌شویم و به قتل می‌رسیم. در رعب و وحشت به سر می‌بریم و جان ما و جان شیعیان ما در امان نیست.

اما دروغگویان و منکران حق ما به سبب دروغگویی و انکارشان موقعیتی یافته‌اند که به واسطه آن مقرب درگاه حکم‌ران خود و

قاضیان جور و کارگزاران نابکار در هر شهری هستند، چرا که آنان برای اینان روایت‌های جعلی و دروغ می‌گویند و از قول ما سخنان و کردارهایی نقل می‌کنند که ما آن‌ها را نگفته‌ایم و انجام نداده‌ایم، با این هدف که ما را منفور مردم گردانند.

بیشترین و بدترین این اعمال در زمان معاویه پس از شهادت امام حسن علیه السلام اتفاق افتاد... کار به جایی رسید که یک نفر که به نیکی یاد می‌شد - چه بسا پارسا و راستگو نیز بود - احادیثی عجیب و غریب نقل می‌کرد تا فضیلت برخی از حاکمان پیشین را بیان کند. حال آن‌که خداوند متعال هیچ یک از آن‌ها را نیافریده بود و وجود خارجی نداشتند. ولی او به خاطر کثرت روایت‌هایی که از این احادیث انجام شده بود، این گونه می‌پنداشت که احادیث ساختگی بر حق است، و تنها عده اندکی از افراد پارسا از حقیقت با خبر بودند.^(۱)

روایتی از مدائنی و نفظویه در مورد احادیث نبوی ساختگی

ابن ابی الحدید در ادامه می‌نویسد:

«ابوالحسن علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی در کتاب «الاحداث» می‌نویسد: معاویه بعد از سال جماعه (سالی که به زور به خلافت رسید) به کارگزارانش یک بخش نامه کلی نوشت و خاطر نشان ساخت: من اظهار برائت می‌کنم از کسی که بخواهد در فضیلت ابو تراب علیه السلام و اهل بیت او روایت کند.

در پی این بخش نامه خطبا در هر کوی و برزن در همه منطقه‌ها بر بالای هر منبر،

۱. همان: ج ۱۱ ص ۴۳ و ۴۴.

علی علیه السلام را لعنت می کردند و از او اعلام برائت می جستند و نسبت به او و اهل بیت او بدگویی می کردند و ناسزا می گفتند...

معاویه به کارگزارانش در گوشه و کنار کشورهای تحت سیطره اش چنین دستور داد: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او اجازه کارشکنی ندهند.

وی به آن‌ها نوشت: به دوست داران عثمان و محبان او توجه کنید و کسانی را که در فضیلت عثمان روایت نقل می کنند به خود نزدیک کنید و آن‌ها را گرامی بدارید، و هر مردی از دوستان عثمان چیزی را روایت می کند، روایت، نام او، نام پدر و نام قبیله اش را برای من بفرستید، این کار را انجام دهید تا فضایل عثمان و مناقب او بیشتر ذکر گردد...

بعد از این معاویه به کارگزارانش چنین دستور داد:

احادیث درباره عثمان فراوان شده و در هر نقطه و جایی پراکنده شده است، زمانی که نامه من به دست شما رسید، مردم را به ذکر فضایل صحابه و دو خلیفه نخستین فراخوانید، هر خبری را که یکی از مسلمانان درباره ابو تراب (علی علیه السلام) روایت می کند با معارض آن حدیث در مورد صحابه برایم بفرستید. زیرا که این مسأله برای من بسیار خوشایند است و دیدگانم را روشن می سازد. حجّت‌ها و برهان‌هایی را که در مورد ابو تراب و شیعیان اوست باطل می کند و از مناقب و فضایل عثمان بر آن‌ها سخت تر است.

در این راستا بود که روایت‌هایی که در فضیلت عثمان بود فزونی یافت. نوشته‌های فضایل او برای مردم خوانده، می شد، اخبار زیادی در مناقب صحابه پیامبر روایت می شد که هرگز حقیقت نداشتند.

مردم نیز درست به همین منوال شروع به روایت این احادیث جعلی کردند و بر سر منبرها این مسایل را بیان می داشتند. به معلمانی که در مکتب خانه‌ها فعالیت

می‌کردند ابلاغ شده بود که چنین رویکردی را در قبال کودکان و غلامان و... به کار بگیرند. این روایت‌ها درست مانند یادگیری قرآن برای کودکان روایت می‌شد و آن‌ها این روایت‌ها را یاد می‌گرفتند. کار به جایی رسید که حتی این روایت‌ها را به زنان، خادمان و اطرافیان خود نیز می‌آموختند.

این مسأله مدت‌ها ادامه داشت تا این‌که بالأخره احادیث جعلی زیادی در بین مردم شایع شد. فقها، قضات و والیان نیز همین روال را پی می‌گرفتند.

بزرگ‌ترین گروه مردم که چنین رویکردی را اتخاذ کرده بودند، قاریانی ریاکار و مستضعف بودند که به خشوع و دینداری تظاهر می‌کردند. آنان احادیث را جعل می‌کردند تا به اموال برسند و به مجالس امویان نزدیک شوند و به نان و نوایی برسند. تا این‌که این روایات نقل شد و به دست دینداران و بزرگان رسید، کسانی که به هیچ وجه دروغ و کذب را جایز نمی‌دانستند، آن‌ها نیز این اخبار را گرفته و روایت می‌کردند، چون می‌پنداشتند که این احادیث بر حق است و به درستی روایت شده‌اند. و به اطمینان اگر آن‌ها از جعلی و باطل بودن آن‌ها اطلاعی می‌یافتند هرگز به روایت آن‌ها اقدام نمی‌کردند و به این روایات اعتقاد نمی‌یافتند.

هم‌چنان وضع به همین منوال می‌گذشت تا این‌که امام حسن علیه السلام به امامت رسید، در زمان ایشان بلایا و فتنه انگیزی‌ها بسیار شدت گرفت. تمام شیعیان را در زمان آن حضرت در جای جای کشورهای اسلامی مورد شکنجه و تحت تعقیب قرار می‌دادند و همه از ترس خونشان پراکنده شده بودند.

بعد از او امام حسین علیه السلام به امامت رسید و بعد از شهادت ایشان بحران به اوج خود رسید. سرانجام خلافت را عبدالملک بن مروان به دست گرفت، او نیز به شدت بر شیعیان سخت گرفت و حجاج بن یوسف را استاندار آن‌ها قرار داد. او نیز افرادی را که به فکر منافع خویش بودند و بغض و کینه‌ای را علیه علی علیه السلام وانمود

می‌کردند به دور خود گرد آورد و هرکس را که با علی علیه السلام دشمن بود و یا این گونه عنوان می‌کرد که با او دشمن است مورد حمایت خود قرار داد. روایت‌هایی را که به نفع خودشان و بیان سوابق و منقبت‌های آنان بود، زیاد نقل کردند و مقابل آن، روایاتی را که بر ضد حضرت علی علیه السلام بود و به شخصیت آن حضرت خدشه وارد می‌کرد و تخریب‌کننده ایشان بود، فراوان نقل کردند.

ابن عرفه، معروف به نبطویه که یکی از بزرگ‌ترین محدثان و اعلام اهل تسنن است روایتی را نقل می‌کند که با بحث ما مناسبت دارد. وی می‌گوید: بیشترین احادیثی که در مورد فضایل صحابه بوده در زمان حکم‌رانی امویان ساخته شده‌اند، هدف سازندگان این احادیث این بود که به بنی‌امیه نزدیک شوند و کاری بکنند که برخلاف منافع بنی‌هاشم باشد.

سخنی از اسکافی

اسکافی نیز در این زمینه مطالبی ذکر می‌کند که مناسب بحث ماست. وی می‌گوید:

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «شیخ ما ابو جعفر اسکافی - که خدای او را رحمت کند - می‌گوید: ... معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعان را گماشت که اخبار و احادیثی بس زشت و ناپسند را در مورد علی علیه السلام روایت کنند تا به موجب این احادیث، شخصیت آن حضرت خدشه‌دار شود و دیگران از ایشان، براءت بجوبند. و برای آنان حق و حقوقی هم مقرر کرد. آنان نیز هر چه خوشایند معاویه بود، جعل کردند. از جمله جعل‌کنندگان روایت از صحابه می‌توان به ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از جمله تابعان به عروه بن زبیر اشاره کرد.

زهری می‌گوید: عروه بن زبیر به من گفت: عائشه به من گفت: روزی در نزد

پیامبر خدا ﷺ بودم، در این هنگام عباس و علی وارد شدند. پیامبر به من گفت: ای عائشه! این دو تن به غیر آیین من می‌میرند و از امت اسلام خارج خواهند شد. یاگفت: به دینی غیر از دین من خواهند مرد.

در روایت دیگری عبدالرزاق می‌گوید: معمر گفت: زهری دو حدیث از عروه از عائشه در مورد علی عَلِيٍّ نقل می‌کرد. روزی درباره این دو حدیث از او پرسیدم. اوگفت: چه کار با آنها و حدیث آنها داری؟! خدا از حال آنها آگاه‌تر است. من این دو فرد را نسبت به بنی‌هاشم کینه‌توز می‌دانم.

او می‌گوید: ما حدیث اول را ذکر کردیم. اما در مورد حدیث دوم، عروه ادعا می‌کند که عائشه آن را به او گفته است. عائشه به عروه گفته است: روزی نزد پیامبر بودم که در آن هنگام عباس و علی وارد شدند، پیامبر ﷺ فرمود: ای عائشه! اگر خوشحال می‌شوی که به دو مرد از دوزخیان بنگری به این دو تن بنگر که داخل شدند.

عائشه می‌گوید: وقتی نگاه کردم دیدم که عباس و علی بن ابی طالب هستند...» ابن ابی الحدید معتزلی بعد از سخنی طولانی این‌گونه عنوان می‌کند: «ابوجعفر می‌گوید: در روایتی اعمش می‌گوید: زمانی که ابوهریره در سال جماعه همراه با معاویه وارد مسجد کوفه شد و کثرت مردم را در آنجا دید، زانوزد و جلوی آنها نشست و چندین بار بر روی سرتاس خود زد وگفت: ای مردم عراق! آیا شما می‌پندارید که من بر خدا و رسول او دروغ می‌بندم و خود را به دل آتش دوزخ می‌افکنم؟! به خدا سوگند، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است؛ از بین منطقه عیر تا ثور؛ پس هر کس در آنجا سبب بروز فاجعه‌ای شود لعنت خدا، فرشتگان و همه مردمان بر او باد؛ و خدا را گواه می‌گیرم که علی در مدینه سبب بروز فاجعه شده است!!»

زمانی که این کار ابوهریره به معاویه گزارش شد، ابوهریره را بسیاری گرامی داشت، عطیایی به او داد و او را به عنوان امیر مدینه قرار داد...»^(۱)

افزون بر این، مروری بر سخنان غیر اسکافی و دقت در روایات فراوانی که نقل کرده‌اند گویای همین رویداد است؛ به گونه‌ای که با مرور این روایات و دقت و تدبیر در قرائن و شواهد به خوبی روشن می‌شود که این روایات ساختگی و دروغ هستند. البته در آینده برخی از این روایات به تناسب بحث، بازگو خواهد شد.

سهم روایات کتاب‌های صحیح از این روایات

شاید برخی افراد ادعا کنند که این قاعده تمام مسایلی را که در کتاب‌های صحیح آمده فرامی‌گیرد، ولی واقعیت این چنین نیست. ابن ابی الحدید می‌گوید:

در مورد عمرو بن عاص باید گفت که بخاری و مسلم هر دو در صحیح‌شان با ذکر سندی از او روایت کرده‌اند که عمرو بن عاص گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خاندان ابوطالب اولیای من نیستند، بلکه ولی من خداوند و مؤمنان صالح هستند.^(۲)

آری نا به جا بودن این حدیث، و نیز نهادینه شدن باور عادل بودن صحابه، حتی افرادی هم چون عمرو بن عاص در میان متأخران از اهل تسنن و نیز احترام فراوانی که برای این دو کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» قائل هستند، همه و همه موجب شده آنان کلمه «طالب» را از این حدیث حذف کنند و جای آن را خالی بگذارند یا این‌که واژه «فلان» را به جای کلمه «طالب» بگذارند. ابن حجر عسقلانی

۱. همان: ج ۴ ص ۶۳ و ۶۴.

۲. همان: ج ۴ ص ۶۴ و ج ۱۱ ص ۴۲.

در این باب سخنی بسیار مفصل دارد که بهتر است به آن مراجعه شود.^(۱) البته در پاسخ پرسش هشتم - ان شاء الله - درباره این کتاب‌های صحیح تفصیل بیشتری خواهد شد. هم‌چنین در مورد بهتان‌هایی که به دروغ به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده‌اند در خلال همین پرسش هشتم - ان شاء الله - بیشتر به بحث خواهیم نشست. عالمان ما رضوان الله علیهم در این زمینه به اندازه کافی بحث‌هایی را بیان داشته‌اند، امید است پژوهش‌گران در صورت تمایل برای آگاهی از این بحث‌ها به این منابع مراجعه نمایند.

آن چه بیان شد برای پاسداشت حدیث اهل بدر بود؛ بدون آن که آن را رد کنیم یا آن را انکار نماییم؛ چرا که انکار بایستی با دلیل باشد، همان طوری که اثبات چیزی نیز به دلیل نیاز دارد، اما پاسداشت اصل یک چیز این گونه نیست، کافی است در آن موارد، ظروف موارد سلبی را کنار بزنیم که برخی از آن‌ها پیش‌تر گذشت.

متن حدیث وارد شده در مورد اهل بدر

به هر حال، بررسی و بحث درباره این حدیث بدون ذکر متن این حدیث امکان‌پذیر نیست. این حدیث به چندین شکل که همگی به هم نزدیک هستند روایت شده است. اینک نمونه‌ای از آن حدیثی است که مسلم با سندی از عبیدالله بن ابی رافع ذکر می‌کند. وی می‌گوید:

«از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله من، زبیر و مقداد را

۱. فتح الباری: ج ۱ ص ۲۳۱ (مقدمه).

فرا خواند و فرمود:

اتواروضة خاخ، فإن بها طعينة معها كتاب، فخذوه منها؛
به روضه خاخ^(۱) بروید، در آن جا زنی است که با خود نامه‌ای دارد،
آن را از او بگیرید و بیاورید!

ما به راه افتادیم و به آن جا رسیدیم. من نامه را از او گرفتم و خدمت پیامبر ﷺ
آوردیم. نامه از حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از مشرکان مکه بود که آن‌ها را در
جریان برخی از کارهای رسول خدا ﷺ قرار داده بود.
پیامبر خدا ﷺ حاطب را احضار کرد و فرمود:

یا حاطب! ما هذا؟

حاطب! این نامه چیست؟

عرض کرد: ای رسول خدا! زود درباره من تصمیم بگیرید، من مردی بیگانه بودم
که خود را به قوم قریش چسبانده بودم (و از قریش به شمار می‌آمدم)، ولی تمام
مهاجران همراه شما خویشاوندانی در مکه دارند که از آن‌ها حمایت می‌کنند؛ این
بود که خواستم - اگر خویشاوندی میان آن‌ها ندارم - فردی بین آن‌ها داشته باشم تا به
جای خویشاوندی پشتیبان من باشد و این کار را به سبب کفر، ارتداد و بازگشت از
دینم و بر اساس ترجیح کفر بر اسلام و روی بر تافتن از دینم انجام ندادم. پیامبر ﷺ
فرمود: راست می‌گویند.

عمر گفت: ای رسول خدا! اجازه بده گردن این منافق را بزنم.

پیامبر ﷺ فرمود:

إنه قد شهد بداراً وما يدريك؟ لعل الله اطلع عن أهل بدر، فقال: اعملوا ما
شئتم، فقد غفرت لكم؛

۱. روضه خاخ: مکانی بین مدینه و مکه.

او در جنگ بدر حاضر بود، چه می‌دانی؟ شاید خدای تعالی به اهل بدر عنایتی ویژه داشته باشد و بفرماید: هر چه خواستید، انجام دهید، من شما را آمرزیدم.
در این هنگام این آیه نازل شد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ... ﴾ (۱)(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید...

سخنی در حدیث یاد شده

اینک می‌گوییم:

۱. همان‌طور که روشن است در این حدیث به دلیل اعتراض عمر به حاطب و انکار عمل اشتباه او، به عمر خدشه وارد نیست. بلکه این خدشه از این جهت است که عمر، حاطب را منافق خوانده و قصد کشتن وی را داشت. در حالی که پیامبر ﷺ عذرخواهی او را پذیرفته بود.

قرآن کریم و سرزنش حاطب

خداوند متعال به صراحت به خاطر این اشتباه حاطب را سرزنش می‌کند و این‌گونه نازل می‌نماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ

۱. سوره ممتحنه آیه ۱.

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۴۱.

تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ... قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ... *

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^(۱)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید، شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به آن چه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آن‌چه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانانترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است...

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید...

۱. سوره ممتحنه آیه‌های ۱، ۴، ۶.

برای شما در زندگی آن‌ها سرمشق نیکویی بود، برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خود ضرر زده، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

به نظر شما آیا می‌توان گفت که خدای سبحان در قرآن کریم، حاطب را سرزنش کند، سپس از این که مسلمانان او را تنبّه کنند ناراضی باشد که همواره هر بامداد و شامگاه آن را می‌خوانند؟!

البته اگر توبه کرده باشد این مسأله‌ای است که از این بحث خارج می‌شود و به سخنی دیگر نیاز دارد.

۲. پیامبر ﷺ عمر را به خاطر این که می‌کوشید حاطب را به قتل برساند سرزنش نمود، چون ایشان معتقد بود که او مستحق کشته شدن نیست و یا این که او را مورد عفو خود قرار داده است. نه این که اهل بدر به خاطر گناهانشان مجازات نمی‌شوند. زیرا هیچ کس به این سخن اعتقادی ندارد.

از سوی دیگر، اهل تسنن روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ در داستان افک به مسطح بن اثاثه حد جاری کرد.^(۱)

همان طور که در پاسخ پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های پیشین گذشت عمر، به قدامه بن مظعون حدّ جاری کرد؛ در حالی که هر دو از کسانی بودند که جنگ بدر شرکت کرده بودند.^(۲)

۱. مسند ابو یعلی: ج ۸ ص ۳۳۸، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۲۵۰، سبل السلام: ج ۴ ص ۱۵، تفسیر قرطبی: ج ۱۲ ص ۲۰۱ و ۲۰۲، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۲۷۳، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۳۴۳، تحفة المحتاج: ج ۲ ص ۴۸۰، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۱۱۴.

۲. تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۲۹۷، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۴۲۶، المعجم الکبیر: ج ۱۹ ص ۳۷، فتح الباری: ج ۷ ص ۳۰۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۱۶۱ و ص ۱۸۷، تهذیب الاسماء: ج ۲ ص ۳۷۱، الاستیعاب: ج ۴ ص ۱۴۷۲، المقتنی فی سرد الکنی: ج ۱ ص ۳۴۰، مشاهیر علماء الامصار: ص ۱۲، الثقات: ج ۳ ص ۳۸۳...

حدیث یاد شده و عدم قطعیت و رستگاری و در امان بودن بدریان

۳. این حدیث بیانگر قطعیت رستگاری و در امان بودن اهل بدر نیست؛ چرا که در مورد این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «شاید خدا از کارهای اهل بدر آگاهی یافت و فرمود: هر چه خواستید، بکنید، من شما را آمرزیده‌ام.» این سخن نه تنها بیانگر قطعیت رستگاری آنها نیست؛ بلکه بیان کننده امید به نجات و رستگاری ایشان است. و امید به رستگاری هرگز مانع این نیست که این عده به خاطر نتیجه اعمال زشتشان مورد سرزنش قرار نگیرند. حتی کسی هم که آشکارا به فسق و فجور می‌پردازد - که هیچ اشکالی در سرزنش او نیست - هلاکت او قطعی نیست. چرا که رحمت خدای تعالی گسترده است و همه چیز را فرا می‌گیرد، و او آمرزنده و مهربان است.

۴. حمل این حدیث بر قطعیت رستگاری و نجات، نوعی مبالغه و گزافه‌گویی است که هیچ شاهد و دلیلی هم ندارد؛ جز اعتقاد اهل تسنن که به پایداری و استقامت صحابه بر عقایدشان و رستگاری آنها، که دلیلی بر این ادعا وجود ندارد. بنابر این، استدلال به حدیث یاد شده بی‌معناست.

فرا تر این که باید پرسید: چگونه امکان دارد پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان مسأله رستگاری آنها را بیان می‌کند؟

اعلام قطعیت رستگاری و نجات اهل بدر و تشویق به انجام زشتی‌ها

از سوی دیگر اعلام قطعی رستگاری برای اهل بدر آنان را به انجام رفتارهای ناشایست تشویق می‌کند. چرا که:

نخست آن که: قطعی بودن رستگاری این عده خود عاملی برای تحریک آنها به سمت ارتکاب معصیت و گناه است، و این موضوع نظیر سخنی است که در بحث پیشگامان نخستین به آن پرداختیم.

برای روشن شدن مطلب مناسب است روایتی را از «صحیح بخاری» بیاوریم.
 بخاری با سندی از فلائی چنین نقل می‌کند:
 «ابو عبدالرحمان و حبان بن عطیه بر سر موضوعی با هم درگیری پیدا کرده
 بودند. ابو عبدالرحمان به حبان گفت: دانستم چه چیزی باعث شده دوستت؛ یعنی
 علی به خون ریزی بپردازد.
 حبان گفت: آن چیست ای بی پدر؟
 ابو عبدالرحمان گفت: چیزی را شنیدم که او می‌گفت.
 حبان گفت: چه چیزی می‌گفت؟
 ابو عبدالرحمان گفت: علی می‌گفت: رسول خدا ﷺ من، زیبر و ابامرثد را برای
 انجام مأموریتی به منطقه‌ای گسیل داشت. ما همگی بر اسب سوار بودیم...
 عمر گفت: ای رسول خدا! او به خدا، رسولش و مؤمنان خیانت کرده است.
 اجازه بده گردن او را بزنم،...
 پیامبر ﷺ فرمود: باورکن او راست می‌گوید و شما نیز درباره وی، جز به درستی
 سخن مگویید.
 عمر دوباره گفت: ای رسول خدا! او به خدا، پیامبر او و همه مسلمانان خیانت
 کرده است. اجازه بده گردن او را بزنم.
 پیامبر فرمود: آیا او از اهل بدر نیست؟ از کجا می‌دانی، شاید خدا به آنان عنایتی
 ویژه داشته. سپس فرمود: هرکاری می‌خواهید بکنید، بهشت بر شما واجب است.
 در این هنگام چشمان عمر غرق در اشک شد و گفت: خدا و رسول او بهتر
 می‌دانند.»^(۱)

۱. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۵۴۲ و ۲۵۴۳ حدیث ۶۵۴.

ما معتقدیم امیر مؤمنان علی علیه السلام فقط برای حق و حقانیت بود که دست به کشتن کسی می‌زد. بلکه ایشان معتقد بودند که جنگ با این افراد واجب است، همان طور که بارها نیز به این موضوع تصریح کرده‌اند^(۱).

زیرا آنان فسادکار و ستمگر بودند و بر اساس حکم کتاب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله عهد و پیمانی که در این زمینه با آن حضرت داشتند، باید کشته می‌شدند.

در روایتی آمده پیامبر صلی الله علیه و آله خود به علی علیه السلام دستور داد که با سه گروه: «ناکثان؛ پیمان شکنان»، «قاسطان؛ ستمگران» و «مارقان؛ از دین خارج شونده‌گان» جنگ کنند.^(۲)

۱. شایسته است در این جا روایت نصر بن مزاحم و دیگران را یادآور شویم که درباره واقعه صفین بیان کرده‌اند؛ زمانی که جنگ شدت گرفت و دو طرف به کارزار پرداختند. وی می‌گوید: مردی از اهل شام بیرون آمد و بین دو سپاه فریاد زد: ای ابالحسن! ای علی! به سوی من به جنگ بیا. راوی می‌گوید: حضرت علی علیه السلام به سمت وی رفت تا چنان به هم نزدیک شدند که گردن مرکب هایشان به هم چسبید. او گفت: ای علی! تو در مسلمانی و هجرت پیشگام بوده‌ای. می‌خواهی من پیشنهادی بدهم که باعث حفظ جان‌ها و جلوگیری از خونریزی شود و جنگ به تأخیر بیفتد؟

آن حضرت فرمود: پیشنهادت چیست؟

پاسخ داد: تو به عراق برگرد ما نیز به عراق کاری نداشته باشیم. ما به شام باز می‌گردیم و تو به شام کاری نداشته باش.

حضرت علی علیه السلام فرمود: می‌دانم که از روی دلسوزی و خیرخواهی این پیشنهاد را می‌دهی. اما من روی این موضوع بسیار فکر کردم و شب‌ها بیدار مانده‌ام و به آن ژرف نگریسته‌ام. اما دور راه پیدا کردم: یا پیکار یا کفر ورزیدن به دستورات خداوند که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. خداوند تبارک و تعالی از دوستان خود راضی نیست که در کره خاکی معصیت شود و آن‌ها سکوت کنند و به آن اذعان نمایند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. در نتیجه دیدم که پیکار برای من آسان‌تر از این است که در جهنم درگیر غل و زنجیر باشم. (وقعة صفین: ص ۴۷۴، شرح نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲۰۷ و ۲۰۸، الاخبار الطوال: ص ۱۸۸-۱۸۷، المعیار و الموازنة، اسکافی: ص ۱۴۵، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۹-۸، نظیر این عبارات در حلیة الاولیاء: ج ۱ ص ۸۵ در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام نیز آمده است. الاستیعاب: ج ۱ ص ۴۱۱، تاریخ مدینة دمشق: ج ۳۷ ص ۲۹۱، اسد الغابة: ج ۲ ص ۶۳ در شرح حال حوشب بن طخیه).

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۰، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۱۸۶، و ج ۷ ص ۲۳۸، مسند ابولیلی: ج ۱ ص ۳۷۹، مسند البزار: ج ۲ ص ۲۱۵ و ص ۲۷، مسند الشاشی: ج ۲ ص ۳۴۲، المعجم الکبیر: ج ۱۰ ص ۹۱.

اما گفت وگویی ذکر شده در روایت بالا از این امر پرده برمی دارد که مردم معتقدند که این حدیث حتی اگر به زبان امید و احتمال هم باشد، امت اسلامی را در معرض کشتار و خونریزی قرار می دهد.

بر اساس آن چه گذشت و بنا بر عصمتی که ما بدان اعتقاد داریم اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام از چنین مسأله منزّه و پاک باشند، پس غیر او چه کسی را می توان یافت که از هوای نفس ایمن باشد؛ به ویژه این که نفسش او را بفریبد و بگوید که این روایت، وعده ای قطعی بر ایمن بودن از دوزخ است و تردیدی در این وعده نیست.

ناسازگاری قطعی بودن رستگاری و نجات اهل بدر با مواضع آنان

دوم آن که: مسأله قطعی بودن رستگاری اهل بدر با رویکردی که برخی از آن ها در جریان جنگ بدر اتخاذ کرده بودند و هم چنین با دیدگاهی که قرآن مجید در قبال آن ها اتخاذ کرده و به شدت آن ها را مورد سرزنش قرار داده، هیچ سازگاری ندارد.

ما پیش تر در ضمن پاسخ به پرسش دوم از مجموعه پرسش های گذشته و در بخش دیدگاه قرآن در قبال صحابه به این مطلب اشاره کردیم.

فرا تر این که در روایت آمده: زبیر بن بکار می گوید:

«اصحاب عقبه عبارتند از: معتب بن قشیر بن ملیل از طایفه عمرو بن عوف در بدر شرکت کرده بود. او کسی است که گفت: محمد، گنج های پارسیان و رومیان را به ما وعده داد بود، هیچ یک از ما نیز به این مسأله شکی نداشتیم.

همو بود که گفت: اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در این جا کارزار

نمی کردیم.»^(۱)

۱. المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۶۶ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۱۱، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۵۰۳، تفسیر قرطبی: ج ۱۴ ص ۱۳۳.

حتی بسیاری در این باره گفته‌اند: ثعلبه بن حاطب نیز در بدر حضور داشت.^(۱) هم چنین گفته‌اند: این آیه مبارکه در مورد او نازل شده است^(۲) آن جا که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^(۳)

بعضی از آن‌ها با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، به یقین صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود.

اما هنگامی که خدا از فضل خود به آن‌ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند.

این عمل، نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت. این برای آن است که از پیمان الهی تخلف کردند؛ و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند.

سوم آن‌که: چنان که در تاریخ نیز روشن است، این مسأله با دیدگاه خود صحابه اهل بدر نیز سنخیتی ندارد. البته ما در ضمن پاسخ به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته نیز بدان اشاره کردیم.

۱. الثقات ابن حبان: ج ۳ ص ۴۶، اسدالغابه: ج ۱ ص ۲۲۷، الجرح والتعديل رازی: ج ۲ ص ۴۶۱.

۲. اسباب النزول: ص ۱۷۰، المعجم الكبير: ج ۸ ص ۲۱۸، أسدالغابه: ج ۱ ص ۲۲۷، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۱، الدر المنثور: ج ۳ ص ۲۶.

۳. سوره توبه آیه‌های ۷۵، ۷۶ و ۷۷.

این حدیث باید با قید مرتکبان غیر از گناهان کبیره باشد

۵. فرض می‌کنیم که این حدیث در ابتدای امر بیان‌گر قطعی بودن رستگاری اهل بدر است، در این صورت باید افرادی که از میان آن‌ها مرتکب گناهان خطیر و کبیره نظیر ارتداد، نفاق، سرپازدن از احکام الهی، بدعت‌گذاری در دین و... شده‌اند از این قاعده مستثنا گردند تا به گونه‌ای هیچ‌کسی گمان نکند که چنین گناهانی از اهل بدر مورد عفو و رحمت قرار گرفته است.

بنابر این، باور اهل تسنن به قطعی بودن رستگاری اهل بدر، یا بر این ادعا استوار است که چنین گناهانی از اهل بدر صادر نشده است. یا این که آن‌ها از این گناهان خود توبه کرده‌اند.

جالب این که این حدیث بر هیچ یک از این دو مسأله‌ای که از جانب اهل تسنن مطرح می‌شود، دلالت نمی‌کند. بلکه دلالت این روایت بر این است که در زمان بیان این فرمایش از سوی رسول خدا ﷺ، آنان آمرزیده شده‌اند. اما پس از آن زمان، به عمل آن‌ها بستگی دارد.

بعد از مستثنا شدن افراد گناهکار کبیره از این حدیث، باز هم دلیلی نیست که امثال این گناهان از آن‌ها به وقوع نپیوسته است و یا آنان توبه کرده‌اند؛ مگر این که این مسأله با ادله دیگری اثبات شود.

قرآن و تهدید حاطب

تهدید حاطب از جانب قرآن مجید بیان‌گر عدم قطعی بودن رستگاری اوست.

۶. سخن خدای تعالی که گذشت بیان‌گر این است که اگر حاطب از چنین عملکردی توبه نکند، مستحق هلاکت و نابودی است. خداوند متعال در این آیه

مبارکه می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^(۱)

برای شما در زندگی آن‌ها سرمشق نیکویی بود، برای کسانی که امید به خدا و روز رستاخیز دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

چون ظاهر آیه این است که هر کسی به خدا و روز رستاخیز امید دارد باید هم گام با ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و همراهان او از کفر ورزان اعلام برائت کند. هم چنین کسی آن حضرت را الگوی خود قرار نمی دهد که به خدا و به روز رستاخیز امید ندارد و تردیدی در هلاکت و نابودی چنین فردی نیست. بلکه مخفی نیست که خدای متعال با تهدید این مسأله را این گونه بیان می دارد:

﴿وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^(۲)

و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

هم چنین خدای سبحان در آیه دیگری می فرماید:

﴿لَن تَنفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛^(۳)

هرگز بستگان و فرزندانتان در روز رستاخیز سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدایی می افکند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

۱. سوره ممتحنه آیه ۶.

۲. همان.

۳. همان: آیه ۳.

این آیه به آشکارا بیانگر عدم پذیرش عذرخواهی حاطب، دور کردن، تشدید سرزنش و تهدید اوست. این موضوع با قطعی بودن غفران و آمرزش همگونی ندارد، بلکه با توجه به گناهی که از وی سرزده حتی با امید به رستگاری نیز - که حدیث بیانگر آن بود - نمی تواند مرتبط باشد.

۷. اگر این آیات بعد از کلام رسول خدا ﷺ - که بدان اشاره کردیم - نازل شده باشد باید آن را بر اساس گناهی که از حاطب سرزده بر دو چیز حمل کرد: یا باید آن را بر جهل پیامبر اکرم ﷺ از شدت گناه صادر شده از سوی حاطب حمل کنیم که خداوند با نزول این آیات وهم حاصل از این مسأله را به طور کامل از بین برده است. البته ساحت پیامبر ﷺ از این مسأله پاک و دور است. یا باید این مسأله را این گونه توجیه کنیم که پیامبر ﷺ می خواست افسار خشم و عصبانی بودن عمر را به دست گیرد و او را از دخالت در اموری که به پیامبر ﷺ مربوط می شد، باز دارد. چرا که خدا از بزرگی اشتباهی که حاطب مرتکب شده بود، آگاه بود. شما هر یک از این دو موضوع را که می خواهی، انتخاب کن. ولی ما آیات قرآن کریم را نوعی توجیه منطقی برای تشکیک در متن این حدیث و احتمال تحریف عمدی، یا غیر عمدی آن می دانیم؛ البته با فرض درستی سند و دلالت روایت.

سخنی در باب احادیث مشابه حدیث حاطب

۸. با توجه به آن چه گذشت حال حدیث دیگری نیز که توسط ابوهریره نقل شده روشن می شود. طبق این حدیث ابوهریره می گوید:

«سپس مردی از انصار نابینا شد، او فردی را به حضور رسول خدا ﷺ فرستاد که به حضرتش پیغام داد که بیا و در خانه من مسجدی بنا کن و آن را محل نماز قرار ده.

رسول خدا ﷺ در خانه او حاضر شد، قوم آن مرد نیز در آن جا بودند و تنها یک مرد نیامده بود. پیامبر ﷺ پرسید: فلانی کجاست؟

قوم او به او بهتان و افترا زدند که فلانی چنین و چنان کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا او در جنگ بدر شرکت نکرده بود؟

گفتند: آری، ای رسول خدا! ولی او چنین و چنان است...

پیامبر خدا ﷺ فرمود: شاید خدا بر اهل بدر عنایتی ویژه داشته است. سپس فرمود: هر کاری می‌خواهید انجام دهید، من شما را آمرزیدم.^(۱)

این حدیث - با چشم پوشی از سند آن - بیانگر قطعی بودن رستگاری و آمرزش اهل بدر نیست. همان طور که با آیه شریفه پیشین نیز سنخیتی ندارد. شاید این حدیث، پیش از نزول این آیه صادر شده است، که در این صورت مطالبی که در مورد حدیث حاطب ذکر شد در مورد این حدیث نیز قابل تطبیق است.

۹. نظیر آن، حدیث دیگری است که از جابر نقل شده. جابر می‌گوید:

«غلام حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و از او شکایت کرد و گفت: ای رسول خدا! حاطب به درستی که در دل آتش قرار دارد.

رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ می‌گویی! او به دوزخ وارد نمی‌شود، او در جنگ بدر و واقعه حدیبیه شرکت کرده است.»^(۲)

بنابر این، از سویی فضیلت شرکت در دو واقعه بدر و حدیبیه موجب غفران گناهان؛ به خصوص گناهان کبیره و نابخشودنی نمی‌شود، چه برسد به این که پیامبر ﷺ این مسأله را به طور قطع اعلام کند و از سوی دیگر، این حدیث موجب تشویق به انجام گناه کبیره از سوی دیگران می‌شود.

۱. صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۱۲۳ حدیث ۴۷۹۸.

۲. همان: ج ۱۱ ص ۱۲۲، حدیث ۷۹۹.

از این رو باید این روایت را این گونه معنا کنیم که پیامبر، آن غلام را به خاطر سخنش که حاطب را به طور قطع مستحق آتش جهنم می دانست، مورد سرزنش قرار داده است. چراکه حاطب در دو واقعه بزرگ بدر و حدیبیه حضور داشته است. پس همین شرکت در این دو واقعه، گاهی موجب آمرزش گناهی می شود که غلام از آن شکایت کرده بود، و به خاطر آن، از ورود حتمی حاطب به آتش دوزخ جلوگیری شود.

تأویل و تفسیر منطقی و عاقلانه حدیث حاطب

۱۰. چه بسا امثال این احادیث را - اگر دارای سند درستی باشند - بتوان به گونه ای تفسیر و تأویل کرد که با مقتضیات حکمت و آن چه که از احادیث شریف و کتاب خدا برمی آید هماهنگ باشند؛ مقتضیاتی که ایجاب می کنند در قبال چنین اموری بر آگاهی، هوشیاری و دوری از خودفریبی و تکیه کردن به امید و آرزو که باعث تشویق و تحریک در ارتکاب محارم و هتک حد و حدود الهی می شوند، تکیه کنیم و سرانجام آن به ایمنی از مکر خدای تعالی و پیامدهایی که دارد، بینجامد. نتیجه چنین تفاسیری این گونه است:

مقصود بیان داشتن اهمیت و فضیلت جهاد در جنگ بدر بوده است که از سویی به غفران گناهان اهل بدر می انجامد که قبل از این واقعه مرتکب شده اند، دلیل و حجت این موضوع هم این گفته خدای تعالی است که می فرماید:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾؛^(۱)

به راستی که حسنات، سیئات از بین می برند.

۱. سوره هود آیه ۱۱۴.

از سوی دیگر به این افراد گفته می‌شود: بعد از این هر کاری که می‌خواهید از سر بگیرید و انجام دهید، چه کار خیر و چه کار شر؛ چرا که کاری که انجام داده‌اید برای غفران شما کفایت می‌کند، از این پس هر کاری که دلتان خواست، انجام دهید. مشابه این موضوع روایتی است که در مسأله حج وارد شده است. بنابر این روایت به حاجی گفته می‌شود:

استأنف العمل فقد غفر لك؛^(۱)

کارها را دوباره از سر بگیر و انجام بده، چرا که مورد آمرزش قرار گرفتی.

در حدیثی دیگر ابوه‌ریره می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

من حجّ لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته أمه؛^(۲)

کسی که حج کند و در آن از فسق و فجور و گناه به دور باشد، مانند روزی که از مادر متولد شده (پاک از گناه) برمی‌گردد.

مقصود از بیان این حدیث این است که هر کس چنین فضیلتی نصیب او شود، شایسته این است که پیامبر این حدیث را شامل حالش گرداند و یا خدای متعال برخی از گناهان او را بیامرزد، یا مواردی نظیر این عنایات او را دربرگیرد، بدون این که در مورد آمرزش نهایی و رستگاری چنین افرادی قطعیتی در کار باشد.

تغییر و دستبرد در بسیاری از احادیث از روی عمد یا ناآگاهی

در بسیاری از موارد احادیث شریف از معانی و مفهوم اصلی آنها دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند. این مسأله یا در نتیجه جهل و نادانی در مورد قراین و شواهد موجود است و یا از روی عمد چنین برخوردی صورت می‌گیرد.

۱. ر.ک: وسائل الشیعه: ج ۸ باب ۳۸ از باب‌های وجوب حج و شرایط آن.

۲. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۵۵۳، و ر.ک: صحیح مسلم: ج ۲ ص ۹۸۴، صحیح ابن خزیمه: ص ۱۳۷۴،

صحیح ابن حبان: ج ۹ ص ۷. مسند ابن الجعد: ص ۱۴۱ و منابع فراوان دیگر....

از جمله می‌توان به این حدیث از محمد بن مارد اشاره کرد. محمد بن مارد می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: حدیثی از شما برای ما نقل شده که در آن فرموده‌اید:

إذا عرفت فاعمل ما شئت؛

هرگاه امام عصر خود را شناختی هر کاری که خواستی انجام ده.

امام فرمودند:

قد قلت ذلك؛

آری من چنین گفته‌ام.

محمد بن مارد می‌گوید: گفتم: حتی اگر زنا کنند، سرقت نمایند و باده‌گساری کنند هم چنین خواهد بود؟

امام فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ؛ وَاللّٰهُ مَا اَنْصَفُوْنَا اَنْ نَّكُوْنَ اٰخِذِنَا بِالْعَمَلِ، وَّوَضَعْ عَنْهُمْ. اِنَّمَا قُلْتُ: اِذَا عَرَفْتَ فَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيْلِ الْخَيْرِ وَكَثِيْرِهِ، فَاِنَّهٗ يَقْبَلُ مِنْكَ؛^(۱)

همه از او هستیم و به سوی او بازخواهیم گشت. به خدا سوگند، در مورد ما انصاف را رعایت نکرده‌اند که ما به عمل صالح تمسک می‌جوئیم، ولی برای آن‌ها عمل ملاک نیست. من گفتم: اگر امام زمان خود را شناختی، پس هر عمل نیک را انجام بده؛ کم باشد یا زیاد. زیرا خدا از تو می‌پذیرد.

۱. وسائل الشیعه: ج ۱، ص ۸۷، حدیث ۲، باب ۲۸ از باب‌های مقدمه عبادات.

قطعیّت بخشی به بسیاری از مسائل به غیر از رخداد بدر

۱۱. قطعی بودن رستگاری و غفران در مورد بسیاری از عقاید راستین و کارهای نیک نیز مطرح شده است. برای مثال در حدیثی آمده: اباذر غفاری می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

ما من عبد قال: لا إله إلا الله ثم مات على ذلك إلا دخل الجنة؛

هر بنده‌ای که جمله «لا اله الا الله» را بر زبان جاری سازد، سپس از دنیا برود، به بهشت می‌رود.

گفتم: حتی کسی که زنا کند و دست به سرقت بزند؟!

فرمود: آری، حتی اگر زنا کند و سرقت نماید.

دوباره گفتم: حتی اگر سرقت کند و زنا نماید؟!

فرمود: آری، حتی اگر زنا کند و دست به سرقت بزند.

برای بار سوم پرسیدم: حتی اگر زنا کند و دست به سرقت بزند؟!

پیامبر فرمود:

وإن زنى وإن سرق، على رغم أنف أبي ذر؛^(۱)

آری حتی اگر زنا کند و دست به سرقت بزند. با وجود این که ابوذر

این مسأله را قبول ندارد.

البته نظیر این حدیث فراوان نقل شده است.^(۲)

۱. صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۱۹۳، کتاب لباس، باب لباس سفید.

۲. همان: ج ۱ ص ۴۱۷ و ج ۵ ص ۳۲۱۲ و ص ۲۳۶۶، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۹۴ و ۹۵ و ج ۲ ص ۶۸۷ و ۶۸۸، سنن ترمذی: ج ۵ ص ۲۷، السنن الکبری؛ نسائی: ج ۶ ص ۲۷۶، مسند احمد: ج ۵ ص ۱۶۶، مسند ابی عوانه: ج ۱ ص ۲۸ و منابع فراوان دیگر.

در حدیث دیگری عمر می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

ما منکم من أحد يتوضأ ثم يقول: أشهد ان لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله إلا فتحت له أبواب الجنة الثمانية يدخل من أيها شاء؛^(۱)
هرکس که از شما وضو بگیرد، سپس بگوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، تمام هشت دروازه بهشت برای او باز می‌شود و از هر دری که بخواهد به بهشت وارد می‌شود.

در حدیثی دیگر عبادة بن صامت می‌گوید: شهادت می‌دهم که خودم با گوش خودم شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

خمس صلوات افترضهن الله، من أحسن وضوء هن وصلاحهن لوقتهن، وأتم ركوعهن وسجودهن وخشوعهن كان له على الله عهد أن يغفر له. ومن لم يفعل فليس له على الله عهد؛ إن شاء غفر له وإن شاء عذبه؛^(۲)
پنج نماز را خدا واجب کرده است. هر کس وضوی بهتری بگیرد و آن‌ها به موقع به پا دارد و با رکوع و سجود و خشوع تمام آن‌ها را انجام دهد، برای خدا عهدی است که او را بیامرزد. و هر کس چنین نکند خدا نسبت به او تعهدی نخواهد داشت؛ اگر بخواهد او را می‌آمرزد و اگر بخواهد عذابش می‌دهد.

البته احادیث دیگری نیز از این دست نقل شده است^(۳).

در حدیث دیگری ابو هریره می‌گوید:

روزی عرب بادیه نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: مرا به کاری راهنمایی کن که اگر آن را انجام دادم به بهشت وارد گردم.

۱. السنن الکبری، بیهقی: ج ۱ ص ۷۸، و رک: صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۲۶۷، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۲۰۹، صحیح ابن خزیمه: ج ۱ ص ۱۱۰ و مصادر فراوان دیگر.
۲. السنن الکبری بیهقی: ج ۳ ص ۲۶۶.
۳. سنن ابی داوود: ج ۱ ص ۱۱۵، مسند احمد: ج ۵ ص ۳۱۷، الأحادیث المختاره: ج ۸ ص ۲۲۰، المعجم الأوسط: ج ۹ ص ۱۲۶، الترغیب والترهیب: ج ۱ ص ۱۴۸، ۱۵۵ و ۱۵۷، تعظیم قدر الصلاة: ج ۲ ص ۹۵۳ و منابع دیگر.

پیامبر ﷺ فرمود:

تعبد الله لا تشرك به شيئاً وتقيم الصلاة المكتوبة، وتؤدي الزكاة المفروضة، وتصوم رمضان؛
خدا را عبادت کن و برای او شریکی قرار نده، نماز را بر پا دار، زکات واجب را بپرداز، در ماه رمضان روزه بگیر.

پیامبر ﷺ در ادامه فرمود:

والذي نفسي بيده، لا أزيد على هذا...^(۱)

قسم به کسی که جانم در دست اوست، بیش از این چیزی نیست...

هم چنین در روایت دیگری ابوهریره می گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

العمرة إلى العمرة كفارة لما بينهما، والحج المبرور ليس له جزاء إلا الآ
الجنة؛^(۲)

هر سفر عمره‌ای کفارهای برای کارهایی است که از عمره قبل تا به آن زمان انجام شده و حجی که به نیکی انجام شده تنها یک پاداش دارد و آن بهشت است.

هم چنین ام سلمه می گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

من أهل بحج أو عمرة من المسجد الأقصى إلى المسجد الحرام غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، ووجبت له الجنة؛^(۳)

۱. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۶۲۹، و.ر.ک: صحیح مسلم: ج ۱ ص ۴۴، مسند احمد: ج ۲ ص ۳۴۲، جامع

العلوم والحکم: ص ۲۰۷، الايمان ابن منده: ج ۱ ص ۲۶۹، الترغيب والترهيب: ج ۱ ص ۳۰۲.

۲. صحیح بخاری: ج ۲ ص ۶۲۹ و.ر.ک: صحیح مسلم: ج ۲ ص ۹۸۳، صحیح ابن خزيمة: ج ۴ ص ۱۳۱،

السنن الكبرى، بیهقی: ج ۵ ص ۲۶۱، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۹۶۴، موطا مالك: ج ۱ ص ۳۴۶، مسند

احمد: ج ۳ ص ۴۴۷ و منابع فراوان دیگر.

۳. سنن دارقطنی: ج ۲ ص ۲۸۳، و.ر.ک: السنن الكبرى، بیهقی: ج ۵ ص ۳۰، سنن ابی داوود: ج ۲ ص

۱۴۳، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۳۱۹، الترغيب والترهيب: ج ۲ ص ۱۲۱ و مصادر فراوان دیگر.

هرکس به حج یا عمره از مسجد الاقصی به سمت مسجد الحرام بار سفر ببندد گناहانی که انجام داده و گناهانی که بعد از این سفر از او سر می‌زند آمرزیده می‌شود و بهشت به چنین فردی واجب می‌گردد.

البته نمی‌توان بر اساس ظاهر این احادیث قضاوت کرد، چرا که چنین حکمی با دلیل‌های دیگر واجبات و محرمات و هم‌چنین دلیل‌هایی که در قرآن مجید و سنت شریف بر وعیدهای الهی به عذاب، دلالت دارند، مناسبت ندارد. از این رو همه این موارد باید مورد تفسیر و تأویل قرار بگیرند؛ به خصوص با اضافه شدن پایداری در عقیده و حسن ختام نیک به این موضوع؛ به گونه‌ای که تردیدی نیست که این موضوع‌ها در نجات و رستگاری فرد در بهشت جاویدان شرط هستند و آن چه در احادیث اهل بدر - که گذشت - جریان دارد، شرط هستند. البته این موضوع پنهان نیست.

احادیث یاد شده ویژه اهل بدر، نه دیگران

۱۲. در پایان سخن می‌گوییم:

حدیثی که در مورد آن به بحث پرداختیم فقط اهل بدر را دربرمی‌گیرد، و آن هم فقط به خاطر ویژگی که واقعه بدر داشته، نه این که آن‌ها جزء گروه پیشگامان نخستین بوده‌اند. از این رو چگونه امکان دارد دلیلی شود که همه گروه پیشگامان نخستین را تحت حکم این حدیث درآوریم؛ به همان معنایی که عموم مردم می‌خواهند؟! به خصوص که پیش‌تر هم به عدم مشخص شدن دقیق آن‌ها اشاره کردیم، که فزونی و کاستی نمی‌پذیرد.

امیدواریم این پاسخ ما برای پرسش شما کافی بوده باشد. از خدای سبحان توفیق و راستی خواهانیم که او هدایت‌گر به راه راست است.

✓ گروه پیشگامان نخستین و رضایت خدا

س ۲: ما منکر این نیستیم که صحابه (گروه پیشگامان نخستین) برای خود دارای گرایش‌های فردی خاصی بوده‌اند، گاهی منفعت خواهی بر آنان تسلط می‌یافته است، و گاهی به یکدیگر غبطه می‌خوردند. همه این مسائل نشان می‌دهد که غیر ممکن است بگوییم که صحابه از این گرایش‌ها و امیال بشری دور بوده‌اند.

ولی با این وجود و با تمام مسائلی که از آن‌ها سر زده باز شاهد آنیم که خدای تعالی از آن‌ها راضی و خشنود است.

رضایت و خشنودی الهی در قبال آنان، فقط به زمان زندگی رسول خدا ﷺ اختصاص نداشته است، بلکه یک مسأله کلی و به طور کامل عام بوده که هیچ یک از آن‌ها را مورد استثنا قرار نداده است؛ مگر به واسطه ورود یک نص شرعی خاص.

بنابر این، چرا عالمان شیعه در مورد ابوبکر، عمر و عثمان و به دست‌گیری خلافت در زمان حیات علی بن ابی طالب ع تفسیر و توجیه نمی‌کنند که این عمل سه خلیفه، برخاسته از گرایش‌های انسانی بوده که هیچ کس به سبب آن‌ها در شریعت اسلام مؤاخذه نمی‌شود.

علاوه بر این که آنان درباره پذیرش ولایت از سوی یکدیگر با هم توافق می‌کرده‌اند. با توجه به این که شیعیان معتقدند این حق علی ع بود که خلافت را به دست گیرد.

پاسخ: برای پاسخ گویی به این پرسش بهتر است به پاره‌ای مسائل پرداخته شود...

مسئله اول. خدای سبحان تنها به خاطر دو رویکرد صحابه از آنان رضایت و خشنودی داشته است:

نخست. به خاطر آیه‌ای که می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ...﴾؛^(۱)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت...

البته سخنی چند در باب این مقوله به میان رفت که دیگر به آن باز نمی‌گردیم.

سخن در باب آیه بیعت رضوان

دوم. خدای متعال در سوره مبارکه فتح می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا * وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛^(۲)

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آن‌چه را در درون دلهایشان نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی

۱. سوره توبه آیه ۱۰۰.

۲. سوره فتح آیه‌های ۱۸ و ۱۹.

نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن‌ها فرمود و هم‌چنین غنایم بسیاری که آن را به دست می‌آوردید؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

با توجه به احادیثی که پیش‌تر گذشت، از آیه نخست این طور روشن می‌گردد که اطلاع دادن خدای سبحان از رضایت و خشنودی از کسانی که در زیر درخت، بیعت کرده‌اند بر رضایت همیشگی خدا از این عده تا پایان عمرشان که بعد از این به اعمال دیگری دست یازیده‌اند، دلالت ندارد.

عدم اطلاق آیه یاد شده

دو نکته مهم این مسأله را تأکید می‌کنند:

نکته نخست. این آیه کریمه به معنای اطلاق رضایت و خشنودی خدا از ایشان نیست، بلکه منشأ و سبب رضایت و خشنودی را ذکر کرده است که همان منشأ چیزی جزء بیعت آن‌ها در زیر درخت نیست. خدای متعال از این روی از این عده ابراز رضایت و خشنودی نموده که وقتی پیامبر ﷺ آن‌ها را به بیعت فراخواند، آن‌ها به دعوت پیامبر پاسخ دادند.

از این روی این مسأله با خشم الهی از آنان به هنگام ارتکاب گناهان از جانب آن‌ها منافاتی ندارد. بنابر این، با این تفصیل معنای رضایت و خشنودی ابدی از ایشان چگونه از این آیه استنباط می‌گردد؟!

کمی بعد از این امر، زمانی که پیمان صلحی با قریش امضا شد و به بازگشت به مدینه و موکول کردن عمره به سال بعد پذیرفته شد، آنان از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی کردند. هم‌چنین بر این مسأله بسیار پافشاری کردند و پیامبر را به خشم آوردند تا جایی که نزدیک بود خود را به هلاکت اندازند.

در مورد این مسأله به طور مفصل در پاسخ پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته سخن گفتیم. می‌توانید برای مرور دوباره به جلد یکم مراجعه فرمایید.^(۱)

برخی از آیات الهی موضوع رستگاری را به وفاداری به بیعت منوط دانسته‌اند

نکته دوم. خدای متعال در همان سوره به صراحت اعلام می‌دارد که این بیعت که سبب رضایت و خوشنودی شده، برای رستگاری کفایت نمی‌کند؛ مگر این که به عهد و بیعت وفا شود. آن جا که خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يَكْفُرُ﴾^(۲)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آن‌هاست؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

این آیه به طور صریح به چرخش رضایت و خوشنودی خدای تعالی از آن‌ها و پاداش برای آن‌ها، خشم و غضب خدا بر آن‌ها و کیفر او بر آنان؛ به میزان اطاعت‌پذیری ایشان از خدای تعالی و پیامبر او دلالت دارد.

این آیه بیان‌گر این موضوع است که اگر آن‌ها وفادار می‌بودند رستگار می‌شدند و اگر پیمان شکنی کرده و شیوه‌ای دیگر در پیش می‌گرفتند، دچار زیان بس گزاف می‌شدند. این درست همان چیزی است که شیعیان در مورد صحابه می‌گویند.

۱. برای آگاهی بیش‌تر ر.ک: پرسش دوم، جلد ۱ ص ۵۳ از همین کتاب.

۲. سوره فتح آیه ۱۰.

فرا تر این که براساس احادیثی که اهل حدیث و تاریخ نگاران ذکر کرده اند، پیامبر ﷺ با این عده بیعت کرده بودند که با مشرکان بجنگند و از میدان کارزار فرار نکنند.^(۱) به نظر می رسد منظور این بوده که در همه جنگ های خود با کفار، از میدان جنگ فرار نکنند و این مسأله در خصوص غزوه حدیبیه نبوده است. از این رو، خدای تعالی امر خطیر وفاداری را در خلال آیه ای که ذکر کردیم، برای این عده به عنوان شرطی، قرار می دهد.

باید به این مسأله نیز توجه داشت که در غزوه حدیبیه، جنگی اتفاق نیفتاد و سوره فتح نیز بعد از صلح حدیبیه نازل شده است.

هم چنین ذکر این نکته نیز مهم و مناسب است که پیامبر ﷺ در خلال جنگ حنین این مسأله را به آنان یاد آوری کرد و با صدای بلندی به مردم فرمود:

یا أهل سورة البقرة! یا أهل بیعة الشجرة!...؛^(۲)

ای اهل سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره!...

بر این اساس فرار عده ای از آن ها در جنگ خیبر و هم چنین فرار گروه بسیاری از آن ها در جنگ حنین بیانگر این است که آن ها بیعت خود را شکسته اند و رضایت و خشنودی خدا از خود را از بین برده اند.

رضایت و خشنودی فقط مختص کسانی نیست که در بیعت رضوان شرکت کرده اند یک موضوع می ماند: اگر فرض کنیم که مسأله اطلاق رضایت و خشنودی خدای تعالی و استمرار آن درست است و از مسائلی که ذکر کردیم نیز چشم پوشی کنیم، این طور که پیداست خدای متعال همان طور که از صحابه راضی و خشنود بوده است، از تمام کسانی که ایمان آورده و اعمال نیک انجام می دهند نیز رضایت خاطر دارد.

۱. صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۸۵، صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۴۱۵ حدیث ۴۵۵۱ و ج ۱۱ ص ۲۳۱ حدیث ۴۸۷۵، مسند ابی عوانه: ج ۴ ص ۴۳۷ و ۴۳۰، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۴۹، السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۴۶ و ص ۱۴۹، السیره النبویه ابن هشام: ج ۴ ص ۱۸۳ و منابع دیگر.
۲. المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۱۷، بخش جنگ حنین.

خدای متعال در سوره مبارکه مجادله می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛^(۱)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده، و آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن‌ها حزب خدا هستند. همان که حزب خدا همان رستگارانند.

هم‌چنین خدای سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾؛^(۲)

به راستی کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات هستند. پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت

۱. سوره مجادله آیه ۲۲.

۲. سوره بینه آیه‌های ۷ و ۸.

جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می‌مانند، خدا از آن‌ها خشنود است و آن‌ها از خدا خشنودند؛ و این جایگاه برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

از ظاهر امر این طور استفاده می‌شود که رضایت و خشنودی از مؤمنان در این دو آیه در جهان آخرت و به هنگام حاضر شدن آن‌ها نزد خدای تعالی و ملاقات با او خواهد بود.

به نظر شما، چرا اهل تسنن پایبند نیستند که رضایت و خشنودی خدا به استقامت و پایداری بستگی دارد؟ اگر آنان می‌دانند که رضایت و خشنودی از آن‌ها به پایداری بستگی دارد، پس چرا در این جا به این امر پایبند نیستند؟

برخی نشانه‌های تأییدکننده مشروط بودن رضای الهی به استقامت و پایداری

موارد زیر گفته‌های پیشین ما را تأکید می‌کنند:

۱. آن چه که در ضمن پاسخ نخست گذشت بیان‌گر این است که ملاحظه نکردن واقعیت صحابه و مسائلی که بین آن‌ها درگرفته باعث می‌شود نتوانیم به طور قطع حضور در بیعت رضوان را مایه رستگاری و رضایت الهی بدانیم.

۲. هم‌چنین ذکر شد که این مسأله مستلزم این است که دیگران را به امور پلید و ناستوده تشویق کنیم.

۳. این آیه فقط به گروه پیشگامان نخستین اختصاص ندارد؛ چرا که این آیه بعد از این که شمار مسلمانان رو به فزونی گذاشت در مورد کسانی که در بیعت رضوان حضور داشته‌اند نازل شده است، از جمله کسانی که در بیعت رضوان حاضر بودند می‌توان به مغیره بن شعبه، ابی‌العادیه قاتل عمار یاسر و عبدالله بن ابی‌سرکرده منافقان اشاره کرد.^(۱)

۱. الفصل فی الملل و النحل: ج ۴ ص ۱۲۵، منهاج السنه النبویه: ج ۶ ص ۲۰۵، امتاع الاسماء: ص ۶۰۵.

مسأله دوم: شما در پرسش خود این گونه عنوان کردید: «ما منکر این نیستیم که صحابه (گروه پیشگامان نخستین) برای خود دارای گرایش‌های فردی خاصی بوده‌اند، گاهی منفعت خواهی بر آنان تسلط می‌یافته است و یا گاهی به یکدیگر غبطه می‌خورند. بنابر این چرا عالمان شیعه در مورد ابوبکر، عمر و عثمان و به دست گیری خلافت در زمان حیات علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ تفسیر و توجیه نمی‌کنند که این عمل سه خلیفه، برخاسته از گرایش‌های انسانی بوده که هیچ کس به سبب آن‌ها در شریعت اسلام مؤاخذه نمی‌شود.»

تفاوت غبطه و حسادت

ما می‌گوییم: غبطه زمانی است که انسان، چیزی را که مال فرد دیگری است می‌بیند و آرزو می‌کند که آن را داشته باشد، بدون این که آرزو کند طرف مقابل که به او غبطه خورده آن را از دست بدهد، ولی اگر چنین اتفاقی رخ داد و آن فرد برای از دست رفتن آن چیز مورد نظر از دست طرف مقابل آرزو کند، این حسادت می‌شود. در «لسان العرب» در باب ماده «غبط» بعد از این که نگارنده آن، کلامی بسیار طولانی در مورد این باب می‌آورد، این گونه عنوان شده است:

«ازهری می‌گوید: خدای متعال بر اساس آیاتی که نازل فرموده، بین غبطه و حسادت تفاوت قائل شده است. برای مثال در سوره مبارکه نساء می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ...﴾^(۱)

برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید! مردان از آن چه به دست می‌آورند بهره‌ای دارند و زنان نیز بهره‌ای و از فضل خدا درخواست کنید ...

➤ المغازی واقدی: ج ۲ ص ۶۱۰.

۱. سوره نساء آیه ۳۲.

این آیه بیانگر این است که اگر فردی نزد برادر مسلمانش نعمتی را دید که خدا به او عطا کرده است، بر او جایز نیست که آرزو کند: ای کاش آن نعمت را خدا از او می‌گرفت و از آن او می‌کرد، بلکه باید آرزو کند چیزی همانند آن را داشته باشد؛ بدون این که آرزو کند آن نعمت از برادر مؤمنش سلب شود.

بنابر این، غبطه آن است که فرد غبطه خورنده حال و احوال نیکویی را ببیند و آرزو کند که مانند آن حال خوش را تجربه کند، بدون این که آرزوی از بین رفتن آن حال و وضعیت را در طرف مقابل داشته باشد. اگر خدا همانند آن وضعیت را به او دهد، به هدف خود رسیده و از آن رضایت خواهد داشت.

اما حسادت این است که فرد به چیزی که به آن حسادت می‌ورزد، طمع و شهوتی خاص از خود نشان می‌دهد که آن چیز از آن او باشد و از دست طرف مقابل بیرون رود. از این رو، روشن می‌شود که آرزوی داشتن نعمت دیگری، همراه رغبت در از بین رفتن آن، غبطه نیست، بلکه حسادت است.

حسادت از بزرگ‌ترین حرام‌هاست

بدیهی است که حسادت از بزرگ‌ترین حرام‌ها به شمار می‌رود. در مورد حرام بودن این ویژگی، احادیث بسیاری از پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده است. همان طوری که وارد شده پیامبر ﷺ اصحاب خود را مورد خطاب قرار می‌دادند و می‌فرمودند که حسد در میان آنان نفوذ کرده است.

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر از پدرش از جدش پیامبر ﷺ حدیثی را این گونه نقل می‌کند و می‌گوید:

روزی پیامبر خدا ﷺ به اصحابشان فرمود:

ألا إني قد دبت إليكم داء الأمم من قبلكم، وهو الحسد. ليس بحائق الشعر،
لكنه حائق الدين، وينجي فيه أن يكف الإنسان يده، ويخزن لسانه ولا
يكون ذا غمز. على أخيه المؤمن؛^(۱)

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۱ ص ۲۹۴ باب ۵۵ از باب‌های جهاد با نفس.

هان که دردی بسیار زجرآور از گذشتگان شما در میان شما نفوذ کرده است، آن درد حسادت است. آن درد، موی شما را نمی‌کند، بلکه دین شما را ریشه کن می‌کند. انسانی در این وادی نجات می‌یابد که مواظب کردار و گفتار خود باشد و نسبت به برادر مؤمن خود بدگویی نکند.

در حدیثی دیگر، زبیر بن عوام می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

ثمَّ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ؛ الْحَسَدُ وَالْبَغْضَاءُ. وَالْبَغْضَاءُ هِيَ الْحَالِقَةُ. حَالِقَةُ الدِّينِ، لَا حَالِقَةَ الشَّعْرِ. وَالَّذِي نَفَسَ مُحَمَّدٌ بِيَدِهِ، لَا تَوَمَّنُوا حَتَّى تَحَابُّوا. أَفَلَا أَنْبَيْتُمْ بَشِيءَ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابِبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ؛^(۱)

در میان شما بیماری ملت‌های پیشین نفوذ کرده که همان حسادت و کینه است. کینه بسیار نابودگر است، نابود کننده دین است، نه نابود کننده موهای شما. سوگند به آن کس که جان محمد در دست اوست، به سخنانم ایمان نخواهید آورد تا این که همدیگر را دوست بدارید، آیا من شما را از چیزی آگاه کنم که اگر آن را انجام دهید در میانتان صلح و صفا حکم فرما شود؟ سلام را آشکار کنید.

در حدیثی دیگر ابوهریره می‌گوید: «رسول خدا ﷺ فرمود:

ثمَّ إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدُ، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ، أَوْ قَالَ: الْعُشْبُ؛^(۲)

۱. مسند احمد: ج ۱ ص ۱۶۴، ر.ک: سنن ترمذی: ج ۴ ص ۶۶۳ و ۶۶۴، مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۳۰، السنن الكبرى، بیهقی: ج ۱۰ ص ۲۲۳.

۲. سنن ابی داود: ج ۴ ص ۲۷۶، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۴۰۸، المصنف ابن ابی شیبیه: ج ۵ ص ۳۲۰، مسند ابولیلی: ج ۶ ص ۳۲۰، مسند عبد بن حمید: ص ۴۱۸، مسند الشهاب: ج ۲ ص ۱۳۶، جامع العلوم والحکم: ص ۳۲۷، شعب الایمان: ج ۵ ص ۲۶۶، تفسیر قرطبی: ج ۵ ص ۲۶۶، مصباح الزجاجة: ج ۴ ص ۲۳۸ و منابع فراوان دیگر.

سپس مبدا به حسادت روی آورید، چرا که به راستی حسادت نیکی‌هایتان را بی‌اثر می‌کند و آن‌ها را از بین برده و می‌سوزاند، همان طوری که آتش هیزم - یا علف‌های خشک - را نابود می‌کند.

در حدیثی دیگر ابو بصیر می‌گوید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

أصول الکفر ثلاثه: الحرص والاستکبار والحسد؛^(۱)

کفر بر سه پایه استوار است: حرص و طمع، استکبار و حسادت.

البته در این زمینه روایات فراوانی نقل شده است. در این میان اگر قید گرفتن نعمت از دیگری و تصاحب حق او و کفایت نکردن به سخن درباره حسادت را به موارد بالا بیفزاییم، دو گناه خواهیم داشت:

گناه اول، حسادت.

گناه دوم، تجاوز و غصب.

روشن است هر چیزی که غصب می‌شود، بزرگ‌تر باشد، گناه، بزرگ‌تر خواهد بود. بنابراین، چگونه می‌گویید: «این گرایش‌ها از لحاظ شرعی ممنوع نیستند»، در حالی که شما ادعا می‌کنید که شیعه معتقد است این گرایش‌ها در جهان آخرت مقام رفیع را از صاحب اصلی آن جدا می‌کند؟!!

یک مسأله دیگر باقی می‌ماند و آن این‌که: شما در انتهای پرسش خود این‌گونه عنوان کردید: «و مسائل دیگری از این دست که خودشان در مورد امر خلافت بدان رضایت داشتند.»

گویا که شما می‌خواهید این‌گونه عنوان کنید: فرد صاحب حق اگر از این‌که حق و حقوقش گرفته شود رضایت داشته باشد، در واقع به دیگران برای گرفتن آن حق و حقوق اجازه داده که این کار را انجام دهند.

سخن در این باره در پاسخ پرسش سوم - ان شاء الله - ذکر خواهد شد.

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۱ ص ۲۹۴ حدیث ۱ باب ۴۹ از باب‌های جهاد با نفس.

تفاوت دیدگاه‌های شیعیان و اهل تسنن در مورد امامان خود

مسأله سوم. از سخنان پیشین شما پیداست که تفاوتی بسیار عمیق و زیاد بین دیدگاه شیعیان نسبت به امامان خود و بین دیدگاه اهل تسنن نسبت به پیشوایان شان وجود دارد.

به نظر شما، بر اساس آن چه که اهل تسنن مطرح می‌سازند، خود خواهی و گرایش‌های منفی شخصیتی امامان اهل تسنن را به نوعی درگیری بر سر قدرت کشانده است و آنان بر خلاف نص صریح شرعی، همان طور که شیعیان به این مسأله باور دارند به قدرت رسیده‌اند.

اما شیعیان معتقدند امامان ایشان؛ یعنی اهل بیت علیهم‌السلام با وجود این که بنا بر «نص» سخن آشکار شرعی صاحبان بر حق ولایت بودند، هیچ‌گاه حق خود را برای ارضای گرایش‌های فردی خود و مسلط شدن بر حکم و رسیدن به فرمان‌روایی مطالبه نکرده‌اند، آن‌ها این مسأله را فقط برای برپایی حق، استواری دین و گسترش دادن عدل و داد مطالبه کرده‌اند. شاهد این سخن بسیاری از احادیث و سخنان امامان علیهم‌السلام است.

برای نمونه، در سخنی امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

اللهم إنيك تعلم أنه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان، ولا التماس شيء من فضول الحطام، ولكن لئلا نرد المعالم من دينك، ونظهر الإصلاح في بلادك، فإيا من المظلومين من عبادك، وتقام المعطلة من حدودك؛^(۱)
خدایا! تو می‌دانی آن چه از ما سر زد برای رقابت بر سر قدرت و یا به دست آوردن چیزی از خرده و خاشاک دنیایی نبود. ولی ما در پی احیای آموزه‌های دین تو و اصلاح زمین تو بودیم تا بندگان ستمدیده تو در امان باشند و حدود تعطیل شده دین تو، اجرا گردد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۸ ص ۲۶۳.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در پایان خطبه شقشقیه می فرماید:

أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر، وقيام الحجّة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لألقيت حبلا على غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألفيتم دنياكم هذه أزهده عندي من عطفة عز؛^(۱)

به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفتند، و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خدا از عالمان و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مه‌ار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و پایان آن را با جام آغاز آن سیراب می‌کردم، آن گاه خوب می‌فهمیدید که این دنیای شما در نظر من بی ارزش‌تر از آبی است که از بینی بزی بیرون آید.

هم‌چنین امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از تعیین افراد شورا توسط عمر در سخنی به عموی خویش عباس بن عبدالمطلب فرمود:

والله، ما بي رغبة في السلطان، ولا حبّ الدنيا، ولكن لإظهار العدل والقيام بالكتاب والسنة؛^(۲)

به خدا سوگند، هیچ رغبتی به حکم رانی و دنیا دوستی ندارم، ولی در مورد عدل گستری و برپایی قرآن و سنت چرا.

زمانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام در منطقه «ذی قار» بود، از ابن عباس درباره ارزش کفشی که داشتند وصله می‌کردند پرسیدند، ابن عباس گفت: «این کفش شما هیچ نمی‌ارزد.»

۱. همان: ج ۱ ص ۲۰۲. گفتنی است که عبارت پایانی سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب النهایه فی غریب الحدیث و هم‌چنین لسان العرب در ماده «عطف» نیز آمده است.

۲. همان: ج ۹ ص ۵۱.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ألا والله، لهي أحب إلي من إمرتكم، إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً؛^(۱)

به خدا سوگند، این کفش‌های کهنه برای من از خلافت بر شما ارزشمندتر است، مگر این که حقی را بر پا دارم و یا باطلی را براندازم.

و آن گاه که امام حسین علیه السلام به سمت مکه رهسپار بود در وصیتی به برادر خود محمد بن حنفیه چنین نوشت:

من به هیچ وجه از روی شرارت و تکبر، ظالمانه و فسادگرانه خروج نکرده‌ام، من فقط برای این که خواهان ایجاد اصلاح در امت جدم هستم خروج کرده‌ام. من خواهان امر به معروف و نهی از منکر هستم، من خواهان گام نهادن و پیروی از سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام هستم.

از این رو هرکس در این امر مرا با پذیرش حق بپذیرد که خدا برای حق شایسته‌تر است و هرکس در این امر مرا یاری نکند، من صبر خواهم کرد تا خدا بین من و بین آن گروه به حق داوری کند، که او بهترین داوران است.

البته سخنان دیگری نیز در این زمینه از پیشوایان شیعه نقل شده است که - إن شاء الله - به برخی دیگر از آن‌ها نیز اشاره خواهیم کرد.

به نظر شما کدام یک از این دو دیدگاه با توجه به رفعت و قداستی که مقام خلافت مسلمانان داراست به امامت بر مسلمانان نزدیک‌تر است. به طوری که امام مسلمانان بایستی براساس شریعت و عزت از جان و مال و نوامیس مسلمانان دفاع کند. همین طور مسلمانان نیز باید در قبال امام خویش، خیرخواه بوده، از او اطاعت کنند و او را یاری نمایند؟!

بعد از این گفت و گو شما فقط باید بر اساس عقل و وجدانتان در مورد این موضوع حکم صادر کنید و برای خود راهی را برگزینید که خوشایند شما باشد که خدای تعالی گواه، ولی و سرپرست و حاکم است و همین کافی است.

✓ چرا در مسائل صدر اسلام از سیره علی علیه السلام و خاندانش پیروی نمی‌شود؟

س ۳: چرا ما اهل سنت و شما شیعیان در رابطه با مسائلی که در صدر اسلام رخ داده است از سیره و کردار امام علی علیه السلام و خاندانش؛ به ویژه امام حسن علیه السلام پیروی نکنیم. پس به هر چه را آنان اقرار کرده‌اند ما نیز پذیرای آن خواهیم بود و هر چه را منکر شده‌اند ما نیز آن را انکار خواهیم کرد. از این رو، به موارد زیر پایبند باشیم:

۱. اقرار و پذیرش خلافت ابوبکر توسط سرورمان علی علیه السلام.
۲. اقرار و پذیرش ایشان در رابطه با انتخاب عمر توسط ابی‌بکر.
۳. اقرار و پذیرش شورا و این که یکی از اعضای آن باشد.
۴. عدم اقرار و پذیرش کارگزاری معاویه در شام، چون امام علی علیه السلام در او شایستگی چنین امری را نمی‌دیدند، با وجود این که این مسأله باعث ایجاد فساد در جامعه اسلامی می‌شد.

پاسخ: ما حق داریم که از شما بپرسیم: منظور و هدف شما از «اقرار کردن و پذیرش» چیست؟

سخنی در پذیرش عمل انجام شده و روبه‌رو شدن با آن

۱. اگر منظور شما از اقرار کردن و پذیرش عمل انجام شده و روبه‌رو شدن با آن به منظور حفظ مصالح اسلام، جلوگیری از اختلاف و تفرقه؛ به دلیل ناتوانی در تغییر و وضعیت موجود و یا ناشی از علم به این موضوع است که اصرار بر این اصول

پیامدهایی ناگوارتر از انحراف را در پی دارد، باید گفت: این‌ها مسائلی است که طبق گفته شما ائمه ما علیهم‌السلام به آن‌ها پایبند بوده‌اند.

ولی این اقرار و پذیرش بیان‌گر شرعی بودن خلافت گروه چیره نیست، چرا که روشن است سکوت صاحب حق از بازگرداندن حق خویش هیچ‌گاه به منزله خط بطلان کشیدن بر روی حق و حقوقش نیست و آن حق را برای فرد غاصب قرار نمی‌دهد؛ به گونه‌ای که او را از گناه ظالم بودن خارج سازد و ذره‌ای از گناه غصب و ظلم او نمی‌کاهد، بلکه فقط مقام و منزلت فرد مظلوم را به خاطر صبر و بردباری او و مراعات مقتضی حکمت و مصالح عموم، بالاتر می‌برد.

به همین دلیل بود که امام حسن علیه‌السلام هر چند کوشید در امتداد راه پدرشان امیر مؤمنان علی علیه‌السلام با معاویه بجنگد، اما به دلایل بالا از جنگ دست کشید و با او صلح کرد.

همین‌طور چنین رویکردهایی از امام زین‌العابدین و دیگر ائمه علیهم‌السلام از فرزندان نیز در قبال خلفای جور زمان آن‌ها؛ هم‌چون یزید و خلفای بعد از او، مشاهده شد. این همان رویگری بود که شیعیان ایشان نیز به پیروی از آن‌ها اتخاذ کرده‌اند. در واقع این مسأله فقط به سه خلیفه نخست اختصاص ندارد؛ همان‌طوری که از پرسش برمی‌آید. هم‌چنین به هیچ وجه بیان‌گر تناقض در رویکرد آن بزرگواران نیست؛ بلکه روشن است که تفاوت شرایطی که در آن به سر می‌برده‌اند، باعث آن بوده است.

سخنی در باب تن به واقع دادن و مشروعیت بخشیدن به آن

۲. اگر منظور شما از اقرار و پذیرش شرایط به وجود آمده، مشروعیت بخشیدن به حکم خلفای نخستین باشد، به طوری که ظلم و غصب آن‌ها منتفی شود، همان‌گونه که مالک و صاحب حق از حق خود چشم‌پوشی می‌کند، باید با دو نکته پاسخ گفت.

تعیین خلافت از جانب خدای تعالی است و امام نمی‌تواند از آن عدول کند

نکته یکم. بر اساس دیدگاه شیعیان، مسأله خلافت ائمه علیهم‌السلام امری است که از جانب خدای متعال تعیین شده است. از این رو ائمه حق ندارند این حق را به دیگری بدهند و آن را در دیگری مشروع بدانند.

فراتر این که شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز نمی‌تواند خلاف این قاعده عمل کند، چرا که در این صورت، از خدای تعالی اطاعت نشده و آموزه‌های واجب الهی به بازی گرفته شده است.

در روایتی آمده: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیش از هجرت در میان قبایل عرب حاضر می‌شد، و با آنان سخن می‌گفت تا حضرتش را یاری کنند، از جمله این قبایل، قبیله بنی عامر بود، وقتی پیامبر دین خدا را به آنان عرضه کرد، یکی از مردان این قبیله گفت: «اگر ما تو را یاری کنیم و از تو پیروی نماییم و خدا تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا ما بعد از تو حکم را خواهیم بود؟»

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

الامر إلى الله يضعه حيث يشاء؛^(۱)

امارت و حکمرانی به دست خداست، هر جا که صلاح بدانند، قرار می‌دهد.

هم‌چنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سخنی دیگر می‌فرماید:

إن الله يرضى لكم ثلاثاً ويكره لكم ثلاثاً:

یرضی لكم أن تعبدوه، ولا تشرکوا به شیئاً،

۱. الثقات: ج ۱ ص ۸۹ و ۹۰ و ر.ک: تاریخ طبری: ج ۱ ص ۵۵۶، السیره النبویه ابن هشام: ج ۲ ص ۲۷۲، البدایه والنهایه: ج ۲ ص ۱۲۹، السیره الحلبیه: ج ۲ ص ۳، الکامل فی التاریخ: ج ۱ ص ۶۰۹، الاکتفاء بما تضمنه من معازی رسول الله والثلاثة الخلفاء: ص ۳۰۴.

وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِهِ جَمِيعًا وَلَا تَفْرُقُوا،

وَأَنْ تَتَّصِحُوا مِنْ وِلَاةِ أَمْرِكُمْ...؛^(۱)

به راستی خدا سه چیز را برای شما قرار داده تا انجام دهید و رضایت خدا در آن است و از سه چیز ناخرسند است:

رضایت او در آن است که او را عبادت کنید و کسی را شریک او قرار ندهید،

همگی به ریسمان امن الهی چنگ بزنید و دچار تفرقه نشوید.

و هر کسی را که به عنوان ولی و امیر شما قرار داد، خیرخواه او باشید (و از او پیروی کنید)...

این دو روایت به صراحت بیان می‌دارند که خلافت، امری است که به جعل و قرار داد خدای تعالی وابسته است.

در حدیث دیگری آمده: عبادت می‌گوید:

«ما با میل و رغبت با رسول خدا ﷺ بیعت کردیم... ایشان دستور دادند که با اهل امر او بر سر امارت مخالفت نکنیم و حق هر جا که باشد، پیرو آن باشیم، و به خاطر خدا از سرزنش‌های سرزنش‌گران هراسی نداشته باشیم.»^(۲)

این روایت به روشنی بیان می‌کند که امامت و خلافت از آن کسانی است که مخالفت و نزاع با آنان، حرام است.

در روایت دیگری عمرو بن اشعث می‌گوید:

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۸۰.

۲. مسند احمد: ج ۳ ص ۴۴۱. و.ر.ک: السنن الکبریٰ بیهقی: ج ۸ ص ۱۴۵، السنن الکبریٰ نسائی: ج ۴ ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و ج ۵ ص ۲۱۱ و ۲۱۲، مسند ابن الجعد: ص ۲۶۱، سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۷، تذکره الحفاظ: ج ۳ ص ۱۱۳۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۶ ص ۱۹۶، صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۴۱۳، مسند ابی عوانه: ج ۴ ص ۴۰۷.

از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

أترون الموصي منّا يوصي إلي من يريد؟! لا والله، ولكن عهد من الله
ورسوله صلوات الله عليه لرجل فرجل، حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه؛^(۱)
آیا معتقدید امری که بر ما وصیت شده بود به فرد دیگری رسیده
است؟! نه به خدا، این گونه نیست، ولی خدا به رسول خود صلوات الله عليه
سفارش نموده‌اند که از مردی به مرد دیگر برسد تا این که سرانجام
به دست صاحب آن برسد.

در حدیثی دیگر محمد بن فضیل می‌گوید:

امام رضا علیه السلام در مورد این سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛^(۲)

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید!

فرمود:

هم الائمة، يؤدي الإمام إلى الإمام من بعده، ولا يخص بها غيره ولا يزويها
عنه؛^(۳)

منظور از اهل، ائمه علیهم السلام هستند، که هر امامی این امانت را به امام
بعد از خود می‌سپارد، و این مسأله فقط به آنان اختصاص دارد و به
دیگران نمی‌رسد.

در حدیثی دیگر یزید بن سلیط در مورد چگونگی رسیدن امامت از امام موسی

کاظم علیه السلام به فرزندش امام رضا علیه السلام بعد از او می‌گوید:

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۷۸ حدیث ۲.

۲. سوره نساء آیه ۵۸.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۲۷۶ و ۲۷۷ حدیث ۳.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

أخبرك يا أبا عمارة! إنني خرجت من منزلي فأوصيت إلى ابني فلان،
وأشركت معه في الظاهر وأوصيته في الباطن، فأفردته وحده. ولو كان
الأمر إليّ لجعلته في القاسم ابني، لِحَبَّتِي إِيَّاهُ، ورأفتي عليه. ولكن ذلك
إلى الله عزوجلّ يجعله حيث يشاء...؛^(۱)

ای ابا عماره! من از خانه خارج می‌شدم و به فلان پسر وصیت
کردم، و ظاهر و باطن را به او گفتم و فقط او را در این امر گماشتم. اگر
امر به دست من بود، قاسم پسر را جایگزین خود می‌کردم، چون او
را بسیار دوست می‌دارم، ولی این امری است که از جانب خدای
تعالی مشخص شده و آن را در هر جا که صلاح بداند قرار می‌دهد.

البته در این زمینه احادیث بسیاری از ائمه علیهم السلام نقل شده است.^(۲)

انحصار خلافت در تعیین شدگان از جانب خدا

شایستگی این منصب فقط در کسانی که خدای متعال آنان را مشخص و تعیین
کرده، منحصر است.

به سخن دیگر، خدای سبحان این منصب خطیر را در هر کسی که قرار داده و
برای هر گروهی که تعیین کرده به این دلیل بوده که شایستگی این مقام به انحصار در
آن عده قرار دارد و به بقیه افراد تعلق نمی‌گیرد.

در این باره اشاره‌ای گذرا به آثار و فواید مهمی که از این امر مترتب می‌گردد و
خلافت را مختص امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌داند، کفایت می‌کند:

۱. همان: ج ۱ ص ۳۱۴ حدیث ۱۴.

۲. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۲۷۶ - ۲۸۱ و منابع دیگر.

۱. حدیث نامه‌ای که رسول خدا ﷺ در بستر بیماری و اندکی پیش از وفاتشان خواهان نگارش آن برای امت خویش بود، تا آنان را از گمراهی نجات دهد. سخن در این باره در پاسخ پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته به تفصیل آمد. زیرا شواهد حاکی از آن است که رسول خدا ﷺ خواهان آن بود که خلافت را به طور قطع و به گونه‌ای به امیر مؤمنان علی علیه السلام مختص کند که سد راه کسانی باشد که با علی علیه السلام بر سر خلافت، مخالفت می‌کنند. در این زمینه از عمر اعترافی ذکر شده که در آینده نقل خواهیم کرد. به نظر شما چیزی از مسأله مصونیت از گمراهی مهم‌تر وجود دارد؟

۲. سخن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مورد خسران مسلمانان بعد از عدول آن‌ها از مسأله خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام که در ضمن خطبه کوتاهی چنین بیان فرمود:

وما ألدی نقموا من أبی حسن؟ نقموا والله نکیر سیفه، وشدّة وطأته، ونکال وقعته، وتنمره فی ذات الله.

وتالله لو تکافوا عن زمام نبذه إلیه رسول الله ﷺ لا عتلقه، ولسار إلیهم سیراً سجحاً، لا تکلم حشاشته، ولا یتعتع راکبه، ولاورد هم منهلأ نمیراً فضفاضاً یطفح ضفتاه، ولاصدرهم بطاناً، قد تحیر^(۱) بهم الرأی. غیر متحل بطائل إلا بغمز الناهل، وردعه سورة الساعب ولفتح علیهم برکات من السماء والأرض. وسیأخذهم الله بما کانوا یکسبون.

ألا هلم فاستمع، وما عشت أراک الدهر عجبه، وإن تعجب فقد أعجبک الحادث.

إلی أيّ لجأ استندوا؟

۱. در منبع این گونه آمده است.

وبأَيِّ عُرْوَةٍ تَمْسِكُوا؟

لبئس المولى ولبئس العشير، ولبئس للظالمين بدلاً.
استبدلوا والله الذنابي بالقوادم، والعجز بالكاهل. فرغماً لمعاطس قوم
يحسبون أنهم يحسنون صنعا ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا
يَشْعُرُونَ﴾. (۱)

ويحهم ﴿أَفَمَن نَّهَدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾. (۲)

أما لعمر الله لقد لقت، فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوها طلاع العقب دماً
عبيطاً، وذعافاً ممقراً. هنالك يخسر المبطلون، ويعرف التالون غب ما
أسس الأولون.

ثم طيبوا عن أنفسكم نفساً، واطمئنوا للفتنة جأشاً،
وابشروا بسيف صارم، وهرج شامل، واستبداد من الظالمين، يدع فيئكم
زهيداً، وجمعكم حصيداً...؛ (۳)

به کدامین جرم از ابوالحسن انتقام گرفتند؟ به خدا سوگند، جز این
نبود که استواری او در دین، ضرباتش بر پیکر کفر، سازش ناپذیری
شمشیرش در جهاد، تبخر او در کتاب خدا و خشم او برای جلب
رضای حق، سبب انتقام گرفتن آنان از او شد.

به خدا سوگند، اگر او در محل خلافت می‌نشست هرگز ثروت دنیوی
برای خود قرار نمی‌داد و از آن بهره فراوانی بر نمی‌داشت، جز به

۱. سوره بقره آیه ۱۲.

۲. سوره یونس آیه ۳۵.

۳. شرح نهج البلاغة: ج ۱۶ ص ۲۳۳ - ۲۳۴، ر.ک: بلاغات النساء: ص ۲۰، جواهر المطالب فی مناقب
الإمام علی عليه السلام، ابن دمشق: ج ۱ ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

اندازه فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی، و به آنان می‌شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. برکات آسمان و زمین را گشوده می‌شد (ولی آیات الهی را تکذیب کردند) و از این رو خدا آنان را در برابر آن چه انجام دادند، گرفتار خواهد ساخت.

آگاه باش، بیا و بشنو، هر چه زندگی کنی روزگار عجایی را به تو نشان خواهد داد، و اگر تعجب کنی، گفتار اینان تعجب آور است.

اینان به چه پناهگاهی پناهنده شدید؟!

به کدام ستونی تکیه داده‌اند؟

چه بد رهبر و دوستی را برگزیده‌اند، و برای ستمکاران بد بدلی است. به خدا سوگند، به جای پرهای بزرگ، روی بال دم را انتخاب، و به جای پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد گروهی که می‌پندارد با این اعمال کار خوبی انجام داده است «بدانید که اینان فاسدند، اما نمی‌دانند.»

وای بر اینان «آیا کسی که هدایت یافته سزاوار پیروی است، یا کسی که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، وای بر شما چگونه حکم می‌کنید.»

به جان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این بیماری فساد در پیکر جامعه منتشر شود، آن گاه از پستان شیر، خون تازه و زهری هلاک کننده خواهید نوشید، این جاست که رهپیمایان راه باطل زیانکار شده و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را می‌یابند، آن گاه جانتان با دنیایتان، و قلبتان با فتنه‌ها آرام می‌گیرد،

و بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و حمله متجاوز ستمکار، و به هرج و مرج عمومی و استبداد زورگویان، که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را به وسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد...

۲. هم‌چنین فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه بزرگ خویش می‌فرماید:

ففرض الله الايمان تطهيراً لكم من الشرك، والصلاة تنزيهاً عن الكبر...
وطاعتنا نظاماً، وإمامتنا أمناً من الفرقة، وحبنا عزاً للإسلام...^(۱)

خداوند ایمان را جهت پاک شدن از شرک واجب نمود و نماز را برای منزّه شدن از کبر و... و پیروی از ما را مایه وفاق و همبستگی، و امامت ما را ایمنی از پراکندگی، و دوستی ما را عزت و شکوه اسلام واجب فرمود.

گفتنی است که فاطمه زهرا علیها السلام سخن دیگری نیز در این باب دارند که به هنگام پرداختن به خطبه بزرگ آن بانو، بیان خواهیم کرد.

۴. حدیث ابی عمر جونی. او می‌گوید: «هنگامی که با ابوبکر بیعت شد سلمان فارسی این گونه گفت:

کردید و نکردید اگر مردم با علی علیه السلام بیعت می‌کردند از بالای سر و زیر پا از نعمت الهی برخوردار می‌شدند.»^(۲)

۵. حبیب بن ابی ثابت در حدیثی می‌گوید:

«روزی سلمان گفت: شما در حق اهل بیت پیامبر خویش به بی‌راهه رفتید، اگر خلافت را در میان آنان قرار می‌دادید هیچ یک از دو تن از شما دچار اختلاف نمی‌شدند و از نعمت‌های فراوان آن بهره می‌بردند.»^(۳)

۱. بلاغات النساء: ص ۱۴، أهل البيت، توفیق ابوعلم: ص ۱۷۶.

۲. انساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۷۴.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۴۹ و ر.ک: ج ۶ ص ۴۳.

همین سخن مناسب مطلبی است که در پاسخ پرسش چهارم خواهد آمد، همان موضوعی که با نام جنگ «رده» از آن یاد می‌شود.

۶. همانند این حدیث، روایتی است که ابی لهبعه این گونه نقل می‌کند:

«زمانی که رسول خدا ﷺ وفات کرد اباذر در مدینه نبود، هنگامی که ابوذر به مدینه آمد، دید خلافت در دست ابوبکر است، گفت: نزدیک ترین فرد به پیامبر را رها کردید و بیگانه را اختیار نموده‌اید. اگر امر خلافت را به اهل بیت پیامبرتان می‌سپردید حتی در بین دو تن از شما نیز اختلاف به وجود نمی‌آمد.»^(۱)

۷. سخن دیگری در این زمینه از ابوذر نقل شده: ابوذر در زمان خلافت عثمان به مردم چنین گفت:

«ای مردم! هرکس مرا می‌شناسد که هیچ و هرکس مرا نمی‌شناسد، بداند که من ابوذر غفاری هستم. من جناب بن جناده ربذی هستم، خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۲)

به راستی که خدا، آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. آن‌ها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست.

حضرت محمد از خاندان نوح ﷺ بوده است، او از نسل ابراهیم ﷺ و از سلاله اسماعیل ﷺ بوده است. عترت هدایت‌گر نیز از نسل و سلاله محمد ﷺ هستند. به راستی که حضرت محمد ﷺ باعث شرف و تفاخر خاندان خویش و به

۱. همان: ج ۶ ص ۱۳.

۲. سوره آل عمران آیه ۳۴.

درستی شایسته فضل و بزرگی در میان آنان بوده است. اهل بیت علیهم السلام برای ما درست مانند آسمانی بر افراشته، کعبه پوشیده، قبله ای منتخب شده، خورشیدی نورانی، مهتابی درخشان، ستارگانی راهنما و درخت زیتونی به بار نشسته ای هستند؛ زیتونی روشن روشنی بخش و با ریشه مبارک.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وارث علم آدم و دیگر پیامبران است و علی بن ابی طالب علیه السلام همان وصی و جایگزین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وارث علم اوست. ای مردمانی که بعد از پیامبرشان حیران و سردرگم شده اید! هان اگر آن چه راکه خدا مقدم داشته، مقدم می داشتید و آن چه راکه خدا به تأخیر انداخته، به تأخیر می انداختید و به ولایت و وراثت اهل بیت پیامبران علیهم السلام اقرار می کردید از آسمان بر سر شما نعمت ها و الطاف الهی می بارید و از زمین برای شما نعمت می جوشید، و ولی خدا مغلوب نمی شد، واجبات الهی زیر پا گذاشته نمی شد و دوتن از شما در حکم خدا اختلاف نمی کردند. به راحتی راه حل آن را در نزد آنان از قرآن و سنت نبوی پیدا می کردید. ولی از آن جا که چنین نکردید و راه دیگری را در پیش گرفتید، پس وزرو و بال کارهای خودتان را بچشید که:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۱)

آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست.^(۲)

۸. درگفت وگویی که عمر با امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن مسأله شورا داشته چنین آمده است: عمر به اصحاب شورا گفت: «هان به خدا سوگند، اگر امر ولایت را به آنان واگذار کنم، مردمان را به راهی حق آشکار و شاهراه روشن رهنمون می کنند...»^(۳)

۱. سوره شعرا آیه ۲۲۷.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۱.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۸۶. این عبارت با متون گوناگونی در منابع اهل تسنن آمده است، برای نمونه

به راستی چه نعمتی بزرگ‌تر از این برای مسلمانان و اسلام قابل تصور بوده است؟!

البته احادیث دیگری از پیامبر ﷺ، ائمه اطهار علیهم السلام و دیگر مسلمانان در این زمینه نقل شده به طوری که به وضوح از کافی بودن این متون بر ولایت و خلافت حضرت علی علیه السلام پرده بر می‌دارد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان تصور کرد فرد دیگری در این امر خطیر جایگزین ایشان گردد تا به حکومت دیگران مشروعیت بخشید و کسی که سخن آشکار در خلافت اوست، کنار رود؛ اگر برای او حقی در کناره‌گیری باشد.

خودداری عثمان از کناره‌گیری از خلافت با وجود نبود سخن آشکار برای او

از جالب‌ترین مسائل این است که عثمان از کناره‌گیری کردن از خلافت با وجود خرده‌گیری و رضایت نداشتن مردم از او، خودداری می‌کرد. مردم از او می‌خواستند که از خلافت کناره‌گیری کند. او در برابر تقاضای مردم این‌گونه استدلال می‌کرد که لباسی را که خدای متعال بر تنش کرده از تن نمی‌کند.^(۱) با وجود این که او خلافت را با بیعت گرفتن از مردم اشغال کرده بود؛ نه با «نص»؛ سخن آشکار».

اما با این حال، مدّعی ادّعا می‌کند که ائمه اهل بیت علیهم السلام حتی اگر از جانب پروردگار نیز برگزیده شده باشند، آن‌ها خود از این مسأله کناره‌گیری کرده‌اند و این

➤ ر.ک: شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۲۶، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۰۱، الامامه و السیاسه: ج ۱ ص ۲۶، الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۴۲، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۵۸، المصنّف، عبدالرزاق: ج ۵ ص ۴۴۶ و ۴۴۷، الادب المفرد، بخاری: ۲۰۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۱۴ و ج ۶ ص ۱۲۰، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۵، الفتوح، ابن اعثم: ج ۱ ص ۳۲۴، تاریخ المدینه، ابن شیبّه: ج ۳ ص ۸۸۲ و منابع دیگر. ۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۷۵، الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۶۷، المنتظم: ج ۵ ص ۵۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۹ ص ۴۳۸.

مسأله را به دیگران واگذار نموده‌اند و به وضعیتی که داشته‌اند، راضی شده‌اند. این موضوع را اموری چند تأکید می‌کند...

امضای چنین رخدادی مستلزم از بین رفتن آثار و ویژگی‌های حق و حقیقت است اگر چنین موضوعی رخ دهد مستلزم از بین رفتن آثار و ویژگی‌های حق و حقیقت خواهد شد، چرا که نخست آن که استیلای خلیفه اول و دوم بر خلافت به معنای گرفتن حق از صاحب حق و در عین حال به رسمیت شناختن امر اشغال شده، برای فرد دیگری نیست. بلکه به معنای به رسمیت نشناختن فرد صاحب حق و حقوق از دست رفته اوست. این مسأله به لحاظ نادیده گرفتن نصّ شرعی برای امامت آنان است. هم‌چنان که این کار از روی طرح این ادّعاست که خلافت باید به عموم افراد قریش تعلق بگیرد، یا به فردی غیر از فرزندان هاشم تعلق بگیرد که خود آنان تعیین می‌کنند. چرا که از نگاه آنان، نبوت و خلافت در یک خاندان قابل جمع نیست. بنابر این، امضای آن چه روی داده و اقرار و پذیرش خلافت افراد چیره شونده، مستلزم تحریف حکم خدای متعال و تباه شدن آموزه‌ها و شاخصه‌های حق برای مردم است.

چگونه چنین خواهد شد؟ حال آن این مسأله در میان اهل تسنن نیز تباه شده است. از این رو به دلیل استیلا و سیطره عده‌ای، آن‌ها به عدم نصّ شرعی معتقد و از سفارش و امر الهی غافل شده‌اند و یا خود را به غفلت زده‌اند. با وجود این که گروه بسیار بزرگی به این مسأله اذعان دارند و به آن معتقد هستند باز هم آن‌ها از این مسأله غفلت می‌کنند و به برهان‌ها و حجت‌هایی که به طور کامل به حقیقت این مسأله دلالت دارند، توجهی از خود نشان نمی‌دهند.

حال باید پرسید: چگونه ائمه علیهم‌السلام به آن چه رخ داد، اقرار و اذعان نموده‌اند و مشروعیت حکومت خلفا را تأیید کرده‌اند و اهل بیت و شیعیان آن‌ها از مخالفت با این موضوع خودداری و سکوت پیشه کرده‌اند؟

علامه مجلسی قدس سره به نقل از کتاب «الاستدراک» چنین می‌نگارد:

«عیسی بن مهران در کتاب «الوفاء»^(۱) با سند روایتی را از حسن بن حسین عرنی از مصبح عجلی، از ابی عوانه از اعمش، از مجاهد از ابن عمر نقل می‌کند. ابن عمر می‌گوید: زمانی که پدرم لحظه‌های پایانی زندگی خود را سپری می‌کرد مرا به نزد علی علیه‌السلام فرستاد تا از او بخواهم که به بالین پدرم بیاید.

علی علیه‌السلام آمد، پدرم به او گفت: ای ابالحسن! من از کسانی بودم که علیه تو شوریدیم، من نخستین فرد از میان آنان بودم که چنین کاری کردم، من دوست تو هستم، دوست دارم که مرا حلال کنی.

علی علیه‌السلام فرمود: آری (حلال می‌کنم) به شرطی که دو نفر پیش تو بیایند و به این موضوع شهادت بدهند.

عمر به دیوار رو کرد و مدت زیادی مکث نمود، آن‌گاه گفت: ای ابالحسن! چه می‌گویی؟

علی علیه‌السلام فرمود: شرط من همان است که گفتم.

عمر دوباره به دیوار رو کرد و مدت زیادی در همان حال باقی ماند. در این میان علی علیه‌السلام برخاست و از خانه بیرون رفت.

ابن عمر در ادامه می‌گوید: من به پدرم گفتم: پدرم! او با تو با انصاف رفتار کرد، چه می‌شود دو نفر نزد تو به این موضوع گواهی دهند؟

۱. شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رحمه الله در کتاب الفهرست می‌نویسد:

ابوموسی عیسی بن مهران که به «المستعطف» معروف است، کتابی به نام «الوفاء» دارد. این موضوع را گروهی از تلکبری، از ابن همام از احمد بن محمد بن موسی نوفلی از او نقل می‌کنند. ابن ندیم نیز برای او کتابی به نام «مقتل عثمان» نام برده است. الفهرست: ص ۱۴۲، باب عیسی.

عمر گفت: پسر من! او می خواهد حتی دو تن بعد از من، به من استغفار نکنند.»^(۱) این روایت؛ گرچه ما در مورد صحّت آن تردید داشته باشیم به طور کامل مناسب مواردی است که تاریخ نگاران در مورد قصه شورا ذکر کرده اند که عمر به طور کامل بر افراد حاضر در آن شورا تأثیر گذاشت^(۲) و تنها ایرادی که به امیر مؤمنان علی علیه السلام گرفت، این بود که او شوخ طبع است.^(۳) با وجود این که همان طوری که پیش تر گذشت وی تصریح کرده که اگر علی علیه السلام امر خلافت را در دست بگیرد آنان را بر حق آشکار و شاهراه روشن رهنمون خواهد کرد. این موضوع به طور کامل با قضیه خلافت ایشان سازگار است.

فرا تر این که طبری می گوید:

«آن ها از نزد عمر خارج شدند و آن گاه برگشتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! ای کاش وصیتی در این باره می نوشتی.

عمر گفت: بعد از سخنانم می اندیشیدم که تا فردی را برای خلافت به شما بگمارم.

آن گاه به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: او شایسته تر است که شما را به سمت حق رهنمون شود.

۱. بحارالانوار: ج ۳۰ ص ۱۴۲ حدیث ۱۰ و ر. ک: ج ۸ ص ۲۰۶ چاپ سنگی کمپانی.
 ۲. الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۱۹، الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۲۶، کتاب الآثار: ۲۱۷، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۱۲۱، تاریخ المدینه، ابن شبه: ج ۳، مقتل عمر بن خطاب، امر شورا: ص ۸۸۰ - ۸۸۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۶، کنز العمال: ج ۵ ص ۷۴۰، حدیث ۱۴۲۶۶، ص ۷۴۲ حدیث ۱۴۲۶۷، الفائق فی غریب الحدیث: ج ۳ ص ۱۶۸، غریب الحدیث ابن سلام: ج ۳ ص ۳۳۱، الفتوح ابن اعثم: ج ۱ ص ۳۲۴.
 ۳. الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۱۹، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۶۲، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۱۲۱، تاریخ المدینه، ابن شبه: ج ۳ ص ۸۸۰، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۱۸۶، کنز العمال: ج ۵ ص ۷۴۰ حدیث ۱۴۲۶۶ و ۷۴۲ حدیث ۱۴۲۶۷، الفائق فی غریب الحدیث: ج ۳ ص ۱۶۸، غریب الحدیث، ابن سلام: ج ۳ ص ۳۳۱، الفتوح، ابن اعثم: ج ۱ ص ۳۲۴.

عمر در ادامه گفت: آن‌گاه من بیهوش شدم، مردی را دیدم که وارد باغی می‌شد که خود آن را کاشته است. او هر میوه‌ای را می‌چید آن را به آغوش می‌کشید و زیر خود می‌نهاد؛ دانستم که امر خدا غالب و چیره شده و عمر می‌میرد. من نمی‌خواهم او (علی علیه السلام) را چه در دوره زندگی و چه بعد از مرگم تحمل کنم. شما باید همین گروه را انتخاب کنید...»

سپس طبری به تدبیر عمر در مورد مسأله شورا می‌پردازد و همان طوری که معروف و مشهور است، بیان می‌کند.^(۱)

روشن است که تدبیر عمر این بوده که سرانجام در شورا، عثمان جایگزین او شود. بعید نیست که او در آغاز تصمیم داشت امیر مؤمنان علی علیه السلام به عنوان خلیفه انتخاب شود. به این امید که این کار، سزای حلال کردن وی از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام - در قبال رفتارهایش با او - باشد.

اما وقتی ناامید شد - چنان که در روایت پیشین آمده است - همه چیز وارونه شد و حضرت علی علیه السلام را در کنار گروهی دنیا پرست قرار داد تا آن حضرت با آنان هم‌نشین شود. سپس بر ضد آن حضرت تدبیر کرد و با تعیین عثمان و به عرصه آمدن عشیره عثمان که برای به قدرت رسیدن از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کردند، راه را بر آن حضرت بست. در نتیجه آنان مانع رسیدن امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت ایشان به حکومت شدند.

عمر این رویکرد خود در شورا را یا به خاطر عشق و علاقه‌ای که به عثمان داشت انجام داد و یا برای رویگردانی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به چند جهت انجام داد: یا به خاطر بغض و کینه دیرینه‌ای که از علی علیه السلام در دل داشت، یا بدین جهت

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۸۰.

بوده که علی علیه السلام عمر را حلال نکرد و یا عمر بیم داشت که حقیقت برملا گردد و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام با به خلافت و حکومت رسیدن، آشکار گردد و مردم صدای آن‌ها را بشنوند.

به هر حال، چه این روایت را تصدیق کنی و چه آن را تصدیق نکنی، در مسأله حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهتمام آن بزرگوار به مسأله از بین بردن ابهام و اشتباه از امر خلافت و ظهور احکام الهی برای مردم هیچ شکی نیست. این موضوع از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه ایشان برای پذیرش و مشروعیت خلافت او و فرد نخست بوده؛ اگر بپذیریم که او بر چنین امری حق داشت.

اصول‌گرایی اسلامی با بیعت‌گرفتن به زور و قهر سازگاری ندارد

دوم این که اصول‌گرایی اسلام، شرف رسالت آن و آرمانی بودن تعالیم اسلامی با مشروعیت الهی از راه قهر و زور هم‌خوانی و سازگاری ندارد؛ به ویژه در گرفتن حقی مانند خلافت که دارای مقام و موقعیتی شریف و عالی در شریعت اسلامی است؛ به خصوص اگر انگیزه‌های چنین قهر و زورگویی، انگیزه‌های شخصی مثل حسادت و مواردی باشد که در پاسخ پرسش دوم گذشت.

آری، دو دین یهودیت و مسیحیت که پیش از اسلام پا به عرصه گذاشته‌اند در مورد موضوع قدسیت الهی و مناصب دینی معتقدند که در مورد این مسائل باید قهر و قدرت، دروغ و دسیسه به کار گرفته شود، این مسائل از تحریف‌ها و داستان‌های خرافی ناشی شده که بر اثر این تحریف‌ها به این ادیان راه یافته است و بدون تردید اصل این دو دین، از چنین مسائلی به دور است.

بنابر این، اگر این دو دین از چنین مسائلی به دور باشند درباره دین اسلام که آخرین دین الهی و کامل‌ترین شریعت و آرمان‌گرایی و استواری است چه باید گفت؟!*

چکیده سخن این که: همان طوری که شیعیان باور دارند بعد از قطعی شدن ثبوت حق برای اهل بیت علیهم‌السلام بر اساس نصوص شرعی، دیگر مجالی برای طرح این ادعا باقی نمی‌ماند که آن بزرگواران به خلافت دو خلیفه نخستین اقرار کرده‌اند و آن را مشروع دانسته‌اند، چرا که در این صورت با نصوص شرعی الهی مخالفت می‌شود، حقیقت ضایع و تباه می‌گردد و بر مردم پوشیده می‌ماند و هم‌چنین این امر، با ایدآل بودن آموزه‌های شریعت مقدس اسلام ناسازگار است.

خلیفه و حق تعیین جانشین در اداره امت اسلامی

آری، خلیفه شرعی به طور کامل حق دارد که افراد خاصی را به عنوان نایب برای اداره کردن امور خاصی و در حالت‌های بسیار خاص از امت اسلامی برگزیند. این فرد برگزیده نایب او بوده و همواره تحت نظر و فرمان خلیفه خواهد بود و خلیفه هم‌چنان در سمت خود باقی می‌ماند؛ نه این‌که فرد نایب و یا کارگزار، جانشین او و به جای او باشد که خلیفه از مقام خود کناره‌گیری کند، یا آن را به دیگری ببخشد، یا آن را به دیگری بفروشد...

بدیهی است که این مسأله در مورد دو خلیفه نخستین و دیگران عملی نشده است. بلکه آنان با این عنوان که خلفای حاکم‌اند، بر قدرت دست یافتند و معتقد بودند که ائمه علیهم‌السلام رعیت و محکوم به حکومت خلفا هستند.

شیعیان به یقین می‌دانند که ائمه علیهم‌السلام از حق خود کناره‌گیری نکرده‌اند

نکته دوم. شیعیان با بصیرت کامل معتقدند که ائمه علیهم‌السلام از حق و حقوق خود بر خلافت مسلمانان کوتاه نیامده و کناره‌گیری نکرده‌اند، بلکه همواره از غصب شدن حق و حقوق آنان شکوه می‌کنند و بر مظلومیت‌شان تأکید می‌نمایند و از کسانی که در این مجال بدان‌ها ستم کرده‌اند، خشمگین هستند و از آنان بیزار می‌جویند.

آنان بر این راه ادامه می دهند و آن را مایه تمامیت همان دینی می دانند که چنگ زدن بر آن لازم است و نجات و رهایی به آن بستگی دارد.

احادیثی که شیعیان در این مورد از پیشوایان خود نقل کرده اند، بیش از شمارش است و از حد استفاضه و حتی تواتر نیز فراتر رفته اند. تا جایی که این مسأله از ضروریات مذهب شیعیان شده است، به طوری که در مورد آن هیچ اختلاف نظری ندارند و از مواضع خود در این مورد کوتاه نمی آیند.

ادّعی این که شیعیان به دروغ این امر را به پیشوایان خود نسبت می دهند

شاید عدّه ای این گونه ادّعا کنند که شیعیان در مورد نسبت دادن این گونه خلافت به ائمه خود دچار اشتباه و خطا شده اند و این افترا را به پیشوایان شان روا می دارند و به آنان بهتان می زنند.

این مسأله به خصوص از سوی آن عدّه ای طرح می شود که در صدد بد جلوه دادن شیعیان و ترور شخصیتی آنان با نسبت های دروغ به گناهان بزرگ هستند و می خواهند این گونه جلوه دهند که شیعیان مردمانی هستند که از دین و حق چیزی نمی دانند و آن ها دیانت خود را هم از نظر عقیده و هم از نظر سلوک بر اساس افترا، گمراهی، بدعت و خرافات پایه گذاری کرده اند.

پاسخ به این ادّعا و اثبات حقانیت باور شیعیان

این مسأله در حقیقت از قدرت حجت و دلیل و صدق گفتار شیعیان و خشم و در بن بست قرار گرفتن بدخواهان آن ها سرچشمه می گیرد، به گونه ای که آنان را مجبور به اقامه بهتان و دروغ علیه شیعیان واداشته است تا بدین شکل صدای حقانیت شیعیان شنیده نشود و به برهان های آن ها توجهی نگردد.

اگر پژوهش‌گری که قصد واکاوی چنین مسائلی را دارد کمی انصاف به خرج دهد و جدای از هرگونه پیش فرض ذهنی و جبهه‌گیری‌های موجود، به بحث و جست‌وجو بپردازد، بدون تردید در مورد صدق گفتار شیعیان هیچ شک و تردیدی به دل راه نخواهد داد و به درستی مدّعی شیعیان در مورد ائمه علیهم‌السلام و سخنان و روایاتی که آنان در مورد ائمه خود ذکر می‌کنند، پی خواهد برد.

شیعه ستم‌دیده در هجوم افتراءات

با وجود این که شیعیان به سختی مورد ظلم واقع شده‌اند، هیچ نیازی به افترا شیعیان در مورد این مسأله دیده نمی‌شود؛ زیرا نخست آن که اگر این مسأله از جانب ائمه علیهم‌السلام ابراز نشده بود شیعیان نیز هیچ‌گاه چنین نمی‌کردند و هیچ دلیلی نبود که آن‌ها برای ائمه خود افترا و بهتان بزنند و بدان پایبند باشند؛ به خصوص که در این راه، یعنی راه نشان دادن حقانیت شیعه در مورد مدعایشان به بلایا، محنت‌ها، مشکلات و فاجعه‌های بسیاری دچار شده‌اند. خطاهای عقایدی و تعالیمی برگرفته از سخنان دیگران - نظیر پیامبران و صاحبان سخن - گرچه شایع است؛ اما منشأ چنین خطاهایی در دوری از اصحاب دعوت و مزده دهندگان به آن است و ناقلائی که در نقل، دگرگون کرده‌اند و مفسرانی که به تفسیر آن‌ها پرداخته‌اند.

تعمیم دادن این مسأله به شیعیان و ائمه آن‌ها علیهم‌السلام درست نیست، زیرا - همان طوری که خواهیم گفت - این عقیده از زمان شیعیانی که در عصر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌زیسته‌اند وجود داشته که به طور آشکار بعد از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام و زمانی که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از مطالبه قدرت و سلطه دست کشیدند هم به خوبی آشکار است.

ائمه علیهم السلام به خاطر این که از دست یابی به حق و حقوق الهی خود مأیوس شدند از طریقی دیگر وارد میدان شدند. آن‌ها شروع به تربیت شیعیان خود از راه‌های فرهنگی و عقیدتی کردند، علوم و معارف گسترده‌ای را که در اختیار داشتند به شیعیان خود انتقال دادند؛ به طوری که شیعیان امامی سلطه و قدرت خاصی را به خود اختصاص دادند و به خوبی ویژگی‌های عقیدتی خود را در آن جلوه‌گر نمودند. شیعیان در طول دویست سال با امامان خود یکی پس از دیگری در ارتباط بودند تا این که دوران غیبت صغری فرا رسید. این غیبت و ادامه‌دار شدن ارتباط مستقیم شیعیان با ائمه علیهم السلام و شخص حجت بن الحسن العسکری عجل الله فرجه که به واسطه سفیران چهارگانه امکان‌پذیر بود، هفتاد سال به طول انجامید. چرا که به شکل عادی به دست آوردن دیدگاه ائمه علیهم السلام به وسیله شیعیان و رفت و آمد با آن‌ها ممنوع بود.

در صورت دروغ‌پردازی شیعیان می‌بایستی از جانب ائمه علیهم السلام طرد می‌شدند

دوم آن که اگر موضوعی که شیعیان بیان می‌دارند، صحت نداشت و دروغی بود که از جانب ایشان ساخته و پرداخته شده بود، در این صورت بر ائمه علیهم السلام واجب می‌شد که آن را انکار کنند. اگر شیعیان بر دروغ‌پردازی و افتراهای خود در این رابطه پافشاری می‌کردند می‌بایستی امامان علیهم السلام ایشان را از خود دور می‌کردند و با آنان معاشرت نمی‌نمودند، همان طور که امیر مؤمنان علی علیه السلام افراد غلوکننده را از خود دور کرد و از آنان اعلام برائت نمود.

هم‌چنین امام صادق علیه السلام ابا الخطاب و یاران او را از خود دانست و آن‌ها را از خود دور نمود و امامانی که بعد از آن بزرگوار به امامت رسیدند، چنین رویکردی را اتخاذ کردند و هر که با آنان ساز مخالف می‌زد و از آموزه‌ها و راهی که ایشان تعیین کرده بودند، منحرف می‌شد، آنان را از خود دور می‌ساختند.

ولی این مسأله نه تنها هیچ گاه در مورد شیعیان به وقوع نپیوست؛ بلکه ائمه علیهم‌السلام هم چنان از شیعیان خود جانب داری می‌کردند و آنان را مجموعه‌ای به هم پیوسته می‌دانستند که با پیروی از ائمه علیهم‌السلام ممتاز شده بودند، شیعیان به آن بزرگواران توجه می‌کردند، با شادی آن‌ها شاد و با غم و اندوه آنان غمگین می‌شدند، آنان در جست‌وجو و در پی مناسبت‌ها و روزهای متعلق به آن‌ها بودند، به فقه آن بزرگواران عمل می‌کردند و بر اساس احادیث و تعالیم آن‌ها رفتار می‌کردند، در کتاب‌ها و نوشته‌های خود از احادیثی که از ائمه خود به جای مانده بود، حفاظت می‌کردند و آن‌ها را در مجالس و محافل خود بازگو می‌نمودند و خود را به آن بزرگواران نسبت می‌دادند و با شأن آن‌ها ثبات قدم داشتند.

اگر دیدگاه و نظر پیشوای هر مذهبی از رفتار و سلوک پیروان ایشان مشخص بوده است، چرا مذهب و منش ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از رفتار و کردار شیعیان‌شان مشخص نباشد؟! با این که این اختصاص و آمیختگی شیعیان به ائمه علیهم‌السلام و یکی بودن رأی و نظر ایشان، بسیار طولانی مدت و آشکارتر از اختصاص، آمیختگی و یکی بودن رأی و نظر پیروان دیگر مذاهب بوده است.

شیعیان و حفاظت از میراث ائمه علیهم‌السلام

شیعیان از میراث ائمه علیهم‌السلام حفاظت می‌کردند و همین شاهدی بر اختصاص ائمه به شیعیان است.

اگر فرد مدّعی با همه این دلایلی که گفته شد به پذیرش حقیقت حاضر نشود و انکار کند که شیعیان به امامان اهل بیت علیهم‌السلام تعلق داشته‌اند و هم رأی بودن آن‌ها را

نپذیرد و ادعا کند که احادیث شیعه از امامان، دروغ است، او در مورد دعاها^(۱) و زیارت نامه‌ها^(۲) - با مضمون‌های گوناگون و مناسبت‌های بسیاری - حکمت‌ها، موعظه‌ها، خطبه‌ها و مطالب ائمه علیهم‌السلام که همگی از چشمه حکمت الهی سرچشمه گرفته است و وجود دارد چه می‌خواهد بگوید؟

این‌ها گنجینه‌هایی است که فقط به شیعیان اختصاص دارد و آنان با این گنجینه‌ها از دیگران متمایز شدند. دعاها و زیارت نامه‌هایی که با زبان و ادبیاتی بسیار بالا و شیوا و بیان بی‌نظیر و مضامینی بسیار ارزشمند و بلند والا بیان شده‌اند. بنابر این، هر فرد منصفی با دیدن این شواهد بدون تردید می‌بیند که اختصاص شیعه به اهل بیت علیهم‌السلام و تمجید از آن‌ها فقط به دلیل پاسخ به فراخوان ائمه علیهم‌السلام و رضایت آن‌ها از شیعیان و هماهنگی آنان با پیشوایان خود بوده است.

پس چرا بیشتر اهل تسنن این مسایل را نمی‌گیرند، آن‌ها را نقل نمی‌کنند، حق آن‌ها را مراعات نمی‌کنند و آن‌ها را حفظ نمی‌نمایند؟^(۳) با این که آن‌ها این مسایل را

۱. مانند دعای کمیل، دعای صباح و دعای عشرات که از حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام روایت شده و همچنین دعای امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه و ادعیه صحیفه سجادیه، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه ثمالی که در سحر ماه رمضان قرائت می‌شود و بقیه ادعیه ماه مبارک رمضان - ویژه سحر، روزها و شب‌های این ماه - و ادعیه ماه‌های رجب و شعبان، دعاها و مخصوص شب‌های جمعه و بسیاری از ادعیه دیگر که از توان شمارش خارج‌اند. همه این دعاها در زمینه تمجید خداوند و تقدیس او و حمد و ثنای ذات مقدس خداوند و همچنین کرنش و تعظیم در برابر او، مضامین بلند و فراوانی را در خود جای داده‌اند. هم‌چنان که مضامین این ادعیه دربردارنده توبه، رجاء، خشیت و بیم و فروتنی و هم‌چنین طلب رحمت از خداوند و بسیاری از فنون مناجات است.

۲. مانند زیارت حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مشهور به زیارت امین الله و دیگر زیارت نامه‌هایی که در مناسبت‌های مختلف نقل شده‌اند؛ زیارت وارث، زیارت امام حسین علیه‌السلام در نیمه شعبان و دیگر زیارت‌های امام حسین علیه‌السلام در مناسبت‌های گوناگون، زیارت جامعه کبیره که برای همه ائمه است و دیگر زیارت نامه‌های معصومین علیهم‌السلام که مضامین بلندی را در خود جای داده‌اند.

۳. مرجع عالی‌قدر و معاصر سید شهاب الدین مرعشی نجفی در مقدمه بر صحیفه سجادیه که حدود سال ۱۳۶۱ هـ به چاپ رسیده می‌نویسد: من به سال ۱۳۵۳ هـ یک نسخه از صحیفه سجادیه را برای علامه معاصر شیخ جوهری طنطاوی، صاحب تفسیر مشهور، مفتی اسکندریه مصر فرستادم تا مطالعه کند. او از

از طبقات مختلف مردم و براساس گرایش‌ها، امیال، معارف و فرهنگ‌های مختلف آن‌ها برگرفته‌اند.

اگر قرآن مجیدی که شاهی بر حقانیت رسالت پیامبر ﷺ از جانب خدای تعالی است، پس این گنجینه‌های معارف ارزشمندی که شیعیان از اهل بیت ﷺ نقل کرده‌اند، نیز شاهی است که این‌ها میراث اهل بیت ﷺ از معارف و آموزه‌های پیامبر ﷺ است.

زیرا هیچ تردیدی نیست که شیعیان به هیچ عنوان در این مورد به اهل بیت ﷺ افترا نبسته‌اند؛ چرا که از نظر عادی صادر شدن نظیر این منابع از افرادی که اساس آن‌ها بر دروغ و بهتان است و هیچ ارشادکننده‌ای ندارند که آن‌ها را به حق گرد هم آورد، امکان‌پذیر نیست.

فرا تر این که از نظر عادی صدور چنین ذخایری از غیر ائمه اهل بیت نیز ناممکن است؛ چرا که ائمه ﷺ میراث داران پیامبر ﷺ هستند و این مسایل را مستقیم از ایشان دریافت کرده‌اند و برای شیعیان خود بیان داشته‌اند. هم‌چنان که گفته‌اند: اینان امیران

☞ قاهره برای من نامه‌ای نوشت که این صحیفه به دست من رسیده است. هم‌چنین به خاطر این هدیه مناسب از من تشکر کرد و در ستایش این اثر عباراتی بسیار طولانی نگاشت. از جمله این که او برایم نوشت: از بدبختی و شقاوت ما هست که تا به امروز این اثر ارزشمند و جاودانه را از میراث نبوت و اهل بیت نداشته‌ایم. من هرچه در این کتاب می‌نگرم و تأمل می‌کنم می‌بینم از سخن بنده خدا بالاتر و از سخن خداوند پایین‌تر است ...

وی در همین نامه از من پرسید: آیا تا به حال کسی از علمای جهان اسلام این کتاب را شرح کرده است؟ من نیز برای او نام شارحانی را که می‌دانستم، نوشتم و کتاب ریاض السالکین سید علی خان را برایش فرستادم. او نیز در پاسخ نوشت: من تصمیم گرفته و آستین همت بالا زده‌ام تا شرحی بر این صحیفه عزیز و ارجمند بنگارم.

حال که شیخ جوهری طنطاوی که عالمی بزرگ است و با وجود اطلاعات علمی و دینی فراوان هنوز از این صحیفه مشهور اطلاع نیافته؛ صحیفه‌ای که میان مذاهب مختلف شیعه منتشر شده و شایع و رایج است؛ پس از کسانی که از این عالم اطلاعات کمتری دارند و افق علمی آنان کوتاه‌تر است چه انتظاری می‌توان داشت؟! با این وصف، وضعیت ادعیه دیگری که شهرت آن‌ها به صحیفه سجادیه نمی‌رسد، چگونه خواهد بود؟

سخن هستند^(۱)، حکمت و فصل الخطاب از آن همین پیشوایان است.^(۲) هم چنان که این گنجینه‌های پر بها شاهی برای شیعیان بر صدق و راستی انتساب آن‌ها به اهل بیت علیهم‌السلام است؛ همان کسانی که این منابع را از ائمه خود نقل کرده‌اند و برای چنین معرفت‌هایی از دیگر مسلمانان به طور کامل متمایز هستند، آنان هم‌رأی آن بزرگواران، حاملان علوم و معارف آنان و همواره مورد عنایت و لطف اهل بیت بوده و از فیوضات قدسی، مبارک و شریف آنان بهره‌مند شده‌اند.

تأثیر پذیری شیعیان از اخلاق ائمه علیهم‌السلام

از جالب‌ترین مسائلی که ابن ابی الحدید در «مقدمه شرح نهج البلاغه» و به هنگام نگارش زندگی نامه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بیان می‌دارد این که می‌نویسد: «تبسم و خوش خوئی و شوخ طبعی علی علیه‌السلام از ویژگی‌های بارز ایشان بوده است، تا جایی که این ویژگی‌ها برایشان ضرب‌المثل شده بود. و دشمنان ایشان این موارد را بر آن حضرت عیب گرفتند. برای مثال عمرو بن عاص به شامیان گفت: او بسیار شوخ طبع و بذله‌گوست. عمرو بن عاص این سخن را از عمر بن خطاب گرفته بود، او هنگامی که تصمیم گرفت علی علیه‌السلام را جانشین خود قرار دهد گفت: شگفتا اگر شوخ طبعی و بذله‌گویی در تو نبود.

عمر به همین گفته بسنده کرد، ولی عمرو بن عاص (با جسارت و دروغ) سماجت و زشتی را نیز بر آن افزود و ناهنجار کرد.»

صعصع بن صوحان و دیگر شیعیان درباره امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌گویند: «او در میان ما درست مانند یکی از ما بود، دارای نرم خوئی، فروتنی بسیار و در

۱. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۶۶.

۲. بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۲۰۹ و ج ۲۸ ص ۵۳.

امر فرماندهی خوش برخورد و آسان‌گیر بود، هیبت والایی داشت؛ به گونه‌ای که ما هم چون اسیری در بند که شخصی با شمشیر بالای سرش ایستاده از او می‌ترسیدیم و فرمان می‌بردیم.

این ویژگی ایشان از او به دیگر شیعیان نیز منتقل شد و آن‌ها از این مسأله تأثیر پذیرفتند و تا کنون این مسأله پایدار و پا بر جا مانده است، همان طوری که ستم بسیار، سخت‌گیری و خشونت و دشواری نیز از افرادی که در مقابل علی علیه السلام قرار گرفتند، به ارث مانده است و هر کس کوچک‌ترین آشنایی با اخلاق و رفتار مردم داشته باشد از این مسأله به طور کامل آگاه است.^(۱)

بنابر این، اگر ائمه اهل بیت علیهم السلام توانسته‌اند بدین شکل شیعیان را از نظر اخلاق و سجایا پرورانند و آن‌ها را تحت تأثیر اخلاق والا و سجایای نیک و نرم خویی و خوش خلقی خود قرار دهند، به یقین آن‌ها در شناخت مذهبشان در مورد امامت و خلافت و فرمان دادن به پیروی در این باره، شایسته‌تر خواهند بود.

و هر گاه شیعیان از نظر نفسی، تحت تأثیر امامان علیهم السلام قرار گرفته‌اند و از نظر خلقی با آنان هم رأی شده‌اند، پس همان‌ها به پیروی از ایشان در امر خلافت و امامت بسیار شایسته‌تر هستند و از مذهب آن‌ها خارج نخواهند شد. این مسأله یک امر کاملاً علمی و اثبات شده است و شناساندن آن از بسیاری از رفتارهای اخلاقی و سجایا آسان‌تر است.

به خصوص این که در طول سالیان بسیار دراز و متمادی شیعیان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و از جانب اهل تسنن برایشان ظلم‌های بسیاری روا شده و سخت‌گیری‌هایی برای آنان شده که اگر تأثیر پذیری ایشان از ائمه علیهم السلام نبود، از راه خود منحرف می‌شدند، کینه اهل تسنن را در دل می‌پروراندند و در برابر آن، بد اخلاقی، خشونت و بد رفتاری نشان می‌دادند.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۲۵ و ۲۶، سخنی در نسب امیر مؤمنان علی علیه السلام و نگاهی کوتاه به فضایل و برتری‌های آن بزرگوار.

دوری اهل تسنن از اهل بیت علیهم السلام

بررسی واقعیت موجود در مورد ائمه علیهم السلام و اهل تسنن خود بیانگر این است که ائمه علیهم السلام از عقاید، فرهنگ و کیان اهل تسنن دوری می‌جسته‌اند و از سوی اهل تسنن، کوچک و بزرگشان از علمای ایشان گرفته تا فقیهان و روایانشان به طور کامل از ائمه اطهار علیهم السلام؛ به خصوص ائمه‌ای که در آخرین حلقه‌های زنجیر امامت قرار داشته‌اند، به شدت دوری می‌کرده‌اند، چرا که در زمان ایشان، عقاید شیعی امامی تقویت شده، آموزه‌های روشن آن‌ها آشکار گشته و شیعه دارای کیان و هستی متمایزی شده بود.

از طرف دیگر، اهل تسنن گرچه می‌کوشند این موضوع را انکار کنند، چرا که اهل بیت علیهم السلام دارای قداستی لازم برای آن‌ها هستند؛ ولی این امر چیزی بوده که به هیچ وجه قابل انکار نبوده، زیرا در اصول اعتقادی و مباحث کلامی اشعری، ماتریدی و معتزلی و... و در مباحث فقهی مذاهب چهارگانه؛ بلکه در مواردی بیش‌تری - که گذشت - با اهل بیت علیهم السلام پیش رفته یا به آن‌ها نسبت می‌داده‌اند. به راستی اهل بیت علیهم السلام در بسیاری از گفته‌ها و دیدگاه‌های فقهی و اعتقادی خود به طور کامل از دیگران متمایز بوده‌اند و اهل تسنن از آنان فاصله گرفتند و تنها شیعیان‌شان از آنان پیروی کرده‌اند.

موضع‌گیری اهل تسنن در قبال شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان آن‌ها

اکثریت اهل تسنن با کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کنند و یا به آنان توهین نمایند، دوستی می‌کنند، مورد احترام قرار می‌دهند، به روایات آن‌ها استدلال می‌کنند، از کردارهای نادرست این افراد نیز چشم‌پوشی می‌کنند. یا می‌کوشند از

آن‌ها دفاع کنند، کارهای آن‌ها را توجیه نمایند و برایشان عذر و بهانه بتراشند. ولی همین افراد در برابر شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام، شدیدترین و تندترین مواضع را اتخاذ می‌کنند.

همه این مسائل به این جهت است که اهل تسنن با اهل بیت علیهم‌السلام هم‌چون گروه نخستین خلفا تعامل ندارند و آنان را هم‌چون خلفای نخستین دوست ندارند و با آن‌ها رابطه ندارند.

فراتر این که در پاره‌ای از مواقع از رفتار عوام و خواص اهل تسنن این‌گونه مشخص می‌شود که به شدت از اهل بیت علیهم‌السلام در دل کینه دارند و گاهی نمی‌توانند این مسأله را کتمان کنند و به هنگام دفاعیات آنان، ناخواسته آشکار می‌گردند.

پاره‌ای از موضع‌گیری‌های علمای اهل تسنن در قبال ائمه اهل بیت علیهم‌السلام

۱. برای مثال امام ابو جعفر محمد بن علی علیه‌السلام شخصیتی است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را باقر نامیدند^(۱) و در مورد ایشان فرمودند:

يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا؛^(۲)

او علم را می‌شکافد.

این مسأله ناشی از مهارت و تبخّری بوده که حضرت امام باقر علیه‌السلام در زمینه علم داشته.^(۳) همو علم و دانش را گسترش داد، آن را کاوید و اصل آن را شناخت و به فرع آن استنباط نمود.^(۴)

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج ۱ ص ۲۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۲۸۶ و ج ۷ ص ۱۲۲.
 ۲. همان، أخبار الدول والآثار: ص ۱۱۱، تاج العروس، زبیدی: ج ۳ ص ۵۵، الفصول المهمه: ص ۱۹۷ و منابع دیگر.
 ۳. القاموس المحيط: ج ۱ ص ۴۵۰.
 ۴. غریب الحدیث، ابن جوزی: ج ۱ ص ۸۱ باب حرف «ب» با حرف «ق»، لسان العرب: ج ۴ ص ۷۴، باب

ابن حجر هيثمی می گوید:

«دلیل نامگذاری ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام به «باقر» از شکافنده زمین است که آن را می شکافد و آن چه را که در آن مخفی بوده برای مردم آشکار می کند. او نیز گنجینه های معارف و حقایق احکام را - که فقط افراد بی بصیرت، فاسد باطن و سیره از آن غافل بوده اند - آشکار می ساخته است. از این رو، به او می گفتند: او باقر و شکافنده علم و جامع آن و آشکار کننده نشانه های آن بود.»^(۱)

با این وصف ذهبی در مورد امام باقر علیه السلام می گوید:

«ابو جعفر امامی مجتهد بود که قرآن تلاوت می کرد و شأن والایی داشت. ولی در زمینه قرآن، به اندازه ابن کثیر و دیگران مهارت نداشته است، در فقه به درجه علمی ابی الزناد و ربیعیه نمی رسید و در حفظ و آشنایی با سنن نیز به اندازه قتاده و ابن شهاب تبیحر نداشت!»^(۲)

اینک به پستی این دنیا و بدرفتاری آن بنگر که کار به جایی رسیده که چنین افرادی را بر امام باقر علیه السلام برتری داده اند، شخصیتی که در این مورد جدّ بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام را الگوی خود قرار داده که می فرمود:

متی اعتراض الريب في مع الأول منهم حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر؛^(۳)

در کدام زمان در برابر شخص نخست شان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم، مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرار دهند؟!

➤ «بقر» و مصادر دیگر.

۱. الصواعق المحرقة: ج ۲ ص ۵۸۵.

۲. سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۴۰۲.

۳. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۵.

۲. همین بخاری نیز در «صحیح» خود به هیچ یک از سخنان امام ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام احتجاج نکرده و از آن حضرت حدیثی روایت نکرده است^(۱) با این که او از افرادی هم چون مروان بن حکم^(۲) و عمران بن حطان خارجی^(۳) روایاتی را نقل کرده است.

او می‌گوید: عبدالله بن ابی الأسود از یحیی بن سعید نقل کرد و گفت: اگر از جعفر (امام صادق علیه السلام) درخواست بخشش می‌شد، مشکلی نداشت و اگر به او چیزی را تحمیل می‌کردی، او تحمل می‌کرد.^(۴)

۳. در روایت دیگری یحیی بن سعید می‌گوید:

جعفر بن محمد علیه السلام حدیث طولانی در مورد حج را برایم املا کرد، اما در دلم چیزی بود و به آن تردیدی داشتم که نپذیرم. اما مجالد از او برای من دوست داشتنی تر بود.^(۵)

۴. ابوحاتم محمد بن حبان تیمیمی در بیان زندگی نامه امام صادق علیه السلام می‌گوید: به روایت‌های او، بیشتر از روایت‌های فرزندانش از وی استناد می‌شد؛ چرا که در احادیث فرزندانش از او، مطالب نادرست زیادی وجود داشت. پیشوایان ما به هنگام مشاهده احادیثی که فرزندانش نقل کرده‌اند، آن‌ها را کنار می‌گذاشته‌اند.^(۶)

۱. تذکره الحفاظ: ج ۱ ص ۱۶۷، من تکلم فیہ: ص ۶۰، سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۶۹، الرواة الثقات المتکلم فیهم بما لا یوجب ردهم: ص ۷۵، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۱۴۴، المغنی فی الضعفاء: ص ۱۳۴، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۹۰ و منابع دیگر اهل تسنن.

۲. صحیح بخاری: ج ۱ ص ۲۶۵ و ج ۲ ص ۵۶۷ و ص ۸۱۰ و ج ۳ ص ۱۰۴۲ و ص ۱۲۶۲ و ج ۴ ص ۱۵۳۲ و ص ۱۶۷۷ و ج ۵ ص ۲۰۲۹.

۳. همان: ج ۵ ص ۲۱۹۴ و ص ۲۲۲۰.

۴. التاریخ الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۸.

۵. سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۵۶ و ر.ک: الکامل فی الضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۱۳۱ - ۱۳۳، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۸، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۷۶.

۶. الثقات: ج ۶ ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ر.ک: نصب الرایه: ج ۲ ص ۴۱۳، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۸ با اندکی

با وجود این که فرزندان امام صادق علیه السلام از سروران مسلمانان بوده‌اند و در میان آن‌ها کسانی بوده‌اند که از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند.

۵. مصعب بن عبدالله زبیری درباره امام صادق علیه السلام این گونه می‌گوید:

هرگاه مالک بن انس از جعفر بن محمد علیه السلام حدیثی روایت می‌کرد آن حدیث را به روایات بزرگان دیگری ضمیمه می‌کرد، سپس حدیث او را بعد از ایشان قرار می‌داد. (۱)

۶. از احمد بن حنبل در مورد امام صادق علیه السلام پرسیده شد.

او در پاسخ گفت: یحیی از او روایت نقل کرده و او را مناسب دانسته است. (۲)

۷. ابن عبد البر درباره امام صادق علیه السلام چنین می‌نگارد:

او فردی مورد اعتماد، امین، عاقل، حکیم، پارسا و فاضل بود. مذهب جعفری به او نسبت داده می‌شود. آنان ادعا می‌کنند که از گروه شیعیان امامی هستند و این شیعیان روایات دروغ بسیاری را به وی نسبت داده‌اند که اینک چیزی از آن‌ها در حفظ ندارم. ابن عیینه یادآوری کرده که پاره‌ای از آن احادیث را حفظ داشت. (۳)

۸. ابن حجر در مورد امام صادق علیه السلام می‌گوید:

ابن سعد گفت: او احادیث بسیاری داشت. به احادیث وی استناد نمی‌شود. این روایات ضعیف هستند؛ چرا که یک بار از او پرسیده شد: آیا این احادیث را از پدرت

شنیده‌ای؟

گفت: آری.

بار دیگر از او پرسیدند.

➔ تفاوت.

۱. تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۷۶، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۱۳۱.

۲. العلل و معرفة الرجال: ص ۵۲، بحر الدم: ص ۹۷.

۳. التمهید، ابن عبد البر: ج ۲ ص ۶۶.

گفت: آن‌ها را از نوشته‌هایش دریافته‌ام.^(۱)

۹. ابو حاتم در بخش زندگی نامه امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌گوید:

احادیثی از او را باید معتبر دانست که از افرادی به غیر از فرزندان و شیعیانش؛ به خصوص اباصلت نقل کرده باشند.^(۲)

با این که امام رضا علیه السلام تنها یک فرزند داشت و او امام جواد علیه السلام بوده، ابو حاتم می‌گوید: او از پدرش امور شگفتی روایت می‌کند، اباصلت و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند، گویا که او به اشتباه کردن اهتمام داشته است.^(۳)

۱۰. ابن طاهر در مورد امام رضا علیه السلام می‌گوید:

او از اجدادش امور شگفتی را روایت می‌کند.^(۴)

۱۱. نباتی بعد از انکار همه احادیث نسبت داده شده به امام رضا علیه السلام، می‌گوید: هر کس مثل این احادیث را روایت کند، شایسته است چنین فردی کنار گذاشته شود و از او بر حذر باشیم.^(۵)

۱۲. ابن خلدون نیز سخن زشت خود را درباره اهل بیت علیهم السلام این گونه عنوان می‌کند: اهل بیت با مذاهبی که بدعت گذاردند و فقهی که جداگانه شکل دادند، راه ناسازگاری پیمودند، آنان مذهب خود را در خدشه به برخی صحابه و حمله به آنان قرار دادند. آنان به عصمت ائمه پایبند بودند، به طوری که اختلاف در گفته‌های آنان را منتفی می‌دانند.

۱. تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۸۸.

۲. الثقات: ج ۸ ص ۴۵۶.

۳. المجروحین: ج ۲ ص ۱۰۶ و ر.ک: تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۳۹، سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۳۸۹.

۴. المغنی فی الضعفاء: ج ۲ ص ۴۵۶ و ر.ک: میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۱۹۲.

۵. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۳۹.

اما همه این اصول یک سری مسائل واهی و پوچ است، خوارج نیز مانند اینها بودند و جمهور مسلمانان به نظر و آرایشان توجهی نشان ندادند، بلکه معمولاً آنها را انکار و طرد کردند. به همین دلیل ما چیزی از مذاهب آنها را نمی دانیم و از کتابهایشان چیزی نقل نمی کنیم. از آنان فقط در جاهایی که حضور داشتند، اثری یافت می شود. کتابهای شیعیان در دیار خودشان و همان نقاطی که حکومت داشتند، یافت می شود...^(۱)

ابن خلدون نه تنها در بدگویی اهل بیت علیهم السلام زیاده روی می کند و به آن بزرگواران می تازد؛ بلکه به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می تازد، که آنها را به عنوان مرجعی برای امت خود قرار داده و آنها را از گمراهی و هلاکت مصون داشته است.

البته ابن خلدون در مورد موضعی که اهل تسنن درباره اهل بیت علیهم السلام اتخاذ کرده اند و دوری آنها از آن بزرگواران، درست گفته است.

وی با چنین سخنانی دلیلی برای حقانیت انتساب شیعیان به ائمه علیهم السلام اقامه کرده است، در حالی که اهل تسنن سعی دارند که مسأله نسبت داشتن شیعیان به ائمه علیهم السلام را تکذیب کنند.

ای کاش می دانستم اگر ائمه علیهم السلام همان طور که اینان می گویند، دارای آن چنان ویژگی ها و سخنان ضعیف و منفی و... بودند پس چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به عنوان مانعی از گمراهی و نابودی قرار داده است؟!^(۲)

این پرسشی است که هر فرد عاقل و تیزبینی نباید آن را مسکوت بگذارد، بلکه باید تا آن جا که در توان دارد در راستای دست یابی به پاسخی قانع کننده برای آن

۱. مقدمه ابن خلدون: ج ۱ ص ۴۶، فصل هفتم در علم فقه...

۲. آن سان که حدیث «تقلین» و حدیث «سفینه» و احادیث بسیاری - که برخی از آنها در آینده خواهیم آورد - این موضوع را در بر می گیرند.

بکوشد تا در پیشگاه خدای متعال در روز رستاخیز پاسخی داشته باشد؛ روزی که قرآن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾؛^(۱)

روزی که هیچ دوستی کم‌ترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند.

برخی از مواضع عموم اهل تسنن در قبال ائمه اهل بیت علیهم‌السلام

عموم اهل تسنن در این مسائل از علمای خود پیروی کرده‌اند و شاید برای دفاع از برخی علمای خویش، چنین رفتاری را پیش گرفته و دفاع‌های نادری انجام داده و در بسیاری از مواقع و مناسبت‌هایشان در دوری از اهل بیت علیهم‌السلام زیاده روی کرده‌اند. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ابن اثیر در مورد حوادث سال ۳۶۳ هجری چنین می‌نگارد:

«قبیله ابو تغلب به بغداد نزدیک شد، عیاران و اهل شر در سمت غربی این شهر دست به شورش زدند و فتنه بزرگی بین شیعیان و اهل تسنن رخ داد، گروهی از مردم «سوق الطعام» که از اهل تسنن بودند، زنی را بر شتر سوار کردند و او را عایشه نامیدند و یکی از آن‌ها خود را طلحه نامید و یکی دیگر خود را زبیر نام نهاد و با گروه دیگر به پیکار پرداختند. فریاد بر می‌آوردند: ما با اصحاب علی بن ابی طالب می‌جنگیم. و فتنه‌های دیگری از این دست رخ داد.»^(۲)

ابن کثیر نیز در این باره چنین می‌نویسد:

«در آن سال در روز عاشورا گروهی مانند رافضی‌ها دست به بدعتی زشت زدند، از این رو، فتنه بزرگی بین اهل سنت و شیعیان در بغداد رخ داد. هر دو گروه کم عقل، یا

۱. سوره دخان آیه ۴۱.

۲. الکامل فی التاریخ: ج ۷ ص ۳۴۰ در حوادث سال ۳۶۳.

بی‌خرد و از راستی به دور بودند. این فتنه از این روی بود که گروهی از اهل سنت زنی را بر شتری سوار کردند و او را عایشه نام نهادند و یکی از آن‌ها خود را طلحه و یکی دیگر نیز خود را زبیر نامید و آن‌ها فریاد بر می‌آوردند: ما با اصحاب علی می‌جنگیم.

در نتیجه به دلیل همین فتنه عده بسیاری از هر دو جناح کشته شدند.^(۱)

۲. این طور که پیداست آن‌گاه که اهل تسنن از باز داری شیعیان در برپایی مراسم عزا برای سید الشهداء امام حسین علیه السلام و زیارت آن حضرت عاجز و ناتوان می‌شدند، برای شکستن این امر، به اقامه شعائر و عزاداری می‌پرداختند تا هویت خود را ثابت کنند.

البته از ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد که به شیعیان بگویند: ما برای اقامه عزا برای حسین و اهل بیت علیهم السلام از شما شایسته‌تریم، آن‌گاه به اقامه شعائر عزای امام حسین علیه السلام و زیارت آن بزرگوار به شیوه و طبق عقیده خود می‌پرداختند؛ بلکه به جای این، دست به ایجاد مراسم‌هایی برای دشمنان اهل بیت می‌زدند.

برای مثال همان طور که شیعیان در مورد کشته شدن امام حسین علیه السلام عزاداری می‌کردند و به زیارت مزار آن حضرت می‌رفتند، آن‌ها نیز در مورد مصعب بن زبیر چنین کاری انجام می‌دادند و سال‌ها این مراسم را ادامه دادند.^(۲)

بدیهی است که مصعب بن زبیر هیچ‌گونه ویژگی نداشته که شایسته محبت و تقدیس باشد و هیچ‌گونه توجیهی برای این کار به جز مسائلی که زبیری‌ها در مورد او بیان کرده‌اند، در دست نیست. این عکس‌العمل برخاسته از کینه و دشمنی بوده که زبیریان نسبت به اهل بیت علیهم السلام در دل داشته‌اند و همین عکس‌العمل از عموم اهل تسنن نیز برخاسته که از انحراف آنان از اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۱. البدایه والنهایه: ج ۱۱ ص ۲۷۵، حوادث سال ۳۶۳.

۲. همان: ج ۱۱ ص ۲۲۶، حوادث سال ۳۸۹ و ص ۳۳۲ حوادث سال ۳۹۳، الکامل فی التاریخ: ج ۸ ص

۱۰، حوادث سال ۳۸۹.

۳. کینه و دشمنی علیه اهل بیت علیهم‌السلام در سخت‌ترین فتنه‌ای که اهل تسنن در بغداد علیه شیعیان به راه انداختند به اوج خود رسید. ابن اثیر این فتنه و درگیری را این‌گونه بیان می‌کند:

«دلیل این درگیری از آن جا بود که مردم «کرخ» شروع به ساخت «باب السماکین» کردند و مردم «القلایین» نیز به اتمام آن چه که از ساخت «باب مسعود» باقی مانده بود پرداختند. مردم کرخ ساخت «باب المساکین» را به پایان رساندند و برج‌هایی بر آن ساختند و بر بالای آن‌ها با طلا چنین نوشتند: «محمد و علی بهترین انسان‌ها هستند».

اهل تسنن این مسأله انکار کردند و گفتند: در بالای برج‌ها چنین نوشته شده: «محمد و علی بهترین انسان‌ها هستند، هر کس راضی شد سپاس‌گزاری کرد و هر کس سرباز زد، کفر ورزید».

مردم کرخ این جمله زیادی را نپذیرفتند و گفتند: چیزی که در ادامه آمده بر خلاف چیزی است که به طور معمول ما در مساجد خود می‌نویسیم.

در این هنگام خلیفه «قائم بامرالله»، ابو تمام نقیب عباسیان و عدنان بن رضی نقیب علویان را بدان جاگسیل داشت تا موضوع را بررسی کنند و از آن آگاه شوند. آن دو بعد از بررسی به اتفاق به نفع مردم کرخ رأی دادند. در این موضوع خلیفه و نواب الرحیم دستور دادند که از جنگ و درگیری دست بردارند، ولی آن‌ها این دستور را نپذیرفتند.

ابن المذهب قاضی، زهیری و عده‌ای دیگر از حنبلی‌ها از اصحاب عبدالصمد، عموم مردم را وادار کردند که آتش فتنه را شعله‌ورتر کنند... رئیس آن‌ها بر شیعیان بسیار سخت گرفت. آنان عبارت «بهترین انسان‌ها هستند» را از آن جا حذف کردند و به جای آن «علیهماالسلام؛ سلام بر آن دو» را جایگزین کردند.

اهل تسنن گفتند: ما کوتاه نخواهیم آمد مگر این که آجری را که بر روی آن «علی و محمد» نوشته شده بود از جا بکنند و از این پس جمله «حی علی خیر العمل» در اذان گفته نشود.

شیعیان از پذیرش این موضوع خودداری کردند و زیر بار حرف آن‌ها نرفتند، از این رو جنگی در گرفت که تا روز سوم ربیع الأول آن سال ادامه داشت. در این میان مردی هاشمی تبار از اهل تسنن کشته شد، خانواده او جسدش را به دوش گرفتند و در «باب البصره» و اردوگاه جنگی و دیگر منطقه‌های سنی نشین چرخاندند و از مردم و اهل تسنن خواستند که انتقام او را از علویان بازستانند... هنگامی که جسد آن مرد را دفن کردند، به سمت مشهد «باب التبن»^(۱) بازگشتند، درب آن بسته بود، آن‌ها، دیوار آن را سوراخ کردند و دربان را تهدید نمودند. او نیز ترسید و در را باز کرد. آن‌ها به حرم وارد شدند و قندیل‌ها، آلات طلایی و نقره‌ای و چهارپایان و... و هرچه در دسترس بود، به تاراج بردند و شب هنگام به محل خود بازگشتند.

فردای آن روز با افراد بسیاری به سمت حرم رفتند و همه وسائلی را که در آن جا موجود بود، سوزاندند، هم چنین ضریح موسی و پسرش محمد بن علی علیه السلام و گنبد ساخته شده از ساج را نیز به آتش کشیدند و هر چه را که در اطراف آن بود، سوزاندند... کارهای زشتی در آن واقعه رخ داد که در هیچ واقعه‌ای سابقه نداشت. روز بعد؛ یعنی پنجم ماه، آن‌ها دوباره بازگشتند تا قبر موسی بن جعفر و محمد بن علی علیه السلام را بکنند و آن دورا به مقبره احمد بن حنبل انتقال دهند. اما ویرانی مانع از شناخت دقیق قبر شد. در نتیجه حفاری آنان، در کنار قبر صورت گرفت.

۱. مشهد باب التبن، همان مشهد دو امام بزرگوار امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر کاظم و امام ابو جعفر محمد بن علی جواد علیه السلام است که قبر و بارگاهشان در آن قرار دارد.

خبر این اقدام اهل تسنن به گوش نقیب عباسیان و دیگر هاشمیان و اهل تسنن رسید، آن‌ها در آن جایگاه، حاضر شدند و مانع از انجام آن کار شدند...»^(۱)

مسائل و شواهدی که ما در این مجال گفتیم برای هر فرد با انصافی بیانگر جدایی اهل تسنن از اهل بیت علیهم‌السلام است. همان طوری که گذشت تنها منشأ چنین برخوردی از جانب اهل تسنن این است که آن‌ها معتقدند که ائمه علیهم‌السلام از نظر عقیدتی، فقهی و فرهنگی با آنان اختلافات زیادی دارند.

اهتمام ائمه علیهم‌السلام به مسأله هدایت و تربیت امت

ائمه اطهار علیهم‌السلام وارثان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حاملان علوم او هستند. این بزرگواران وظیفه خود می‌دانند که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امت را هدایت و با تربیت صحیح فرهنگی آنان را پرورش دهند. این ائمه علیهم‌السلام همّت داشتند که علوم و معارف خود را در میان مسلمانان پخش کنند.

در حدیثی مشهور امیر مؤمنان علی علیه‌السلام همواره می‌فرمود:

سلوني قبل أن تفقدوني؛^(۲)

پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید.

۱. الکامل فی التاریخ: ج ۸ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ در حوادث سال ۴۴۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۳۸۳، السنن الواردة فی الفتن: ج ۴ ص ۸۳۸ و ج ۶ ص ۱۱۹۶، نظیر این روایت در منابع ذیل آمده: تفسیر طبری: ج ۱۳ ص ۲۲۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۵۰۶، المعتصر من المختصر: ج ۲ ص ۳۰۲، الأحادیث المختاره: ج ۲ ص ۶۱، مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۶۹ و ج ۵ ص ۳۱۲ و ج ۷ ص ۵۲۸، مسند الشاشی: ج ۲ ص ۹۶، مسند البزار: ج ۲ ص ۳۰۴، مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۳۱۱، امالی المحاملی: ص ۱۹۲، الفتن، نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۴۰، فتح الباری: ج ۱۱ ص ۲۹۱، تحفة الأحوذی: ج ۷ ص ۲۷، فیض القدر: ج ۴ ص ۳۵۷، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۳۶۶، تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۷، تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۸۷، تالی تلخیص المتشابه: ج ۱ ص ۶۲، الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۳۳۸، الإصابه: ج ۴ ص ۵۶۸، اخبار مکه: ج ۳ ص ۲۲۸.

کمیل بن زیاد در حدیثی مشهور می‌گوید:

روزی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی بیابان برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آه پردردی کشید و فرمود:

یا کمیل! إن هذه القلوب أوعية، فخيرها أوعاها، فاحفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة. فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج راع، أتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق...؛

ای کمیل! این دل‌ها همانند ظرف‌ها هستند که بهترین آن‌ها ظرفی است که گنجایش و نگهداری آن بیشتر باشد؛ پس آن چه برای تو می‌گویم، حفظ کن و به یاد داشته باش:

مردم سه گروه هستند: عالمان ربانی، دانش طلبانی که در راه نجات در پی تحصیل علم هستند و احمقان بی‌سروپایی که در پی هر صدایی می‌دوند، با هر بادی حرکت می‌کنند، آن‌ها با نور علم و دانش روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند...

سپس حضرت امیر علیه السلام در بیان فضیلت و برتری علم، سخن بیشتری بیان کرد و به سینه خود اشاره نمود و فرمود:

ها إن هاهنا لعلماً جمّاً، لو أصبت له حملة...؛^(۱)

هان که این جا دریایی از علم خوابیده است، اگر حاملانی می‌یافتم، باز می‌گفتم.

۱. نهج البلاغه: ج ۴ ص ۲۶ و ر.ک: نزهة الناظر وتنبيه الخاطر: ص ۵۷، كنز العمال: ج ۱۰ ص ۲۶۲
حدیث ۲۹۳۹۱، تاریخ بغداد: ج ۶ ص ۳۷۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۰ ص ۲۵۲، تهذیب الکمال: ج ۲۴ ص ۲۲۰، تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۱۱، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۸۰، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۳ ص ۲۰۹، صفوة الصفوة: ج ۱ ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

عمیر بن اسحاق می‌گوید:

روزی همراه مردی نزد حسن بن علی علیه السلام رفتیم تا از او عیادت کنیم، آن حضرت فرمودند: فلانی! از من بپرس! گفتم: به خدا سوگند، تا پیش از آن که خدا به شما سلامتی دوباره بدهد، از شما سؤال نخواهیم کرد.

سخنانی در این میان رد و بدل شد. امام فرمود:

سلني قبل أن لا تسأليني...؛^(۱)

از من بپرس پیش از آن که نتوانی از من بپرسی...

در روایت دیگری عمرو بن ابی المقدام می‌گوید:

زمانی که به جعفر بن محمد علیه السلام می‌نگریستم دانستم که او از سلاله پیامبران است. روزی او را دیدم که در کناره جمره ایستاده و فریاد بر می‌آورد:

سلوني سلوني؛^(۲)

ای مردم! از من بپرسید، از من بپرسید...

در سخن دیگری صالح بن ابی الأسود می‌گوید: از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

سلوني قبل أن تفقدوني، فإنه لا يحدثكم أحد بعدی بمثل حدیثي؛^(۳)

قبل از این که مرا از دست بدهید از من بپرسید، بعد از من کسی به مانند من با شما سخن نخواهد گفت...

البته احادیث بسیاری با چنین مضامینی از ائمه علیهم السلام روایت شده است.

۱. حلیة الأولیاء: ج ۲ ص ۳۸، صفوة الصفوة: ج ۱ ص ۷۶۱، سیر اعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۷۳، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۳ ص ۲۸۲.
۲. سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۵۷، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۱۳۲، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۷۹.
۳. تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۱۶۶، سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۲۵۷، تهذیب الکمال: ج ۵ ص ۷۹.

اهتمام ائمه علیهم السلام به شیعیان خود بعد از رویگردانی اهل تسنن از آنان زمانی که ائمه علیهم السلام متوجه شدند که اهل تسنن از مسیر آن‌ها منحرف و رویگردان شده‌اند و از آن‌ها نمی‌پذیرند، این موضوع بر آن‌ها سخت شد؛ به گونه‌ای که در روایتی آمده: علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمود:

ماندری کیف نصنع بالناس، إن حدثنا هم بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله ضحكوا، وإن سكتنا لم یسعدنا...^(۱)

ما نمی‌دانیم با این مردم چگونه رفتار کنیم، اگر آن چه را که از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده‌ایم برایشان بازگو کنیم، به ما خواهند خندید، و اگر سکوت کنیم برای ما جایز نیست...

در روایت دیگری امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام می‌فرماید:

بلیة الناس علينا عظيمة، إن دعوناهم لم یستجیبوا لنا، وإن ترکناهم لم یهدتوا بغیرنا؛^(۲)

بلائی این مردم بر ما بس سنگین است، اگر آن‌ها را به راه راست فراخوانیم به ما پاسخ نمی‌دهند و اگر آن‌ها را به حال خود رها کنیم، با افراد دیگری - جز ما - هدایت نخواهند شد.

گفتنی است که نظیر این روایت از فرزند آن امام بزرگوار؛ یعنی ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام نیز روایت شده است.^(۳)

۱. الکافی: ج ۳ ص ۲۳۴ حدیث ۴.

۲. الارشاد: ج ۲ ص ۱۶۷ و ۱۶۸، اعلام الوری بأعلام الهدی: ج ۱ ص ۵۰۸، الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۸۹۳، مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۳۲۶، کشف الغمّه: ج ۲ ص ۳۳۹، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۵۳ و ج ۴۶ ص ۲۸۸.

۳. الامالی، صدوق: ص ۷۰۷، خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۲۱ ص ۱۴۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۹۹.

از این رو امامان اهل بیت علیهم‌السلام ناگزیر شده‌اند با اهل تسنن سازگاری کنند و در قبال آن‌ها رویکرد تقیه و کتمان را برگزیدند و در این گیر و دار توجه خود را به شیعیان خود معطوف داشتند، آن‌ها را خواص خود قرار دادند، با آن‌ها معاشرت کردند، آن‌ها را رازدار خود نمودند و به فرهنگ خود آن‌ها را تربیت نمودند و از سرچشمه‌های معرفتی، علمی، عقیدتی، فقهی، اخلاقی، شیوه و سبک زندگی و دیگر معارف الهی - که خاص خودشان بود و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ارث برده بودند - بهره‌مند کردند.

شهرستانی درباره امام صادق علیه‌السلام چنین می‌نویسد:

«او دریای علوم دینی بود، در حکمت یدی بس طولاً داشت، در دنیا بسیار زاهد پیشه و ساده زیست بود و از همه خواسته‌ها پارسایی داشت، زمانی که در مدینه بود شیعیان این بزرگوار از او بهره‌هایی چند بردند و اسرار علوم مختلف را برای دوستدارانش می‌گستراند...»^(۱)

بدین روی شیعیان ائمه علیهم‌السلام از سرمنشأ علوم و معارف مختلف آن بزرگواران برترین بهره، بزرگ‌ترین غنیمت و خالص‌ترین ماده حیات را استفاده کردند و در اثر این امور از دیگران ممتاز شدند و به شرافت و بزرگی رسیدند و در این زمینه از دیگران؛ غیر ائمه علیهم‌السلام بی‌نیاز شده و از آن‌ها رویگردان شدند.

جایگاه ائمه علیهم‌السلام، واقعیتی جدانشدنی از کلیت اسلام

آری، عنایت الهی این‌گونه اقتضا کرده است که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در واقعیت و کلیت اسلام امری انکار نشدنی و جدانشدنی باشند. این از سویی به جهت علم و دانش، جهاد، تقوا، حکمت و خوش سیرتی آنان بوده و از سوی دیگر به جهت آنچه در کتاب خدا و سنت در بزرگداشت و گرامی داشت آن‌ها آمده و از سوی سوم به دلیل تلاش‌های

۱. الملل والنحل: ج ۱ ص ۲۷۲.

شیعیان ایشان و جان فشانی های آنان و استواری آنها در این راه بوده است که آنان را از مرتبه تکریم و تعدیل بالاتر برده و در جایگاه قداست و تعظیم قرار داده است. آن گاه که برخی از بزرگان اهل سنت این امر مهم را دیدند و همان موارد را به عنوان نقطه ضعفی برای خود و عقایدشان پنداشتند، سعی کردند رویکرد شیعیان در مورد مشخص کردن موضع گیری اهل بیت علیهم السلام در قبال مسأله خلافت، امامت و مسائل مهم وابسته به آن را انکار کنند. از این رو آنها مدعی شدند که ائمه علیهم السلام نیز از چارچوبی که اهل سنت در این مسأله تعیین کرده اند، پا را فراتر نگذاشته اند.

اهل تسنن با چنگ زدن به برخی از احادیث نادر و رفتارهای سر زده از ائمه علیهم السلام - که می توان گفت در دلالت بر هدف آنها قاصرند، یا به دروغ به آن بزرگواران بسته اند، یا دارای سند ضعیفی بوده اند و یا از روی تقيه و مانند آن صادر شده اند - سعی کردند این گونه جلوه دهند که ائمه علیهم السلام به مسأله خلافت گروه نخستین (سه خلیفه نخستین) رضایت داده اند، بدون این که به مسائلی که بیانگر اختصاص خلافت در ائمه علیهم السلام است و یا به غصب شدن خلافت و ظلمی که بر ایشان روا شده بود بپردازند، در حالی که این، حقیقتی پابرجا و آشکار بوده که هیچ شکی در آن وجود نداشته و هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

و گرنه در برابر هر حقیقتی روشن، عده ای به برانگیختن برخی شبهه ها دست می زنند که کوششی در راستای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت به شمار می رود، یا رو در رویی با آن است؛ به ویژه هم چون حقیقتی که پذیرش آن بر کسانی که دارای سپاه و ابزار جنگی هستند سخت است و مورد ضدیت قدرت های چیره قرار می گیرد و در برابر آن در جایگاه انکار زشت قرار می گیرند.

این شبهه ها به هیچ وجه دلیلی بر تکذیب آن حقیقت و یا انکار دلیل بودن آن و یا سبب شک در آن حقیقت نمی شود که بتواند از تکیه بر آن حقیقت و اعتراف به آن جلوگیری کند، بعد از آن که این حقیقت برای انسان با تدبیر و انصاف آشکار شده و جلوه نموده است. این مسأله را دو نکته مهم تأکید می کنند:

بیانات و سخنان ائمه علیهم‌السلام و افراد خواص آن‌ها در مورد خلافت

نکته نخست. بیانات و سخنان بسیاری از ائمه علیهم‌السلام و از افراد خواص آنان؛ همان‌هایی که مورد اعتماد بودن و جلالت شان، اتفاق نظر است، در باره امر خلافت و شکایت‌هایی از غصب شدن آن، ستمی که به آن‌ها روا شده و نپذیرفتن خلیفه وجود دارد که به خوبی بیان‌گر این است که ائمه به هیچ وجهی به این امر راضی نبوده‌اند، آن را تنفیذ نکرده‌اند و نمی‌خواستند به این حکومت‌ها مشروعیت ببخشند و همین، کسانی را که بر خلافت تکیه زده‌اند از حد تجاوز و دشمنی خارج می‌کند.

فرا تر این که حتی گروهی از بزرگان اهل تسنن نیز که در خط مشی ائمه علیهم‌السلام نبوده‌اند به حق اهل بیت علیهم‌السلام در امر خلافت و... تصریح کرده‌اند؛ یا حتی پذیرفته‌اند که اهل بیت علیهم‌السلام متجاوزان به حقوق آن‌ها را سرزنش کرده و از آن‌ها بی‌زاری جسته‌اند.

این بیانات در کتاب‌های غیر شیعی به وضوح بیان شده است، یا چنان شهرتی دارد که در صدور آن، یا صدور برخی از آن‌ها تردیدی نیست و مجالی برای انکار و چشم پوشی از آن‌ها باقی نگذاشته است.

بیانات امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در مورد خلافت

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در موقعیت‌های بسیاری از غصب شدن حقیقت لب به شکوه می‌گشاید و از ظلمی که بر ایشان روا شده و کسی که به جایگاه ایشان تکیه زده، پرده بر می‌دارد.

۱. خطبه‌ای معروف به شقشقیه، پر است از مطالبی در باب شکایت حضرت علی علیه‌السلام از کسانی که به جای ایشان بر مسند خلافت تکیه زده‌اند.

ایشان در این خطبه چنین می‌فرماید:

أما و الله لقد تقمَّصها فلانٌ و إنَّه ليعلم أنَّ محلِّي منها محلُّ القطب من الرّحى ينحدر عنِّي السَّيل و لا يرقى إليَّ الطَّير فسدلت دونها ثوباً و طويت عنها كشحاً و طفقت أرثتي بين أن أصول بيدٍ جدِّاء أو أصبر على طخيةٍ عمياء يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصَّغير و يكدح فيها مؤمنٌ حتَّى يلقي ربَّه .

فرايت أنَّ الصَّبر على هاتا أحجى فصبرت و في العين قدِّى و في الحلق شجاً أرى تراثي نهياً حتَّى مضى الأوَّل لسبيله فأدلى بها إلى فلانٍ بعده ... لشدَّ ما تشطَّرا ضرعيها فصيرها في حوزةٍ خشناً يغلظ كلامها و يخشن مسُّها و يكثر العثار فيها و الاعتذار منها ... فمني النَّاس لعمر الله بخبطٍ و شماسٍ و تلوُّنٍ و اعتراضٍ فصبرت على طول المدَّة و شدَّة المحنة حتَّى إذا مضى لسبيله جعلها في جماعةٍ زعم أنَّي أحدهم فيا لله و للشورى متى اعترض الرَّيب فيَّ مع الأوَّل منهم حتَّى صرت أقرن إلى هذه النظائر ... فصغارجلٌ منهم لضغنه و مال الآخر لصهره مع هنٍ و هنٍ إلى أن قام ثالث القوم نافجاً حُضنيه بين نثيله و معتلفه و قام معه بنو أبيه يخضمون مال الله خضم الإبل نبتة الرِّبيع إلى أن انتكث عليه فتله و أجهز عليه عمله و كبت به بطنته ...؛^(۱)

آگاه باشید! به خدا سوگند، فلانی، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من در خلافت هم‌چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت می‌کند.

۱. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۰-۳۵.

او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کنند. پس من ردای خلافت را رها کردم و دامن آن را جمع نمودم، از آن کناره‌گیری کردم و در اندیشه بودم که آیا با دست تنها، برای گرفتن حقّ خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ صبری که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا روز رستاخیز و ملاقات پروردگار، اندوهگین نگه می‌دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. از این رو صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلو من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند. تا این که خلیفه نخست، به راه خود رفت و خلافت را به فلانی سپرد...

سرانجام اوّلی خلافت را به راهی درآورد و به دست کسی سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود... به خدا سوگند، مردم در حکومت دوّمی، در ناراحتی و رنج مهمّی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند. من در این مدّت طولانی محنت‌زا و عذاب آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار او نیز سپری شد.

سپس او نیز خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان هستم! پناه بر خدا، از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اوّلشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر

شوم که هم‌اکنون مرا همانند آن‌ها پندارند و در صف آن‌ها قرارم دهند؟...

ناچار باز کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آن‌ها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت، و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد...

تا آن که سوّمی به خلافت رسید، کسی که دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پا خاستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند؛ چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیفتد، او آن‌قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت و شکم بارگی او نابودش ساخت...

در ادامه درباره دیدگاه ابن عباس درباره خلافت سخنانی خواهیم آورد که تأیید کننده سند این خطبه است.

۲. هم‌چنین حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی در باب کارشکنی‌های طلحه و زبیر می‌فرماید:

فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی، مستأثر أعلي، منذ قبض الله نبيّه صلى الله عليه وآله حتى يوم الناس هذا؛^(۱)

به خدا سوگند، از هنگامی که خدا، پیامبرش صلى الله عليه وآله را برگرفت، تا امروز که مردم در آن هستند، پیوسته از حقم بر کنار و دفع شده‌ام و دیگران را بر من ترجیح داده‌اند.

۱. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۴۲.

۳. امیر مؤمنان علی عليه السلام در پی مسائلی که در سقیفه رخ داد می‌فرماید:

فنظرت فإذا ليس لي معين إلا أهل بيتي، فضننت بهم عن الموت وأغضيت
علي القذى، وشربت علي الشجى، وصبرت علي أخذ الكظم وعلي أمر
من طعم العلقم؛^(۱)

پس به اطراف خویش نگریستم و هیچ یاورى جز خاندان خویش
نیافتم. بر مرگ و کشتار آنان راضی نشدم. چشم پر از خار و خاشاک
را به ناچار فرو بستم و با گلویی که گویا استخوان شکسته در آن گیر
کرده بود، جام تلخ حوادث نوشیدم، خشم خود را فرو خوردم و بر
نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه علقم، شکیبایی نمودم.

۴. در سخن دیگری حضرت امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌فرماید:

إنَّ الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم لا تصلح علي سواهم،
ولا تصلح الولاية من غيرهم؛^(۲)

به راستی که امامان و جانشینان رسول خدا صلى الله عليه وآله از قریش هستند، در
این قبیله از تیره بنی هاشم نشانده شده‌اند، به غیر آن‌ها صلاحیت
ندارد و از غیر آن‌ها کسی صلاحیت امامت را ندارد.

۵. هم‌چنین آن حضرت می‌فرماید:

حتى إذا قبض الله رسوله رجع قوم علي الأعقاب، وغالتهم السبل، واتكلوا
علي الولاة، ووصلوا غير الرحم، وهجروا السبب الذي أمروا بمودته،
ونقلوا البناء عن رص أساسه، فبنوه في غير موضعه. معادن كل خطيئة،

۱. همان: ج ۱ ص ۶۷ و ر.ک: تقوية الإيمان، محمد بن عقيل: ص ۶۸.

۲. همان: ج ۲ ص ۲۷.

وأبواب كل ضارب في غمرة، قد ماروا في الحيرة، وذهلوا في السكره،
على سنة من آل فرعون، من منقطع إلى الدنيا راكن، أو مفارق للدين
مباين؛^(۱)

تا این که که خدا، جان پیامبرش را گرفت (افسوس) که گروهی به
گذشته جاهلی خود بازگشتند و راههای بد، آنان را ربود و تباه کرد
آنان تعصب ورزیده و به خواص خود تکیه کردند، و با غیر خویشاوند
(رسول خدا ﷺ) پیوند نمودند، و از سبب و وسیله‌ای که خدا آنان را
به دوستی ایشان مأمور کرده بود، دوری گزیدند و به روش آل
فرعون، در حیرت و سرگردانی به سر بردند و سرمست و غافل، یا از
همه بریده و به دنیا دل بستند و یا پیوند خود را با دین گسستند.

۶. در سخن دیگری گروهی از اصحاب حضرت علی عليه السلام از ایشان پرسیدند:
چگونه با وجود این که شما لایق و تنها فرد شایسته خلافت بودید گروهی از قومتان
شما را از آن منع کردند؟

حضرت امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمود:

فإنها كانت أثرة، شحت عليها نفوس قوم، وسخت عنها نفوس آخرين،
والحكم لله والمعود إليه القيامة؛^(۲)

کسانی که در حق من استبداد کردند و مرا کنار زدند،...، به خاطر این
بود که بعضی‌ها به خاطر انحصار طلبی و خودخواهی مرا کنار زدند و
بعضی هم سخاوت‌مندانه از کنارش گذشتند و از من دفاع نکردند.
داوری از آن خدا است و در روز قیامت به او باز می‌گردد.

۱. همان: ج ۲ ص ۲۶-۳۷.

۲. همان: ج ۲ ص ۶۳ و ۶۴.

۷. امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه‌ای به برادرش عقیل می‌نویسد:

فَدَعَ عِنْدَكَ قَرِيشًا وَتَرَكَاهُمْ فِي الضَّلَالِ، وَتَجَوَّاهُمْ فِي الشَّقَاقِ،
وَجَمَّاهُمْ فِي التِّيهِ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ حَرْبِي كَجَمَاعِهِمْ عَلَيَّ حَرْبِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلِي. فَجَزَتْ قَرِيشًا عَنِّي الْجَوَازِي، فَقَدْ قَطَعُوا رَحْمِي
وَسَلْبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي؛^(۱)

قریش را همراه با تلاششان در گمراهی و جولانشان در اختلاف و برگشتشان در ضلالت و گمراهی رها کن. بدان که آن‌ها در نبرد علیه من همان طور که علیه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همدست شده بودند، متحد شده‌اند. خداوند قریش را به کیفر اعمالش برساند، آن‌ها پیوند خویشاوندی را بریدند و حکومت فرزند مادرم (پیامبر) را از من سلب کردند...

۸. حضرت امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

وَلِكِتَابِ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَا، وَهُوَ قَوْلُهُ سَبْحَانَهُ: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾.^(۲) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ
بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ
الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳)... وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَيَّ الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ. فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بغيره
فَالْأَنْصَارُ عَلَيَّ دَعَوَاهُمْ...

وقلت: إِنِّي أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّىٰ أَبَايَعُ. وَلَعَمْرَ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ
أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتِ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتِ. وَمَا عَلَيَّ الْمُسْلِمُ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي

۱. همان: ج ۳ ص ۶۱، و.ر.ک: الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۵۱.

۲. سوره انفال آیه ۷۵.

۳. سوره آل عمران آیه ۶۸.

أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا، مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِبِقِينِهِ. وَهَذِهِ حِجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَصْدَهَا، وَلَكِنِّي أَطَلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحُ مِنْ ذِكْرِهَا...»^(۱)

بدان که کتاب الهی ما را در مورد مسائلی که اختلاف نظر داریم، متحد می‌سازد و شاهد این مدّعی این سخن باری تعالی است که می‌فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارتر هستند».

و سخن دیگری خدای متعال در این مورد می‌فرماید: «به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند؛ و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آوردند، و خدا ولی و سرپرست مؤمنان است».

...آن روز که مهاجران در سقیفه با انصار گفت و گو کردند توانستند با یادآوری قرابت و خویشاوندی با پیامبر بر آنها پیروز شوند، اگر این دلیل برتری است پس حق با ماست، نه با شما و اگر دلیل دیگری دارد ادّعای انصار به جای خود باقی است...

و گفته‌ای که مرا هم چون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم، شگفتا به خدا سوگند، خواسته‌ای مذمت کنی ناخودآگاه مدح و ثنا گفته‌ای. خواسته‌ای رسوا کنی، ولی رسوا شده‌ای.

این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند و این خلاصه حجت و دلیل من است؛ حتی در برابر غیر تو، من به همین خلاصه و کوتاهی بسنده کردم که جای شرحش نیست...

۱. نهج البلاغه: ج ۳ ص ۳۰.

۹. در سخن دیگر حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ قَدْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ أَقُولَهَا وَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، إِنَّ مِنْ عَهْدِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ: إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ بَعْدِي؛^(۱)

ای مردم! شما انکار کردید تا من به شما متذکر شوم، به خدای
آسمان‌ها و زمین سوگند، پیامبر اُمّی به من این گونه وعده حقیقی
داده: به راستی بعد از من، امت به تو خیانت خواهند کرد.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: «شمار بسیاری از اهل حدیث این خبر را با
همین متون یا با الفاظ نزدیک به آن، نقل کرده‌اند.»^(۲)

۱۰. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي غَرَمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ؛

اگر چهل تن از آنان را با عزم راسخ می‌یافتم، با آن گروه ستیز
می‌کردم.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می‌گوید:

«از نامه‌های بسیار مشهور معاویه به حضرت علی علیه السلام نامه‌ای است که در آن
می‌گوید:

روزی که با ابوبکر صدیق بیعت شد، دست تو در دستان حسن و حسین بود و تو
همراه همسر و دو پسر به سوی تمام کسانی که در بدر شرکت کرده بودند و سابقه
داشتند، رفتی و همه آن‌ها را به خویش خواندی، و آن را علیه صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله
به یاری خواستی، ولی از میان آن‌ها تنها چهار، یا پنج نفر به تو پاسخ مثبت دادند.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۱۰۷. و ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۳، مسند الحارث: ج
۲ ص ۹۰۲، تذکرة الحفاظ: ج ۳ ص ۹۹۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۴۴۷ و ۴۴۸، البدایة والنهایة:
ج ۶ ص ۲۱۸ و ج ۷ ص ۳۲۶، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۲۱۶.
۲. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۱۰۷.

به جانم سوگند، اگر تو حق بودی، تو را پاسخ می دادند. ولی سخنان باطل بود و چیزی را گفتمی که وجود خارجی نداشت. من هر چه را فراموش کنم این سخن تو را که به ابوسفیان گفتمی، فراموش نمی کنم؛ آن گاه که تو را تحریک کرد: «اگر چهل تن را می یافتم که یاری ام کنند علیه آنان می شوریدم». می بینی که امروز کسی از مسلمانان یار و یاور تو نیست و حسادت تو به خلفا تازگی ندارد.»^(۱)

گفتمی است که این گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام در جریان واقعه صفین نیز آمده است.^(۲)

۱۱. در سخن دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

كنت في أيام رسول الله صلى الله عليه وآله كجزء من رسول الله صلى الله عليه وآله ينظر إلي الناس كما ينظر إلي الكواكب في أفق السماء. ثم غصّ الدهر مني فقرن بي فلان وفلان، ثم قرنت بخمسة أمثلهم عثمان، فقلت: واذفراه...؛^(۳)

من در زمان زندگی رسول خدا صلى الله عليه وآله جزئی از رسول خدا صلى الله عليه وآله بودم، مردم به من به مانند این که به ستارگان آسمان می نگرستند، نظر داشتند. پس از آن، روزگار بر من سخت گرفت و فلانی و فلانی را کنار من قرار داد، سپس هم نشین پنج تن شدم که بهترینشان عثمان بود، وای از این روزگار...

۱۲. امیر مؤمنان علی علیه السلام در آغاز خلافتش چنین فرمود:

فإنه لما قبض الله نبيه صلى الله عليه وآله قلنا: نحن أهله، وورثته، وعترته، وأولياؤه، دون الناس، لا ينازعنا سلطانه أحد، ولا يطمع في حقنا طامع، إذا انبرى لنا

۱. همان: ج ۲ ص ۴۷.

۲. وقعة صفین: ص ۱۶۳.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۲۶.

قومنا، فغصبونا سلطان نبینا، فصارت الإمرة (الإمارة) لغيرنا، وصرنا سوقة، يطمع فينا الضعيف، ويتعزز علينا الذليل، فبكت الأعين منا لذلك، وخشيت (خشنت. ظ) الصدور، وجزعت النفوس. وأيم الله لولا مخافة الفرقة بين المسلمين، وأن يعود الكفر وبيور الدين، لكننا على غير ما كنا لهم عليه.^(۱)

آن گاه که خدا، روح رسول خود را گرفت و پیامبر ﷺ از این دنیا رخت بر بست، گفتید: ما خاندان او و عترت و وارثان او و اولیای او هستیم؛ نه دیگران، و در امر جانشین وی، کسی را یارای جنگیدن با ما نیست، و هیچ کس نباید در آن چه حق ماست طمع ورزد؛ اما پس از آن که خویشان و نزدیکانمان از ما دور شدند، جانشینی پیامبر را غصب کردند و سر رشته امور به دست دیگری افتاد و آن گونه ضعیف شدیم که هر کسی در حق ما طمع می‌کرد و آدم‌های پست و ذلیل، برای ما عزت فروشی می‌کردند. از این رو دیدگان ما اشک ریز شد، سینه‌ها خشن گردید و ناله‌ها بلند شد. به خدا سوگند، اگر ترس از تفرقه و پراکندگی بین مسلمانان نبود، و این که آنان به کفر باز گردند و دین نابود شود، به گونه دیگری رفتار می‌کردیم.

۱۳. حضرت امیر مؤمنان علی عليه السلام زمانی که می‌خواست به سمت بصره حرکت کند، چنین فرمود:

إنَّ الله لما قبض نبيه استأثرت علينا قریش بالأمر، ودفعتنا عن حق نحن أحق به من الناس كافة. فرأيت أنَّ الصبر على ذلك أفضل من تفریق كلمة المسلمين، وسفك دماءهم، والناس حديثو عهد بالإسلام، والدين يمحض

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۰۷.

مخض الوطب، يفسده أدنى وهن، ويعكسه أقل خلف...
 فما بال طلحة والزبير، وليس من هذا الأمر بسبيل... يرتضعان أمماً قد
 فطمت، ويحييان بدعة قد أميتت...؛^(۱)
 آن گاه که خدا پیامبرش را به سوی خود فرا خواند، قریش علیه ما به
 پا خاست و ما را از حقی که بدان از همه مردم سزاوارتر بودیم،
 بازداشت.

از این رو دیدم که صبر و شکیبایی بر آن، از پراکنده ساختن
 مسلمانان و ریختن خون آنان بهتر است؛ چرا که مردم تازه مسلمان
 بودند و دین هم چون مشک آکنده از شیر بود که کمترین سستی آن
 را تباه می‌کرد، و کوچک‌ترین تخلفی آن را واژگون می‌ساخت...
 این موضوع چه ربطی به طلحه و زبیر دارد... آن‌ها کار تمام شده را
 دوباره آغاز می‌کنند و بدعت نابود شده را دوباره احیا می‌نمایند...»

۱۴. امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری می‌فرماید:

بايع الناس لأبي بكر، وأنا والله أولى بالأمر منه، وأحق منه، فسمعت
 وأطعت، مخافة أن يرجع الناس كفاراً، يضرب بعضهم رقاب بعض
 بالسيف، ثم بايع الناس عمر، وأنا والله أولى بالأمر منه، وأحق منه،
 فسمعت وأطعت، مخافة أن يرجع الناس كفاراً يضرب بعضهم رقاب بعض
 بالسيف.

ثم أنتم تريدون أن تبايعوا عثمان!!! إذا أسمع وأطيع. وإن عمر جعلني في
 خمسة نفر أنا سادسهم، لا يعرف لي فضلاً عليهم في الصلاح، ولا يعرفونه
 لي، كلنا فيه شرع سواء.

وأيم الله لو أشاء أن أتكلم، ثم لا يستطيع عربيهم ولا عجميهم ولا معاهد

منهم ولا المشرك أن یرد خصلة منها، لفعت...^(۱)

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که - به خدا سوگند - خود می‌دانستند من در زمینه خلافت از او بسیار شایسته‌تر هستم، با این حال دم نزدم از ترس این که مبدا عده‌ای از آن‌ها به کفر خویش برگردند و گردن یکدیگر را بزنند، آن را پذیرفتم.

آن‌گاه نوبت به عمر رسید، با او نیز بیعت کردند در حالی که - به خدا سوگند - خود می‌دانستند من از او نیز در زمینه خلافت شایسته‌ترم و حق از آن من است، با این حال در قبال او نیز دم نزدم و سکوت کردم و آن را پذیرفتم به خاطر ترس از این که مبدا عده‌ای از آن‌ها به کفر برگردند و گردن یکدیگر را بزنند.

بعد از این دو، شما از من می‌خواهید که با عثمان بیعت کنم!!! باشد دم نمی‌زنم و قبول می‌کنم. اینک عمر مرا با پنج نفر دیگر هم‌نشین قرار داد و من ششمین نفر از آن گروه به حساب می‌آیم، او هیچ‌گونه فضل و برتری برای من نسبت به آنان قائل نبوده همه ما را به صورت برابر قرار داد.

به خدا سوگند، اگر بخواهم سخن بگویم نه عربشان، نه عجمشان، نه هم پیمانانشان و نه مشرکشان، نخواهند توانست یکی از سخنانم را رد کنند، ولی نمی‌خواهم سخن بگویم...

۱۵. هم‌چنین آن حضرت در کلام دیگری می‌فرماید:

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۴۳۴، ر.ک: کنز العمال: ج ۵ ص ۷۲۴ حدیث ۱۴۲۴۳، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۱۷۸.

قال لي رسول الله ﷺ: إن اجتمعوا عليك فاصنع ما أمرتك، وإلا فألصق
كلكلك بالأرض.

فلما تفرقوا عني جررت علي المكروه ذيلي، وأغضيت علي القذى جفني،
وألصقت بالأرض كلكلي؛^(۱)

رسول خدا ﷺ به من فرمود: اگر مردم یکپارچه بر خلافت تو
اجتماع کردند، آن چه را به تو امر کردم، انجام ده وگرنه خود را به
کناری بکش.

پس هنگامی که مردم از من فاصله گرفتند، به ناچار و ناخوشایند
دست فروبستم و خار در چشم، خود را به کناری کشیدم.

۱۶. در روایتی آمده است:

حضرت فاطمه زهرا عليها السلام حضرت علی عليه السلام را سرزنش کرد که چرا سکوتی این
چنین طولانی اختیار کرده است؟

امیرمؤمنان علی عليه السلام سکوت کرد تا این که در این میان مؤذن اذان آغاز کرد، وقتی
مؤذن به جمله «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید. حضرت علی عليه السلام فرمود:

أتحبين أن تزول هذه الدعوة من الدنيا؟

آیا دوست داری این دعوت در دنیا از میان برود؟

حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: نه.

حضرت علی عليه السلام فرمود:

فهو ما أقول لك؛

این، همان چیزی است که من به شما می‌گویم.

۱۷. در سخن دیگر، امام علی عليه السلام می‌فرماید:

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۰۸.

كل حقد حقدته قریش علی رسول الله ﷺ أظهرته فيّ، وستظهره في ولدي من بعدي. مالي ولقریش؟ إنما وترتهم بأمر الله وأمر رسوله، أفهذا جزاء من أطاع الله ورسوله إن كانوا مسلمين؟!^(۱)

تمام بغض و کینه‌ای را که قریشیان از پیامبر خدا ﷺ به دل داشتند در برابر من آشکار کردند و به زودی در برابر فرزندانم که بعد از من هستند، آشکار خواهند کرد. مرا با قریش چه کار؟ من فقط به فرمان خدا و رسول او به پیکار با آنان پرداختم. آیا این پاداش کسی است که از فرمان خدا و پیامبر او اطاعت کرده؛ اگر آنان مسلمان هستند؟!

۱۸. حضرت علی عليه السلام در کلام دیگری می‌فرماید:

لقد أخافتني قریش صغيراً، وأنصبتني كبيراً، حتى قبض الله رسوله، فكانت الطامة الكبرى، والله المستعان علی ما تصفون؛^(۲)

قریش در دوران کودکی مرا می‌ترساند و در دوران بزرگسالی با من راه دشمنی پیش گرفت، تا این که خدا، رسول خود را نزد خویش فراخواند و آن گاه مصیبت بزرگی به وقوع پیوست، از خدا بر کاری که می‌کنید استمداد می‌طلبم.

۱۹. هم چنین حضرت امیر عليه السلام در سخن دیگری می‌فرماید:

اللهم إني استعديك علی قریش، فإنهم اضمروا لرسولك ﷺ ضروباً من الشر والغدر، فعجزوا عنها، وحلت بينهم وبينها، فكانت الوجبة بي، والدائرة عليّ.

اللهم احفظ حسناً وحسيناً، ولا تمكن فجرة قریش منهما ما دمت حياً، فإذا

۱. همان: ج ۲۰ ص ۳۲۸، ینایع المودة: ج ۱ ص ۴۰۷.

۲. همان: ج ۴ ص ۱۰۸.

توفیتنی فانت الرقیب علیهم، وأنت علی کل شیء شهید؛^(۱)
 خدایا! از قریش به تو شکایت می‌کنم، و از تو یاری می‌طلبم؛ زیرا
 آن‌ها شرارت‌ها و کینه‌هایی را به رسول خدا ﷺ در دل پنهان کرده
 بودند که از ابراز آن، ناتوان بودند و تو نگذاشتی آن‌ها را ابراز کنند،
 اینک نوبت به من رسید و آن کینه‌ها بر من فرود آمد و مرا
 دربرگرفت.

خداوند! از حسن و حسین محافظت کن و تا زمانی که من زنده‌ام
 اجازه نده قریشیان بر آن دو دست یابند و آن گاه که جان مرا
 ستاندی تو خود نگهبان آنان خواهی بود که تو بر همه چیز گواه
 هستی.

۲۰. روزی فردی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسید: ای امیرمؤمنان! اگر پیامبر
 خدا ﷺ پسری بالغ و رشید داشت که امر خلافت را به او می‌سپرد، آیا اعراب
 تسلیم او می‌شدند و خلافت او را می‌پذیرفتند؟
 حضرت در پاسخ فرمود:

لا، بل كانت تقتله إن لم يفعل ما فعلت. إن العرب كرهت أمر محمد صلى الله عليه وآله
 وحسده على ما آتاه الله من فضله، واستطالت أيامه، حتى قذفت زوجته،
 ونفرت به ناقته، مع عظيم إحسانه إليها، وجسيم مننه عندها، وأجمعت مذ
 كان حياً على صرف الأمر عن أهل بيته بعد موته.
 ولولا أن قریشاً جعلت اسمه ذريعة إلى الرياسة، وسلمت إلى العز والإمرة،
 لما عبدت الله بعد موته يوماً واحداً، ولارتدت في حافرتها، وعاد قارحها
 جذعاً، وبازلها بكرةً.

ثم فتح الله عليها الفتوح، فأثرت بعد الفاقة، وتمولت بعد الجهد والمخمصة، فحسن في عيونها من الإسلام ما كان سمجاً، وثبت في قلوب كثير منها من الدين ما كان مضطرباً، وقالت: لولا أنه حق لما كان كذا. ثم نسبت تلك الفتوح إلى آراء ولائها، وحسن تدبير الأمراء القائمين بها. فتأكد عند الناس نباهة قوم وخمول آخرين. فكنا نحن ممن حمل ذكره، وخبث ناره، وانقطع صوته وصيته، حتى أكل الدهر علينا وشرب، ومضت السنون والأحقاب بما فيها. ومات كثير ممن يعرف، ونشأ كثير ممن لا يعرف.

وما عسى أن يكون الولد لو كان! إن رسول الله ﷺ لم يقربني بما تعلمونه من الرقب للنسب واللحمة، بل للجهاد والنصيحة، أفتراه لو كان له ولد هل كان يفعل ما فعلت؟! وكذلك لم يكن ما قربت. ثم لم يكن عند قريش والعرب سبباً للحظوة والمنزلة، بل للحرمان والجفوة.

اللهم إنك تعلم أنني لم أرد الإمرة، ولا علو الملك والرياسة، وإنما أردت القيام بحدودك، والأداء للشرعك، ووضع الأمور في مواضعها، وتوفير الحقوق على أهلها، والمضي على منهاج نبيك، وإرشاد الضال إلى أنوار هدايتك؛^(۱)

نه، بلکه اگر کارهایی را که آنان می‌خواستند انجام نمی‌داد او را می‌کشتند. به راستی که اعراب از رسالت محمد ﷺ ناخرسند بودند و به آن چه خدا از فضلش به او عطا کرده بود، حسادت می‌ورزیدند و با آن همه احسان‌ها و محبت‌هایی که درباره آنان نموده بود نمی‌توانستند مقام و منزلتش را ببینند تا جایی که به همسر او نسبت

۱. همان: ج ۲۰ ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

ناروا دادند و شتر او را در یکی از گردنه‌ها رم دادند تا شاید بتوانند او را بکشند. آن‌ها همواره با اتفاق نظر می‌کوشیدند که نگذارند پس از رحلت پیامبر خلافت به اهل بیتش برسد.

قریش نام پیامبر را وسیله و نردبانی برای رسیدن به مقام ریاست و حکومت خود قرار دادند و اگر بدون این نام می‌توانستند به سلطنت و حکومت برسند هرگز نام رسول خدا ﷺ را بر زبان نمی‌آوردند و حتی برای یک روز هم خدا را عبادت نمی‌کردند؛ بلکه مرتد می‌گشتند و به همان دوران جاهلی و بت پرستی خودشان بر می‌گشتند و پیرانشان جوان و زنانشان دوشیزه جلوه می‌دادند.

هنگامی که خدا آن‌ها را در جنگ‌ها پیروز کرد بعد از ناداری گرامی شدند و بعد از زندگی سخت و در تنگنا، ثروتمند گشتند. از این رو، اسلامی که در دیدگاه آن‌ها زشت بود، زیبا جلوه کرد و دینی که در دل بسیاری از آن‌ها لرزان بود، استوار شد و آن‌ها گفتند: اگر این حق نبود چنین نمی‌شد.

سپس این پیروزی‌ها به اندیشه و رأی و حُسن تدبیر والیان و امیرانی که حکومت می‌کردند، نسبت داده شد، آن گروه در میان مردم به زیرکی و دیگران به فرومایگی مشهور شدند.

ما از کسانی بودیم که یادمان به فراموشی سپرده شد، روشنی مان پنهان گشت، فریاد و آوازه ما بریده شد.

با این وضع اگر پیامبر خدا ﷺ پسری از خود به جای می‌گذاشت، چگونه عرب تسلیم او می‌شدند و خلافت را به او واگذار می‌کردند؟ پیامبر خدا ﷺ مرا مقرب دستگاه خود قرار داد، نه برای آن که من

از نزدیکان، خویشان و وابستگان او هستیم، بلکه به خاطر جهادی که من در راه خدا داشتم و خیرخواه و حامی دین او بودم. اگر به فرض پیامبر پسری داشت و این اعمال مرا انجام نمی‌داد رسول خدا ﷺ او را در مقام وصایت خود قرار نمی‌داد، و چنان چه لیاقت آن منصب را هم می‌داشت عرب و قریش او را به حال خود نمی‌گذاشتند، بلکه به او جفا می‌کردند و او را از حقش محروم می‌نمودند.

خدایا! تو می‌دانی که هدف من حکومت و ریاست نیست، بلکه منظورم این است که به حدود شرعی تو قیام کنم، کارها را در جای خود قرار دهم، حقوق الهی را به طور کامل در اختیار صاحبان آن قرار دهم، و راه پیامبرت را بپیمایم و گمراهان را به انوار هدایت تو ارشاد کنم.

۲۱. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در آغاز خطبه خویش در مورد خلافت

می‌فرماید:

استتروا فی بیوتکم، وأصلحوا ذات بینکم، والتوبة من ورائکم. من أبدی صفحته للحق هلك. قد کانت (لکم) أمور (ملتم فيها علیّ ميلة) لم تکنوا عندي فيها محمودین ولا مصیبین.

أما إني لو أشاء لقلت. عفا الله عما سلف. سبق الرجلان، وقام الثالث كالغراب همته بطنه. ويحه لو قص جناحاه وقطع رأسه لكان خيراً له...^(۱)

اینک چندی در خلوت خانه‌های خویش بمانید و به خودسازی و زدودن زنگار اختلاف‌های داخلی، همت گمارید. هر کس در برابر

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۲۷۵-۲۷۶.

حق عصیان کند هلاک می‌گردد. در میان شما اموری بود که من از آن امور دل خوشی نداشته‌ام و برای من ستوده و نیک نبوده‌اند. هان که من اگر بخواهم خواهم گفت. خدا گذشتگان را بیامرزد. دو نفر پیش از من بدان رسیدند و فرد سومشان به مانند کلاغی شکمش را بر روی آن انداخت. وای بر او، اگر بال‌هایش چیده می‌شد و سرش را می‌کنند برای او بهتر بود...

ابن ابی الحدید معتزلی بعد از نقل این خطبه می‌گوید:

«این خطبه از مشهورترین و زیباترین خطبه‌های حضرت علی علیه السلام است؛ خطبه‌ای که همه مردم آن را روایت کرده‌اند...، این خطبه را استاد و بزرگ ما ابو عثمان جاحظ در کتاب معروف خود «البيان والتبيين» نیز ذکر کرده است. او این خطبه را از ابو عبیده معمر بن مثنی نقل کرده است.»

ابن قتیبه نیز بخش بسیار بزرگی از این خطبه را در «عیون الأخبار» نقل کرده است.^(۱)

ابن عبد ربه نیز این خطبه را در کتاب «عقد الفرید» آورده است.^(۲)

متقی هندی نیز این خطبه را در مرسوعه «کنز العمال» نقل کرده است.^(۳)

ابن الدمشقی نیز همین خطبه را در کتاب «مناقب الامام علی علیه السلام» نقل کرده است.^(۴)

ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه می‌گوید:

«استاد ما ابو عثمان می‌گوید: ابو عبیده نیز این خطبه را روایت کرده و بر آن،

۱. عیون الأخبار: ج ۲ قسمت ۵ ص ۲۳۶، کتاب العلم والبيان، خطبه‌ها، خطبه امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان.

۲. عقد الفرید: ج ۴ ص ۶۸.

۳. کنز العمال: ج ۵ ص ۷۴۹ و ۷۵۰ حدیث ۱۴۲۸۲.

۴. مناقب الامام علی علیه السلام: ج ۱ ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

روایت جعفر بن محمد علیه السلام را که از اجدادش علیهم السلام شنیده بود، افزوده است که حضرتش می‌فرماید:

ألا إن أبرار عترتي، وأطياب أرومتي، أحلم الناس صغاراً، وأعلم الناس كباراً.

ألا وإنا أهل بيت من علم الله علمنا، وبحكم الله حكمنا. ومن قول صادق سمعنا. فإن تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا، وإن لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا. ومعناراية الحق، من تبعها لحق، ومن تأخر عنها غرق.

ألا وينا يدرك ترة كل مؤمن، وينا تخلع ربة الذل من أعناقكم، وينا فتح لا بكم، ومنا يختم لا بكم؛^(۱)

هان که نیکان عترت و خاندان من که پاک‌ترین انسان‌ها بودند، از نظر بزرگی بزرگ‌ترین و نیک‌منش‌ترین انسان‌ها هستند.

هان که ما اهل بیتی هستیم که دانش ما از جانب خداست و به حکم خدا داوری می‌کنیم و گفتارمان را از کسی شنیدیم که بسیار راستگو بود.

بنابر این اگر از آثار ما پیروی کنید به واسطه بینایی ما هدایت می‌شوید و اگر چنین نکنید خدا شما را به دست ما نابود خواهد کرد؛ چرا که پرچم و راهنمای حق در دستان ماست. هر که از آن پیروی کند، نجات می‌یابد و هر که از آن پیروی نکند غرق خواهد شد.

آگاه باشید که به وسیله ما خون بهای هر مؤمنی بازگرفته می‌شود و به خاطر ما بندهای ذلت و خاری از گردن جدا می‌گردد. خدا کارها را

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۲۷۶.

به وسیله ما گشود، نه شما و به سبب ما کارها را پایان خواهد داد، نه شما.

۲۲. حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین در ضمن سخنانی این گونه می فرماید:

نحن أهل بيت الرحمة، وقولنا الصدق، ومن فعالنا القصد، ومنا خاتم النبيين، وفينا قادة الإسلام، ومنا قراء الكتاب؛^(۱)
ما اهل بیت رحمت هستیم، گفتار ما، راست و درست و از کردار ما میانه روی است. پایان بخش پیامبر از میان ما بود، رهبری مسلمانان بر عهده ماست، و قاریان کتاب خدا از میان ما هستند.

اینک به سخنان حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام با دقت بنگر که در برابر معاویه که پیش روی او صف آرایی کرده چگونه از حق و حقوق الهی خود در زمینه رهبری امت اسلامی دفاع می کند، چرا که معاویه علیه او دست به توطئه و نفاق زده بود و با آن بزرگوار در زمینه خلافت به مخالفت پرداخته بود.

۲۳. امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ به نامه ای که معاویه به ایشان نوشته بود، چنین عنوان می نماید:

وذكرت حسدي الخلفاء، وإبطائي عنهم، وبغبي عليهم.
فأما البغي فمعاذ الله أن يكون. وأما الإبطاء عنهم والكرهية لأمرهم فليست
اعتذر إلى الناس من ذلك... وقد كان أتاني أبوك حين ولي الناس أبا بكر،
فقال: أنت أحق بمقام محمد... حتى كنت أنا الذي أبيت، لتقرب عهد الناس
بالكفر، مخافة الفرقة بين أهل الإسلام...؛^(۲)

۱. وقعة صفين: ص ۲۲۴.

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۱۵ ص ۷۷ و ۷۸ و ر.ک: المناقب، خوارزمی: ص ۲۵۰ - ۲۵۴، العقد الفريد: ج ۴

در نامه‌ات در مورد حسادت من به خلفا و نفرت و دوری من از آن‌ها و ظلم من به آن‌ها سخن رانده بودی.

در مورد ظلم؛ حاشا از این که من به آن‌ها ستم روا داشته باشم. در مورد نفرت از ایشان و کردارشان؛ در صدد عذرخواهی از مردم در این مورد نیستم... هنگامی که مردم ابابکر را به حکومت رساندند پدرت نزد من آمد و گفت: تو از هر کس دیگری برای خلافت و جانشینی محمد شایسته‌تر هستی... این من بودم که به جهت ترس از تفرقه و پراکندگی امت اسلامی از حقوق خود دست شستم، چرا که مردم تازه از کفر فاصله گرفته و تازه مسلمان بودند...

۲۴. در سخن دیگری حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندشان فرمود:

وَأَيُّمَ اللَّهِ يَا بَنِي! مَا زِلْتُ مَبْغِيًّا عَلَيَّ مِنْذُ هَلَكِ جَدُّكَ؛^(۱)

فرزندم، به خدا سوگند، از زمانی که جدّ تو، پیامبر از دنیا رفته است، آنان نسبت به من ستم کرده‌اند.

۲۵. در کلام دیگری علی علیه السلام به ابو عبیده فرمود:

يَا أَبَا عَبِيدَةَ! طَالَ عَلَيْكَ الْعَهْدُ فَنَسِيتَ؟! أَمْ نَافَسْتَ فَأَنْسَيْتَ؟! لَقَدْ سَمِعْتَهَا

ووعيتها، فهلا رعتها!؛^(۲)

ای ابو عبیده! آیا زمان زیادی از آن موضوع گذشته و تو آن را به فراموشی سپرده‌ای؟! و یا این که خود را به فراموشی زده‌ای؟! تو آن را شنیدی و با آن پیمان بستی، اینک چه شد آن پیمان را مراعات

➤ ص ۳۰۹، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۶۹.

۱. الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۴۵.

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۰۷.

نکردی؟

۲۶. در روایتی دیگر آمده: امیرمؤمنان علی علیه السلام به سالم غلام ابو حذیفه فرمود:
 ویلی علی العبد اللئیم عبد بنی ربیعه نزع به عرق الشریک العبشمی الی
 مساءتی، وتذکر دم الولید وعتبه وشیبیه. اولی له. والله لیرینی فی موقف
 یسؤه، ثم لا یجد هناك فلاناً و فلاناً؛^(۱)

وای بر بنده فرومایه، بنده بنی ربیعه که رگ شرک عبشمی او
 وادارش کرد با من دشمنی کند و خون ولید، عتبه و شیبیه را در یادها
 زنده نماید، کیفر برای او شایسته تر است. به خدا سوگند، در جایگاهی
 سخت با من رو به رو خواهد شد، آن گاه در آن جا فلانی و فلانی را
 نخواهد یافت.^(۲)

۲۷. در بیان دیگری امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

أول من جرأ الناس علینا سعد بن عبادة. فتح باباً ولجه غیره، وأضرم ناراً
 كان لهبها علیه، وضوؤها لأعداءه؛^(۳)

نخستین کسی که مردم را علیه ما شوراند، سعد بن عباده بود، او
 دری را گشود که دیگری از آن وارد شد، آتشی برافروخت که
 شعله اش او را سوزاند و نور آن روشن گر راه دشمنان او شد.

۲۸. در گفت وگویی که عمر بن خطاب با ابن عباس داشت، این عباس می گوید:

عمر گفت: چگونه پسر عمویت را رها کردی؟

۱. همان: ج ۲۰ ص ۲۹۶.

۲. سالم همان غلام ابو حذیفه بن عتبه است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ بدر عتبه، پسرش ولید و
 برادرش شیبیه را کشت. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این سخن به همان جایگاه سالم عدائی در برابر
 حضرتش اشاره کرده که این موضع گیری سالم برای انتقام از کشته شدگان جنگ بدر است.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

گمان کردم که عبدالله بن جعفر را می‌گویند. از این رو گفتم: او با هم سن و سال‌هایش سرگرم بازی است.

گفت: منظور من این نیست. مقصودم بزرگ شما اهل بیت است. به او گفتم: او نخل‌های فلان باغ را با سطل آب می‌داد، در حالی که قرآن می‌خواند. پاسخ داد: ای عبدالله! خون شترهای قربانی برگردن تو باد، اگر پاسخ این پرسش را پنهان کنی. آیا هنوز درباره خلافت چیزی در خاطر او می‌گذرد؟ گفتم: آری.

گفت: آیا هنوز گمان می‌کند که رسول خدا ﷺ با سخن آشکاری او را جانشین خود کرده است؟ گفتم: آری، اضافه می‌کنم که از پدرم درباره این ادعای او پرسیدم، پدرم گفت: او راست می‌گوید.

عمر گفتم: گاهی رسول خدا ﷺ در مورد امر او سخنی والا گفتم که هیچ حجت و برهانی آن را ثابت نمی‌کند، و عذری را از میان بر نمی‌دارد. گاهی پیامبر این موضوع را مطرح می‌کرد و در بستر بیماری نیز تلاش می‌کرد که اسم او را به زبان آورد، ولی من برای ترس در مورد اصل اسلام مانع آن شدم. به پروردگار این کعبه سوگند، هرگز قریش خلافت او را نمی‌پذیرفتند. و اگر او جانشین پیامبر می‌شد همه عرب از سرزمین‌های دیگر بر او می‌تاختند و علیه او می‌شوریدند، از این رو رسول خدا ﷺ دانست آن‌چه را که در دل دارد، من نیز می‌دانم از این رو، از این کار خودداری کرد و خدا امتناع دارد جز کاری که حتمی کرده، جاری سازد.^(۱)

۲۹. در روایت دیگری آمده: امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

وقال قائلهم: إنك يا بن أبي طالب! علی الأمر لحریص.

۱. همان: ج ۱۲ ص ۲۰ و ۲۱.

قلت لهم: أنتم أحرص. أما أنا إذا طلبت ميراث ابن أبي وحقه! وأنتم إذا دخلتم بيني وبينه وتضربون وجهي دونه.

اللهم إني استعين بك على قریش، فإنهم قطعوا رحمي، وصغروا عظيم منزلتي وفضلي، واجتمعوا على منازعتي حقاً كنت أولى به منهم، فسلبوني، ثم قالوا: اصبر كمداً وعش متأسفاً.

ف نظرت فإذا ليس معي رفاق ولا مساعد إلا أهل بيتي، فضننت بهم على الهلاك، فأغضيت عيني على القذى، وتجرعت رقيق (كذا) على الشجا، وصبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم طعماً، وألم للقلب من حز الحديد...؛^(۱)

یکی از آنان به من گفت: ای پسر ابی طالب! تو در مورد خلافت بسیار حریص و آزمندی.

به او گفتم: شما از من حریص تر هستید. من اگر در پی میراث فرزند پدرم (محمد ﷺ) و حق او هستم، آن حق من است. ولی شما در میان من و او وارد شده‌اید و به دنبال امری هستید که حق شما نیست.

خدایا من از شر قریشیان به تو پناه می‌برم، آنان پیوند من با خویشانم را از هم‌گسستند و منزلت و فضیلت مرا پایین آوردند، در ستیز علیه حق من گردهم آمدند؛ حقی که من از همه آنها در آن مورد شایسته‌تر بودم. ولی آن را از من ربودند. سپس گفتند: با غم و اندوه شکبایا باش و با افسوس زندگی کن.

۱. الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۲۶ و ۱۲۷، نزدیک به همین مضمون در نهج البلاغة: ج ۲ ص ۸۴ و ۸۵ نیز آمده است.

من نگریستم و دیدم که در اطراف من جز یاران اندکم و خانواده‌ام کسی نیست. پس دریغ آمدم که آنان نابود شوند. از این رو چشم پر از خار خود را فرو بستم و در حال استخوان در گلو جرحه‌های غصه را فرو بردم و در امری که از گیاه علقم تلخ‌تر و از فرورفتن تیزی شمشیر در قلب، دردناک‌تر بود، شکیبایی ورزیدم...

روایات متواتر و شکایت امیر مؤمنان علی علیه السلام از امر انجام یافته

در مورد شکایت امیر مؤمنان علی علیه السلام از امری که به وقوع پیوسته بود، روایات متواتری نقل شده است. ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه سخنانش در این مورد چنین می‌گوید:

بدانید روایاتی که در مورد شکایت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام از وضع به وجود آمده در مورد خلافت نقل شده، متواتر هستند. برای نمونه حضرت در جایی می‌فرماید:

مازلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتی یوم الناس هذا؛

از روزی که خدا، رسول خود را به سوی خویش خواند تاکنون همواره مظلوم بوده‌ام.

آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید:

اللهم اخز قريشاً، فإنها منعتني حقي وغصبتني أمري...؛

خدایا! قریش را رسوا کن؛ چرا که آنان مرا از حقم بازداشتند و خلافت مرا غصب کردند...

در روایت دیگری آمده: روزی شخصی در حضور امیر مؤمنان علی علیه السلام فریاد برآورد و گفت: من ستم دیده‌ام.

علی علیه السلام فرمود:

هلم فلنصرخ معاً، فإني مازلت مظلوماً...؛

بیا با هم فریاد برآوریم که من همواره مورد ستم قرار گرفته‌ام.

در جایی دیگر این گونه فرمود:

أصغيا بانائنا، وحملا الناس على رقابنا...؛

ظرف ما را واژگون کردند و مردم را بر ما چیره ساختند...

آن بزرگوار در سخن دیگری فرمود:

ما زلت مستأثراً عليّ، مدفوعاً عما استحقه واستوجبه؛^(۱)

همواره، از حق خود محروم بوده‌ام و مرا از دست‌یابی به آن چه که

مستحق آن بوده‌ام، بازداشته‌اند.

ابن ابی الحدید معتزلی در ضمن این بحث روایاتی را نقل می‌کند که ما پیش‌تر

آن‌ها را نقل کردیم که اینک به نقل آن‌ها نیازی نیست.

هم‌چنین ابن ابی الحدید معتزلی در این مورد روایات بسیاری را به نقل از

کتاب‌هایی هم‌چون «السقیفه» جوهری، «مقتل عثمان» و «شورا» نگارش شعبی و

کتاب‌های دیگری نقل کرده که بازتابی از سخنان حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده

و بیان‌گر این قضیه‌اند که حق از آن حضرت علی علیه السلام و اهل بیت اوست و آنان مورد

ظلم و زور قرار گرفته‌اند، سکوت آن‌ها فقط از بیم جان خود، یا برای حفظ اسلام

بوده است و در این زمینه همواره در تنگنا و سختی بودند و به کسانی که در جایگاه

آنان تکیه زدند، بر اثر سختی و اندوه اُف گفته‌اند.^(۲)

البته روایات بسیاری در این زمینه در کتاب‌های حدیثی و تاریخی آمده است.

سخن ابن ابی الحدید معتزلی پس از نقل شکوه امیر مؤمنان علی علیه السلام

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲. همان: ج ۱ ص ۱۸۵-۱۹۴، ج ۲ ص ۲۰-۶۰ و ج ۵ ص ۵۲ و ج ۹ ص ۴۹-۵۸ و منابع دیگر.

ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه سخنان خود در مورد مطلب پیشین، می‌گوید: «دوستان ما این سخنان را بر این حمل می‌کنند که ادعای حضرت علی علیه السلام بر فضیلت و برتری وی بر دیگران و شایستگی اوست. البته درست است و حمل این روایات بر شایستگی حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مسأله خلافت و امامت از طریق نص شرعی بر ایشان، امری است که مستوجب کفر و فسق سران انصار و مهاجران می‌گردد.

ولی زیدیه و امامیه این سخنان را بر اساس ظاهرشان معنا کرده‌اند و راه دشواری را پیش گرفتند.

به جان خویش سوگند، این عبارات گمان قوی ایجاد می‌کند که آن چه اینان می‌گویند، درست است، ولی اگر اندکی در ژرفای این قضایا بیندیشیم این گمان باطل می‌شود و از بین می‌رود.»^(۱)

البته من نمی‌دانم چگونه اندیشه در احوال و قضایا چنین گمانی را باطل می‌کند. حال آن که این مسائل آن را تأکید، بنیان آن را پابرجا و برهان آن را استوار می‌کند.

ناسازگاری سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام با رضایت ایشان از واقعه رخ داده

به هر حال، سخن در این جا به معنای اثبات نص و سخن آشکار درباره خلافت حضرت علی علیه السلام نیست که این در جای خود باید بحث شود، بلکه شما ادعا می‌کنید با فرض ثبوت نص و سخن آشکار - آن گونه که شیعه می‌گوید - ائمه علیهم السلام این قضیه را پذیرفته و از آن رضایت داشتند و بدون تردید، این سخنان و نظیر آن‌ها با اعتراف و پذیرش مدعی، سازگار نیست؛ بلکه برخلاف مدعی آن‌هاست.

موضع گیری حضرت زهرا علیها السلام در قبال مسأله خلافت

۱. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در قبال مسأله خلافت با بیان خطبه ای طولانی در مورد فدک بستری برای سخنان خویش در امر خلافت می سازد و این گونه عنوان می فرماید:

حتى إذا اختار الله لنبیه دار أنبیائه ظهرت خلة النفاق، وسمل جلاباب الدين، ونطق كاظم الغاوين، ونبغ حامل الآفلین، وهدر فنیق المبطلین، فخطر فی عرصاتكم، وأطلع الشیطان رأسه من مغرزه صارخاً بكم، فوجدكم لدعائه مستجیبین، وللغرة فیہ ملاحظین، فاستنهضكم فوجدكم خفافاً، وأجمشكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غیر إبلکم، وأوردتموها غیر شربکم.

هذا والعهد قریب، والكلم رعیب، والجرح لما یندمل. بدار (إنما) زعمتم خوف الفتنة ﴿ألا فی الفتنۃ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (۱). فهیهات منكم، وأنتی بكم، وأنتی تؤفكون. وهذا كتاب الله بین أظهرکم، وزواجه بینة، وشواهدة لائحة، وأوامره واضحة. أرغبة عنه تدبرون؟ أم بغیره تحکمون؟ ﴿يَسَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (۲) ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۳)؛

آن گاه که خدای تعالی همسایگی پیامبران خود را برای رسول خویش برگزید؛ دورویی و کینه های پنهانی آشکار شد، و لباس دین کهنه و بی خریدار شد. هر گمراهی بی زبان، به سخن آمد، هر گمنامی،

۱. سوره توبه آیه ۴۹.

۲. سوره کهف آیه ۵۰.

۳. سوره آل عمران آیه ۸۵.

سالار و هر یاوه‌گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار بود. شیطان از کمین‌گاه خود سربر آورد و شما را به خود فرا خواند. زود سخنش را شنیدید و شما را فریب خورده دید سبک بال در پی او دویدید، در دام فریبش خزیدید و به آواز او رقصیدید.

هنوز اندک زمانی از مرگ پیامبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته بود که آن چه نبایست انجام شد و اعمال خود را جلوگیر از فتنه پنداشتید که «آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و به راستی که دوزخ، کفرورزان را احاطه کرده است».

پس این اعمال از شما دور است، چه جای شگفتی است، شما را چه شده است؟ و به کجا رو می‌آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شماست، نهی هایش آشکار، حقایق آن درخشان و فرمان‌هایش روشن است، آیا با میل و دلخواه از آن روی گردانده‌اید؟ و یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ «چه جایگزینی بدی برای ستمکاران است؟» «و هر کس جز اسلام آیینی برای خود برگزیند، از او هرگز پذیرفته نخواهد شد و او در جهان آخرت از زیانکاران خواهد بود».

آن‌گاه حضرت زهرا علیها السلام به مسأله فدک می‌پردازند و در این باره سخنی بس طولانی بیان می‌نمایند، و سخت در مورد فدک پافشاری می‌کنند و خطبه خویش را به پایان می‌برند.^(۱)

۲. در روایت دیگری آمده:

۱. بلاغات النساء ابن طیفور: ص ۱۳ و ۱۴ و ر.ک: شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۵۱، جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی علیه السلام ابن دمشق: ج ۱ ص ۱۵۹.

آن گاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای شکوه به سمت قبر پدر بزرگوارش رفت و ابیاتی از هند دختر ائمه را این گونه زمزمه کرد:

قد كان بعدك أنباء وهينمة

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

أبدت رجال لنا نجوى صدورهم

لما قضيت وحالت دونك الكتب

تجهمتنا رجال واستخف بنا

إذا غبت عنا فنحن اليوم نغتصب^(۱)

بعد از تو اخبار عجیب و پنهانی به ما رسید که اگر تو شاهد آن‌ها بودی یاوه‌گویی‌ها این چنین شدت نمی‌گرفت.

گروهی از مردان، رازهای سینه‌های خود را بر ما آشکار کردند بعد از این که تو از میان ما رفتی و بین تو و ما فاصله افتاد.

مردانی به ما حمله ور شدند و ما را کوچک و سبک شمردند، چون تو از ما غایب شدی، ما امروز مورد خشم واقع شدیم.

۳. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این زمینه خطبه کوتاهی نیز دارد که به طور کامل در باب نفی مسائلی است که در امر خلافت رخ داده است. این خطبه استدلالی در

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۲۳ و ر.ک: غریب الحدیث، ابن سلام: ج ۴، ص ۱۱۶، تاج العروس و لسان العرب: در ماده «هنبته» و شرح نهج البلاغه: ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۳، غریب الحدیث، ابن قتیبه: ج ۱، ص ۲۶۷.

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب
فاختل قومك فاشهدهم ولا تغب

قد كان بعدك أنباء وهينمة
إننا فقدناك فقد الأرض وابلها

در کتاب البدء والتاریخ: ج ۵، ص ۶۸ و ۶۹ به جای «فاشهدهم» آمده: «فارجع ثم».

راستای حق غصب شده است. آن بانوی بزرگوار این خطبه را زمانی ایراد کرده که گروهی از زنان به بالینش آمدند و از او پرسیدند: ای دختر پیامبر خدا! چگونه با این بیماری شب را سپری کردی؟

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ آن‌ها فرمود:

والله أصبحت عائفة لدنياكم، قالية لرجالكم، لفظتهم بعد أن عجمتهم، وشنأتهم بعد أن سبرتهم.

فقبحاً لفلول الحد، وخور القنائة، وخطل الرأي، ﴿لَيْسَ مَا قَدَّمْت لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ﴾، لا جرم قد قلدتهم ربقتها وشتت عليهم غارتها. فجدعاً وعقراً وسحقاً للقوم الظالمين. ويحهم أين زحزحوها عن رواسي الرسالة، وقواعد النبوة، ومهبط الروح الامين، والطيبين بأمر الدنيا والدين؟ ألا ﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾. وما الذي تقموا من أبي حسن؟!...^(۱)

به خدا سوگند، از دنیای شما بیزارم و آن را ناخوشایند می‌دانم، بر مردان شما خشمناکم. آنان را پس از آزمودن دور افکندم؛ آن گونه که لقمه ناگواری را از دهان دور می‌افکنند، و از آنان متنفرم پس از آن که آنان را آزمودم.

چه زشت و ناپسند است کندی شمشیر پس از تیزی، و شکستگی نیزه‌ها و اندیشه‌های تیره و سُست! «نَفْسُ چَه بد اعمالی از پیش برای آن‌ها فرستاد؛ که نتیجه آن، خشم خدا بود و آن‌ها در کیفر جاودانه خواهند ماند» ناگزیر بار گران گناه آن، به سان گردن بندی بر

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۱۶ ص ۲۲۳ و ر.ک: بلاغات النساء، ابن طیفور: ص ۱۹، جواهر المطالب، ابن دمشق: ج ۱ ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

گردن آن‌ها آویخته خواهد شد و بار سنگین گناه بر آنان سنگینی خواهد کرد و اختلاف و پراکندگی از هر سو به آنان روی خواهد آورد، پس رویشان به خاک باد! مرگ و نابودی به آنان باد و لعنت بر گروه ستمگر باد!

وای بر آنان! چه چیز آن‌ها را از ستون‌های استوار رسالت، اساس نبوت و محل فرود آمدن روح امین و آگاه به تمام امور دنیا و دین (یعنی علی علیه السلام) گمراه و منحرف ساخت؟ هان که «این انحراف، همان زیان آشکار است».

چه ایرادی از ابوالحسن علیه السلام دیدند که او را تنها گذاشتند؟...

البته در این زمینه سخنانی نیز به هنگام بیان فواید و آثار مهمی که خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌تواند در پی داشته باشد گذشت.

ابن ابی الحدید معتزلی بعد از ذکر حوادث بسیاری درباره فدک و هم‌چنین ذکر این دو خطبه از حضرت فاطمه علیها السلام می‌گوید:

«بدانید ما در این فصل به روایاتی می‌پردازیم که مورد اعتمادترین محدثان بیان داشته‌اند و از جمله، روایاتی که احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتابش نقل کرده است. همو که از با اعتمادترین و امین‌ترین حدیث دانان است. اما آن چه را که شیعیان و اخباری‌های آنان در این باب نقل کرده‌اند... روایاتی است که اصحاب حدیث آن‌ها را روایت و نقل نکرده‌اند...»^(۱)

به راستی من نمی‌دانم چرا اخباری‌های شیعی از اصحاب حدیث و محدثان

نیستند؟! *

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

آیا محدثان کسانی جز راویان احادیث هستند؟!

آیا در اصحاب حدیث و محدث بودن شرط شده که شیعه نباشند؟!

۴. روایت دیگری را در این باره جزری شافعی با سند خود از حضرت زهرا علیها السلام

نقل می‌کند. بنابر این حدیث حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

أنسیتم قول رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلي مولاه،

وقوله صلى الله عليه وآله: أنت مني بمنزلة هارون من موسى عليهما السلام؛

آیا سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله در روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید که

فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست. هم‌چنین

سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام که فرمود: ای علی! تو برای من به

منزله هارون برای موسی هستی.

شافعی در ادامه می‌گوید: «حافظ بزرگ ابوموسی مدینی نیز این روایت را در کتاب

خود که در آن اسامی راویان به ترتیب آمده، به همین شکل نقل نموده است.»^(۱)

البته گرچه شافعی بیان نمی‌کند که حضرت زهرا علیها السلام این بیانات را چه زمانی

فرموده‌اند. اما بر اساس شواهد روشن است که این بانوی عزیز کمی بعد از وفات

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله چشم از جهان فرو بستند. پس ناگزیر این سخن در انکار و اعتراض و

مخالفت ایشان با بیعت ابوبکر بوده است.

موضع امام حسن مجتبی عليه السلام در مورد مسأله خلافت

۱. اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب: ص ۳۳.

ابو محمد حسن سبط پیامبر صلوات الله علیهما نیز - که به شکیبایی، حلم و بردباری و رویکرد صلح آمیز معروف است - مسأله خلافت را هیچ گاه مسکوت نگذاشته و بارها به این رویدادها اعتراض کرده است...

۱. در روایت مشهوری آمده که امام حسن علیه السلام روزی که ابوبکر بر روی منبر نشسته بود به او فرمود:

انزل عن منبر أبي؛^(۱)

از منبر پدرم بیا پایین.

۲. بعد از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند. امام حسن علیه السلام در نامه ای به معاویه این گونه نوشت:

أما بعد فإن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم رحمة للعالمين... فلما توفاه الله تنازعت العرب في الأمر بعده، فقالت قريش: نحن عشيرته وأولياؤه، فلا تنازعونا سلطاناً.

فعرفت العرب لقريش ذلك، وجاهدتنا قريش ما عرفت لها العرب. فهيها ما أنصفتنا قريش...؛^(۲)

اما بعد، به راستی خدا، محمد صلى الله عليه وآله وسلم را به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاد... زمانی که خدا او را قبض روح کرد، عرب در مورد مسأله خلافت بعد از او دچار اختلاف و درگیری شدند، قریشیان مدعی شدند: ما عشیره و اولیای او هستیم و بر سر خلافت او، با ما ستیز نکنید.

۱. الرياض النضرة: ج ۲ ص ۱۴۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۳۰۷، المنتظم: ج ۴ ص ۷۰، کنز العمال: ج

۵ ص ۶۱۶ حدیث ۱۴۰۸۴.

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۱۶ ص ۲۴، مقاتل الطالبیین: ص ۳۵.

اعراب دیگر نیز این مسأله را برای قریش به رسمیت شناختند، ولی قریش حق ما را در این مسأله انکار کردند آن گونه که عرب آن‌ها را به رسمیت شناخته بودند. چه دور است که قریش با ما با انصاف رفتار نکردند...

معاویه پنداشت این نقطه ضعفی است که می‌تواند آن را بر امام حسن علیه السلام خرده بگیرد. از این رو در پاسخ نامه امام حسن علیه السلام چنین نوشت:

«خوب دانستم آن چه را که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کردی، همو نخستین و آخرین فرد در شایستگی به فضیلت بوده است. هم چنین درگیری مسلمانان در مورد خلافت بعد از او را متذکر شدی، و به صراحت به ابوبکر صدیق، عمر و ابی عبیده امین و افراد صالح از جمع مهاجران تهمت زدی. من این کار را به تو ناپسند می‌دانم.»

۳. امام حسن علیه السلام در نامه‌ای دیگر به معاویه این گونه نوشت:

أما بعد فإنَّ الله جل جلاله بعث محمداً رحمة للعالمين... فلما توفي تنازعت سلطانه العرب، فقالت قریش: نحن قبيلته وأسرته وأولياؤه، ولا يحل لكم أن تنازعونا سلطان محمد وحقه،

فأنت العرب أنَّ القول ما قالت قریش، وأنَّ الحجة في ذلك لهم على من نازعهم أمر محمد صلی الله علیه و آله، فأنعمت لهم، وسلمت إليهم. ثمَّ حاججنا نحن قریشاً بمثل ما حاججت به العرب، فلم تنصفنا قریش إنصاف العرب لها، إنَّهم أخذوا هذا الأمر دون العرب بالانتصاف والاحتجاج، فلما صرنا -أهل بيت محمد صلی الله علیه و آله وأولياءه - إلى محاجتهم، وطلب النصف منهم باعدونا واستولوا بالإجماع على ظلمنا ومراغمتنا والعنت منهم لنا. فالموعد الله وهو الولي النصير.

وقد كنا تعجبنا لتوثب المتوثبين علينا في حقنا وسلطان نبينا وإن كانوا ذوي فضيلة وسابقة في الإسلام، وأمسكنا من منازعتهم مخافة على

الدين أن يجد المنافقون والأحزاب في ذلك مغمزاً يثلمونه، أو يكون لهم
بذلك سبب إلى ما أرادوا من إفساده.

فاليوم فليتعجب المتعجب من توثيك يا معاوية! على أمر لست من
أهله...؛^(۱)

خدا محمد ﷺ را به عنوان رحمتی بر عالمیان مبعوث کرد... زمانی که
او وفات کرد، عرب بر سر حکومت بعد از او به نزاع پرداخت، قریش
می‌گفت: ما قبیله و خانواده و اولیای او هستیم، پسندیده نیست که
شما بر سر حکومت بعد از او با ما نزاع کنید.

اعراب نیز با قریشیان هم‌عقیده شدند، آنان این‌گونه دلیل و برهان
آوردند تا کسی با آنان بر سر خلافت بعد از پیامبر نزاع نکند، قریش
بر سر این مسأله با ما به انصاف رفتار نکرد. آن سان که عرب با
آنها با انصاف رفتار کرد. آنها این امر را با ذکر دلیل‌های واهی
غصب کردند و زمانی که خواستیم علیه آنان اعتراض کنیم و به این
بی‌عدالتی که در حق ما شده بود، شکوه بریم همگی علیه ما ستم
رواداشتند و عده‌ای از آنها ما را لعن و نفرین کردند. وعده از آن
خدا و همو سرپرست و یاری رسان است.

ما سخت از این شور و برانگیخته شدن عده‌ای در مورد حکومت
پیامبرمان در شگفت شدیم؛ گرچه آنان دارای فضیلت و سابقه در
اسلام بودند. ما از ترس این که منافقان و احزاب مخالف اسلام از
موقعیت استفاده کنند و راه رخنه‌ای برای فرو پاشی دین یابند، یا

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۱۶ ص ۲۳، ۲۴ و ۲۵، مقاتل الطالبیین: ص ۳۵ و ۳۶.

دست آویزی برای شیطنتهای خود داشته باشند.

ای معاویه! امروز شخص تعجب کننده از این جهش و خزیدن تو سوی امری که به هیچ وجه شایستگی نداشتی در شگفت می‌شود...

معاویه در پاسخ این نامه امام حسن علیه السلام این گونه نوشت:

«تو در نامه‌ات از وفات پیامبر و نزاع مسلمانان بعد از وفات او بر سر حکومت و چیره شدن آن‌ها بر پدرت سخن به میان آوردی. و به صراحت به ابوبکر صدیق، عمر فاروق، ابی عبیده امین، حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و افراد صالح مهاجران و انصار تهمت زدی. از این کار تو هیچ خشنود نشدم، چرا که تو نزد ما و مردم شخصیتی هستی که هیچ اتهامی به تو وارد نیست و گناهی نداری و فرد شریفی هستی. من دوست دارم سخنان درست و زیبایی بگویی...»^(۱)

۴. ابن اثیر در باره امام حسن علیه السلام چنین می‌گوید:

«زمانی که امام حسن علیه السلام تصمیم گرفت خلافت را به معاویه تسلیم کند به مردم رو کرد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا نَحْنُ أَمْرَاؤُكُمْ وَضَيْفَانُكُمْ، وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً؛^(۲)

ای مردم! ما امیرا و مهمانان شما هستیم. ما اهل بیت پیامبر شما هستیم؛ همان کسانی که خدا هر گونه آلودگی و پلیدی را از آنان زدوده و به گونه‌ای خاص آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است.

امام حسن علیه السلام این موضوع را آن قدر تکرار کرد تا همه کسانی که در آن مجلس حضور داشتند، گریه کردند؛ به گونه‌ای که صدای گریه و ناله آن‌ها شنیده شد.

۱. همان.

۲. الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۲۷۳ و ر.ک: تاریخ طبری: ج ۳ ص ۱۶۹.

نظیر این سخن را ابن حجر هیتمی نقل کرده است. او می‌گوید: امام حسن علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

اتقوا الله فينا فإننا أمراؤكم؛^(۱)

در باره ما از خدا بترسید که ما امیران شما هستیم.

اینک با دقت به عملکرد این امام عزیز بنگرید که چگونه تأکید می‌کند که امیر مردم بودن حق اهل بیت علیهم السلام است؛ به گونه‌ای که عواطف مردم به خاطر ستمی که بر ایشان روا شده، جریحه دار می‌شود و همه حاضران گریه می‌کنند.

موضع امام حسین علیه السلام در قبال مسأله خلافت

امام ابو عبدالله حسین سبط پیامبر صلوات الله علیهما نیز درست بر آیین اهل بیت خویش بوده و بر آن اساس همواره حق اهل بیت علیهم السلام را تذکر داده است.

۱. در روایتی آمده: روزی که عمر بر بالای منبر بود، امام حسین علیه السلام به او ایراد گرفت و فرمود:

انزل عن منبر أبي، و اذهب إلى منبر أبيك؛^(۲)

از منبر پدرم پایین بیا و بر منبر پدر خودت بنشین.

عمر به او گفت: پدر من منبری نداشت که بدان تکیه زنی.

فرا تر این که در حدیثی دیگر آمده: عبدالله بن کعب می‌گوید:

۱. الصواعق المحرقة: ص ۱۲۷، ۱۳۱.

۲. سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۸۵ و ر.ک: الإصابة: ج ۲ ص ۷۷، معرفة الثقات: ج ۱ ص ۳۰۱، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۳۰۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۰۴، تاریخ واسط: ج ۱ ص ۲۰۳، تاریخ الخلفاء: ص ۱۴۳، تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۴۱، بغية الطلب في تاريخ حلب، ج ۶ ص ۲۵۸۴ و ۲۵۸۵، التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة: ج ۱ ص ۲۹۵، علل الدار قطنی: ج ۲ ص ۱۲۵، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۴ ص ۱۷۵ و ۱۷۶، کنز العمال: ج ۱۳ ص ۶۵۴ حدیث ۳۷۶۶۲، تاریخ المدینة المنورة: ج ۳ ص ۷۹۹.

روزی که عمر بر بالای منبر پیامبر خدا ﷺ در حال ایراد خطبه نماز جمعه بود، حسین بن علی علیه السلام در پیش روی او ایستاد و فرمود:

أَنْزَلَ عَنِ مَنْبَرِ جَدِّي؛

از منبر پدر بزرگم پایین بیا.

عمر گفت: برو عقب پسر برادرم.

حسین علیه السلام لباس عمر را گرفت و هم‌چنان آن را می‌کشید و می‌گفت:

أَنْزَلَ عَنِ مَنْبَرِ جَدِّي؛

از منبر پدر بزرگم پایین بیا.

وی این کار را آن قدر ادامه داد تا خطبه او را قطع کرد، عمر از منبر پایین آمد و مشغول نماز شد... حسین علیه السلام در آن روز، نوجوانی بیش نبود. (۱)

۲. هم‌چنین در ضمن پاسخ به پرسش دوم و در نامه‌ای که امام حسین علیه السلام به برادر خود محمد حنفیه نوشت، آمده است:

وَأِنَّمَا خَرَجْتَ لَطَلِبَ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي علیه السلام، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ

وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛

من تنها برای ایجاد اصلاح در امت جدم علیه السلام به پا خواسته‌ام، من

خواهان امر به معروف و نهی از منکر هستم. من می‌خواهم طبق

سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.

امام حسین علیه السلام با این سخن هشدار می‌دهد که تنها روش و آیینی که شایستگی

پیروی را دارد، سیره و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام است، نه سیره

هیچ فرد دیگری که حکومت را به دست گرفته‌اند.

۱. تاریخ المدینه المنورة: ج ۳ ص ۷۹۸.

شاید امام حسین علیه السلام با این راه، موضع مادی خود در این مسأله را ضعیف کرده است؛ به طوری که زیان کار بودن گروه‌هایی را که از پیشینیان پیروی می‌کردند، تأیید می‌کند که این عده نسبت به آن حضرت مهربان نبودند و در زمان قیام حضرت بسیار بوده‌اند، و این گونه دهان امویان را که در پی نقطه ضعفی در اهل بیت علیهم السلام بودند، بست، نظیر موضوعی که گذشت که معاویه طی دو نامه‌ای به امام حسن علیه السلام در پی نقطه ضعفی در اهل بیت علیهم السلام بود و یا نامه‌هایی که او به امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته است. ولی امام حسین علیه السلام معتقد بود که تأکید بر اصول و مبادی اهل بیت علیهم السلام و مذهب آنان در حکومت و سلطنت، بسیار مهم‌تر از نیروی مادی و بسیاری حمایت‌کنندگان از ایشان و مهربانان نسبت به آن حضرت بوده است.

۳. هم‌چنین امام حسین علیه السلام در ضمن نامه‌ای که از مکه مکرمه به گروهی از سران بصره نوشته بود، چنین رویکردی اتخاذ کرد و فرمود:

أما بعد فإن الله اصطفى محمداً صلى الله عليه وآله على خلقه، وأكرمته بنبوته، واختاره لرسالته، ثم قبضه الله إليه، وقد نصح لعباده، وبلغ ما أرسل به صلى الله عليه وآله. وكنا أهله، وأولياءه، وورثته، وأحق الناس بمقامه في الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا، وكرهنا الفرقة، وأحببنا العافية، ونحن نعلم أنا أحق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه...؛^(۱)

اما بعد، به راستی خدا، محمد صلى الله عليه وآله را از میان آفریدگان خویش برگزید، او را با نبوت و پیامبری گرامی داشت و برای رسالت خویش انتخاب کرد. سپس خدا او را با وفاتش به سوی خود فراخواند؛ در حالی که بندگان او را نصیحت کرد و رسالت او را به مردم رساند. ما

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۸۰ و ر.ک: البداية والنهاية: ج ۸ ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

اولیا، اهل بیت و وارثان او بودیم، ما از تمامی مردمان در زمینه امر خلافت شایسته‌تر بودیم، ولی قوم ما، این حق را از ما گرفتند، ما نیز دم نزدیم و تفرقه و پراکندگی را نپسندیدیم و عافیت را دوست داشتیم؛ در حالی که به خوبی می‌دانستیم ما شایسته حق هستیم؛ نه کسانی که به آن تکیه زده‌اند...

همان طوری که روشن است این سخن امام حسین علیه السلام به وضوح بیان‌گر این است که ایشان بر حق خود در مسأله خلافت تأکید کرده‌اند و مسأله رضایت خود از کناره‌گیری از خلافت را فقط به خاطر دوری از تفرقه و پراکندگی بین مسلمانان و درخواست عافیت دانسته‌اند، نه این که آن‌ها از حق خود چشم پوشی کرده و از این که عده‌ای دیگر حقشان را تصاحب کرده‌اند، رضایت خاطر دارند و آن‌ها را شایسته بدانند.

موضع حضرت زینب کبری علیها السلام در قبال مسأله خلافت

موضع عقیده بنی هاشم زینب کبری علیها السلام دختر امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اساس خطبه مشهوری که در مجلس یزید ایراد کرده، مشخص و روشن است، آن بانو در سخنانی با اعتراض به آن چه رخ داده به یزید فرمود:

... فشمخت بأنفك، ونظرت في عطفك، جذلان مسروراً، حين رأيت الدنيا لك مستوسقة، والأمور متسقة، وحين صفا لك ملكنا وسلطاننا، فمهلاً مهلاً...؛^(۱)

...باد در غبغب انداخته‌ای، و از موقعیت پیش آمده مسرور هستی، از این که دنیا این گونه گوش به فرمانت باشد و کارها این طور برایت چیده شود خوشحالی. آری، این مسائل زمانی برایت اتفاق افتاد که

۱. مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶۴.

ملک و حکومت ما را غصب کردی و به حق ما چنگ انداختی، پس
اندکی صبر کن...

این بانوی شیر دل در مجلس یزید به صراحت اعلام می‌دارد که خلافت تنها از
آن اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم اجمعین است.
هم‌چنین ایشان خاطر نشان می‌سازد که مسأله بیعت مردم با آن‌ها ناشی از زور و
قدرتی است که بر آنان چیره شده بودند. این بانوی بزرگوار تصریح می‌کند که آن‌ها
در زمینه خلافت بر مسلمانان نیازی به بیعت دیگران نداشته‌اند، چرا که این مسأله
بر اساس نص و سخن آشکار ویژه آنان بوده است.

موضع امام زین العابدین علیه السلام در قبال مسأله خلافت

امام ابو محمد علی بن حسین زین العابدین علیه السلام نیز درست بر اساس سنن نیاکان
خود صلوات الله علیهم عمل کرده و مسأله خلافت را حق غصب شده اهل بیت علیهم السلام
دانسته و همواره مسائلی که بر ایشان گذشته محکوم کرده و در ضمن دعاهای
معروف خویش بر حق و حقوق خود و اهل بیتش سلام الله علیهم تأکید کرده است.
۱. امام زین العابدین علیه السلام در ضمن دعای چهل و هشتم از مجموعه دعاهای صحیفه
کامل خود که به مناسبت روز عید قربان و روز جمعه آمده، این گونه بیان می‌فرماید:

اللهم إنّ هذا المقام لخلفائك وأصفيائك ومواضع أمنائك، في الدرجة
الرفيعة التي اختصصتهم بها، قد ابتزوها... حتى عاد صفوتك وخلفاؤك
مغلوبين مقهورين مبتزين، يرون حكمك مبدلاً، وكتابك منبوذاً، وفرائضك
محرفة عن جهات أشراعك، وسنن نبيك متروكة.

اللهم العن أعداءهم من الأوّلين والآخريين، ومن رضي بفعالهم وأشياءهم
وأتباعهم؛

خدایا! همانا این مقام رسالت مخصوص خلفا، برگزیدگان و امینان

توست؛ در درجه والایی که تو آن رتبه را به آن‌ها اختصاص دادی و آن جایگاه را از آنان ستاندند... تا آن گاه که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب، مقهور دشمنان شده و مقام خلفای تو را ناهلان ربودند و آن گاه که آنان بنگرند که فرمان تو را تغییر دادند، کتاب تو را پشت سر انداختند، احکام و فرائض تو را از جهت شریعت منحرف ساختند و سنت‌های پیامبر تو را رها کردند.

خدایا! به دشمنان آن‌ها از اولین و آخرین لعنت کن، هم‌چنین به کسانی که از کارهای آنان خشنودند و شیعیان و پیروان آن‌ها لعنت کن.

این سخن به روشنی، بیان‌گر ستمی است که از حق‌کشی و غصب منصبی که حق اهل بیت علیهم‌السلام بوده ناشی شده و نتیجه آن تحریف دین و فرمان‌های الهی از مسیر دین بوده، بدون این که کسی استثنا شود؛ بلکه فراز پایانی سخن، به طور روشن همگان را دربرمی‌گیرد.

۲. امام سجاد علیه‌السلام در دعای بیست و ششم از صحیفه یاد شده خویش که در ضمن آن برای همسایگان و دوستان خود دعا می‌کند، می‌فرماید:

اللهم صلّ علی محمد وآله، وتولني في جيرانی وموالي العارفين بحقنا،
والمناذرين لأعدائنا، بأفضل ولايتك، ووقفهم لإقامة سنتك...؛

خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا به نیکوترین شیوه یاری فرما، تا حق‌گزار همسایگان و دوستان خود باشم که به حق ما آشنا هستند و با دشمنان ما در ستیز؛ و توفیقشان ده که سنت و آیین تو را برپا دارند...

۳. امام زین العابدین علیه‌السلام در ضمن دعای چهل و هفتم صحیفه یاد شده که به مناسبت روز عرفه بوده می‌فرماید:



اللهم إنك أيدت دينك في كل أوان بإمام أقمته علماً لعبادك، ومناراً في بلادك، بعد أن وصلت حبله بحبلك، وجعلته الذريعة إلى رضوانك، وافترضت طاعته، وحذرت معصيته، وأمرت بامتثال أوامره، والانتهاه عند نهيه، وأن لا يتقدمه متقدم، ولا يتأخر عنه متأخر، فهو عصمة اللائذين، وكهف المؤمنين، وعروة المتمسكين، وبهاء العالمين...

اللهم وصل على أوليائهم المعترفين بمقامهم، المتبعين منهجهم، المقتفين آثارهم، المستمسكين بعروتهم، المتمسكين بولايتهم، المؤتمنين بإمامتهم، المسلمين لأمرهم، المجتهدين في طاعتهم، المنتظرين أيامهم، المادين إليهم أعينهم، الصلوات المباركات الزاكيات الناميات الغايات الرائحات...؛

خدایا! تو در هر زمان دین خود را به وسیله پیشوایی نیرو بخشیده‌ای که او را چونان نشان هدایت پیش چشم بندگان به پا داشته‌ای و در سرزمین‌های خود علم راه قرارش داده‌ای. پس از آن که رشته وجود او را به رشته وجود خود گره زده‌ای، و او را وسیله خشنودی خود ساخته‌ای، و پیروی او را لازم گردانده‌ای، از نافرمانی او بر حذر داشته‌ای، به اطاعت فرمان‌هایش و پرهیز از نهی‌هایش امر کرده‌ای، و فرموده‌ای که هیچ کس نباید بر او پیشی گیرد، یا از او واپس ماند. اوست که پناه جوین را در پناه خود نگه می‌دارد، پناهگاه مؤمنان، رشته نجات آویختگان و حسن جمال هستی‌هاست.

خدایا! بر دوستداران این خاندان درود فرست، که به مقام و منزلت ایشان معترف هستند، به راه روشن آنان می‌روند، از راهشان پیروی

می‌کنند، به رشته آیین‌شان چنگ می‌زنند، به ولایت‌شان تمسک می‌جویند، امامت آنان را می‌پذیرند، به فرمان‌شان گردن می‌نهند، در اطاعت‌شان می‌کوشند، در انتظار روزگار دولت ایشان هستند و چشم امیدشان به آنان دوخته شده است؛ درودهای فرخنده، پاکیزه و فزاینده در هر بامداد و شامگاه.

این دو فرازی که ذکر شد گرچه در ظاهر دربردارنده ظلم و غصب منصب اهل بیت علیهم‌السلام است، ولی به خوبی دربردارنده دعای خیری برای دوستان اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا و آخرت بوده است، هم‌چنین ویژگی‌های این دوستانی را به خوبی وصف کرده است که اگر اندکی در این دقت شود به خوبی روشن می‌شود که صفات و ویژگی‌هایی که این امام بزرگوار برای اولیای الهی برمی‌شمارد، با صفات شیعیان امامی منطبق است.

هم‌چنین امام زین العابدین علیه‌السلام در این دعا به مسأله عدم قبول خلافت گروه نخستین (خلفای نخست) و شرعی نبودن آن، از جانب اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان ایشان اذعان می‌کند.

هم‌چنین این گفته امام زین العابدین علیه‌السلام که در فراز دوم می‌فرماید: «و فرموده‌ای که هیچ کس نباید بر او پیشی گیرد، یا از او واپس ماند» به وضوح به افرادی که خلافت را از آن‌ها سلب کرده و پیش از آن‌ها بر مسند خلافت تکیه زده‌اند، اشاره دارد.

۴. امام زین العابدین علیه‌السلام سخن دیگری در این باره دارد که به هنگام پاسخ به پرسش هشتم از همین مجموعه به آن اشاره خواهد شد.

۵. شاعر اهل بیت علیهم‌السلام کمیت بن زید اسدی رضوان الله علیه شاعر شیعی مذهب روزی نزد امام سجاد علیه‌السلام رفته و شعری با این مضمون برایشان می‌سراید:

من لقلب متیم مستهام
 غیر ما صیوة ولا أحلام
 چه کسی به فریاد دل شیفته و مشتاقی می‌رسد که نه در پی میل و
 هوا می‌گردد و نه در پی آرزوست؟
 کمیت در ضمن این شعرها به ذکر یاد و خاطره امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌پردازد و
 بر وصیتی که کرده‌اند تأکید می‌کند، و در رثای خود به گروه‌های نخستین این گونه
 طعنه می‌زند:

قتلوا یوم ذاک إذ قتلوه
 حاکماً لا کغابر الحکام
 روزی که او را کشتند، حاکمی را از میان بردند که مانند دیگر حاکمان
 گذشته نبود.

زمانی که کمیت به پایان قصیده خود رسید، امام زین العابدین علیه السلام به او فرمود:
 ثوابک نعجز عنه. ولکن ما عجزنا عنه فإن الله لا یعجز عن مکافاتک. اللهم
 اغفر للکمیت. اللهم اغفر للکمیت؛
 ما از عهده ثواب این کار تو عاجزیم، ولی خداوند از پاداش تو در این
 زمینه دریغ نخواهد کرد. خدایا! کمیت را بیامرز. خدایا! کمیت را
 بیامرز.

آن‌گاه امام زین العابدین علیه السلام چهارصد هزار درهم به کمیت به عنوان پاداش
 سرودن این شعر داد و فرمود:

خذ یا أبا المستهم!

بستان ای ابا المستهم!

کمیت به امام گفت: این پاداش برایم نیک است، ولی دوست دارم گوشه‌ای از
 لباس خود را به من دهید تا سرمه چشمانم کنم و با آن تبرک جویم. امام علیه السلام تمام
 لباس خود را به او بخشید، سپس فرمود:

اللهم إنّ الكميت جاد في آل رسولك وذرية نبيك بنفسه حين ضن الناس،
وأظهر ما كتّمه غيره من الحق، فأحياه سعيداً وأمّته شهيداً، وأره الجزاء
عاجلاً، وأجزل له جزيل المثوبة آجلاً فإنّا قد عجزنا عن مكافأته؛
خدایا! زمانی که همه مردم به کجی رفته‌اند کمیت در راستای پیامبر
تو و ذریه او جانفشانی کرده است، او را حقی گزاف عطا کن و در
زندگی شادی و سعادت به او ببخش و او را در زمره شهدا قرار ده و
ثوابی عاجل برای او در نظر بگیر؛ چرا که ما از پاداش او ناتوانیم.
کمیت می‌گوید: هنوز از برکت دعای امام سجاده علیه السلام استفاده می‌کنم. ^(۱)

موضع امام محمد باقر علیه السلام در قبال مسأله خلافت

رویکرد امام محمد باقر علیه السلام در قبال مسأله خلافت به مانند اجداد و نیاکان آن
حضرت بوده است.

۱. در پاسخ به پرسش نخست در بخش سخن در باره اهل بدر و رویکرد اهل
تسنن در مورد صحابه، حدیثی از امام باقر علیه السلام بزرگوار ذکر کردیم که ابن ابی الحدید
معتزلی آن را بیان داشته بود. این حدیث در بردارنده تأکید بر حق اهل بیت علیهم السلام در
قبال مسأله خلافت و شکایت ایشان از وضع به وجود آمده بود.
۲. کمیت بن زید با این امام عزیز نیز هم‌دوره بوده است، روزی نزد امام رفته
وقصیده لامیه‌اش را که در رثای امام حسین علیه السلام سروده بود، برای ایشان می‌خواند،
به محض این که کمیت به این بیت از اشعار خود می‌رسد:

۱. خزانه الأدب و لب لباب لسان العرب: ج ۱، ص ۷۰.

يُصِيبُ بِهِ الرَّامُونَ عَنِ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ

فِي آخِرِ أَسَدِي لَهُ الْغَيِّ أَوَّلُ

تیراندازان، با کمان دیگری (یزید) به سوی او (امام حسین علیه السلام) تیر می‌اندازند، وای بر آن فرد آخری که زمینه تبهکاری را فرد اولی برای او فراهم آورد.

در این هنگام امام باقر علیه السلام دستان خود را به آسمان برد و فرمود:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ؛^(۱)

خداوند! کمیت را بیامرزد.

به نظر می‌رسد این بیت به خوبی گروه‌های نخستینی که پایه‌های ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم السلام را بنا نهاده‌اند و زمینه ظلم در دوره‌های بعدی را فراهم آورده‌اند، مورد تعریض و طعنه قرار داده است. امام باقر علیه السلام با گوش دادن به سروده کمیت و دعا برای او به این امر اقرار فرموده است.

موضع امام صادق علیه السلام در قبال مسأله خلافت

امام جعفر صادق علیه السلام نیز به مانند دیگر ائمه علیهم السلام پیش از خود در قبال مسأله خلافت رویکردی همانند آنان را اتخاذ کرده است.

۱. در حدیثی آمده: محمد بن سهل دوست کمیت می‌گوید:

روزی همراه کمیت به خدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام شرف یاب شدیم. کمیت به آن حضرت گفت: فدایتان گردم، اجازه می‌دهید شعری در محضرتان بخوانم؟

۱. الاغانی: ج ۱۷ ص ۳۲.

امام فرمود:

إِنَّهَا أَيَّامٌ عَظَامٌ؛

این روزها روزهای بزرگی است.

کمیت گفت: این قصیده‌ام را درباره شما سروده‌ام.

امام فرمود: بخوان.

امام صادق علیه السلام کسی را فرستاد که برخی از خاندانش نیز بیایند و در آن مجلس حاضر شوند، کمیت قصیده خود را آغاز کرد، هنگامی که به این بیت رسید همه سخت گریستند:

يَصِيبُ بِهِ الرَّامُونَ عَن قَوْسٍ غَيْرِهِمْ

فِي آخِرِ أَسَدِي لَهُ الْغَيِّ أَوْل

تیراندازان، با کمان دیگری (یزید) به سوی او (امام حسین علیه السلام) تیر می‌اندازند، وای بر آن فرد آخری که زمینه تسبکاری را فرد اولی برای او فراهم آورد.

در این هنگام امام صادق علیه السلام دستان خود را به سوی آسمان برد و فرمود:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ مَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ، وَمَا أَسْرَ وَمَا أَعْلَنَ، وَأَعْطَهُ حَتَّى يَرْضَى؛^(۱)

خدایا! از خطاهای گذشته، آینده، آشکار و پنهانی کمیت درگذر و هر آنچه که لیاقت آن را دارد به او عطا کن تا راضی گردد.

۲. در روایت دیگری فضیل رسان می‌گوید: جعفر بن محمد قصیده سید حمیری

را در محضر امام صادق علیه السلام خواند. مطلع قصیده، این بیت است:

۱. همان: ج ۱۷، ص ۲۶.

لأم عمرو باللوی مربع دارسة أعلامها بلقع

در این هنگام صدای بلند شیون و گریه را از خانه آن حضرت شنیدم. امام از من پرسیدند: این قصیده از کیست؟

گفتم: این قصیده از آن سید حمیری است.

امام فرمود:

رحمة الله؛

خدایش او را رحمت کند.

به آن حضرت گفتم: ولی من خود دیدم که او «نبیذ رستاق؛ آبجو روستایی»

می نوشید.

امام فرمود: آیا منظورت از نبیذ، شراب است؟

گفتم: آری.

فرمود:

وما خطر ذنب عند الله أن يغفر لمحَبَّ علي عليه السلام؛^(۱)

برای خدا آمرزش گناه شرب خمر برای کسی که دوستدار علی عليه السلام

است، کاری ندارد.

روشن است که سید حمیری نیز، چه در این قصیده و چه در مناسبت‌های دیگر،

خشم خود را از کردار گروه‌های نخستین در مسأله خلافت به خوبی آشکار

کرده است.

موضع امام کاظم عليه السلام در قبال مسأله خلافت

رویکرد امام ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم عليه السلام نیز در قبال مسأله خلافت از

۱. همان: ج ۷ ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

احادیثی که از آن حضرت که در مورد امر فدک نقل شده، به خوبی جلوه‌گر است. زمخشری می‌گوید: روزی هارون الرشید به موسی کاظم بن جعفر علیه السلام گفت: ای ابالحسن! حد و حدود فدک را مشخص کن تا آن را به تو بازگردانم.

امام کاظم علیه السلام از این امر خودداری کرد.

هارون پافشاری کرد تا او این کار را انجام دهد.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

لا أخذها إلا بحدودها؛

زمانی آن را می‌ستانم که با تمام حد و حدودش به من بازگردانید.

هارون گفت: حد و حدود آن کجاست؟

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

یا أمیر المؤمنین! إن حدودها لم تردها؛

ای امیر مؤمنان! اگر آن را مشخص کنم هرگز آن را باز نمی‌گردانی.

هارون گفت: به جدت سوگند، چنین خواهم کرد.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

أما الحدّ الأوّل فعدن؛

از یک سو به خلیج عدن ختم می‌شود.

در این هنگام رنگ هارون تغییر کرد و سخت تعجب کرد و گفت: ادامه بده.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

والحدّ الثانی سمرقند؛

از سوی دوم به سمرقند می‌رسد.

رنگ هارون تیره شد.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

والحدّ الثالث إفريقية؛



از سوی سوم به افریقا می‌رسد.

رنگ هارون سیاه شد و گفت: ادامه بده.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

والرابع سيف البحر ممّا يلي الخزر و ارمينية؛

و از سوی چهارم به سیف البحر از ناحیه خزر و ارمنستان می‌رسد.

هارون گفت: در این صورت برای ما چیزی نخواهد ماند، از مجلس من بیرون برو.

موسی کاظم علیه السلام فرمود:

قد أعلمتك أنّي إن حددتها لم تردها؛

من به تو گفتم که اگر حد و حدود فدک را برایت مشخص کنم، تو

هرگز آن را باز نمی‌گردانی.

در این هنگام بود که هارون تصمیم گرفت موسی کاظم علیه السلام را به قتل برساند، و

این کار را به یحیی بن خالد واگذار کرد...^(۱)

بنابر این، امام موسی کاظم علیه السلام فدک را به خلافت ربط داده تا بدین مسأله اشاره

کند که ظلم و ستمی که در موضوع فدک به اهل بیت علیهم السلام روا شده، در ادامه ستم

ایشان در مورد مسأله خلافت بوده و این ستمی بوده که ستم‌هایی از آن نشأت

گرفته است.

موضع امام رضا علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام در قبال مسأله خلافت

رویگردی که امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در قبال مسأله خلافت

۱. ربیع الأبرار: ج ۱ ص ۳۱۵ و ۳۱۶، تذکرة الخواص: ص ۳۵۰.

اتخاذ کرده‌اند، به خوبی از برخورد و رویکردی که آن بزرگوار با دعبل خزاعی داشته‌اند، مشخص می‌گردد.

روزی دعبل برای خواندن قصیده تائیه خویش به خدمت امام رضا علیه السلام شرف‌یاب شد. وی در این قصیده به حق ائمه علیهم السلام در مسأله خلافت تأکید می‌کند و افرادی را که پیش از ایشان به خلافت رسیده‌اند نفی می‌نماید. امام رضا علیه السلام به قصیده او گوش فرا دادند و از دعبل به خاطر سرودن این قصیده بسیار تشکر کردند و مالی بسیار و قسمتی از لباس خود را به عنوان تبرک به او بخشیدند.^(۱)

البته شیعیان روایت‌ها و احادیث بسیاری از همه ائمه علیهم السلام در مسأله خلافت و ظلمی که در این مورد بر آنان روا داشته شده، نقل کرده‌اند که ما در این فرصت به همه آن‌ها نپرداختیم و تنها گوشه‌ای از آن‌ها را بیان داشتیم، ولی بیش‌تر در این صدد بودیم که روایت‌ها و احادیثی را که اهل تسنن از ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند، بیاوریم، یا روایت‌های مشهوری را نقل کنیم که امکان تجاهر و غفلت از آن‌ها وجود ندارد.

گرچه موضوع از این روشن‌تر است؛ به ویژه در حق امامان متأخر، چرا که شمار شیعیان در زمان آن بزرگواران رو به فزونی بود، به صورت علنی عقیده خود را ابراز می‌کردند، در دعوت و تبلیغ به شیعه نیرو گرفته بودند و آشکارا امامان علیهم السلام با شیعیان خود ارتباط داشتند؛ همان طوری که امامان علیهم السلام از اهل تسنن دوری گزیده بودند و آن‌ها نیز از امامان علیهم السلام به دور بودند.

از این رو پیش‌تر گذشت، آن‌گاه که به موضع علمای جمهور در قبال اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم گریزی به رویکرد ابن حبان در برابر امام صادق و امام رضا علیهم السلام زدیم و گفتیم که اگر وی حدیثی را که از این دو امام روایت می‌شده، قبول داشته و به روایاتی که از فرزندان این امامان روایت می‌شده، اعتنایی نمی‌کرد.

۱. الاغانی: ج ۲۰ ص ۱۳۲، تشیع دعبل: ص ۱۶۲.

هم چنین گفته شد که ابن طاهر در مورد امام رضا علیه السلام این گونه می گفت: او سخنان عجیبی در مورد اجدادش بیان می کند.

البته مواردی از این دست نیز وجود دارد که همگی بیانگر رویگردانی اهل تسنن و علمای آنان از ائمه علیهم السلام بوده است.

بنابر این، هر فرد آگاهی که دستی بر تاریخ داشته باشد، تردید نمی کند که در این دوره زمانی از تاریخ، فشار بسیاری از جانب حکومت وقت بر ائمه علیهم السلام وارد می شده و عکس العمل آن ها در راستای پرهیز از بحرانی شدن اوضاع آنان بوده است.

شاید دوره زمانی که در طی آن امام کاظم علیه السلام در زندان به سر می برده، از بدترین دوره هایی بوده که شیعه به خود دیده است.

هم چنین دوره ای که مأمون با امام رضا علیه السلام به عنوان ولیعهد خود بیعت کرده بود، دوره شکوفایی و گشایش شیعیان بوده است.

همه این موارد به این جهت بوده که ائمه علیهم السلام شیعیان را با ابعاد اعتقادی فراخواندند و آن ها را پذیرفتند؛ همان برنامه های اعتقادی که اهل تسنن آن ها را نمی پذیرفتند؛ این فراخوانی به گونه ای بود که ائمه علیهم السلام در برابر حکومت های سلطه گر و اهل تسنن، پاسخ گوی شیعه و مدافع آنان بودند.

موضع محمد بن حنفیه در قبال مسأله خلافت

و آن گاه که عبدالله بن زبیر سخنرانی کرد و به امیرمؤمنان علی علیه السلام ایراد گرفت، این مسأله به محمد بن حنفیه رسید، او نزد عبدالله بن زبیر رفت. ابن زبیر در حال سخنرانی بود، برای محمد بن حنفیه صندلی آماده شد و او بر روی آن قرار گرفت و سخنان ابن زبیر را قطع کرد و به مردم گفت:

ای مردمان عرب! چهره شما زشت باد، آیا در حضور شما به علی علیه السلام ایراد می گیرند؟! بدانید که علی علیه السلام دست خدا بر ضد دشمنان خداست، او صاعقه ای از

او امر الهی است، خدا علی علیه السلام را بر حق بر ضد کافران فرستاد، او آنان را به خاطر کفرشان از بین برد، ولی با او به بدی رفتار کردند و به او کینه ورزیدند، کینه او را در دل گرفتند؛ در حالی که پسر عمویش علیه السلام هنوز زنده بود و آن‌گاه که از این دنیا رفت و خدا او را به نزد خود انتقال داد گروهی علیه او کینه‌های پنهانی را آشکار کردند و کینه‌های خود را شفا دادند. پس گروهی حقش را از بین بردند، گروهی تصمیم به قتل او گرفتند و گروهی به او ناسزا گفته و اباطیل و خرافات را به او نسبت دادند و...^(۱)

اینک بنگر که چگونه محمد بن حنفیه این‌گونه توانسته افرادی را که از امیرمؤمنان علی علیه السلام پیشی گرفته و برمسند خلافت تکیه زده‌اند مورد طعنه قرار دهد و خشم خود را از آنان آشکار سازد، به گونه‌ای که نمی‌توان ادعا کرد که او از مخالفان راضی بوده و به مسئولیت شرعی خود عمل نکرده است.

موضع عبدالله بن جعفر در قبال خلافت

زمانی که معاویه با «عبادله؛ چند نفر به نام عبدالله»^(۲) در مورد بیعت با پسرش یزید سخن می‌گفت، عبدالله بن جعفر در سخنی طولانی به او گفت:

...این خلافت اگر از قرآن گرفته شده باشد، پس خویشان «نسبت به یکدیگر در کتاب خدا شایسته‌تر هستند» و اگر از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده، پس خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌ترند... به خدا سوگند، اگر او (علی علیه السلام) را بعد از پیامبر به خلافت می‌پذیرفتند، به حق و راستی امور را در جایگاه خود قرار می‌داد و در آن هنگام خدای رحمان مورد اطاعت قرار می‌گرفت، شیطان عصیان

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۴ ص ۶۲ و ر.ک: مروج الذهب: ج ۳ ص ۹۰.

۲. به نظر می‌رسد منظور: عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس باشد.

می شد و هیچ دو شمشیری در امت اسلام دچار اختلاف نمی شدند... (۱)

موضع عبدالله بن حسن و دیگر خاندان ابوطالب در قبال مسأله خلافت

جوهری می گوید: «مؤمل بن جعفر از داوود بن مبارک به من این گونه گفت: زمانی که از حج بازگشته بودیم نزد عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن رسیدیم. ما از او در مورد پاره‌ای مسایل سؤالاتی کردیم. من در مورد ابوبکر و عمرو پرسیدم. گفت: از پدر بزرگم عبدالله بن حسن در مورد این مسأله پرسیدند. او گفت: مادرم صدیقه دختر پیامبر خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که از فردی بسیار کینه به دل داشت، ما نیز برای کینه و غضبی که او داشته، از آن فرد خشمناک هستیم، اگر او راضی شود، ما نیز راضی می شویم.» (۲)

چه بسا اکثریت فرزندان ابوطالب در قبال این مسأله این موضع را داشتند. ابن طیفور می گوید: «برای ابی الحسن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب سخنان فاطمه زهرا علیها السلام به هنگام منع فدک از فاطمه علیها السلام توسط ابوبکر را ذکر کردند. وی گفت: اینان می پندارند که این سخنان ساختگی است، من از ابی العینا شنیدم... که به من می گفت: بزرگان آل ابی طالب را دیدم که این مسأله را بیان می داشتند و آن را از پدران خود نقل می کردند و به فرزندان خود یاد می دادند، این سخن را پدرم از جدّم تا برسد به فاطمه علیها السلام، برای من نقل کرده است.

این مسأله را بزرگان شیعه پیش از این که پدر بزرگ ابی العینا زاده شود، روایت کرده و به دیگران می آموختند. این موضوع را حسن بن علوان به نقل از عطیه عوفی

۱. الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۴۹، جمهرة خطب العرب: ج ۲ ص ۲۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۳۲.

نقل کرده که او از عبدالله بن حسن به نقل از پدرش شنیده است.^(۱) این طور که پیداست خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام همان گونه که در بردارنده اعتراض ایشان به موضوع فدک است، در بردارنده اعتراض آن بانوی بزرگوار به مسأله خلافت و رویدادهای آن نیز است. بنا بر این، توجهی که فرزندان ابوطالب در مورد حفظ این موضوع و این واقعه از خود نشان داده‌اند، خود گواهی بر اهمیت این رویداد تاریخی است.

موضع عباس بن عبدالمطلب در قبال مسأله خلافت

زمانی که ابوبکر به عباس بن عبدالمطلب روی کرد تا به او و نسل او بهره‌ای از خلافت قرار دهد و بدین ترتیب آن‌ها را از یاری امیر مؤمنان علی علیه السلام جلوگیری کند، عباس پیشنهاد او را نپذیرفت و در ضمن سخنی به او گفت:

اگر این امر خلافت را به عنوان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طلب نموده‌ای که حق ما را گرفته‌ای، و اگر به عنوان مؤمنان طلب نموده‌ای، پس ما هم از مؤمنان هستیم... اگر این خلافت از طریق مؤمنان به تو رسیده، چگونه انجام شده که ما خلافت را برای تو دوست نمی‌داریم، چرا که ما هم از مؤمنان بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم. چقدر سخن تو که «آنان ایراد گرفتند» با سخن دیگر تو که «آنان به سراغ تو آمدند»، تفاوت دارد.

اما این سخنت که «در امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی»، اگر این امر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو نیازی نداریم، و اگر حق مؤمنان

۱. بلاغات النساء: ص ۱۲. گفتنی است که در کتاب چاپ شده برخی از مطالب سقط شده است، زیرا زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۱۲۰ هجری به شهادت رسید و ابن طیفور در سال ۲۰۴ هجری متولد شده است و با اندکی تأمل می‌توان دریافت که زمان حدیث مناسب زید شهید نیست. بنا بر این، آنچه در نسخه چاپ سنگی از کتاب شافی سید مرتضی ص ۲۳۱ از ابن طیفور که همان احمد بن ابی طاهر است، آمده، صحیح است. در شافی آمده: ابو عبدالله مرزبانی از علی بن هارون از عبدالله بن احمد بن طاهر از پدرش نقل می‌کند که: سخن فاطمه علیها السلام را به ابوبکر به هنگام غضب فدک به ابوالحسین زید بن علی بن حسین بن زید بن علی گفتیم... این زید، همان زید اصغر است که با ابن طیفور معاصر بوده است.

است تو حقّ نداری به تنهایی در حقّ آنان حکم نمایی، و اگر حق ماست، ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی شویم...

و اما سخن تو که «پیامبر خدا ﷺ از ما و از شماست»، پیامبر خدا ﷺ درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید...^(۱)

موضع فضل بن عباس در قبال مسأله خلافت

از اعتراضات فضل بن عباس بر قریش در زمینه خلافت این سخن اوست که گفت: «ای قریشیان! به ویژه شما ای بنی تمیم! شما خلافت را از طریق نبوت به دست گرفتید، در حالی که بدانید ما اهل آن هستیم، نه دیگران. اگر ما خواهان این امری هستیم که حق ماست مردم بیش از دیگران از ما کراهت به دل خواهند گرفت، چراکه آنان نسبت به ما حسادت می ورزند و به ما کینه دارند و ما به خوبی می دانیم که نزد یاور ما پیمان و عهدی است که آن به سرانجام خواهد رسید.»^(۲)

در روایتی آمده: او در ادامه، این اشعار را سرود:

وكان وليّ الأمر بعد محمد علي وفي كلّ المواطن صاحبه
وصي رسول الله حقّاً وصهره وأوّل من صلّى وما ذمّ جانبه^(۳)
ولي الأمر بعد از محمد ﷺ تنها علی ﷺ است. همو که در همه جا
کنار او بود.

او وصی واقعی و بر حق رسول خدا و داماد اوست، او نخستین کسی است که پشت سر پیامبر نماز خواند و هرگز پشت پیامبر را

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۲۲۱ و ر.ک: الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۱۸، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۱.

۳. کفاية الطالب: ص ۱۲۷.

خالی نکرد.

البته این ابیات را با کمی تصرّف به عبدالله بن ابی سفیان نیز نسبت داده‌اند.^(۱)

موضع عبدالله بن عباس در قبال مسأله خلافت

روایات بسیاری در مورد عبدالله بن عباس و رویکردی که در مورد مسأله خلافت از خود نشان داده است، وجود دارد؛ به خصوص در مورد گفت و گوهای وی با عمر بن خطاب که به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

۱- طبری درباره ابن عباس و گفت و گوی وی با عمر چنین روایت می‌کند:

ابن عباس می‌گوید: روزی عمر به من گفت: ای ابن عباس! می‌دانی چرا قوم شما بعد از وفات محمد مانع خلافت شما شدند؟

من از جواب دادن به او دل خوشی نداشتم. از این روی گفتم: اگر من هم ندانم

امیر المؤمنین به من می‌گوید.

عمر گفت: نمی‌خواستند هم نبوت و هم خلافت یکجا در قوم شما جمع شود.

از این رو آنان به تدریج به این مسأله نازیدند و افتخار کردند و در نهایت قریش آن را برای خود برگزید و به هدف خود رسید و موفق شد...

به عمر گفتم: ولی این سخن تو ای امیر المؤمنین! که گفتم: «قریش آن را برای

خود برگزید و به هدف خود رسید و موفق شد» اگر قریش آن را برای خود برگزیده باشد همان‌گونه که خداوند متعال آن را برگزیده، صواب و درست به دست اوست؛

نه قابل بازگشت است و نه مورد حسادت واقع خواهد شد.

اما این سخن تو که گفتم: «آنان دوست نمی‌داشتند که هم نبوت و هم خلافت در

بین ما باشد»، خدای متعال این چنین قومی را به بدی یاد کرده و فرموده است:

۱. الغدير: ج ۳ ص ۱۳۱.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ...﴾؛^(۱)

این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد...

عمر گفت: به من گفته شده که تو ادعا کرده‌ای قریش خلافت را از روی حسادت و با ظلم غصب کرده است.

گفتم: این سخن شما که می‌گویید: «از روی ظلم بوده»، برای هر فرد دانا و نادانی آشکار است، اما از روی حسادت بودن، این کار هم، از ابلیس سرزد که به آدم حسادت کرد و ما نیز فرزندان مورد حسادت شده او هستیم...^(۲)

۲- ابن ابی الحدید معتزلی این گفت و گوی ابن عباس و عمر را با اختلافی بسیار اندک از عبدالله بن عمر روایت کرده و در پایان افزوده:

عمر گفت: بدان ای ابن عباس! شما ای بنی هاشم! همواره دل‌هایتان به قریش بدگمان بوده و از آن‌ها کینه دائمی دارید.

ابن عباس گفت: آرام باش ای امیر المؤمنین! بنی هاشم را به بدگمانی نسبت نده که دل آن‌ها از دل پیامبر خدا ﷺ است، همو که خدا آن را پاک و پاکیزه کرده، آنان از خاندانی هستند که در مورد آن‌ها فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛^(۳)

خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

اما در مورد این که گفتم: «از روی کینه بوده است»، چگونه می‌توان نسبت به کسی که

حق تو را غصب کرده، و آن را در دست دیگران می‌بینی، کینه نداشته باشی!؟

۱. سوره محمد ﷺ آیه ۹.

۲. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۸۹ (نشر مؤسسه اعلمی، بیروت) البته در تاریخ طبری چاپ شده موجود در برنامه «الالفیه» شماره ۱۰۵ مطالبی حذف شده است.

۳. سوره احزاب آیه ۳۳.

عمر گفت: اما تو ای ابن عباس! سخنانی از زبان تو به گوش من رسیده است... شنیده‌ام که تو همواره می‌گویی: خلافت را از روی حسادت و با ظلم از شما گرفته‌اند. ابن عباس گفت: این سخن تو ای امیر المؤمنین! که می‌گویی: «از روی حسادت بوده است»، بدان که ابلیس به آدم حسادت ورزید و او را از بهشت بیرون کرد، ما نیز فرزندان آدمی هستیم که مورد حسادت واقع شده‌اند. و در مورد ظلم باید بگویم که خود امیر المؤمنین بهتر می‌داند که در این مورد حق با چه کسی است...^(۱)

۳- در حدیثی دیگر در مورد گفت و گوی ابن عباس و عمر که ابن ابی الحدید معتزلی آن را از امالی ابی جعفر محمد بن حبیب نقل کرده، آمده است: ابن عباس می‌گوید: روزی نزد عمر رفتم، به من گفت: ای ابن عباس! این مرد خودش را یکسره وقف عبادت کرده است، تا جایی که فکر می‌کنم دارد ریا می‌کند.

به عمر گفتم: او کیست؟

گفت: پسر عمویت؛ یعنی علی.

به عمر گفتم: ای امیر المؤمنین! منظورت از ریا چیست؟

عمر گفت: او خودش را در بین مردم به عنوان فردی که برای خلافت لیاقت دارد، مطرح می‌کند.

به او گفتم: او را به مطرح کردن چه کار؟ پیامبر خدا ﷺ او را به عنوان خلیفه مطرح و انتخاب کرده بود و شما آن را از او گرفتید.

عمر گفت: او در آن زمان، جوان بود. عرب با مسأله سن و سال او مشکل داشت. اینک سنش به حد مطلوب رسیده است. آیا نشنیده‌ای که خدای متعال هیچ پیامبری را تا زمانی که به چهل سالگی برسد، مبعوث نکرده است؟

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۵۴.

گفتم: ای امیر المؤمنین! خردمندان و اهل بینش همواره او را شخصیت کامل می‌شمردند؛ از آن روزی که خدا مناره‌های اسلام را برافراشت او به کمال رسیده بود، ولی آن‌ها او را از این امر محروم کردند و از او بریدند...^(۱)

۴- درگفت وگویی دیگر که ابن عباس با معاویه داشته، معاویه شایستگی بنی هاشم به خلافت را منکر شد، ابن عباس در پاسخ او گفت:

ما این مسأله را در حق کسی مدّعی هستیم که اگر می‌دانستی هرگز بر مسندش تکیه نمی‌زدی. می‌گوییم: مردم حقی را که از ما ضایع شده بود، ترک کرده‌اند... چیزی که ما را از دست‌یابی به آن بعد از وفات رسول خدا ﷺ منع کرده‌اید، پیمانی بود که مدت‌ها پیش برای ما بسته شده بود و اگر به ما امر شود که آن را با همان شکلی که باز داشته شده، باز پس بگیریم بهترین شکل آن را پس می‌گیریم، به کسی برای ترک حقی عیب گرفته نمی‌شود، فقط کسی مورد عیب قرار می‌گیرد که حقی را که متعلق به او نیست، بگیرد...^(۲)

۵- ابن عباس در پاسخ به نامه یزید که در آن از بیعت نکردن او با ابن زبیر سپاس‌گزاری کرده بود، نوشت: «ولی شما ای قریشیان! حق و حقوق ما و حکومتی را که از آن ما بود غصب کردید، بعد از این که حق ما را ضایع نمودید عدّه‌ای بی‌لیاقت را بر ما مسلط کردید، و کارتان مانند عملکرد قوم لوط، ثمود، اصحاب مدین و تکذیب‌کنندگان پیامبران بوده است.»^(۳)

۶- در حدیث عتبی که از پدرش نقل می‌کند، آمده است:

«هنگامی که امام حسین علیه السلام به سمت کوفه به راه افتاد، ابن عباس و ابن زبیر در

۱. همان: ص ۸۰.

۲. عیون الأخبار: ج ۱ ص ۶.

۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۰، انساب الأشراف: ج ۴ قسمت ۲ ص ۱۹، تذکرة الخواص: ص ۲۸۶ و

مکه گردهم آمدند، ابن عباس بر پهلوی ابن زبیر زد و این اشعار را خواند:

يَا لَكَ مِنْ قَنْبِرَةَ بِمَعْمَرٍ خَلَا لَكَ الْجَوَّ فَيِضِي وَأَصْفَرِي

وَنَقْرِي مَا شِئْتُ أَنْ تَنْقَرِي

ای پرنده چکاوک که در عمرانی زندگی می‌کنی! فضا برای تو خالی و

بی مانع ماند. پس تخم بگذار و نغمه سرایی کن و هر چه بخواهی

نوک منقار به زمین بزن. زیرا دام شکار و تله برداشته شد.

ای پسر زبیر! به خدا سوگند، حجاز برای تو خالی شد، این حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است که

به سوی عراق روان است.

ابن زبیر گفت: به خدا سوگند، کسی از شما برای رهبری و امارت شایسته‌تر

نیست.

او گفت: کسانی هستند که در مورد این مسأله در شک و تردید هستند، ولی ما در

یقین هستیم»^(۱)

۷- در روایت دیگری آمده:

ابن عباس، آن‌گاه که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه شقشقیه را خواند، گفت: «به

خدا سوگند، در عمرم بر هیچ سخنی این قدر تأسف نخوردم که برای این سخن

متأثر شدم که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این خطبه به جایی رسید که ادامه نداد.»^(۲)

بدیهی است که خطبه شقشقیه در نهایت درجه شکایت از دو نفری بوده که

خلافت را غصب کرده بودند.

برخی از سخنان ناقدان در باره خطبه شقشقیه

۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۲۰، شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۱۳۴.

۲. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۷.

در همین راستا ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

«شیخ ابوالخیر مصدق بن شیبیب واسطی در سال سیصد و سه به من گفت: من این خطبه را برای شیخ ابی محمد عبد الله بن احمد معروف به ابن خشاب خواندم. زمانی که به این جا رسیدم، او به من گفت: اگر شنیده بودم ابن عباس این گونه گفته است، به او می‌گفتم: ای ابن عباس! آیا در ذهن و قلب پسر عمویت چیزی باقی مانده که در این مورد بازگو نکرده باشد که به چیزی تأسف خوردی که به جایی رسید که ادامه نداد؟! به خدا سوگند، او از اولین و آخرین بازنگشته و در درونش چیزی باقی نمانده که از کسی بیان نکرده باشد، جز پیامبر خدا ﷺ.»

مصدق گفت: ابن خشاب، فرد شوخ طبعی بود. به او گفتم: آیا تو معتقدی که آن ساختگی است؟

گفت: نه، به خدا این گونه نیست. من می‌دانستم که این سخن اوست، همان طور که می‌دانم تو مصدق هستی.

به او گفتم: بسیاری از مردم می‌گویند: این خطبه از سخنان رضی رضی الله عنه است. او گفت: این سخنان و این اسلوب از رضی و غیر او بعید است. ما به بررسی سخنان و نوشته‌های نثرگونه سید رضی پرداختیم و این گونه سخنی در کلامش نیافتیم...

سپس گفت: به خدا سوگند، این خطبه دویست سال پیش از رضی در کتاب‌های مختلف ذکر شده است، من این خطبه را با خطی که آن را می‌شناختم در کتاب‌هایی دیده‌ام. من خط آن عالم و اهل ادبی که این خطبه را به رشته تحریر درآورده می‌شناسم که پیش از تولد نقیب ابو احمد پدر رضی بوده است.

گفتم: من بسیاری از قسمت‌های این خطبه را در نوشته‌های ابوالقاسم بلخی امام معتزله ای بغدادیان یافته‌ام. وی در زمان دولت «المقتدر» می‌زیسته و بسیار پیش از آن

که رضی به دنیا بیاید، زندگی می‌کرده است.

هم‌چنین برخی از قسمت‌های این خطبه را در کتاب ابو جعفر بن قبه یکی از متکلمان امامیه، همان کتاب معروف به «الانصاف» یافته‌ام. ابو جعفر نیز از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی بود. وی در عصری از دنیا رفت که هنوز سید رضی به دنیا نیامده بود.^(۱)

موضع خواص اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام در قبال مسأله خلافت

خواص یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام که خود از بهترین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند همگی در روز سقیفه تأکید کرده‌اند که خلافت فقط برازنده امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است.

ما در اوایل پاسخ‌گویی به این پرسش مطلبی نیز در این مورد ذکر کردیم. البته برخی دیگر از این مورد را به هنگام پاسخ‌گویی به پرسش چهارم بیان خواهیم کرد، مسأله‌ای که حائز اهمیت است این که سخنان بسیاری درباره عدم رضایت از وضع به وجود آمده، از این افراد وجود دارد.

موضع ابوذر در قبال مسأله خلافت

در این باره حافظ، ابن مردویه در کتاب «المناقب»^(۲) با ذکر سند از داوود بن ابی عوف از معاویه بن ابی ثعلبه لیبی این گونه نقل می‌کند:
داوود می‌گوید: لیبی به من گفت: «آیا نمی‌خواهی حدیثی را برای تو نقل کنم که از بقیه متفاوت باشد؟
گفتم: آری.

گفت: ابوذر در بستر بیماری بود که به علی علیه السلام سفارش کرد.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۲۰۵ و ۲۰۶.

۲. آن سان که در مناقب عبدالله شافعی ص ۸۷ (مخطوط) آمده.

برخی که در اطرافش بودند گفتند: اگر به امیر المؤمنین عمر سفارش می‌کردی بهتر از این بود که به علی سفارش کنی.

او گفت: به خدا سوگند، من به امیر المؤمنین واقعی سفارش کرده‌ام. به خدا سوگند، فقط او امیر المؤمنین است. او بهاری است که در میان شما زندگی می‌کند، اگر تنهایتان بگذارد تمام مردم رهایتان می‌کنند و زمین شما را رها خواهد کرد.

گفتند: ای ابوذر! ما می‌دانیم که دوست داشتنی‌ترین صحابه نزد رسول خدا ﷺ همان است که در نزد تو دوست داشتنی‌تر است.

ابوذر گفت: آری این گونه است.

به او گفتند: کدام یک از آن‌ها برای تو بهتر و دوست داشتنی‌تر است؟

ابوذر گفت: این بزرگ مرد ستم‌دیده که حقش پایمال شده است، منظورش علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (۱)

موضع حدیفه در قبال مسأله خلافت

نمونه دیگر روایتی است که ابی شریح نقل می‌کند. او می‌گوید:

«هنگامی که حدیفه به مداین آمد، ما می‌دانستیم که حسن علیه السلام و عمار در کوفه مردم را به علی علیه السلام فرا می‌خوانند.

حدیفه گفت: حسن علیه السلام و عمار آمده‌اند و شما را به علی علیه السلام فرا می‌خوانند که هر کس دوست دارد امیر المؤمنین واقعی واقعی را ببیند، به حضور که علی بن ابی طالب علیه السلام برود. (۲)

موضع برخی از صحابه در قبال مسأله خلافت با توجه به شورا

۱. ملحقات احقاق الحق: ج ۸ ص ۶۷۹.

۲. انساب الاشراف: ج ۲ ص ۳۶۶.

در نمونه دیگر یعقوبی می‌گوید:

«گروهی به علی بن ابی طالب علیه السلام گرایش داشتند و در گفتار، نظر خود را به عثمان وا نمود می‌کردند. راوی می‌گوید: من وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، دیدم مردی به زانو نشسته و افسوس می‌خورد؛ گویی دنیا حق او بوده و آن را از او گرفته‌اند. او می‌گفت: وای از این قریشیان، این مسأله آنان را از اهل بیت پیامبرشان جدا کرد؛ اهل بیتی که نخستین مؤمنان از میان آنان بودند، کسانی که پسر عموی پیامبر از میان آنان بود، داناترین و فقیه‌ترین فرد به احکام الهی در میان آنان بود و بزرگ‌ترین مدافع اسلام در میان این اهل بیت بود.

به خدا سوگند، آنان خود را از هدایت‌گر برتر و پاک و آراسته محروم ساختند، آنان خواهان اصلاح در امت نیستند، بلکه دنیا را بر جهان آخرت ترجیح داده‌اند. از رحمت خدا دور باد و ننگ بر گروه ستمگران باد.

من به او نزدیک شدم و گفتم: خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟ و این مرد کیست؟

گفت: من مقداد بن عمرو هستم و این مرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

به او گفتم: آیا نمی‌خواهید علیه آنان قیام کنید؟ من یاور شما هستم.

گفت: ای برادرزاده من! این مسأله نیازمند فردی بیش از یک مرد و دو مرد است.

من از آن جا بیرون آمدم، در راه بازگشت ابوذر را دیدم و مسأله را برای او

باز گفتم.

او به من گفت: برادرم مقداد درست گفته است...»^(۱)

نمونه دیگر را ابن ابی الحدید معتزلی به هنگام سخن در باب شورا از شعبی از

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۵۱.

کتاب «شورا و مقتل عثمان» نقل می‌کند و می‌گوید:

«این روایت را ابوبکر احمد ابن عبد العزیز جوهری در بخش اضافات کتاب «سقیفه» نیز ذکر کرده است.»

ابن ابی الحدید در ضمن کلامی در باب حوادث بعد از بیعت عثمان می‌گوید: «عوانه گفت: یزید بن جریر از شعبی، از شقیق بن مسلمه نقل می‌کند، شقیق می‌گوید: وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام نزد خاندان خود رفت، به عموزادگانش گفت: ای پسران عبدالمطلب! قوم شما بعد از وفات پیامبر، با شما دشمنی کردند، همان طور که در دوران زندگی آن حضرت دشمنی نمودند. اگر از قومتان اطاعت کنید هرگز از شما نخواهند پذیرفت. به خدا سوگند، اینان جز با شمشیر به سوی حق بر نخواهند گشت.»

او در ادامه گفت: عبدالله بن عمر نیز نزد آنان بود و تمامی این سخنان را شنید، او به علی علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابالحسن! آیا می‌خواهی آن‌ها یکدیگر را به قتل برسانند؟!

امام فرمود: ساکت شو وای بر تو! به خدا سوگند، اگر پدر تو نبود هیچ یک از افراد قبیله ابن عفان و ابن عوف نمی‌توانستند با من دشمنی کنند.

در این هنگام عبدالله برخاست و از آن محفل خارج شد...»

شعبی می‌گوید: «فردای همان روز مقداد بیرون آمد و با عبدالرحمان بن عوف ملاقات کرد، دست او را گرفت و گفت: اگر در آن چه انجام داده‌ای خدا را در نظر گرفته‌ای، خدا ثواب دنیا و جهان آخرت را به تو بدهد، و اگر دنیا را می‌خواهی خدا مالت را فزونی بخشد.»

عبدالرحمان گفت: گوش بده خدا تو را رحمت کند گوش کن!

مقداد گفت: به خدا سوگند، گوش نمی‌دهم.

آن‌گاه دستش را از دست عبدالرحمان کشید و رفت تا به حضور علی علیه السلام رسید و آن‌گاه گفت: به پا خیز و با اینان بجنگ تا ما نیز با تو به پا خیزیم و بجنگیم.

علی علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند با چه کسی بجنگم!؟

در این هنگام عمار بن یاسر وارد شد و می‌گفت:

یا ناعی الإسلام قم فانه قد مات عرف ویدا نکر

ای سوگواری کننده! برخیز و برای مرگ اسلام سوگواری کن؛ که نیکی

و مهرورزی از بین رفت و منکرات آشکار شد.

هان به خدا سوگند، اگر همراهانی داشتم با آنان می‌جنگیدم. به خدا سوگند، اگر

یکی از آنان را بکشی من به یقین دومین نفر خواهم بود که آن‌ها را می‌کشم.

علی علیه السلام فرمود: ای ابا یقظان! به خدا سوگند، برای جنگ با آنان یاری نمی‌بینم.

نمی‌خواهم شما را وارد کاری کنم که توان آن را ندارید.

علی علیه السلام در خانه خود ماند، گروهی از اهل بیتش نیز با او بودند، هیچ کس به

خاطر ترس از عثمان نزد آن حضرت نمی‌رفت. ^(۱)

او در ادامه می‌گوید: «عوانه از اسماعیل نقل می‌کند که شعبی گفت:

عبدالرحمان بن جندب از پدرش جندب بن عبدالله ازدی نقل کرد که او می‌گفت:

هنگامی که مردم با عثمان بیعت می‌کردند من در مدینه بودم، نزد مقداد بن عمرو

رفتم و نشستیم، شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند، فاجعه‌ای را بدتر از این فاجعه که

بر اهالی این خانه گذشت ندیدم.

عبدالرحمان بن عوف نیز در آن جا نشسته بود، به من گفت: ای مقداد! تو کجا و

این حرف‌ها کجا؟!

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۵۴ و ۵۵.

مقداد گفت: به خدا سوگند، همان گونه که رسول خدا ﷺ را دوست داشتم اینان را نیز دوست می دارم. من از این کردار قریش و دست درازی آنان به مردم و سپس قاپیدن حکومت رسول خدا ﷺ از خاندان او، درشگفتم.

عبدالرحمان گفت: هان، به خدا سوگند، من جانم را فدای آن ها کردم.

مقداد گفت: آگاه باشید، به خدا قسم، مردی را از میان خاندانی رها کرده اید که فقط به حق فرمان می دهند و به عدالت داوری می کنند، آگاه باش به خدا قسم، اگر من یارانی داشتم، با اینان می جنگیدم همان طوری که در جنگ بدر و احد جنگیدم. عبدالرحمان گفت: مادرت به عزایت بنشیند، این سخن را به مردم نرسان. من بیم آن دارم که تو فتنه گر و جدایی طلب باشی.

مقداد گفت: به راستی کسی که به حق و اهل آن و صاحبان امر فرابخواند هیچ گاه فتنه گر نخواهد بود، ولی آن کس که مردم را در باطل رها کند و هوا و هوس های خود را بر حق، ترجیح دهد، او فتنه گر و جدایی طلب خواهد بود.

راوی می گوید: در این هنگام صورت عبدالرحمان از خشم تیره شد... سپس مقداد از پیش او بلند شد و رفت.

جندب بن عبدالله می گوید: من به دنبال او رفتم و به او گفتم: ای عبدالله! من از یاران تو هستم.

او گفت: خدا تو را رحمت کند، این مسأله چیزی نیست که با دو و سه مرد قابل حل باشد.

جندب می گوید: من فوری نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفتم و در حضور آن حضرت نشستم و گفتم: ای ابالحسن! به خدا سوگند، با این عملی که قوم تو با شما انجام دادند، چه خواهی کرد؟

فرمود:

صبر جمیل والله المستعان؛

صبر می‌کنیم و خدا یار و یاور ماست.

به او گفتم: به خدا قسم، تو نهایت صبری.

فرمود: اگر صبر نکنم چه کنم؟

گفتم: من چندی پیش نزد مقداد و عبدالرحمان بن عوف بودم. آن‌ها چنین و چنان گفتند. سپس مقداد بلند شد که برود، من دنبال او رفتم و به او چنین گفتم.

او به من گفت: باید این‌گونه عمل کنیم.

علی علیه السلام فرمود: مقداد راست می‌گوید. چه کار کنم؟

گفتم: در میان مردم به پا خیز و آنان را به خویش فرا بخوان. به آنان بگو که تو نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بوده‌ای، از آنان بخواه که تو را در برابر آنان یاری دهند، اگر از میان صد تن آنان، ده نفر هم به تو لبیک گویند به وسیله آنان دیگران را به خود خواهی خواند. یا کشته می‌شوی، یا آنان را به سزای عملشان می‌رسانی، تو در نزد خدا بهترین دلیل را خواهی داشت.

امام فرمود: ای جناب! آیا امید داری که از صد تن آنان، ده نفر با من بیعت کند؟ گفتم: آری، امیدوارم که این‌گونه باشد.

فرمود: ولی من به این مسأله امیدوار نیستم. به خدا سوگند، از صد تن آنان یک نفر هم لبیک نخواهد گفت. و به زودی به تو خواهیم گفت که مردم به قریش چشم دوخته‌اند و خواهند گفت: آنان خویشان و قبیله محمد هستند. و قریش می‌گویند: خاندان محمد می‌پندارند با نبوت او بر دیگر مردم برتری دارند و به امر خلافت از قریش شایسته‌ترند، اگر این امر به آن‌ها واگذار شود، هرگز تا ابد آن را از دستشان خارج نخواهند ساخت. و اگر این امر در دست غیر آن‌ها باشد، قریش بین خود خواهند گردانید. نه به خدا سوگند، آن‌ها این امر را هرگز با راحتی به ما نخواهند داد.

به او گفتم: فدایت گردم، ای پسر عموی پیامبر خدا! به راستی با این سخن دلم را شکافتی، آیا به من اجازه می دهی به شهر برگردم و سخن تو را به مردم بگویم و آنها را به سوی شما فرا بخوانم؟

فرمود: ای جنذب! اکنون وقت این کار نیست.

جنذب می گوید: من به سمت عراق به راه افتادم و همواره برتری علی عَلَيْهِ السَّلَام را برای مردم بازگو می کردم، مردی را ندیدم که بگوید: این سخن را دوست ندارم. جالب ترین سخنانی که در این مجال شنیدم، سخن کسی بود که می گفت: این سخنان را رها کن و به امری بپرداز که سودی برای تو داشته باشد.

من گفتم: این سخنان هم به من و هم به تو سود می رساند.

او برخاست و از نزد من دور شد.

احمد بن عبدالعزیز جوهری در این باره افزوده است:

تا این که این مسأله به ولید بن عقبه که والی ما بود رسید، او مرا احضار کرد و به زندان انداخت.

تا این که برخی درباره من واسطه شدند و او مرا از زندان آزاد کرد.

در روایت جوهری آمده: او گفت:

عمار بن یاسر آن روز فریاد برآورد: ای مسلمانان! ما این سخنان را طافت نمی آوریم، ما افراد اندک خار و ذلیل بودیم، خدا ما را با دینش عزت بخشید، با رسول خود گرامی داشت، پس سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

ای قریشیان! تا به کی می خواهید خلافت را از اهل بیت پیامبرتان دور کنید و روزی به این فرد و روزی به فرد دیگر واگذار کنید؟! من ایمان دارم که خدا این مسأله را از شما بگیرد و در بین افرادی غیر از شما قرار دهد، همان طور که شما آن را از افراد لایق خلافت ربودید و آن را در میان افرادی قرار دادید که به هیچ وجه لیاقت آن را نداشتند.

هاشم بن ولید بن مغیره به عمار گفت: ای پسر سمیه! تو داری دشمنی می‌کنی، ما نیت تو را نمی‌دانیم چیست، تو را چه به قریش؟! تو در حدی نیستی که در مورد آنان و امارتشان سخن برانی. پس برو و از این مسأله کناره بگیر. در این هنگام همه فریاد برآوردند و به عمار گفتند که از موضعش عدول کند. عمار گفت: خدای را سپاس که پروردگار جهانیان است، هنوز یاران حق، گوشه‌نشین و خوار هستند.

آن‌گاه عمار بلند شد و رفت.^(۱)

ما بخش مفصلی از حوادثی که در این مجال به وقوع پیوسته برای شما بیان کردیم. البته پژوهش‌گر می‌تواند با مراجعه به کتاب‌های تاریخ و حدیث از چند و چون کلی این مسایل آگاه شود.

گفتنی است که در قسمت پاسخ‌گویی به پرسش چهارم از همین پرسش‌ها در مورد موضع صحابه سخنان بیش‌تری نقل خواهد شد.

سخنان برخی از بزرگان اهل تسنن و تطابق آن‌ها با موارد گفته شده

البته بیانات برخی از بزرگان اهل تسنن با مسایل ذکر شده تطابق دارد. فراتر این که برخی از بزرگان اهل تسنن و حتی آنان که به طور کامل روحیه‌ای بر خلاف اهل بیت علیهم‌السلام داشته‌اند، به حقانیت اهل بیت در قبال مسأله خلافت و هم‌چنین غمگین شدن ائمه علیهم‌السلام به خاطر سلب حق و حقوق آنان اشاره کرده‌اند.

سخنان عمر بن خطاب

۱. ابن ابی الحدید معتزلی از کتاب «سقیفه» جوهری و «موفقیات» زبیر بن بکار در این زمینه روایتی را از ابن عباس نقل می‌کند. ابن عباس می‌گوید:

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۵۶ - ۵۸.

من در یکی از کوچه‌های مدینه در حالی که دستم در دست عمر بود، داشتم با او قدم می‌زدم. عمر به من گفت: ای ابن عباس! من می‌پندارم که دوستت مظلوم واقع شده است.

پیش خودم گفتم: به خدا سوگند، پیش از این چنین نگفته است. آن‌گاه به عمر گفتم: ای امیر المؤمنین! اگر مظلوم است، حش را به او برگردانید. ناگاه عمر دستش را از من جدا کرد و با سرعت تمام همه‌کنان به راه افتاد، سپس ایستاد، من به او رسیدم. به من گفت: ای ابن عباس! به گمان من امت فقط دوست تو را به خاطر سن کم او، از خلافت باز داشتند.

پیش خود گفتم: این سخن او از نظر قبلی او بدتر است. از این رو به عمر گفتم: به خدا سوگند، خدا او را کوچک نشمرد آن‌گاه که سوره براءت را از ابوبکر ستاند.^(۱) ۲. روایتی دیگر در این باره را ابن عباس به هنگام رهسپار شدنش با عمر به سمت شام دارد. ابن عباس می‌گوید: عمر به من گفت: ای ابن عباس! من از پسر عمویت به تو شکایت می‌کنم، من از او خواستم که با من به شام رهسپار گردد، ولی او این کار را نکرد، از این رو می‌بینم همواره او از ما ناراحت است، به نظر تو چرا از ما درخشم و ناراحت است؟

گفتم: ای امیر المؤمنین! شما بهتر می‌دانید.

عمر گفت: من گمان می‌کنم او هنوز به خاطر از دست دادن خلافت ناراحت است. گفتم: آری، چرا که به نظر او رسول خدا ﷺ او را به عنوان خلیفه برگزیده است. عمر گفت: ای ابن عباس! رسول خدا ﷺ مسأله خلافت را برانزده او می‌دانست، ولی چه خواهد شد اگر خدا این امر را بر او نمی‌خواست...؟!^(۲)

۱. همان: ج ۶ ص ۴۵، ج ۱۲ ص ۴۶ با اندکی تفاوت.

۲. همان: ج ۱۲ ص ۷۸.

در روایت دیگری آمده:

عمر گفت: رسول خدا ﷺ می‌خواست امر خلافت را به هنگامی که در بستر بیماری بود به او گوشزد کند، ولی من به خاطر ترس از فتنه و نشر اسلام مانع شدم. رسول خدا ﷺ فهمید من در سر چه می‌پرورانم، چیزی نگفت، و خدا آن چه شدنی است، آشکار کرد. (۱)

۳. در پایان بخش پاسخ گویی به پرسش ششم گفت و گویی از عمر خواهیم آورد که او در ضمن گفت و گویش با ابن عباس به وضوح برحق امیر مؤمنان علی علیه السلام بر خلافت تأکید می‌کند، و مسأله عدول از خلافت حضرت علی علیه السلام را با مسایلی نظیر آن چه که ذکر کردیم، توجیه می‌کند.

۴. در گفت و گویی دیگر با ابن عباس آمده است:

ابن عباس می‌گوید: عمر انگشتانش را در انگشتان دستانم گره زده بود و راه می‌رفتیم تا این که بقیع را پشت سر نهادیم. در این هنگام عمر به من گفت: ای ابن عباس! به خدا سوگند، این دوست تو، از همه مردم برای مسأله خلافت بعد از وفات پیامبر خدا ﷺ شایسته‌تر بود، ولی من از دو مسأله ترسیدم.

ابن عباس می‌گوید: او دلیلی آورد که ناگزیر بودم که از او پرسم. از این رو گفتم: ای امیرالمؤمنین! این دو دلیل چیست؟

عمر گفت: از کم سن و سالی او و عشق و علاقه زیاد او به فرزندان عبدالمطلب بیم داشتیم. (۲)

۵. گفت و گویی دیگری نیز عمر با ابن عباس داشت که آن گفت و گو نیز در همین

سمت و سو بوده است.

۱. همان: ص ۷۹.

۲. همان.

۶. در ششمین گفت و گو که بین عمر و ابن عباس بوده، آمده است:
ابن عباس می‌گوید: شبی من با عمر در مسیری می‌رفتیم، او سوار بر استری بود و من سوار بر اسب بودم. عمر آیه‌ای را خواند که در آن از علی بن ابی طالب یاد کرد و به من گفت: به خدا سوگند، ای فرزندان عبدالمطلب! به یقین علی در میان شما از من و ابوبکر برای خلافت شایسته‌تر بود.^(۱)

۷. در گفت و گوی هفتم آمده است: عمر گفت:

شاید شما بگویید: ابوبکر می‌خواست خلافت را به شما بازگرداند، ولی او هرگز این‌گونه نبود. اگر نظر ابوبکر در مورد خلیفه بعد از خود نبود، من خلافت را به شما باز می‌گرداندم، اگر او انجام می‌داد قبیله شما نمی‌پذیرفتند، چرا که آن‌ها به شما به مانند گاوی که به قصاب نگاه می‌کند، می‌نگرند.^(۲)

۸. مغیره بن شعبه می‌گوید:

من نزد عمر بن خطاب بودم، کسی نزد ما نبود، ناگاه شخصی آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! در میان اصحاب رسول خدا ﷺ کسانی هستند که ادعا می‌کنند آن چه ابوبکر درباره خود و تو انجام داده، کردار خود او نبوده. در واقع بدون مشورت کاری کرده است. آن‌ها گفتند: بیایید پیمان ببندیم که دیگر چنین نکنیم.

عمر گفت: آنان کجا هستند؟

او گفت: در خانه طلحه هستند.

عمر برخاست به سمت آنان رفت. من نیز به راه افتادم. او به شدت عصبانی بود. وقتی آن‌ها عمر را دیدند ناراحت شدند و فهمیدند که کسی خبر را به او

رسانده است.

۱. محاضرات الأدباء: ج ۲ ص ۴۷۸.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

عمر جلوی آن‌ها ایستاد و گفت: آیا شما این چنین گفته‌اید؟ به خدا سوگند، مادامی که چهار چیز را دوست نداشته باشید، یکدیگر را دوست نخواهید داشت: انسان و شیطان، شیطان که او را اغوا می‌کند و انسان او را لعنت می‌کند و آتش و آبی که آتش را خاموش می‌کند و همان، آتش را به زبانه می‌کشد. هنوز نوبت شما نشده است. موعده شما زمانی خواهد بود که مسیح خارج گردد.

او می‌گوید: آن‌ها پراکنده شدند و هر کدام به سمتی رفتند.

مغیره می‌گوید: آن‌گاه عمر به من رو کرد و گفت: در پی علی بن ابی طالب برو و او را نگاه دار.

گفتم: او چنین نمی‌کند ای امیر المؤمنین! او خشمگین است.

دوباره گفت: در پی او برو و او را دریاب، وگرنه به تو می‌گویم: ای پسر زن دَباع، من در پی او رفتم به او گفتم: برای امام خود در موضع خودت باش، بردبار باش، او سلطان است، او و تو پیشیمان خواهید شد.

گفت: عمر آمد و گفت: به خدا سوگند، این مسأله فقط زیر سر توست.

علی علیه السلام گفت: مواظب باش که تو کسی نیستی که از تو اطاعت کنیم، آن‌گاه بر ضد تو اقدام نماییم.

او گفت: آیا دوست داری تو به جای او باشی؟

گفت: نه، ولی ما تو را به یاد چیزی خواهیم انداخت که از یاد برده‌ای.

عمر به من رو کرد و گفت: برگرد. از ما به هنگام عصبانیت چیزی شنیدی که تو را کفایت می‌کند.

من اندکی دور شدم، اما توقف نکردم و ترسیدم بین آن دو اتفاقی بیفتد و من نزدیک آن‌ها باشم. آن‌ها به گفت‌وگو پرداختند؛ نه خشمگین بودند و نه از سخنان یکدیگر راضی، سپس دیدم که هر دو می‌خندند و از هم دور شدند.

عمر نزد من آمد، با او به راه افتادم و به او گفتم: خدا تو را ببخشد، آیا عصبانی شدی؟

او به علی ع اشاره کرد و گفت: به خدا سوگند، اگر شوخ طبعی او نبود، در ولایتش شکی نمی‌کردم؛ حتی اگر خلاف میل قریش باشد.^(۱)

سخنی از عثمان بن عفان

۹. بن ابی الحدید معتزلی گفت وگویی طولانی را از عثمان و ابن عباس از زبیر بن بکار با ذکر سند آورده است. در آن گفت وگو عثمان گفت:

ای ابن عباس! به خدا سوگند، من تو را به اسلام و رحمت می‌شناسم، به خدا سوگند، من به شما گرایش داشتم. به خدا سوگند، دوست داشتم امر خلافت در بین شما باشد، نه بر عهده من. اگر بر عهده شما بود خود یکی از کسانی بودم که شما را حمایت می‌کردم و به خدا سوگند، کرداری از من می‌دیدید که از این رفتارم بسیار شایسته‌تر بود. من می‌دانستم که خلافت از آن شماست، ولی قوم شما مانع امر شدند و عده‌ای دیگر را به جای شما گذاشتند، به خدا سوگند، نمی‌دانم آیا شما را از آن دور کنم یا آن را از شما دور نمایم؟

ابن عباس به عثمان پاسخ داد: اندکی صبر کن ای امیر المؤمنین!... اما این که قوم ما مانع خلافت ما شدند. از روی حسادت بوده، به خدا سوگند، تو بهتر می‌دانی و به خدا سوگند، تو بهتر می‌دانی که چگونه به ما ستم شد. خدا تنها داور بین ما و بین قوم ماست....^(۲)

۱. العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۹.

نامه معاویه به محمد بن ابوبکر

۱۰. نصر بن مزاحم می‌نویسد:

محمد بن ابی بکر به معاویه نامه‌ای نوشت و در آن به اختلاف معاویه با امیر مؤمنان علی علیه السلام و ستیز او با حضرتش اعتراض کرد.

وی در ادامه می‌نویسد: معاویه نامه‌ای نوشته که در آن به مسأله تعدی دو خلیفه نخستین بر امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره شده است. در آن چنین آمده است:

از معاویه بن ابی سفیان به محمد بن ابی بکر، ذلیل کننده پدرش...

اما بعد، نامه‌ات به من رسید، در آن یادآور شدی که خدا با قدرت و سلطنت خود پیامبرش را برگزید، همراه با سخنانی که ساخته و پرداخته بودی که نشان‌گر سستی رأی تو و نکوهش پدرت بود.

در آن از حق فرزند ابی طالب سخن به میان آوردی و از سابقه‌ای که دارد و نزدیکی او با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاری کردنش به او سخن گفته بودی... ما و پدرت در زمان پیامبرمان صلی الله علیه و آله در کنار یکدیگر بودیم و حق فرزند ابوطالب را بر خود استوار و ثابت می‌دیدیم و فضیلت و برتری او بر هر دوی ما به طور کامل روشن و آشکار بود. اما هنگامی که خدا برای پیامبرش آن را که نزد خود داشت برگزید، آن چه را که به او وعده کرده بود به طور کامل به جای آورد، دعوتش را آشکار ساخت و حجتش را به پیروزی رسانید، خدا او را به سوی خود فراخواند؛ پدرت و فاروقش (عمر) نخستین کسانی بودند که به زور و ناروا او (علی علیه السلام) را از حقش محروم کردند و به مخالفتش برخاستند. کاری که از پیش بر انجامش اتفاق کرده و مقدماتش را فراهم کرده بودند.

آن‌گاه پدرت و عمر از او خواستند تا با ایشان بیعت کند، ولی او دامن از ایشان کشید و از همکاری و بیعت با آنان کوتاه آمد.

آن دونیز زهر رنج و عذاب روحی به کامش ریختند و قصد جانش کردند، تا این که سر تسلیم فرود آورد و با آنان بیعت نمود. ولی با وجود این، آن دو او را در کارهایشان دخالتی ندادند و اسرار خویش را از او پوشیده داشتند.

سپس نوبت به سومین ایشان، عثمان بن عفان رسید که او نیز همان شیوه ایشان را در پیش گرفت. پدرت زمینه را برای او فراهم کرد و برای حکومت او تخت آماده کرد.

بنابراین اگر کار ما درست است پدرت نخستین کسی است که آن را بنا نهاد و اگر کار ما ستم است، پدرت آن را تأسیس کرد. ما شریکان او هستیم که به شیوه او اقتدا کردیم. اگر پیش از ما پدرت با علی بن ابی طالب مخالفت نمی کرد، ما با او مخالفت نمی کردیم و تسلیم او بودیم، ولی وقتی دیدیم پدرت چنین رفتار کرد، پا به جای پای او نهادیم و از شیوه او پیروی کردیم. پس هر چه می خواهی برای پدرت عیب جویی کن یا رهایش کن...^(۱)

طبری می نویسد: هشام به نقل از ابی مخنف می گوید:

یزید بن ظبیان همدانی به من گفت: هنگامی که معاویه بن ابی سفیان حکومت را به دست گرفت، محمد بن ابی بکر به او نامه ای نوشت.

وی مکاتبات بین این دو را ذکر کرده که دوست نداشتیم آن ها را ذکر کنم، چرا که در ضمن آن گفت و گوها مسائلی ذکر شده بود که صلاح نمی دانم به گوش عموم مردم برسد.^(۲)

۱. وقعة الصفین: ص ۱۱۸ - ۱۲۱ و ر.ک: شرح نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۸۸، انساب الأشراف: ج ۳ ص ۱۶۵، مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۰ - ۲۲.
۲. تاریخ طبری: ج ۳، ص ۶۸.

ابن اثیر نیز مطلبی درست با همین مضمون و یا نزدیک به آن، ذکر کرده است.^(۱) این دو عالم سنی همان طور که مشاهده می‌کنید، مکاتبات یادشده را تکذیب نکرده‌اند، بلکه به این دلیل که صلاح نیست به گوش عموم مردم برسد آن‌ها را ذکر نکرده‌اند.

آری، گویی مهم‌ترین مسأله خشنودی و راضی بودن عموم مردم است، نه ثبت حقایق و بیان واقعیت‌ها.

سخنان دیگری از معاویه

۱۱. نصر بن مزاحم نیز نامه‌ای را آورده که معاویه به امیرمؤمنان علی ع فرستاده بود. در آن نامه آمده است: معاویه می‌گوید:

اما بعد، خداوند محمد را برای علمش برگزید، او را امین وحی خویش و فرستاده‌ای بین بندگانش قرار داد، در میان مسلمانان برای او یارانی برگزید و آنان به اندازه منزلتشان در اسلام قدر و شأن داشتند. برترین آنان در اسلام و خیر خواه خدا و رسول او، خلیفه بعد از او بود. سپس خلیفه دوم از پس او و سومین آنان، عثمان مظلوم بود.

ولی تو به همه آنان حسادت کردی و با همه آنان گردنکشی نمودی، ما آن سرپیچی را از نگاه‌های خشم آلود، سخنان ناهنجار، آه‌هایی که از دل بر می‌کشیدی و تأخیر تو از بیعت با آنان درمی‌یافتیم و می‌دیدیم که به سان کشاندن شتر حلقه در بینی کشانده می‌شدی تا با اکراه بیعت کنی...^(۲)

البته پیش‌تر نیز در ضمن بیانات امیرمؤمنان علی ع به نامه معاویه به امام اشاره

۱. الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۱۵۷.

۲. وقعة صفین: ص ۸۶ و ۸۷. و ر.ک: شرح نهج البلاغه: ج ۱۵ ص ۷۴، انساب الأشراف: ج ۳ ص ۶۶ و ۶۷، المناقب، خوارزمی: ص ۲۵۱، العقد الفرید: ج ۴ ص ۳۰۷ و ۳۰۸، صبح الأعشی: ج ۱ ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

شد که معاویه بر آن حضرت به جهت ناراحتی او از بیعت با ابوبکر خرده گرفته بود. ۱۲. در روایتی آمده:

روزی امام حسن علیه السلام نزد معاویه بود، در این هنگام بین آن دو درگیری لفظی درگرفت. آن گاه معاویه به امام حسن علیه السلام سیصد هزار (درهم یا دینار) عطا کرد. زمانی که امام حسن علیه السلام از نزد معاویه بیرون رفت، یزید به پدرش گفت: به خدا سوگند، تا کنون ندیده بودم مردی بدین شکل با تو رفتار کند و تو دستور دهی سیصد هزار هم به او بدهند. معاویه گفت: پسرم! به راستی این حق، حق آنان است، پس هر کس از آنان نزد تو آمد، در این گونه رفتار با آنها کوشا باش.^(۱)

سخنی از عمرو بن عاص

۱۳. در مجلس معاویه بن ابی سفیان بین امام حسن علیه السلام و عمرو بن عاص درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت و گویی شد. عمرو بن عاص گفت: علی ابوبکر را مورد سرزنش قرار داد و به او ناسزا گفت و از خلافت او دل خوشی نداشت، از بیعت با او نیز خود داری می کرد، ولی در نهایت با بی میلی تن به بیعت داد...^(۲)

سخنی از عبدالله بن زبیر

۱۴. در نقلی دیگر، عبدالله بن زبیر در مجلسی که ابن عباس نیز حضور داشت با اشاره به او گفت:

گروهی از مردم می پندارند که بیعت با ابوبکر غلط، فرصت طلبی و شتاب زده و چیره گی بوده است. همان که شأن ابوبکر بزرگ تر از این است که در مورد او چنین

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۱۲.

۲. همان: ج ۶ ص ۲۸۷.

گفته شود. آن‌ها ادعا می‌کنند اگر این‌گونه نمی‌شد، خلافت در دست آنان می‌بود... ابن عباس گفت: آرام باش ای کسی که درباره ابوبکر، عمر و خلافت سخن می‌گویی. همان که به خدا سوگند، نه آنان بهره‌ای برده‌اند و نه کسی از آنان بهره‌ای برده است؛ جز آن که دوست ما از آن‌ها بهتر بود و پیش از ما کسی بر او خورده نگرفت و اگر دوست ما به خلافت می‌رسید از هر کس دیگری شایستگی این مهم را در خود داشت. (۱)

البته احادیثی که اهل تسنن در این مورد بیان داشته‌اند، بسیار است که پژوهش‌گر آن‌ها را به صورت پراکنده در ضمن روایات و حادثه‌ها می‌یابد. نکته مهم این که همه آن‌ها به عدم رضایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام از وضع به وجود آمده در مورد مسأله خلافت، اشاره دارند.

سخنی از علی بن فارقی

ابن ابی الحدید معتزلی در همین مورد می‌گوید:

از علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام راستگو بوده است؟
گفت: آری.

گفتم: پس چرا با وجود این که او راستگو بوده، ابوبکر فدک را به او بازگرداند؟ او لبخندی زد، آن‌گاه با وجود ترش مزاجی و عدم شوخ طبعی که داشت، سخنی لطیف و بسیار زیبا گفت، او گفت: اگر آن روز خلافت را فقط با این ادعا که فاطمه علیها السلام راستگو بوده، به او می‌داد، فردای آن روز فاطمه علیها السلام می‌آمد و برای همسرش نیز خلافت را درخواست می‌کرد و ابوبکر را از مقامی که داشت پایین می‌کشید.

این مسأله چیزی است که امکان اعتذار و موافقت با آن وجود نداشت، زیرا او با این رفتار در وجود خود تأیید کرده که فاطمه علیها السلام در ادّعی خود راستگو بوده؛ بدون این که به دلیل و شاهدی نیاز باشد و این سخن به طور کامل درست است، حتی اگر آن را به صورت شوخی و... بیان دارند.^(۱)

همان طوری که مشاهده می کنید، همه این ها اشاره دارند که اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه بر سر حق و حقوق خود کوتاهی نکرده اند. اگر آنان می توانستند به یقین حق خود را باز می گرداندند.

رویدادهایی در عدم اقرار اهل بیت علیهم السلام برای خلافت

اکنون به حوادث و رویدادهایی می پردازیم که نشانگر آن است که اهل بیت علیهم السلام به آن چه که در مورد مسأله خلافت رخ داده، اقرار نکرده اند.

مسأله دوم: از مسایلی که بر عدم اقرار اهل بیت علیهم السلام و افراد نزدیک به ایشان به مسائل پیش آمده در مورد امر خلافت و سپس سکوت کردن در قبال آن دلالت دارد، حوادث و رویدادهای تاریخی است که مورخان و محدثان در مورد اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده اند؛ حوادثی که معمولاً بر اثر فشارهای موجود بر ایشان و بر اثر اقدامات اهل بیت علیهم السلام علیه نظام های حاکم رخ داده است.

رویدادهای سقیفه

۱ - از مسائل حتمی، آشکار و مشهور بعد از رویداد سقیفه این است که امیر مؤمنان علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام و یاران خود بعد از جریان پیش آمده، در خانه خود گردهم آمدند و آن گاه که ابوبکر آن ها را برای بیعت فراخواند، از بیعت با ابوبکر

۱. همان: ج ۱۶ ص ۲۸۴.

خودداری کردند در مقابل آن‌ها را تحت فشار قرار دادند و ابوبکر و اطرافیانش بعدها با برخوردهای خشونت آمیز و قهری آن‌ها را به بیعت کشاندند. این موضوع به تفصیل در جای خود ذکر شده که این جاگنجایش آن را ندارد.^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می‌نویسد:

مسعودی می‌گوید: عروة بن زبیر برادرش عبدالله را در زمینه حصر بنی هاشم در شعب و برای آتش زدن آن‌ها هیزم جمع می‌کرد، این گونه عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: من می‌خواهم این گونه عمل کنم تا مسلمانان پراکنده نشده و دچار اختلاف نشوند، دارای وحدت کلمه باشند و همگی از من فرمان برند. عمر بن خطاب با بنی هاشم آن‌گاه که در بیعت با ابوبکر تأخیر کردند این گونه رفتار کرد و برای آنان هیزم آماده کرد تا آنان را در خانه ایشان بسوزاند.^(۲)

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶، الإمامة والسیاسة: ج ۱، ص ۱۵، شرح نهج البلاغة: ج ۶، ص ۴۵.
 ۲. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۱۴۷، در مروج الذهب (چاپ بولاق، مصر سال ۱۲۸۳ هـ ق)، ج ۲ ص ۷۹ و نیز در چاپ اول این کتاب که در چاپخانه الازهریه مصر در سال ۱۳۰۳ هـ ق منتشر شده و در حاشیه آن تاریخ روضة المناظر فی أخبار الأوائل و الأواخر اثر علامه ابن شحنه: ج ۲ ص ۷۲ و نیز در چاپی که در حاشیه کامل منتشر شده: ج ۶ ص ۱۶۱ و ۱۶۰ آمده: نوفلی در کتاب خود از ابن عایشه و او از پدرش از حماد بن سلمه روایت می‌کند که عروة بن زبیر وقتی سخن از بنی هاشم و محاصره آنان در شعب ابی طالب از سوی وی و هیزم جمع کردن وی برای آتش زدن آنان، به میان می‌آمد، کار برادرش را توجیه می‌کرد و می‌گفت: او با این کار قصد ترساندن آنان را داشت تا از او اطاعت کنند همچنان که عمر بنی هاشم را ترساند و هیزم جمع کرد تا آنان را آتش یزند. زیرا آنان در آن موقع از بیعت سر باز زده بودند.

این روایتی است که در این بحث مجال پرداختن به آن نیست. ما این مطلب را در کتاب خود که درباره مناقب اهل بیت و روایات آنان است؛ یعنی در کتاب حدائق الازهان آورده‌ایم.

این در حالی است که در چاپ دوم این کتاب یعنی چاپ دارالسعادة در مصر در سال ۱۳۶۷ هـ ق و ۱۹۴۸ میلادی تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید: ج ۳ ص ۸۶ و نیز در چاپ اول دارالفکر بیروت در سال ۱۴۲۱ ق و ۲۰۰۰ میلادی با تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام: ج ۳ ص ۸۷ این مطلب چنین آمده است: نوفلی در کتاب خود از ابن عایشه و او از پدرش از حماد بن سلمه روایت می‌کند که عروة بن زبیر وقتی سخن از بنی هاشم و محاصره آنان در شعب ابی طالب از سوی وی و هیزم جمع کردن وی برای آتش زدن آنان، به میان می‌آمد، کار برادرش را توجیه می‌کرد و می‌گفت: او با این کار قصد ترساندن آنان را داشت

پیش تر گذشت که معاویه در نامه‌ای به امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشت: تو هم چون شتری به بیعت ابوبکر کشانده می‌شدی.^(۱)

در روایت دیگری آمده: امیر مؤمنان علی علیه السلام در رو به روی قبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایستاد و ایشان را این‌گونه مورد خطاب قرار دادند:

یا بن أمّ! إنَّ القوم استضعفوني وکادوا یقتلونني؛^(۲)

فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار نهادند و نزدیک بود مرا بکشند.

در نقل دیگری آمده: ابوبکر به هنگام مرگش می‌گفت:

ولیتني لم أفتش بیت فاطمة بنت رسول الله وأدخله الرجال، ولو کان أغلق علی حرب؛^(۳)

ای کاش! خانه فاطمه دختر رسول خدا را رها می‌کردم، اگر چه با من اعلان جنگ کرده باشند.

رویدادهای بعد از سقیفه

۲- گروهی نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام رفتند و از او خواستند که به خاطر گرفتن حقیقت به پا خیزد. امام به آنان فرمود که فردا با سرهای تراشیده شده آماده باشند.

تا از او اطاعت کنند. زیرا آنان در گذشته نیز در امر بیعت، سرپیچی کرده بودند. این روایتی است که این بحث مجال پرداختن به آن نیست. ما این مطلب را در کتاب خود که درباره مناقب اهل بیت و روایات آنان است؛ یعنی در کتاب حدائق الاذهان، آورده‌ایم.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۳ ص ۳۰، و ر.ک: المناقب، خوارزمی: ص ۲۵۱، شرح نهج البلاغه: ج ۱۵ ص ۷۴، انساب الاشراف: ج ۳ ص ۶۶ و ۶۷، وقعة صفین: ص ۷۸، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشق: ج ۱ ص ۳۵۷، صبح الأعشى: ج ۱ ص ۲۲۸.

۲. الإمامه والسیاسة: ۱/۱۷، شرح نهج البلاغه: ۱/۱۱۱.

۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۳۷، و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۰۳، الأحادیث المختارة: ج ۱ ص ۸۹، المعجم الكبير: ج ۱ ص ۶۲، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۱۳۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳ ص ۴۱۸، لسان میزان: ج ۴ ص ۱۸۹، الضعفاء، عقیلی: ج ۳ ص ۴۲۰، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۵۳، حوادث سال ۱۳.

ولی تنها سه^(۱) یا چهار تن^(۲) از آن‌ها بامدادان اعلام آمادگی کردند.

۳- ابن ابی الحدید معتزلی از جوهری در کتاب «السقیفه» چنین نقل می‌کند:

امیرمؤمنان علی علیه السلام حضرت فاطمه علیها السلام را بر چهارپایی سوار می‌کرد و به سمت خانه‌های انصار می‌برد و دور خانه‌های آنان می‌گشتند و آن دو از انصار برای باز پس گرفتن حق خود طلب یاری می‌کردند.

ولی آنان با این بهانه که پیش از آنان با ابوبکر بیعت کرده‌اند از ایشان عذر خواهی می‌کردند و آنان، عذر و بهانه آن‌ها را نمی‌پذیرفتند.^(۳)

عکس العمل فاطمه زهرا علیها السلام در قبال رخداد‌های مربوط به سقیفه

۴- بدیهی است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم از ابوبکر و هم از عمر به خاطر رخداد‌های پیش آمده و تصاحب فدک به شدت عصبانی و رنجیده خاطر بودند. گفته شده: آن‌ها سعی کردند به خدمت خانم برسند و از او رضایت بخواهند، ولی ایشان قبول نکردند، تا آن دو، از امیرمؤمنان علی علیه السلام خواستند که تا آن دو را به محضر این بانوی عزیز ببرد. وقتی آن دو وارد خانه شدند فاطمه علیها السلام از آنان روی‌گرداند.

زمانی که دید آن دو زیاد اصرار دارند، فرمود: اگر حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید؟ گفتند: آری.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما نشنیدید که

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۳، الإمامه والسیاسة: ج ۱ ص ۱۶.

۳. همان: ج ۱ ص ۱۳، همان.

رسول خدا ﷺ فرمود:

رضا فاطمة رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي
فقد أحبني ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد
أسخطني؟

رضای فاطمه رضای من است و خشم و ناراحتی فاطمه خشم و
ناراحتی من است، هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، در واقع
مرا دوست داشته است و هر که فاطمه را به خشم آورد، در واقع مرا
به خشم آورده است؟

گفتند: آری، این حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده ایم.

فاطمه عليها السلام فرمود:

فإني أشهد الله وملائكته أنكما اسخطتماني وما أرضيتماني. ولئن لقيت
النبي لأشكونكما إليه؛

من خدا را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا ناراحت کرده و آزردید
و من از شما دو تن راضی نیستم. اگر پیامبر را ببینم از شما به او
شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: من به خدا پناه می‌برم از خشم و ناراحتی تو ای فاطمه!
آن گاه ابوبکر گریست؛ به گونه‌ای که نزدیک بود جان از تنش بیرون آید و

حضرت زهرا عليها السلام می‌فرمود:

والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها...؛^(۱)

به خدا سوگند، در هر نمازی که به جا خواهم آورد بر تو نفرین

۱. الامامه والسياسة: ج ۱ ص ۱۷ و ر.ک: اعلام النساء: ج ۴ ص ۱۲۴.

خواهم کرد...

۵- حضرت زهرا علیها السلام به امیر مؤمنان علی علیه السلام وصیت کرد که ایشان را شب هنگام به خاک بسپارد، تا کسانی که آن بانو را به خشم آورده‌اند در تشییع جنازه ایشان شرکت نکنند.

این گونه هم شد، حضرت زهرا علیها السلام شب هنگام تشییع و دفن شد و تعداد اندکی در مراسم دفنشان حضور داشتند و قبر حضرت را پنهان کردند و تا به امروز قبر ایشان مشخص نشده است که در کجا قرار دارد.^(۱)

همه این برخوردها و رویکردهای حضرت زهرا علیها السلام برای تثبیت غضب خود از ابوبکر و عمر و کسانی که راه آن‌ها را پیموده‌اند و یا از این مهم چشم پوشیده و در رفتار خود تغییری نداده‌اند، صورت گرفته است.

خودداری امیر مؤمنان علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر

۶- امیر مؤمنان علی علیه السلام همان طور که در نامه خود به مردم مصر بیان کرده‌اند، در ابتدا از بیعت کردن با ابوبکر برای مدت زیاد و یا کوتاهی خودداری کردند،^(۲) آن‌گاه در امور آن‌ها شرکت نکردند؛ مگر این که از موجودیت اسلام بیم داشتند. ایشان در این نامه می‌فرمایند:

فأمسکت یدی حتی رأیت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام یدعون إلی
 محق دین محمد صلی الله علیه و آله. فخشیت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أری فیہ ثلماً

۱. موضوع خشم حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر و سفارش آن حضرت برای دفن شبانه و نماز نخواندن آنان بر جنازه ایشان در منابع بسیاری آمده است. برای نمونه ر.ک: صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۵۴۹ و ج ۶ ص ۲۴۷۴، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۳۸۰، صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۱۵۳، مسند ابی عوانه: ج ۴ ص ۲۵۱، المصنف، عبد الرزاق: ج ۵ ص ۴۷۲، الطبقات الكبرى: ج ۲ ص ۳۱۵، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۱۷، طرح التثریب: ج ۱ ص ۱۵۰، الإصابة: ج ۸ ص ۵۹.

۲. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۵۴۹، صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۳۸۰، صحیح ابن حبان: ج ۱۱ ص ۱۵۳، المصنف، عبد الرزاق: ج ۵ ص ۴۷۲ و ۴۷۳، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۱۷ و...

أو هدماً تكون المصيبة به عليّ أعظم من فوت ولايتكم التي إنّما هي متاع أيام قلائل، يزول منها ما كان، كما يزول السراب، أو كما يتشع السحاب. فنهضت في تلك الأحداث حتى زاح الباطل وزهق، وأطمأن الدين وتنهنه؛^(۱)

پس دست خود را باز کشیدم، تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابودی دین محمد ﷺ فراخواندند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، رخنه‌ای یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت آن بر من از محروم ماندن از خلافت سخت‌تر است؛ حکومتی که روزهای اندکی دوام دارد که چون سرابی نماند، یا چون ابر فراهم نشده، پراکنده گردد. پس در این وقایع به پا خواستم تا این که باطل رخت بر بست و نابود گشت و دین استوار شد و بر جای بیارمید.

موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاران او در قبال رویدادهای شورا

۷- همان طوری که پیش‌تر در برخی موارد گذشت، امیر مؤمنان علی علیه السلام به خاطر مسائل پیشامده در سقیفه بارها و بارها شکایت کرده بودند. این طور که پیداست دستورات شورا کلاً بر زور مبتنی بوده است و بر اساس وصیت عمر به ابی طلحه انصاری هر کس از این مسائل پیروی نکند، باید کشته شود. طبری می‌گوید: زمانی که عبدالرحمان بن عوف با عثمان بیعت کرد، امیر مؤمنان علی علیه السلام به او گفت:

لیس هذا أوّل یوم تظاهرتم فیہ علینا، فصبر جمیل، والله المستعان علی ما

۱. نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۱۹.

تصفون. والله ما وليت عثمان إلا ليرد الأمر إليك. والله كل يوم هو في شأن؛^(۱)

این نخستین روزی نیست که در آن با ما به مخالفت پرداخته‌اید. پس به نیکویی بایستی صبر و شکیبایی ورزید، از خدا به آن چه شما بنیان کرده‌اید باید یاری جست، به خدا سوگند، با عثمان فقط برای این بیعت کردی که بعد از خودش امر را به تو برگرداند.

عبدالرحمان گفت: ای علی! برای خود در این باره راهی نگذار.^(۲) و آن گاه که عبدالرحمان با عثمان دچار اختلاف شد و آرزوی او به یأس تبدیل گشت، امیر مؤمنان علی عليه السلام به عبدالرحمان گفت:

يابن عوف! كيف رأيت صنيعك مع عثمان؟ رب واثق خجل. ومن لم يتوخ بعمله وجه الله عاد مادحه من الناس له ذاماً؛^(۳) ای پسر عوف! نظرت در رفتار تو با عثمان چیست؟ ای کاش کمی خجالت می‌کشیدید. هر کس کردار خود را خدایی انجام ندهد مادحان او از مردم، سرزنش‌گران او می‌شوند.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

شعبی گفت: اهل شورا برای این گردهم آمدند که سخن و نظرشان در قبال کسی که بیعت نمی‌کند نظری مشترک و یکی باشد. از این روی پیش روی علی عليه السلام قد

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۸۳، شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۶۴، تاریخ المدینة، ابن شیه: ج ۳ ص ۹۳۰، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۵۸۳، و ر.ک: شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۴۲۶، تاریخ المدینة، ابن شیه: ج ۲ ص ۹۳، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۹.

۳. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۱۶.

برافراشتند و گفتند: برخیز و با عثمان بیعت کن.

علی علیه السلام گفت:

فإن لم أفعل؟

اگر این کار را نکنم چه؟

گفتند: ما با تو پیکار خواهیم کرد.

علی علیه السلام به سمت عثمان رفت که با او بیعت کند و می گفت:

صدق الله ورسوله؛^(۱)

خدا و رسولش راست گفتند.

هم چنین ابن ابی الحدید از جوهری و شعبی در مورد رویکرد ابن عوف چنین

نقل می کند:

عبدالرحمان بن عوف گفت: ای عثمان! دستت را برای بیعت باز کن.

او دست خود را باز کرد و عبدالرحمان با او بیعت کرد. همه با او بیعت کردند و

آن گاه بلند شدند و از نزد او رفتند؛ به جز علی بن ابی طالب، با او بیعت نکرد.

عثمان در حالی که خوشحال بود به سمت مردم رفت، علی علیه السلام نیز در حالی که

غمگین و گرفته بود از آن جا خارج شد.

علی علیه السلام در این حال به ابن عوف گفت:

یا بن عوف! لیس هذا بأول یوم تظاهرتم علینا، من دفعنا عن حقنا،

والاستئثار علینا. وإِنَّهَا لَسُنَّةٌ عَلَيْنَا، وطریقة ترکتموها؛^(۲)

ای ابن عوف! این اولین روزی نیست که با ما به مخالفت پرداخته اید،

حق ما را گرفته اید و به ما ستم روا داشته اید، این سنتی است که

علیه ما قرار داده اید، شیوه ای است که همواره علیه ما به کار برده اید.

۱. همان: ج ۹ ص ۵۵-۵۲.

۲. همان: ج ۹ ص ۵۵-۵۳.

البته برخی دیگر از این رویکردها و سخنانی از خاصان امیر مؤمنان علی علیه السلام در پیرامون شورا گذشت... و مواردی که در کتاب‌های حدیثی و تاریخی به وفور یافت می‌شوند و در دست‌رس جست و جوگر با انصافی است که از آن‌ها آگاهی یابد. ما تعدادی از آن‌ها را در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش چهارم از همین مجموعه ذکر خواهیم کرد.

بدیهی است که شیعیان نیز همان عقیده‌ای را دارند که امیر مؤمنان علی علیه السلام و هم فکران او از اهل بیت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبال مسأله خلافت و حوادث سقیفه و... اتخاذ کرده‌اند که برخی از سخنان آن‌ها گذشت و شدیدتر از رویکرد آن‌ها نباید انتظار داشت.

بنابر این، اگر مناظره‌کننده برخی از مواردی را که گذشت انکار کند، یا در باره آن‌ها تشکیک نماید، که این‌ها اخبار آحاد هستند، یا حال راویان آن‌ها روشن نیست، یا در مناقشه دلیل به زورگویی دچار گردد، کسی نمی‌تواند همه این‌ها را انکار و تکذیب کند، یا با تجاهر در آن تشکیک نماید و یا دلالت آن‌ها را نپذیرد.

تأثیر گذاری سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام و هم‌عصران ایشان بر ظهور عقاید تشیع

به نظر می‌رسد بنابر آن چه گذشت و آن چه در پاسخ پرسش چهارم می‌آید بسیاری از مسلمانان با تأثیر پذیری از سخنان و رویکرد امیر مؤمنان علی علیه السلام و هم‌عصران آن حضرت و صحابه و اهل بیت علیهم السلام به سمت بنیان نهادن حقیقت تشیع و عقاید کلی آن رهسپار شدند و بر این اثر تأکید کردند.

آنان در کتاب الله مجید و سنت نبوی به دنبال ادله‌ای برای عقاید خود بودند تا این که این حقیقت از همان عصر حضرت علی علیه السلام شروع به رشد و شکوفایی کرد و گروهی از افراد با بصیرت این عقاید را بنیان نهادند.

آن‌ها در این مسیر پایداری‌ها و خونفشانی‌های زیادی کردند. همان طوری که در پاسخ پرسش هفتم، از مجموعه پرسش‌های پیشین اشاره شد، شیعه از زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام شروع به پربال گرفتن کرد و تا امروز نیز ریشه‌های خود را گسترانده است. بهتر است برای روشن شدن این مسائل به برخی از این شواهد اشاره شود...

۱- ابن قتیبه هنگام بیان وقایع جنگ جمل می‌گوید:

زمانی که علی علیه السلام به سمت قبیله طی می‌رفت، پیر مردی از بزرگان این قبیله جلو آمد. او پیری فرتوت بود، ابروان او را بالا زدند، به علی علیه السلام نگاهی کرد و گفت: تو پسر ابوطالب هستی؟
علی علیه السلام فرمود: آری.

پیر مرد گفت: درود بر تو باد... اگر نزد ما می‌آمدی از تو حمایت می‌کردیم، چرا که از نزدیکی تو به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزهای شایسته‌ای که پشت سر گذاشته‌ای کاملاً آگاهیم. ما از رفتار قریشیان و این که تو را از خلافت کنار نهادند و فرد دیگری را به جای تو انتخاب کرده‌اند، سخت در شگفتیم. اینک حرکت کن، به خدا سوگند، همه قبیله طی در اختیار توست.^(۱)

رفتار این مرد را ملاحظه کنید، راستی چگونه این پیر مرد به خوبی به حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و اشتباه قریش در زمینه جایگزین کردن فرد دیگری به جای او در زمینه امر خلافت واقف بوده است. پیر مرد - در صورت صدق این نقل - این عقیده را بر اساس چیزی که به گوش او رسیده بود، کسب کرده بود.

۲- ابن ابی الحدید معتزلی حدیثی را درباره وفات ابوذر رضی الله عنه و کسانی که

۱. الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۵۲.

در بالینش بوده‌اند و حدیث پیامبر در مورد حضور برخی از مسلمانان در بالین ابوذر به هنگام مرگش روایت می‌کند، آن‌گاه می‌گوید:

ابو عمر ابن عبد البرّ در اول باب «الجدب» و پیش از آن‌که این حدیث را روایت نماید، چنین می‌گوید:

عده‌ای به صورت اتفاقی در بالین ابوذر حاضر بودند، از جمله حجر ابن الأدبر و مالک بن حارث اشتر بودند.

- حجر بن الأدبر همان حجر بن عدی است که معاویه او را کشت. او از بزرگان شیعه بود. اما مالک اشتر مقامش در بین شیعیان از مقام ابی هذیل در بین معتزله بالاتر بود. -

زمانی که کتاب «الاستیعاب» برای شیخ ما عبد الوهّاب ابن سکینه محدث، خوانده می‌شد، من در آن جا بودم، هنگامی که قاری از خواندن این خبر فارغ شد، استاد من عمرو بن عبدالله دباس که برای شنیدن حدیث نزد او بودم، گفت: شیعه بعد از این، آن‌چه را که می‌خواهد بازگو می‌کند، بنا بر این، آن‌چه را سید مرتضی و شیخ مفید گفته‌اند، تنها گوشه‌ای از آن‌چه را که اشتر و حجر در مورد عثمان اعتقاد داشته‌اند، بازگو کرده‌اند.

در این هنگام شیخ به او اشاره کرد که ساکت شود و سخنی نگوید.

او نیز از سخن گفتن باز ایستاد. (۱)

۳- هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام شریح بن هانی را به قصد نصیحت عمرو بن عاص به سمت او گسیل می‌دارد، شریح به او می‌گوید: زمانی که گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام را به او ابلاغ کردم، چهره‌اش تغییر کرد و گفت: من کی به مشورت علی

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۵ ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

تمایل داشته‌ام، یا به فرمان او برگشته‌ام و به نظر او را اعتنا کرده‌ام؟! گفتم: ای پسر نابغه! چه چیزی باعث می‌شود که از مولای خودت و سید مسلمانان بعد از رسول خدا ﷺ مشورت قبول نکنی...؟^(۱)

این گونه سخن گفتن درباره حضرت امیر مؤمنان علی ع جز از شیعه وی سر نمی‌زند که باور دارند آن حضرت بر خلفای پیش از خود، مقدم بود.

۴- مورخان در مورد زیاد، کارگزار معاویه در کوفه چنین نوشته‌اند: زیاد جرم حجر بن عدی و یارانش را برای معاویه چنین گزارش می‌دهد: «حجر ادعا می‌کند که خلافت فقط مخصوص خاندان ابوطالب است.»^(۲)

۵- زمانی که عبدالله بن زبیر، ابن مطیع را به عنوان والی کوفه قرار داد به او گفت: «باید فقط بر اساس سیره عمر و عثمان عمل کنی.»

سائب بن مالک به او گفت: «سیره عمر زیان کم‌تری دارد. اما بر تو باد که به سیره علی بن ابی طالب عمل کنی. زیرا ما جز به سیره ایشان رضایت نخواهیم داد.»^(۳)

۶- یکی از توابعین می‌گوید:

«حصین بن نمیر در حالی که سربازانش را برای ما آماده کرده بود، آمد... زمانی که نزدیک شدند ما را به پیوستن به جماعت و عبدالملک بن مروان و اطاعت کردن از او امر او دعوت کردند.

ما نیز که از آنان خواستیم عبیدالله بن زیاد را تحویل ما بدهند تا او را از

۱. وقعة صفین: ص ۵۳۴.

۲. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۲۶، حوادث سال ۵۱ و ر. ک: الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۳۳۳، حوادث سال ۵۱، مقتل شهید عثمان: ج ۱ ص ۲۲۵، در این منبع به جای «آل ابی طالب» آمده: آل علی بن ابی طالب.

۳. انساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۸۳ و ر. ک: تاریخ طبری: ج ۳ ص ۴۳۵، حوادث سال ۶۶، الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۲۸، حوادث سال ۶۶، جمهرة خطب العرب: ج ۲ ص ۷۶ و ۷۷، البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۲۶۴، الفتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۴۹.

پای درآوریم، چرا که عده‌ای از برادران ما را کشته بود. هم چنین از آنان خواستیم که عبد الملک بن مروان را از خلافت خلع کنند و زبیریان از شهرهای ما بیرون بروند تا امر خلافت را به اهل بیت پیامبرمان بازگردانیم؛ همان کسانی که خدا به یمن برکت وجودشان نعمت‌های زیادی را برای ما نازل کرده است.

اما این قوم خودداری کردند، ما نیز عقب ننشستیم.»^(۱)

۷- به همین دلیل است که اموی‌ها و کارگزارانشان هر کسی را که به تشیع متهم می‌شد، امتحان می‌کردند و از او می‌پرسیدند که درباره خلفای اول چه دیدگاهی دارد. هم چنین از آنها می‌خواستند از اهل بیت علیهم‌السلام براثت بجویند. همین امر خود شاهدهی بر شیوع این عقیده (مذهب شیعه) از همان عصرهای پیشین در اسلام است.

۸- عثمان بن حیان فرستاده خالد بن عبدالله قسری کارگزار ولید بن عبد الملک در حجاز سخنرانی کرد و از مردم عراق بدگفت، از جمله سخنان وی چنین بود: «به خدا سوگند، هر عراقی را که آزمودم دیدم برای خود دینی داشت، بهترین آنها کسی بود که پیرو آل ابی طالب بود...»^(۲)

۹- بلاذری در شرح حال زید بن علی می‌گوید:

در میان نوشته‌های سالم، نویسنده و کاتب هشام، نوشته‌ای را خواندم و از آن، رونوشت برداری کردم، در آن آمده بود:

من به خوبی مهرورزی کوفیان به اهل بیت علیهم‌السلام را دریافتم و موضع آنان را متفاوت یافتم. چرا که آنان طاعت اهل بیت را بر خود واجب می‌دانند و شریعت آنان را مبنای عمل خود قرار داده‌اند. آنان بر این باورند که خدا از علم خویش به

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۱۶، حوادث سال ۶۵، نزدیک به همین مضمون در منابع زیر آمده است: انساب الاشراف: ج ۶ ص ۳۷۱، الفتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۴۵، الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۷، حوادث سال ۶۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۸ ص ۳۴۴.

اهل بیت علیهم السلام داده است، ولی دیگران از این علم بهره‌ای ندارند...^(۱)
 ۱۰- ابو حمزه شاری خارجی هنگامی که در اواخر دوران اموی همراه یارانش وارد مدینه شد، خطبه‌ای خواند. او در این خطبه گفت:
 «اما برادران شیعه که البته برادران دینی ما نیستند، ولی من این آیه را در قرآن دیده‌ام که می‌گوید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ﴾؛^(۲)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

آن‌ها گروهی هستند که به کتاب خدا تظاهر می‌کنند، دیدگاه نافذی در مورد قرآن ندارند، حتی اهل درک و تأمل عمیق هم نیستند، به درستی در پی حقیقت نمی‌روند، آنان بر اساس هوا و هوس کارهای خود را ترتیب می‌دهند، دین خود را بر اساس حزبی (علوی) که رهبرشان است، قرار داده‌اند، آن‌ها هر چه که رهبرشان بگوید - چه درست و چه غلط، چه گمراهی باشد و چه رهیابی - همان را انجام می‌دهند، در انتظار دولت در رجعت مرگ هستند، به برانگیخته شدن قبل از قیامت معتقدند، آن‌ها علم غیب را برای مخلوق‌های خدا هم باور دارند؛ برای مخلوق‌هایی که نمی‌دانند در خانه دیگری چه می‌گذرد و حتی نمی‌دانند دیگری زیر لباسش چه دارد.

آنان از معصیت بد می‌گویند، اما معصیت می‌کنند. اما راه برون رفت از آن را نمی‌دانند، آن‌ها در دینشان جفاکار هستند، زیاد نمی‌اندیشند، در دین و امور دینی اهل بیت را مرجع خود قرار داده و از آن‌ها تقلید می‌کنند، مدّعی هستند که پیروی

۱. انساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۳۴، و.ر.ک: تاریخ طبری: ج ۵ ص ۴۸۹.

۲. سوره حجرات آیه ۱۳.

از اهل بیت آنان را از انجام اعمال صالح و نیک بی‌نیاز می‌گرداند و این پیروی آنان از اهل بیت آنان را از عاقبت اعمال ناشایست در امان می‌دارد.

﴿قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾؛^(۱)

خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند؟!...

این گفته - هم‌چون دست‌نوشته پیشین - هر چند در بردارنده نوعی تخریب و ترور شخصیتی برای شیعیان است، ولی بیان‌گر شیوع عقیده تشیع است، آن‌سان که نظیر این نوع مطالب، همین عقیده را در بردارد.

۱۱ - ذهبی می‌گوید:

شهاب از ابن عیینه شنیده که می‌گفت: مطالبی را که از جابر جعفی شنیدم، ترک کردم. او می‌گفت: رسول خدا ﷺ علی را فراخواند و هر چه می‌دانست به او آموخت. سپس علی، حسن را فراخواند و هر چه می‌دانست به او آموخت. بعد حسن، حسین را فراخواند و هر چه می‌دانست به او آموخت. و... تا این که به جعفر بن محمد رسید.

در روایتی دیگر ابن عدی می‌گوید: از علی بن حسین بن فدید شنیدم که می‌گفت... از سفیان شنیدم که می‌گفت: جابر جعفی می‌گفت: علمی که در پیامبر ﷺ وجود داشت به علی و از علی به حسن و در نهایت به جعفر بن محمد رسیده است.^(۲)

هم‌چنین می‌گوید: حمیدی گفت: شنیدم مردی از سفیان پرسید: ای ابا محمد! آیا کسانی را که بر جابر جعفی به دلیل این سخنش که «وصی الأوصیا به من گفت» خرده گرفته‌اند، دیده‌ای؟!...

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۵ ص ۱۱۹.

۲. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۳۸۱.

سفیان گفت: این ساده‌ترین آن‌هاست.^(۱)

۱۲- اگر همین مسأله وجود نداشت همان طور که در ضمن پاسخ به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته بیان داشتیم، هرگز عباسیان نمی‌توانستند اساس و پایه‌های حکومتی خود را بر اساس برائت از خلفای نخست و عدم شرعی بودن حکم آنان و در نهایت اختصاص حکم به اهل بیت علیهم‌السلام بنا کنند، هر چند بعدها از این سخن خود عدول کردند، شیعیان را رها نمودند و برایشان خرده گرفتند و بر مقاومت در برابر آن‌ها پافشاری کردند، و بعد از این که علوی‌ها، شورش‌ها و انقلاب‌های خود را برای پس گرفتن خلافت آغاز کردند، عباسیان با آن‌ها به مقابله پرداختند، چرا که علویان معتقد بودند بعد از اهل بیت علیهم‌السلام، خودشان از هر کس دیگری برای امر خلافت شایسته‌تر هستند.

بنابر این، تکیه بر تشیع برای فعالیت خود و بر اساس دعوت به تشیع و دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام، بیان‌گر این است که در آن زمان تشیع گسترده بوده و مردم به این دعوت لبیک می‌گفته‌اند، وگرنه در غیر این صورت هرگز این مهم میسر نمی‌شد.

۱۳- در روایتی محمد بن ادریس شافعی می‌گوید:

... سپس به سمت یمن رفتم، فرماندار آن جا از جانب هارون الرشید حکم رانی می‌کرد، او فردی ستمگر و ستم پیشه بود، دوست داشتم دستان او را بگیرم و مانع ستم او شوم.

او می‌گوید: در یمن نه تن از علویان بودند که تحرکاتی داشتند. فرماندار به هارون نوشت: این جا نه تن از علویان هستند که هر لحظه احتمال شورش آن‌ها می‌رود، من می‌ترسم که آنان قیام کنند، هم‌چنین فردی از فرزندان شافع بن مطلب وجود دارد

۱. همان: ج ۱ ص ۳۸۳.

که کاری با کار او نداریم.

هارون به او نوشت: علویان و آن فرد شافعی را نزد من بفرست.

من نیز با آنان به طرف هارون رفتم.

شافعی می‌گوید: زمانی که به نزد هارون رفتیم، محمد بن حسن نیز آن جا بود، هارون دستور داد زیرانداز و شمشیری بیاورند تا علویان را سر ببرند. سپس محمد بن حسن به هارون نگریست و گفت: ای امیر المؤمنین! این فرد مطلبی، با فصاحت و سخنوری بر تو پیروز نشود.

من گفتم: ای امیر المؤمنین! دست نگه دار! تو میزبانی و من مهمان. تو به هر چیزی که از من بخواهی توانایی و من به هر چیزی که از تو بخواهیم توانایی ندارم، ای امیر المؤمنین! در مورد این دو فرد چه می‌گویی که یکی مرا برادر خود می‌پندارد و دیگری مرا بنده‌اش، کدام یک برای من بهتر است؟

گفت: آن که تو را برادر می‌خواند.

گفتم: ای امیر المؤمنین! شما فرزندان عباس هستید، آنان نیز فرزندان علی هستند و ما فرزندان مطلب هستیم، شما فرزندان عباس، ما را برادران خود می‌دانید و آنان ما را بندگان خود می‌پندارند.

با شنیدن این سخنان آتش خشم هارون فروکش کرد و آرام نشست...^(۱)

پیداست که شیوع این عقیده موجب شده که تحریفات عمدی یا غیر عمدی متوجه این جریان شیعی شود، به این جهت که از آن چهره‌ای زشت نشان دهند و مردم را از آن متنفر سازند.

محمد بن زید طبری در حدیثی می‌گوید:

۱. معجم الأدباء: ج ۱۷ ص ۲۸۷، و.ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۱ ص ۲۸۶.

من در خدمت امام رضا علیه السلام در خراسان بودم، گروهی از بنی هاشم نیز آن جا بودند، اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نیز در بین آنان بود. آن حضرت فرمود: یا اسحاق! بلغنی أن الناس یقولون: إنا نزع من أن الناس عبید لنا، لا وقرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله ما قلته قط، ولا سمعته من آبائی قاله، ولا بلغنی عن أحد من آبائی قاله، ولكنی أقول: الناس عبید لنا فی الطاعة، موال لنا فی الدین، فلیبلغ الشاهد الغائب؛^(۱)

ای اسحاق! به گوش من رسیده است که مردم می گویند: ما ادّعا می کنیم که مردم بندگان ما هستند، به رابطه خویشی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند که من هرگز آن را نگفته ام و هیچ یک از پدرانمان این چنین بیان نکرده اند، ولی من می گویم: مردم در اطاعت، بندگان و فرمانبرداران ما هستند، آن ها در دین، دوستداران ما هستند، پس هر که در این مجلس حاضر است، این مسأله را به غایبان برساند.

به هر حال، این عقیده (که اهل بیت علیهم السلام به خلافت دیگران راضی نبوده اند) با تمام ابعاد عجیب و شگفتی که دارد و در فرهنگ و عقاید اهل تسنن به وجود آمده، فقط به فضل تلاش های امیر مؤمنان علی علیه السلام و آن دسته از صحابه که در این راه اهتمام گماشته اند، به دست آمده است. به طوری که این افراد تأکید کردند که خلافت از ایشان غصب شده است - همان طور که در پاسخ گویی به پرسش چهارم بدان اشاره شد - به گونه ای که با امضا و رضایت ایشان از وضع به وجود آمده و تأیید آن از جانب ایشان سازگار نبوده تا باعث دادن نوعی مشروعیت به این وضع گردد.

برخی از اهل تسنن و فهم حقیقت موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام

روشن است که بسیاری از علمای اهل تسنن و بزرگان خواص ایشان از حقیقت موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام آگاهند، اگر چه عظمت مقام آن حضرت مانع می‌شود آنان به این امر اذعان نمایند و آن را اعلان کنند. چرا که موجب خرده‌گیری بر علمای پیشین آنان می‌شود.

به همین دلیل هر از گاهی که ناتوان از کنترل خویش می‌شوند و بر اعصاب خود مسلط نیستند، این حقایق بر زبان آنان جاری می‌شود.

البته پیش از این برخی از این سخنان آنان را به هنگام بحث درباره این که فقط شیعه به ائمه خودشان متعلق هستند و همان پیشوایان، آن‌ها را تصدیق کردند، آوردیم.

سخن اسماعیل حنبلی در موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام در قبال خلفای نخست

از جمله مسائل جالب در این باب چیزی است که ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه سخنان پیشین خود در مورد شکایت امیر مؤمنان علی علیه السلام از وضع به وجود آمده در مسأله خلافت، ذکر کرده است.

او می‌گوید: یحیی بن سعید بن علی حنبلی معروف به «ابن عالیه» از ساکنان منطقه «قَطُّفُتَا» واقع در قسمت غربی بغداد و یکی از شاهدان عادل این دیار، به من می‌گفت: من نزد فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه معروف به «غلام ابن منی» حاضر بودم. او پیشوای حنبلی‌های بغداد در فقه و علم الخلاف بود، هم‌چنین در منطق نیز دستی بر آتش داشت، بسیار خوش بیان بود، من او را دیده بودم و سخنانش را نیز شنیده بودم، او در سال ۶۱۰ دیده از جهان فرویست.

ابن عالیه می‌گوید: ما در نزد او بودیم تا این که شخصی از حنبلی‌ها نزد او آمد، او

به یکی از کوفیان بستانکار بود. وی به سوی اورفته بود تا طلب خود را بستاند. اتفاقاً زیارت روز غدیر فرارسیده بود، آن فرد حنبلی نیز در کوفه بود. این زیارت در روز هجدهم ذی حجه انجام می شود، از این رو عده بسیار زیادی در کنار قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام که تعداد آن‌ها از شمارش خارج می شد، گرد هم آمده بودند.

ابن عالیہ می گوید: شیخ فخر از آن فرد پرسید: چه شد؟ چه دیدی؟ چه گذشت؟ آیا اموالت به تو رسید؟ آیا هنوز طلبی از آن شخص داری؟

آن شخص پاسخ می داد تا این که سرانجام گفت: سرور من! اگر زیارت روز غدیر را می دیدی و کنار قبر علی بن ابی طالب چه ناسزاهایی به صحابه با صدای بلند داده می شد، آن‌ها بدون مراعات هیچ موضوعی و بدون ترس به صحابه ناسزا می گفتند!

اسماعیل گفت: گناه آن‌ها چیست؟! به خدا سوگند، فقط صاحب آن قبر آن‌ها را به چنین کاری واداشته و باعث شده جرأت چنین کاری را داشته باشند.

آن مرد گفت: صاحب آن قبر کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب.

آن فرد گفت: سرورم! اوست که چنین سنتی برای آنان بنا نهاده، این مسائل را به آنان یاد داده و راه را بر آنان هموار ساخته است؟

گفت: آری به خدا این گونه است.

مرد گفت: سرور من! اگر او به حق باشد پس ما نباید فلانی و فلانی را دوست بداریم؟! اگر باطل باشد ما نباید او را دوست بداریم؟! ما باید یا از او (علی بن ابی طالب) و یا از آن دو (دو خلیفه اول) اعلام براءت کنیم.

ابن عالیہ می گوید: در این هنگام اسماعیل به سرعت برخاست و کفش‌هایش را پوشید و گفت: خدا اسماعیل را لعنت کند اگر پاسخ این پرسش را بداند.

آن‌گاه وارد خانه‌اش شد. ما نیز برخاستیم و باز گشتیم.^(۱)

با توجه به این مسائل مشخص می‌شود که شیعیان هرگز از نظر و عقیده‌ای که امامانشان علیهم‌السلام داشتند خارج نشده‌اند، بلکه همواره از آنان پیروی می‌کرده‌اند، درست همان‌طور که پیرو دلیل‌های بسیاری هستند که در قرآن مجید و سنت شریف پیامبر وارد شده که همگی بر مرجعیت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام به امت دلالت دارند.

البته برخی از این موارد را در آینده - ان شاء الله تعالی - بیان خواهیم کرد.

ادّعی اقرار ائمه علیهم‌السلام به رضایت از وضع موجود و نیاز به دلیل

البته ادّعی اقرار ائمه علیهم‌السلام به رضایت از وضع به وجود آمده، نیازمند دلایل قانع‌کننده است. از این رو می‌گوییم:

یک مسأله مهم باقی می‌ماند و آن، این‌که بعد از این‌که روشن شد خلافت، حق امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام است - همان‌طوری‌که شیعه معتقد است - ادّعی عقب‌نشینی ائمه علیهم‌السلام از حق و حقوق خود و اقرار به رضایت از وضع به وجود آمده کاملاً مخالف این اصل است. از این روی نیازمند دلیلی قاطع و قانع‌کننده است. بنابراین، شایسته است از کسانی که به رضایت ائمه علیهم‌السلام از وضع به وجود آمده قائل هستند، بپرسیم: آیا دلیل و برهان معتبر و قانع‌کننده‌ای در این مورد در اختیار دارند تا با عمل به قوی‌ترین دلیل از عقیده پیشین دست برداریم و آن را رد کنیم و یا از آن اعراض نماییم؟

اگر این‌طور است ما کاملاً آماده‌ایم که نظر آن‌ها را در این مورد بدانیم. به هر حال، از مسائلی که گذشت به خوبی روشن می‌شود که موضع شیعیان

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

نسبت به خلفای نخست و برخی از صحابه، به هیچ وجه ناشی از تعصب و ورزی و لجبازی نیست، هم چنان که آنان به دنبال ستیزه جویی و دشمنی با اصحاب رسول خدا ﷺ نیستند. بلکه رویکرد شیعه به این عده کاملاً منطبق با ادله‌ای است که اگر مطابق با واقع باشد، آنان رستگارانند و اگر به فرض آنها در این مورد دچار اشتباه گردیده‌اند، مطمئناً معذور هستند؛ به خصوص این که بر اساس مبانی اهل تسنن باب اجتهاد در این مسائل به طور کامل باز است؛ به گونه‌ای که حتی افرادی هم چون معاویه، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز حق اجتهاد داشته‌اند.

خدا از نیت‌ها و اهداف آگاه است و همو به راه راست هدایت می‌کند

✓ آیا با وجود نص شرعی آشکاری امکان بیعت شکنی صحابه وجود دارد؟

س ۴: آیا امکان دارد خیل عظیمی از صحابه با وجود نص شرعی آشکاری - اگر بود - برای امامت امام علی ع و بیعت با وی از این مسأله عدول کنند؟ چه آن که خداوند در مورد آنها می فرماید:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... ﴾ (۱)

شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید...

پاسخ: به این پرسش از چندین وجه می‌توان پاسخ داد...

سهل انگاری صحابه یا سهل انگاری پیامبر؟!

سهل انگاری صحابه در قبال «نص؛ سخن آشکار» از سهل انگاری پیامبر ص در قبال امت بسیار ساده‌تر است.

وجه نخست: اگر قرار است بنا را بر بعید بودن وجود نصی بگذاریم و بگوییم که بعید است «نص؛ سخن آشکاری» باشد ولی صحابه آن را نادیده گرفته‌اند، باید بگوییم: مسأله سهل انگاری صحابه از نص، بسیار ساده‌تر از سهل انگاری پیامبر ص در مورد امت خواهد بود.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۱۰.

به سخن دیگر، این امر آسان‌تر از این است که ادعا کنیم پیامبر ﷺ امت را بدون این که برای آن‌ها خلیفه‌ای تعیین کند که رهبر آن‌ها باشد و بدون این که امر خلافت را به طور صریح آشکار کند، رها کرده باشد، به ویژه با توجه به اهمیت زیاد مسأله خلافت در دین اسلام و نظم بخشی به امور مسلمانان به وسیله آن، به خصوص این که مسأله خلافت از جمله مسائلی به شمار می‌رفت که می‌توانست زمینه بروز اختلافات و طمع‌های قبیله‌ای و فردی از یک سو و بروز عقیده‌ها و نظرات بی پایه و اساس و بی حد و حدود از سوی دیگر باشد.

به راستی آیا این ادعا مایه کاستی اسلام عظیم و ایجاد نقص در پیکره بی عیب و نقص اسلام نیست که بی تردید خدای سبحان و فرستاده گرامیش از چنین اموری منزّه و پاک هستند؟ آیا این مایه کاستی دینی نیست که پروردگار جهانیان آن را برای ما کامل گردانیده است؟

به خصوص که پیامبر ﷺ دعوت خود را در نخستین روزهای آغازش، در محیطی قبیله‌ای و بدوی رها کرد؛ محیطی که پیش از آن، آنان هیچ دولت و حکومتی نداشتند و هیچ نظام حکومتی به طور طبیعی در میان آنان رواج نداشت. پس چگونه می‌شود که پیامبر ﷺ این امت را بدون نظام و قاعده خاص و آشکاری برای رهبری امت اسلامی در چنین جوی ترک می‌کرد تا دارایی هم‌دیگر را چپاول کنند، میدانی برای پیشی گرفتن از یک‌دیگر باشد و همگی به جان هم بیفتند؟! به ویژه با توجه به اخبار فراوانی که از پیامبر ﷺ نقل شده که آن بزرگوار از فتنه انگیزی‌ها خبر داده است. تا جایی که حدیفه نقل کرده که پیامبر فرمود:

لَفْتَنَةٌ بَعْضُكُمْ أَخُوفٌ عِنْدِي مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ؛^(۱)

فتنه انگیزی برخی از شما نزد من از فتنه دجال ترسناک‌تر است.

۱. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۲۱۸، و.ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۳۳۵، مسند احمد: ج ۵ ص ۳۸۹، موارد الظمان: ص ۴۶۸، مسند البزار: ج ۷ ص ۲۳۲ و ۲۳۳، کنز العمال: ج ۱۴ ص ۳۲۲ حدیث ۳۸۸۱۲.

هم چنین طبق روایات فراوان، پیامبر ﷺ از ولایت امیران بد سیرت و حرمت شکنی هایی که آن ها انجام خواهند داد، خبر داده است، این امر با سهل انگاری پیامبر ﷺ در قبال مسأله ولایت و بدون این که حد و حدود آن را برای امت مشخص کند تا آنان حق را از باطل بشناسند و عدل را از ظلم تشخیص دهند، سازگاری ندارد.

جالب تر این که می گویند: پیامبر ﷺ به همان سخن مشهور بسنده کرد و فرمود:

الائمة من قریش؛^(۱)

ائمه از بین قریش هستند.

و دقیقاً آن ها را مشخص نکرده است.

حال این قریشیان چه کسانی هستند؟

آیا همان هایی نیستند که بیشترشان بعد از جنگ ها و کشمکش های بسیار زیاد و

پس از این که دیگر چاره ای نداشتند به اسلام گرویدند؟

آیا همان هایی نیستند که بعد از ریختن خون بسیاری از مسلمانان و بعد از این که

مصالح آن ها به خطر افتاد و کینه ها و دشمنی های بسیاری را برانگیختند به اسلام

گرویدند؟

افزون بر این، آیا قریشیان مجمع تناقضات نیستند؟! در بین آنان عالی مرتبه ترین

مقام عفت و شرف؛ یعنی اهل بیت نبوت از یک سو و از دیگر سو پست ترین و

فرومایه ترین افراد مثل بنی امیه قرار دارند؛ آنانی که حتی قرآن نیز آنان را «شجره

۱. السنن الکبری، بیهقی: ج ۳ ص ۱۲۱، القراءة والفقہ: ج ۸ ص ۱۴۳ و ۱۴۴، السنن الکبری، نسائی: ج ۳ ص ۴۶۷، الأحادیث المختارة: ج ۴ ص ۴۰۳، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۸۵، المصنف، ابن ابی شیبہ: ج ۶ ص ۴۰۲ و ۴۰۳، مسند أحمد: ج ۳ ص ۱۲۹ - ۱۸۳، المعجم الأوسط: ج ۴ ص ۲۶، المعجم الصغیر: ج ۱ ص ۲۶۰، مسند الطیالسی: ج ۱ ص ۱۲۵ - ۲۸۴، مسند ابی یعلی: ج ۶ ص ۳۲۱، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۲۵۲.

لعنت شده» خوانده،^(۱) و آل ابی عاص که تزویر و دورویی را در دین الهی راه دادند^(۲) در میان قریشیان هستند.

با توجه به این مسائل، این چه مشخص کردن و چه تعیین کردنی است؟!
به خصوص که پیامبر ﷺ بارها در مورد حال و وضعیت این گروه‌ها خبر داده و فرموده بود:

هلاک هذه الأمة على يدي أغيلمة من قریش؛^(۳)

هلاک و نابودی این امت به دست غلام‌های نادانی از قریش خواهد بود.

و احادیث دیگری از این دست که با اطلاق امر خلافت به قریشیان بدون تعیین کردن حد و حدود دقیق آن، اصلاً مناسب نیست و با مشروعیت حکم رانی آنان بر مسلمانان منافات دارد.

در روایتی آمده: عمر بن خطاب در مورد بیعت با ابوبکر آن را کار شتابزده‌ای خواند که خداوند جلوی شر آن را گرفته است.^(۴)

۱. تفسیر قرطبی: ج ۱۰ ص ۲۸۶، الدر المنثور: ج ۵ ص ۳۱۰، فتح القدیر: ج ۳ ص ۲۳۹ و ۲۴۰، روح المعانی: ج ۱۵ ص ۱۰۷، لسان المیزان: ج ۱ ص ۱۸۹، تاریخ طبری: ج ۵ ص ۶۲۱، تفسیر طبری: ج ۱۵ ص ۱۱۲، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۵۰.
۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۲۷، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۴۱، المعجم الأوسط: ج ۸ ص ۶، المعجم الصغیر: ج ۲ ص ۲۷۱.
۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۲۶ و ر.ک: ص ۵۷۲، صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۱۹ و ج ۶ ص ۲۵۸۹، مسند احمد: ج ۲ ص ۵۲۰، مسند اسحاق بن راهویه: ج ۱ ص ۳۵۸ و ۳۸۹، المعجم الصغیر، ج ۱ ص ۳۳۴، مسند الطیالسی: ص ۳۲۷، فتح الباری: ج ۱۱ ص ۴۷۸، السنن الواردة فی الفتن: ج ۲ ص ۴۷۲، الفتن نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۱۳۰، التاریخ الکبیر: ج ۳ ص ۴۹۹، الثقات: ج ۵ ص ۳۸۸، تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۱۶ و منابع دیگر.
۴. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۰۵۳ - ۲۰۵۵، صحیح ابن حبان: ج ۲ ص ۱۴۸، مجمع الزوائد: ج ۶ ص ۵، سنن کبری، نسائی: ج ۴ ص ۲۷۲ و ۲۷۳، المصنف، ابن ابی شیبة: ج ۶ ص ۴۵۳، المصنف لعبد الرزاق: ج ۵ ص ۴۴۱ - ۴۴۵، مسند البزار: ج ۱ ص ۳۰۲، مسند أحمد: ج ۱ ص ۵۵، مسند الشهاب: ج ۱ ص ۲۳۷.

بنابر این در آینده چه چیزی از این اشتباهات که حد و حدودی ندارند و امانی از شر آنها نیست، جلوگیری می‌کند؟!

جالب‌تر از همه این که بگوییم: پیامبر ﷺ از این مسأله غفلت ورزیده و مسلمانان از این مسأله آگاه باشند و از عمر بخواهند که برای امت اسلامی خلیفه قرار دهد. (۱) برخی پا را از این فراتر گذاشته و به اهمیت سهل انگاری از امور مسلمانان پرداخته‌اند، همان طوری که در حق پیامبر ﷺ گفتیم. عبدالله بن عمر می‌گوید: نزد پدرم رفتم. او از من در مورد وضعیت مردم پرسید.

او را در جریان امور گذاشتم. سپس به پدرم گفتم: شنیدم که مردم سخنانی می‌گویند. باید آنها را به تو بگویم. آنها ادعا می‌کنند که تو خلیفه و جانشین نبوده‌ای. و اگر تو چوپان گله گوسفند، یا شتر داشتی، او می‌آمد و آنها را رها می‌کرد، به نظر تو او، راه تباه می‌پیمود. پس رعایت و نگهداری از مردم سخت‌تر است.

او با سخنم هم رأی بود. آن‌گاه ساعتی سرش را پایین انداخت و گفت: خدای بزرگ خودش دین خود را حفظ می‌کند، اگر من خلیفه معین نکردم، رسول خدا ﷺ این کار را نکرده است و اگر خلیفه‌ای تعیین کرده باشد، مطمئناً ابوبکر، جانشین تعیین کرده است... (۲)

در روایت دیگری عائشه به عبدالله بن عمر بعد از این که به او نیش و کنایه

① جامع العلوم والحکم: ص ۳۸۶، التمهید ابن عبد البر: ج ۲۲ ص ۱۵۴، الثقات ابن حبان: ج ۲ ص ۱۵۳ - ۱۵۶، الفضل للوصل المدرج: ج ۱ ص ۴۹۰ - ۴۹۳، الرياض النضرة: ج ۲ ص ۲۰۲، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۳۵، السیرة النبویة: ج ۶ ص ۷۸ و ۷۹.

۱. السنن الکبری، بیهقی: ج ۸ ص ۱۴۸، مسند ابی عوانة: ج ۴ ص ۳۷۴، مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۱۸۲.
۲. صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۴۵۵ و رک: مسند احمد: ج ۱، ص ۴۷، مسند ابی عوانة: ج ۴، ص ۳۷۵، السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۸، المصنف عبدالرزاق: ج ۵، ص ۴۴۸، حلیة الأولیاء: ج ۱، ص ۴۴ و منابع دیگر.

می‌زند، می‌گوید:

«پسرم! سلام مرا به عمر برسان و بگو: امت محمد را بدون سرپرست رها نکن، کسی را به عنوان خلیفه برای آن‌ها انتخاب کن، و آن‌ها را به حال خودشان واگذار، من از فتنه‌های بعد از ایشان سخت هراسانم.

عبدالله نزد عمر رفت و او را از این مسأله آگاه کرد.»^(۱)

نتایج سهل‌انگاری ادعا شده

نتیجه این سهل‌انگاری فرضی چه خواهد بود؟ امر خلافت از بُعد نظری فقهای اهل تسنن را به کجا می‌کشاند که بر سر شروط و قیده‌های خلیفه، هر یک دیدگاهی متفاوت اختیار کرده است؟

بُعد عملی نیز بین گروه‌های طمع‌کار و خودکامه است که حکومت را به سمت طغیان و ظلم و... کشیده‌اند؛ به گونه‌ای که مایه اختلافات عملی در این زمینه نیز شده است.

بر اثر این ظلم و ستم‌ها بود که جنگ‌های بسیار زیادی در صدر اسلام در گرفت و خون‌های بسیار زیادی از جمله گران‌قدرترین انسان‌ها هم چون خون امیرمؤمنان علی علیه السلام و حسین علیه السلام و برگزیدگانی از اهل بیت علیهم السلام و پایین‌تر از آن‌ها در طبقات پایین برای همین امور ریخته شد، به ویژه این که خون و جان انسان در اسلام از ارزشی بالایی برخوردار بوده است. و در نهایت این که به هتک حرمت‌های بسیاری که از شمار خارج‌اند، مثل هتک حرمت کعبه و حرمین شریفین، ختم شد.

همه این مسائل در مدت زمان بسیار کوتاهی رخ داد؛ یعنی زمانی که صحابه پیامبر هنوز زنده بودند و توانمندی، حکم رانی و عدالت پیامبر را دیده بودند و

۱. الامامه و السیاسة: ج ۱ ص ۲۸.

آموزه‌ها و ارشادها و هم‌چنین پیش‌بینی‌های آن حضرت را درباره فتنه‌هایی که آیندگان به وجود خواهند آورد، شنیده بودند.

آن‌گاه باگذشت سالیان دراز مسیر اشتباه امت و سستی کیان اسلامی و ایجاد رخنه در دین ادامه یافت تا به امروز که جایگاه کنونی را فراهم آورده که سرشار از سستی و ناتوانی، پراکندگی و تحقیر است و به‌گونه‌ای واضح است که نیازی به شرح و بیان ندارد که «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».

نهایت بزرگی و تکامل اسلام

ابن ابی الحدید معتزلی به همین مناسبت می‌گوید: ابوجعفر طبری در «تاریخ طبری» می‌نویسد:

عمر بر همه بزرگان قریش از مهاجران ممنوع کرده بود که بدون اجازه او از مدینه به شهرهای دیگر نروند. آن‌ها از این مسأله شاکی شدند، این شکایت مهاجران به گوش عمر رسید.

عمر درباره این موضوع بین آن‌ها خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: آگاه باشید! من اسلام را به سن و سال شتری بالغ رسانده‌ام، من با اسلام بوده‌ام، اسلام زمانی که شروع شد هم چون شتر شیرخواره‌ای بیش نبود تا این که به تدریج رشد کرد و دندان در آورد، اینک آیا از یک شتر نه ساله چیزی جز نقصان توقع دارید؟ اسلام نیز به همین گونه است و قریش خواست که مال خدا را به عنوان کمکی برای خود بداند. آگاه باشید در میان قریش کسانی هستند که درصدد تفرقه افکنی هستند و می‌خواهند رشته اتحاد را بگسلند. هان که تا پسر خطاب زنده است این گونه نخواهد شد. من همراه قومی هستم که آزاد اند، من از حلقوم و یقه قریشیان می‌گیرم که پیوسته خود را در آتش می‌اندازند.^(۱)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۱ ص ۱۲، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۷۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۹ ص ۳۰۲، وقعة الجمل: ص ۷۵، کنز العمال: ج ۱۴ ص ۷۵ حدیث ۳۷۹۷۷.

بنابر این، ملاحظه کنید چگونه وضعیت اسلام دچار مشکل و نقصان شده بود که همه منتظر مشکلات زیادی بوده‌اند. به احتمال قوی عمر این سخنان را در سال بیستم هجری ایراد کرده است. اگر این گونه فرض کنیم که اسلام در آن روزگار به رشد خوبی رسیده بود و اگر از بیراهه‌ها و اشتباهاتی که در خلال این زمان، اسلام بدان دچار شده بود، چشم پوشی کنیم، آیا منصفانه است که بگوییم اسلام تنها در خلال این بیست سال به تکامل خود رسیده است سپس بعد از این منتظر نقصان آن باشیم؟ حال آن که اسلام دین بزرگ الهی و پایان ادیان بر روی زمین است؛ دینی که قرار است تا واپسین لحظه‌های هستی باقی بماند تا بشریت به واسطه آن، راه خود را بیابند و از آب زلال و گوارای آن و برکات و خیرات آن بهره‌مند گردند.

آیا عاقلانه است دینی با این عظمت که خدای متعال آن را برای هدایت بشر در طول سالیان و قرون متمادی وضع کرده و برنامه‌های استوار آن را کامل نموده، تنها در خلال بیست سال به تکامل خود برسد، سپس شروع به نقصان کند؟! به راستی آیا از مهم‌ترین مصیبت‌های اسلام - همان طور که عمر در سخنان خود بدان اشاره کرده است و واقع امر اسلام موجود گواه این موضوع است - از جانب مسأله خلافت و حکومت نبوده است؟

شکست نظریه عدم نص، خود دلیلی بر وجود نص است

منصفانه است که اگر دلیلی برای وجود نص جز شکست عملی نظریه عدم نص و مشکلات و حوادثی که بر مسلمانان گذشته باشد، همین، حجتی الهی برای مسلمانان است که دیگر نمی‌توان پس از آن ادعا کرد که عموم صحابه - با وجود هاله تقدیس و عظمتی که برایشان ایجاد شده - از نص شرعی درباره خلافت غفلت ورزیده‌اند و آن را رها کرده‌اند. (چرا که وقتی حجّت آمد هر ادعایی مردود است که

آفتاب آمد دلیل آفتاب... خداوند متعال می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^(۱)

بگو: دلیل رسا برای خداست و اگر او بخواهد، همه شما را هدایت می کند.

وجه دوم: به طور جد بسیار دور از ذهن است که سهل انگاری از نصوص شرعی و نادیده گرفتن آن‌ها از عموم صحابه سر زده باشد.

مخالفت صحابه با نص در دوران زندگی رسول خدا ﷺ

نخست آن که بعد از حادثه صلح حدیبیه، همان طور که احادیث فراوانی از اهل تسنن هم بدان اشاره دارد، عموم صحابه‌ای که با پیامبر ﷺ بودند به این صلحی که پیامبر با قریش بسته بود، معترض شدند و هنگامی که پیامبر به آنان دستور دادند که قربانی کنند و موهای خود را بتراشند و آن را بارها تکرار کردند، آن‌ها به دستورات ایشان اعتنایی نمی کردند.

هم چنین در حجّة الوداع که پیامبر ﷺ به ایشان دستور دادند از احرام خارج شوند و حج تمتّع خود را به عمره تبدیل کنند؛ چرا که عمره تمتّع و حج آن بر همین پایه تشریح شد، باز هم صحابه با این مسأله مخالفت کردند.

تفصیل این دو حادثه به طور کامل در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های پیشین گذشت. در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و حدیثی نیز آمده که صحابه با پیامبر خدا ﷺ مخالفت کردند و با وجود این که پیامبر در میان آن‌ها بود در محضر آن رسول گرامی، از دستورهایش سرپیچی کردند.

۱. سوره انعام آیه ۱۴۹.

پیامبر نیز می‌کوشید آنان را مطیع سازد، اما آنان اطاعت نکردند تا جایی که ایشان را خشمگین ساختند. تنها انگیزه آنان برای سرپیچی از دستورات پیامبر نیز دیدگاه‌های شخصی صحابه بود.

هم‌چنان که بسیاری از آنها با پیامبر ﷺ مخالفت کردند و در موارد متعددی به دستورات ایشان اعتنایی نمی‌کردند و بدین ترتیب در بسیاری از موارد اتفاق افتاده حرمت و کرامت او را زیر سؤال بردند - پیش‌تر به بسیاری از این موارد اشاره کردیم - به خصوص کوتاهی آنها در پذیرش فرماندهی اسامه و اعزامشان با سپاه اسامه به سمت شام که پیامبر ﷺ بارها و بارها بر این مسأله و اهمیت آن تأکید کرده بودند. هم‌چنین مخالفت با نگارش نامه‌ای از سوی پیامبر که باعث مصونیت امت اسلامی از گمراهی در هر دوره‌ای به شمار می‌آمد؛ از دیگر نمونه‌های این مخالفت‌ها با دستورات صریح پیامبر است.

با این تفصیل وقتی که در زمان حیات پیامبر ﷺ با ایشان به صورت علنی به مخالفت پرداخته‌اند چگونه بعد از وفات ایشان و در زمانی که جای خالی ایشان به خوبی احساس می‌شده با مسأله نص به خلافت امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام مخالفت نکنند؟! چه آن که در آن برهه زمانی به راحتی در راستای دست‌یابی به اهداف مادی خود این مسأله را قربانی اهداف دنیوی کردند و عافیت طلبی آنان مانع از جانفشانی و از خودگذشتگی آنها برای اجرای نص بوده است.

احادیث حوض و فتنه‌های بیم‌دهنده

دوم آن که ما در مباحث گذشته و در قسمت پاسخ‌گویی به این پرسش به بسیاری از احادیث حوض و اهمیت آنها پرداختیم و در مورد آنها به بحث نشستیم. به خصوص این که برخی از این احادیث اشاره به این دارد که فقط گروهی از صحابه نجات می‌یابند.

هم چنین بسیاری از احادیث و آیات کریمه که از خطرات و فتنه‌هایی که بدان دچار می‌گردند، خبر می‌دادند که اشاره به خطیر و مهم بودن این جایگاه داشته است. بسیاری از این احادیث را در آن مبحث از کتاب ذکر کرده‌ایم.

در امت‌های پیشین چه گذشت

به ویژه بعد از گفته‌هایی از پیامبر خدا ﷺ در مورد صحابه مثل این گفته پیامبر ﷺ فرمودند:

لتتبعن سنن من كان قبلکم شبر بشیر، وذراع بذراع، حتی لو دخلوا جحر
ضب تبعتموهم. قلنا: یا رسول الله، الیهود والنصارى؟ قال: فمن؟
شما و جب به و جب و ذراع به ذراع از روش و طریق کسانی که قبل
از شما بودند پیروی خواهید کرد حتی اگر آنان داخل لانه سوسماری
شده‌اند، شما نیز پیروی خواهید کرد!

گفتیم: ای رسول خدا! منظور شما یهودیان و نصرانیان هستند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: پس منظور من چه کسی است؟!

رخ داده‌هایی که در مورد امت‌های گذشته درباره عدم اطاعت از پیامبرانشان
اتفاق افتاده؛ به خصوص یهودیان که کتاب خدا دوبار این مسأله را گوشزد کرده
است، امری کاملاً روشن است.

قرآن به دو نمونه از این کوتاهی‌ها و کج روی‌های آنان اشاره کرده است، آن‌جا که

می‌فرماید:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ
قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛ (۱)

و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، در راه به گروهی رسیدند که

۱. سوره اسراء آیه ۴.

اطراف بت‌هایشان با فروتنی گرد آمده بودند، به موسی گفتند: تو نیز برای ما معبودی قرار ده! همان‌گونه که آنان معبودهایی دارند. گفت: شما گروهی نادان هستید.

مورد دوم؛ گوساله پرستی یهودیان است که در آیات بسیاری بدان اشاره شده است، به طوری که تورات آن‌ها نیز به این مسأله اشاره کرده است. همان طوری که قرآن کریم در سوره مبارکه اسرا بدین مسأله اشاره کرده که یهودیان به زودی دو بار در زمین فساد خواهند کرد و برتری جویی بزرگی خواهند نمود^(۱) و عواقب این مسائل برای آن‌ها بسیار سنگین تمام خواهد شد.

مخالفت با نصوص

سوم آن که جدای از این مسائل، احادیثی که در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام، فاطمه زهرا و اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، حتی اگر این روایات به مسأله امامت اشاره‌ای نکرده باشند باز هم بر خلاف آن‌ها عمل شده و به آن‌ها اعتنایی نکرده‌اند. برای مثال حدیث تقلین که در آن به وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام اشاره شده است. البته به هنگام پاسخ‌گویی به پرسش ششم از مجموعه پرسش‌های گذشته به این مسأله هم اشاره‌ای کردیم.

نمونه دیگر این حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مثل أهل بیته مثل سفینة نوح من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛^(۲)
مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد،
نجات یافت و هر کس از آن، جا ماند غرق شد.

۱. سوره اسراء آیه ۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۳۷۳. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۸، مسند البزار: ج ۹ ص ۳۴۳، المعجم الأوسط: ج ۴ ص ۱۰ و ج ۵ ص ۳۵۵ و ج ۶ ص ۸۵، المعجم الصغیر: ج ۱ ص ۲۴۰ و ج ۲ ص ۸۴، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۴۵ و ۴۶، مسند الشهاب: ج ۲ ص ۲۷۳ و ۲۷۴، فیض القدر: ج ۲ ص ۵۱۹، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۳۰۶، تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۳۳۶، فضائل الصحابة عبدالله بن أحمد بن حنبل: ج ۲ ص ۷۸۵.

هم چنین در حدیث دیگری پیامبر ﷺ در مورد اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

أنا سلم لمن سالمتم، و حرب لمن حاربتكم؛^(۱)

من با هر که با شما دوست باشد دوستم و با هر که با شما دشمنی کند دشمن هستم.

و موارد دیگری که درباره اهل بیت علیهم السلام رسیده است.

مورد دیگر حدیث قطعی غدیر است که در آن شایسته تر بودن امیر مؤمنان علی علیهم السلام از خود مؤمنان را بیان می کند. این حدیث پیش تر گذشت.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

علي مع القرآن والقرآن مع علي؛^(۲)

علی با قرآن است و قرآن با علی است.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي؛^(۳)

علی با حق است و حق با علی است.

-
۱. سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۵۲، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۳۴، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۹۹، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۱، المصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶ ص ۳۷۸، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۹، المعجم الأوسط: ج ۳ ص ۱۷۹ و ج ۵ ص ۱۸۲ و ج ۷ ص ۱۹۷، معجم الشیوخ: ص ۱۳۳، المعجم الصغير: ج ۲ ص ۵۳، المعجم الكبير، ج ۳ ص ۴۰، أمالی המחاملی: ص ۴۴۷، سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۲۲-۱۲۵، تهذیب الکمال: ج ۱۳ ص ۱۱۲، تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۱۳۷.
 ۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۴، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۴، المعجم الصغير: ج ۲ ص ۲۸، فیض القدر: ج ۴ ص ۳۵۶، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۱۳۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۲۳۰، تاریخ الخلفاء: ص ۱۷۳، إجمال الإصابة: ص ۵۵، الجامع الصغير: ج ۲ ص ۱۷۷ حدیث ۵۵۹۴، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۳ حدیث ۳۲۹۱۲، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۱۲۴ و ج ۲ ص ۹۶، ۳۹۶ و ۴۰۳، النصائح الکافیة: ص ۲۱۵، المناقب خوارزمی: ص ۱۷۷.
 ۳. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۳۵، تاریخ بغداد: ج ۱۴ ص ۳۲۰، تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۰ ص ۳۶۱، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۶۸، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۱۷۳، و نزدیک به همین مضمون در مسند ابی یعلی: ج ۲ ص ۳۱۸.

پیامبر ﷺ در سخن دیگری درباره علی ع فرمود:

رحم الله علياً اللهم أدر الحق معه حيث دار؛^(۱)

خداوند علی را رحمت کند، خدایا! حق را در هر جایی که هست
در همان جا قرار ده.

پیامبر ﷺ فرمود:

علي مني وأنا من علي، لا يؤدي عني إلا أنا أو علي؛^(۲)

علی از من است و من از علی هستم، از جانب من انجام وظیفه
نمی‌کند جز خودم یا علی.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ به علی ع فرمود:

ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس نبي
بعدي؛^(۳)

آیا دوست نداری برای هم‌چون هارون برای موسی باشی با این
تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟

۱. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۳، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۹۵، مسند البزار: ج ۳ ص ۵۲، فیض القدير: ج ۲ ص ۲۳۶ و ج ۴ ص ۱۹، تذكرة الحفاظ: ج ۳ ص ۸۴۴، سير أعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۲۷۹، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۴، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۶ ص ۴۴۵، الضعفاء عقيلي: ج ۴ ص ۲۱۰، المجروحین: ج ۳ ص ۱۰، تهذيب الكمال: ج ۱۰ ص ۴۰۲، العلل المتناهية: ج ۱ ص ۲۵۵، الرياض النضرة: ج ۱ ص ۲۴۳، مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۴۱۸.

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۴، السنن الكبرى، نسائي: ج ۵ ص ۴۵، مسند أحمد: ج ۴ ص ۱۶۵، الأحاد والمثاني: ج ۳ ص ۱۸۳، المعجم الكبير: ج ۴ ص ۱۶، السنة ابن أبي عاصم: ج ۲ ص ۵۶۶-۵۹۸، تذكرة الحفاظ: ج ۲ ص ۴۵۵، كشف الخفاء: ج ۱ ص ۲۳۶، تهذيب الأسماء: ج ۱ ص ۳۱۸، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۹۹، سير أعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۱۲، تاريخ مدينة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۴۵.

۳. صحيح بخاری: ج ۴ ص ۱۶۰۲، صحيح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱، صحيح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۳۶۷، الاحاديث المختارة: ج ۳ ص ۲۰۷.

هم چنین پیامبر ﷺ فرمود:

أوحى إليّ في علي ثلاثة أشياء ليلة أسري بي أنه سيّد المؤمنين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين؛^(۱)

در مورد علی در شب معراج سه نکته بر من وحی شد: او سید و سرور مؤمنان و پیشوای پروا پیشگان و فرمانده سپید جبینان است.

هم چنین پیامبر ﷺ حضرت علی را در چندین جایگاه و مناسبت متفاوت به عنوان امیر مؤمنان وصف کرده اند.^(۲)

فرا تر این که در حدیثی بریده می گوید:

أمرنا رسول الله ﷺ أن نسلم على علي بأمر المؤمنين ونحن سبعة. وأنا أصغر القوم يومئذ؛^(۳)

رسول خدا ﷺ به ما دستور دادند که ما علی را امیر مؤمنان خطاب کنیم، ما در آن روز هفت تن بودیم و من از همه آنان کوچک تر بودم.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

علي وليكم بعدي؛^(۴)

علی بعد از من ولی شماست.

۱. المعجم الصغير: ج ۲ ص ۱۹۲، و.ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۸، أسد الغابة: ج ۱ ص ۶۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۳ و ۳۰۲، معجم الصحابة: ج ۱ ص ۷۰، موضح أو هام الجمع والتفريق: ج ۱ ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۳۱۵، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۳، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۱۱۲، كشف الخفاء: ج ۲ ص ۴۵۶، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۰ و ۶۱۹، ینایع المودة: ج ۲ ص ۱۶۲، میزان الاعتدال: ج ۷ ص ۲۰۷، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۷ ص ۱۹۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۸۶-۳۰۳، المناقب خوارزمی: ص ۸۵، موضح أو هام الجمع والتفريق: ج ۱ ص ۱۸۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۳۶۴، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۳، لسان المیزان: ج ۱ ص ۱۰۷، میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۹۱.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۳.

۴. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۸، السنن الكبرى، نسائی: ج ۵ ص ۱۳۳، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۱۶۳، مسند أحمد: ج ۵ ص ۳۵۶، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۳۹۲، فتح الباری: ج ۸ ص ۶۷، تحفة الأحوذی: ج ۱۰ ص ۱۴۶ و ۱۴۷، فیض القدير: ج ۴ ص ۳۵۷، الإصابة: ج ۶ ص ۶۲۳، الرياض النضرة: ج ۲ ص ۱۸۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۱۸۹، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۸۸.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

یا علی! من فارقتی فقد فارقت الله، ومن فارقک یا علی! فقد فارقتی؛^(۱)
ای علی! هر که مرا رها کند، خدا را ترک کرده است و هر که تو را
ترک کند مرا ترک کرده است.

پیامبر ﷺ فرمود:

من أطاعنی فقد أطاع الله، ومن عصانی فقد عصی الله، ومن أطاع علیاً فقد
أطاعنی، ومن عصی علیاً فقد عصانی؛^(۲)
هر که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر که از من
سرپیچی کند از دستوره‌های خدا سرپیچی کرده است، هر که از علی
اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر که از دستوره‌های علی
سرپیچی کند از من نافرمانی کرده است.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

أنت تبین لأمتی ما اختلفوا فیہ من بعدی؛^(۳)
تو برای امت من هر آن چه را که بعد از من در مورد آن اختلاف
نظر پیدا کنند تبیین و روشن می‌کنی.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۳، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۵، مسند البزار: ج ۹ ص ۴۵۵، معجم شیوخ ابی بکر اسماعیلی: ج ۳ ص ۸۰۰، المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۴۲۳، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۵۷۰، فیض القدير: ج ۴ ص ۳۵۷، میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۳۰، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۷.
۲. المستدرک علی الصحیحین: ص ۳، معجم شیوخ ابی بکر اسماعیلی: ج ۱ ص ۴۸۵، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۳۴۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۷.
۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۸۷، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۳۳۲ و ۳۶۴، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۴، میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۴۴۹، الکشف الحثیث: ج ۱ ص ۱۳۸، المجروحین ابن حبان: ج ۱ ص ۳۸۰.

در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ درباره علی علیه السلام فرمود:

ومن آذى علياً فقد آذاني؛^(۱)

هر که علی را بیازارد مرا آزرده است.

هم چنین از این فرموده پیامبر نیز کاملاً سرپیچی شد و اعتنایی به آن نکردند، آن

جا که فرمود:

فاطمة بضعة مني يربيني ما يربيهها، ويؤذيني ما آذاها؛^(۲)

فاطمه پاره تن من است، هر چه او را شاد کند مرا شاد کرده است و

هر آن چه او را بیازارد مرا آزرده است.

در سخن دیگری پیامبر ﷺ به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك؛^(۳)

خداوند با غضبت تو غضبناک می‌گردد و با شادی تو راضی و خشنود

می‌گردد.

۱. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۶۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۱، الأحادیث المختارة: ج ۳ ص ۲۶۸ و ۲۶۷، موارد الظمان: ص ۵۴۳، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۹، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۶ ص ۳۷۱، مسند الشاشی: ج ۱ ص ۱۳۴، مسند البزار: ج ۳ ص ۳۶۶، مسند أحمد: ج ۳ ص ۴۸۳، مسند الرویانی: ج ۲ ص ۴۵۱، مسند الحارث: ج ۲ ص ۹۰۴، مسند ابی یعلی: ج ۲ ص ۱۰۹، البیان والتعریف: ج ۲ ص ۲۰۳، التاریخ الکبیر: ج ۶ ص ۳۰۶، الجرح والتعدیل: ج ۶ ص ۲۳۷، مشاهیر علماء الأمصار: ج ۳ ص ۳۵، الثقات: ج ۳ ص ۲۷۳، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۳ ص ۳۹۰، معجم الصحابة: ج ۲ ص ۲۰۱، الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۰۱، الإصابة: ج ۴ ص ۶۴۶، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۳۳ - ۵۷۹، تاریخ الخلفاء: ص ۱۷۳، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۷۹.
۲. تفسیر ابن کنیر: ج ۳ ص ۲۵۷، صحیح بخاری: ج ۵ ص ۲۰۰۴، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۰۶، مسند ابی عوانة: ج ۳ ص ۷۰، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۹۸، السنن الکبری، بیهقی: ج ۷ ص ۳۰۷، سنن ابی داود: ج ۲ ص ۲۲۶، سنن ابن ماجة: ج ۱ ص ۶۴۳، معتصر المختصر: ج ۱ ص ۳۰۷، المعجم الکبیر: ج ۲۲ ص ۴۰۴، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۱ ص ۲۳۲، حلیة الأولیاء: ج ۲ ص ۴۰، سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۱۹، تهذیب التهذیب: ج ۱۲ ص ۴۶۸، تهذیب الکمال: ج ۲۲ ص ۵۹۹، معجم الصحابة: ج ۳ ص ۱۱۰، صفوة الصفوة: ج ۲ ص ۱۳، معجم المحدثین: ص ۹، غوامض الأسماء المسبومة: ج ۱ ص ۳۴۰، المغنی: ج ۱۰ ص ۱۸۶، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۷۵۶، فضائل الصحابة نسائی: ص ۷۸.
۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۷، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۰۳، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۱۰۸، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۸۹، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۳۵۱، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۳ ص ۱۱، الإصابة: ج ۸ ص ۵۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳ ص ۱۵۶، الذریة الطاهرة: ص ۱۲۰.

البته احادیثی از این دست بسیار زیاد با متون گوناگون و معنای نزدیک و به اجمال به صورت متواتر نقل شده‌اند، احادیثی که از فراوانی بی‌شمارند و بعد از تواتر تفصیلی یا اجمالی؛ بلکه فراتر از تواتر، راهی برای انکار آن‌ها نیست.

این احادیث - یا برخی از آن‌ها - چه دربردارنده نص صریح به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام باشند و چه این‌گونه نباشند، به هر حال، در جریان سقیفه و هجوم عده‌ای به خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نادیده گرفته شده‌اند.

در ضمن همین اقدامات بود که حرمت فاطمه علیها السلام را شکستند، آن‌ها را آزرده و به شدت باعث برانگیخته شدن خشم آنان شدند، هجومی که در آن برای مجبور کردن امیر مؤمنان علی علیه السلام به بیعت با ابوبکر کوشیدند، به جای این‌که به رأی و نظر ایشان در مورد خلافت رجوع کنند و از او در مسیر تشخیص حق از باطل پیروی نمایند. بدین صورت به جای این‌که به اهل بیت علیهم السلام چنگ بزنند و در کشتی امن آنان درآیند، آنان را آزرده و از دستوراتشان به بدی سرپیچی کردند. به جای پذیرش ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امارت او، حضرتش را قریش در تنگنا قرار دادند، درست به مانند هارون که در بین بنی اسرائیل در تنگنا قرار گرفت.

این بی‌حرمتی‌ها را در شورا نیز انجام دادند، عبدالرحمان بن عوف به جای پذیرش حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلافت عثمان تن داد. حتی طلحه را مأمور کرد که اگر علی علیه السلام بر مخالفت خود اصرار ورزید، او را به قتل برساند تا این که در نهایت ایشان را مجبور به بیعت با عثمان عفان کردند و به جای این‌که امیر مؤمنان علی علیه السلام ولی امر باشد او را زیر دست عثمان قرار دادند و ...

فراتر این‌که افرادی که به پژوهش در امر و سیره خلفای نخستین بپردازند هیچ شکی در مورد خروج آن‌ها از نصوص و مخالفتشان با اجرایی شدن آن‌ها نخواهد داشت. مسائلی که کتاب‌های بسیاری بدان‌ها پرداخته‌اند که هم اکنون قصد پرداختن به این کتاب‌ها را نداریم.

اگر خلفای نخستین و صحابه از این نصوص و احادیث - که فرض این است به خلافت ائمه ارتباطی ندارند - غفلت کرده‌اند و خود را در قبال آن‌ها به بی‌خبری زده‌اند، بی‌تردید اگر نصی مبنی بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بوده، برای آن‌ها مخالفت با نص امامت و خلافت ایشان، زیاد سخت نبوده است.

مخالفت انصار با نص

بدون شک انصار که یکی از بزرگ‌ترین گروه‌هایی بودند که در نشر و بالندگی اسلام نقش داشته‌اند، عده زیادی از آنان با عمل به این نص رسول خدا صلی الله علیه و آله که ائمه از میان قریش هستند، به مخالفت پرداختند.

آری، شماری از قریش با انصار در خصوص روایت‌های پیامبر مخالفت کردند تا جایی که عمرو بن عاص به آن‌ها گفت:

به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که طناب اسلام را پاره کنند؛ هم چنان که پیش‌تر برای آن جنگیده بودند. چیزی نمانده بود که آنان از اسلام از همان راهی که وارد شده بودند، خارج شوند.

به خدا سوگند، اگر این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیده‌اند که فرمود:

الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ؛

امامان از میان قریش هستند؛

آن‌گاه ادّعی خلافت می‌کنند، به یقین آنان هلاک شدند و دیگران را به هلاکت انداختند. اما اگر آن را شنیده‌اند، پس آنان مانند مهاجران نیستند.^(۱)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۹.

عكرمة بن جهل درباره این مخالفت‌ها می‌گوید:

به خدا سوگند، اگر این سخن رسول خدا ﷺ نبود که فرمود:

الائمة من قریش؛

امامان از میان قریش هستند؛

با حکومت انصار مخالفت نمی‌کردیم و آنان برای این امر شایسته بودند. ولی این فرمایشی است که هیچ شکی در آن نیست و جز آن، انتخابی نیست... به راستی که عملکرد آنان از امور شتابزده و گرایش‌های شیطانی برخاسته است... (۱)
البته این خرده‌گیری قریش بر انصار به این دلیل بوده که مصالح آن‌ها در خطر بوده است و طرح آن‌ها با شکست مواجه می‌شد. از این رو می‌بینیم عمر برای برون رفت از این بحران هیچ مشکلی سر راه خود نمی‌بیند و وقتی او به بستر مرگ افتاد، گفت:

ولو كان سالم مولی أبي حذيفة حياً استخلفته؛ (۲)

اگر سالم غلام ابی حذیفه زنده بود او را به خلافت بعد از خویش برمی‌گزیدم...

اما دیگران با او مخالفت نکردند. او در سخن دیگری گفت:

لو أدركت معاذ بن جبل فاستخلفته فلقیت ربی فسألني...؛ (۳)

اگر معاذ بن جبل را دیده بودم او را به خلافت بعد از خویش برمی‌گزیدم.

۱. همان: ج ۶ ص ۲۴.

۲. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۸۰، ر.ک: العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۵۵، تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۸ ص ۴۰۴ و ۴۰۵، مقدمه ابن خلدون: ص ۱۹۴، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۱۷۷، صفوة الصفوة: ج ۱ ص ۳۸۸، کشف الخفاء: ج ۲ ص ۴۲۸.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۸ ص ۴۰۴، مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۸، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۱۱۹، تحفة الأحوذی: ج ۶ ص ۳۹۹، فیض القدر: ج ۳ ص ۱۹۰، صفوة الصفوة: ج ۱ ص ۳۶۷.

این امر در حالی رخ داد که سالم و معاذ هیچ یک از قریش نیستند.

بنابر این، بعید نیست این افراد به هنگام همسو نبودن دستورهای شرعی با منافع آنها، به مخالفت با نصوص شرعی اقدام بنمایند. آنان زمانی که می دیدند عمل نکردن به روایات، برایشان زیانی ندارد - بلکه فقط به اهل بیت علیهم السلام زیان می رساند؛ همان کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد ستم واقع شده اند، هم چنان که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل خواهیم کرد - از مخالفت با روایات و دستورهای شرعی ابایی نداشتند.

نتیجه این که: با توجه به مخالفت و سهل انگاری گسترده آنان با سفارشات و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله - حتی اگر این احادیث مبنی بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام نبوده باشند - مخالفت شان با متونی در امامت و خلافت حضرت امیر علیه السلام و سهل انگاری در این زمینه برای آنان کاری بسیار ساده بوده است. با همان طوری که شیعیان این متون را نقل می کنند.

پیش گویی پیامبر از مخالفت آنان با نص شرعی درباره خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

فرا تر این که احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله موجود است که به طور صریح به مسأله مخالفت برخی از صحابه با خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره دارد؛ به خصوص اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این مسائل را به طور آشکار بیان می کردند؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی به عمق افکار و مسائلی که در فکر و ذهن این افراد می چرخیده، آگاه بوده اند. از این رو می بینیم زمانی که عائشه تصمیم گرفت به سمت بصره حرکت کند، می کوشید ام سلمه را نیز در این مسیر با خود همراه کند، ولی ام سلمه از این مسأله خود داری می کند.

در این هنگام ام سلمه، امری را در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام به عایشه یادآوری

کرد و از جمله گفت:

تو را به یاد آن روز می اندازم که من و تو در سفری نزد رسول خدا ﷺ بودیم، علی رضی الله عنه مشغول پینه زدن کفش های رسول خدا ﷺ بود، سپس لباس های او را شست، آن گاه در سایه ای نشست، در این هنگام پدرت و عمر نزد رسول خدا ﷺ آمدند و اجازه ورود خواستند، من و تو در پشت پرده رفتیم.

آن دو آمدند تا در مورد مسأله ای که می خواستند با پیامبر ﷺ گفت و گو کنند. به رسول خدا ﷺ گفتند: ای رسول خدا! ما براساس مصاحبتی که با شما داریم نمی دانیم چه کسی شایستگی خلافت بعد از شما را دارد، ما را در این مسأله یاری نمایید تا پناه گاهی بعد از شما باشد.

پیامبر به آن دو فرمود:

أما إني قد أرى مكانه. ولو فعلت لتفرقتم عنه، كما تفرقت بنو إسرائيل عن هارون بن عمران؛^(۱)

من به خوبی می دانم که او کیست. ولی اگر او را برای شما آشکار کنم از او دور خواهید شد، همانند بنی اسرائیل که از هارون بن عمران دور شدند.

در این میان پدر تو و عمر ساکت بودند، سپس از نزد پیامبر رفتند. ما از پشت پرده بیرون آمدیم و نزد رسول خدا ﷺ رفتیم، من که جرأت بیش تری داشتم، گفتم: ای رسول خدا! جانشین شما برای آنان کیست؟
پیامبر ﷺ فرمود:

خاصف النعل؛

آن کسی که کفش ها می دوزد.

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۶ ص ۲۱۸.

ما به اطراف نگاه کردیم و جز علی علیه السلام کسی را نیافتیم. گفتیم: ای رسول خدا! من فقط علی علیه السلام را می بینم.

پیامبر فرمود:

هو ذاك؛

او خودش است.

عائشه گفت: آری، ام سلمه به یاد می آورم.^(۱)

بر این اساس نمی توانیم به دلیل بعید بودن غفلت و سهل انگاری صحابه از نصوص شرعی درباره امامت، وجود نص شرعی در این باره را بعید بدانیم. بلکه به طور قطع باید بگوییم: در این باره نص شرعی وجود دارد. سپس باید وجدان را قاضی قرار دهیم و آن چه را که شیعه درباره نصوص دال بر امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندانشان علیهم السلام بیان می کند، بپذیریم. باید از خود پرسیم: اگر این روایات درباره دیگر کسانی وارد شده بود که اهل تسنن به دنبال اثبات درستی و مشروعیت خلافت آنان هستند، آیا اهل تسنن از این نصوص برای اثبات این امر از این روایات استفاده می کردند یا نه؟ و خدای سبحان هدایت گر به راه راست است.

کسانی که به مخالفت با نص پرداختند گروه اندکی بودند

وجه سوم: بر اساس گفته های شیعیان اگر چنین نصی وجود داشته باشد، کسانی که به مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام و ایجاد شورش بر ضد او پرداخته اند، گروه اندکی بوده اند.

اما باقی مانده این افراد نه به مخالفت با نص پرداختند و نه به مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام یا فشاری کردند و خلافت را از او گرفتند، بلکه با حقیقتی که به

۱. همان: ج ۶ ص ۲۱۸.

وجود آمد یا بر اساس عدم توجه به نص و یا به خاطر راحت طلبی کنار آمدند. شاید هم دلیل این عده، ناامیدی از پیروزی امیر مؤمنان علی علیه السلام در این کشاکش، یا بازگرداندن حق به حقدار بوده و یا این که آن را بعید می دانستند.

طبیعت جوامع بشری در رویارویی با کودتاها

با دقت در دگرگونی‌ها و کودتاهایی که در جوامع مختلف بشری به وقوع می پیوندد، متوجه این امر خواهیم شد که بروز این گونه دگرگونی‌ها در جوامع مختلف امری طبیعی به نظر می رسد.. عده بسیار معدودی در راستای منافع خود انقلاب می کنند و قانون را زیر پا می گذارند و برنامه‌هایی برای آن طراحی و آن‌ها را اجرا می کنند. آنگاه دیگر افراد سود جو و حریص را بازیچه دست خود قرار می دهند تا به طور کامل به هدف خود دست یابند.

بعد از این که جوامع، دچار این کودتاها می شوند، کسانی که از مخالفت‌های به عمل آمده با قانون متضرر می گردند، که معمولاً همان عده بسیار کمی هستند، به مخالفت با کودتا برمی خیزند. کسانی با آن مخالفت می کنند که اجرای شریعت برایشان مهم است و حاضرند در این راه جان بدهند. بیش تر وقت‌ها چنین گروه‌هایی، شمار اندکی دارند.

گروه‌های دیگر افراد جامعه معمولاً برای آن‌ها مسائلی از قبیل قانون و مشروعیت و... اهمیتی ندارد، شاید فی نفسه منکر این دگرگونی‌ها هم باشند، ولی از خودگذشتگی در راستای تغییر و بازگرداندن حق به صاحب حق برای آن‌ها امری دشوار به نظر می رسد. شاید هم آماده خونفشانی باشند، ولی به خاطر یأس و نومیدی در زمینه امکان تغییر و محافظت از شریعت، که بر اساس مقایسه بین نیروهای طرف‌های درگیر به عمل می آورند، کوتاهی می کنند.

ادعای اتفاق نظر مردم مدینه بر بیعت با ابوبکر

برخی می‌کوشند این‌گونه عنوان کنند که اکثریت قریب به اتفاق مردم مدینه از مهاجر و انصار با مسأله بیعت با ابوبکر موافق بوده‌اند و از او پشتیبانی کرده‌اند و تنها امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ و عده‌ای با این مسأله مخالف بوده‌اند؛ به طوری که این‌گونه القا می‌کنند که اگر هم نصی موجود بوده اکثریت مردم با عملی شدن آن مخالف بوده‌اند و بر ضد آن دست به اقدام زده‌اند.

بعید نیست با توجه به حرکت تبلیغاتی گسترده‌ای که به وجود آمد عده زیادی از مردم هم بدین مسأله معتقد بوده باشند.

شواهد بطلان ادعای یاد شده

شواهد موجود چیزی خلاف مسأله مطرح شده را بیان می‌دارند؛ چرا که همه احادیث موجود به این مسأله اشاره می‌کنند که مسأله بیعت با ابوبکر به صورت «فلته؛^(۱) ناگهانی» صورت گرفته است.

اولین معنایی هم که برای این واژه در نظر گرفته می‌شود، این است که کاری با عجله و بدون این‌که با احدی در این مورد مشورت شود، انجام شده باشد. در واقع دیگران در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند. آنان نیز از این فرصت استفاده کردند؛ چرا که مردم از بزرگی این رویداد شگفت‌زده شده بودند. زیرا مردم در غم فقدان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرورفته بودند. هم‌چنین امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ و بنی هاشم به تجهیز و دفن پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول بودند.

۱. برای آگاهی از منابع این روایت ر.ک: اوائل پاسخ از این پرسش.

یعقوبی بعد از این که شرایط موجود در آن محیط و کیفیت به وجود آمدن آن را برمی شمارد، می گوید:

براء بن عازب آمد و در خانه بنی هاشم را زد و گفت: ای بنی هاشم! چه نشسته اید که با ابوبکر بیعت شد.

یکی از آن ها گفت: مسلمانان کاری را بدون حضور ما انجام نمی دهند. ما از هر کس دیگری به محمد ﷺ سزاوارتر هستیم.

عباس گفت: به پروردگار کعبه سوگند که سرانجام، کار خود را انجام دادند.

مهاجران و انصار درباره حقانیت علی عَلَيْهِ السَّلَام تردیدی نداشتند... گروهی از مهاجران و انصار از بیعت با ابوبکر خود داری کردند و به علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام گرایش پیدا کردند. از این میان می توان به عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام بن عاص^(۱)، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب اشاره کرد.^(۲)

از دیگر افرادی که از بیعت با ابوبکر سر باز زدند می توان به فروة بن عمر انصاری اشاره کرد. وی از جمله افرادی بود که شخصاً در رکاب پیامبر خدا ﷺ شمشیر زد. او دو رأس اسب خود را در این راه گذاشت و هر سال هزار «وسق» خرما صدقه می داد.^(۳) او سید و سالار قبیله خود بود. وی شاعر و از جمله یاران امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بود که با آن حضرت در جنگ جمل نیز شرکت کرد.^(۴)

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:

«زبیر بن بکار روایت می کند و می گوید: محمد بن اسحاق گفت: هنگامی که ابوبکر مورد بیعت قرار گرفت به تیم بن مره افتخار کردم.

۱. چنان که در نسخه چاپ نجف آمده است.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ س ۱۲۴.

۳. هر وسق حدود شصت پیمانه، یا یک خروار است. ک: مفردات غریب القرآن: ماده «وسق».

۴. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۸ و ۲۹.

وی می‌گوید: عموم مهاجران و تعداد بسیاری از انصار تردیدی نداشتند که علی علیه السلام صاحب امر و جانشین بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.»^(۱)

سخنی در تلاش انصار در راستای بیعت با سعد بن عباده

فرا تر این که به احتمال قوی کوشش انصار در راستای به قدرت رسانی سعد بن عباده، بر اساس مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام و مخالفت نا آگاهانه یا عمدی با نص به خلافت ایشان نبوده است، بلکه بر اساس ترس آنان از دست یابی قریش به قدرت و هم‌چنین برای کینه‌ای بوده که قریش از امام علی علیه السلام به دل داشته‌اند. چرا که حضرت علی علیه السلام در راستای برقراری دین اسلام با آن‌ها پیکار کرده بود و آنان را متحمل شکستی سخت کرده بود.

از این رو، آن‌ها حکومت علی علیه السلام را دنباله رو حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند که آن حضرت در ذات خدای متعال سخت‌گیر است و به هیچ وجهی بر سر اجرای دستورات الهی و امور دینی کوتاه نمی‌آید.

فعالیت گروه‌های منافقان و «طلقا؛ آزاد شدگان در فتح مکه»

فعالیت‌ها و هم‌پیمانی منافقان و «طلقا؛ آزاد شدگان در فتح مکه» در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار بود. از آن جمله کوشش آن‌ها در راستای به قتل رساندن پیامبر در جریان عقبه مشهور است که در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته در این باره سخن به میان رفت.

هم‌چنین آنان در بسیاری از مواقع از دستوره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی

می‌کردند. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ملحق نشدن آن‌ها به سپاه اسامه، با وجود اصرار بسیار زیاد پیامبر ﷺ بر اهمیت آن.

۲. منع و جلوگیری از نوشتن نوشته‌ای برای امت توسط پیامبر ﷺ تا آنان را از گمراهی مصون بدارد. به این مسأله به طور مفصل در پرسش‌های گذشته پرداختیم.

۳. عدم پیروی از دستورات پیامبر در غدیر خم؛ تا جایی که پیامبر ﷺ این مسأله را به آنان گوشزد کرد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ كَرِهْتُ تَخَلُّفَكُمْ وَتَنْحِيكُم عَنِّي، حَتَّى خِيلَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ شَجَرَةَ أَبْغَضَ إِلَيْكُمْ مِنْ شَجَرَةِ تَلِينِي؛^(۱)

ای مردم! من چنان از تخلف و ناهمراهی شما از من ناخرسند بودم که پنداشتم در نزد شما هیچ خانواده‌ای مبعوض‌تر از خانواده من نیست.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از مکه مکرمه بازگشت، مردم از حضرتش اجازه حضور خواستند، پیامبر به آنان اجازه داد، آن‌گاه فرمود:

مَا بَالُ شِقِّ الشَّجَرَةِ الَّتِي تَلِي رَسُولَ اللَّهِ أَبْغَضَ إِلَيْكُمْ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ؟!^(۲)
چرا خانواده رسول خدا برای شما از دیگر خانواده‌ها مبعوض‌تر است؟

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۲۷، العمدة ابن بطریق: ص ۱۰۷، مسند الشاميين طبرانی: ج ۳ ص ۲۲۳.

۲. صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۴۴۴، مسند أحمد: ج ۴ ص ۱۶، مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۲۰، مسند الطیالسی: ص ۱۸۲، الأحاد والمنانی: ج ۵ ص ۲۴، المعجم الكبير: ج ۵ ص ۴۹ و ۵۰ و ۵۱، شعب الإيمان: ج ۱ ص ۳۶۴، حلیة الأولیاء: ج ۶ ص ۲۸۶، تهذیب الكمال: ج ۹ ص ۲۰۸، موضح أوهام الجمع والتفریق: ج ۲ ص ۵۲۰، موارد الظمان: ج ۱ ص ۳۲.

۴. کینه توزی آشکار آن‌ها علیه اهل بیت علیهم‌السلام؛ تا جایی که روزی عباس نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت و گفت: «ای رسول خدا! هنگامی که قریشیان با هم سخن می‌گویند و ما نزد آن‌ها می‌رویم سخن خود را قطع می‌کنند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این رفتار قریش سخت خشمگین شدند.»

در روایتی دیگر آمده است: عباس گفت: ای رسول خدا! زمانی که قریشیان همدیگر را می‌بینند با خوش رویی با هم سخن می‌گویند، ولی هنگامی که یکی از ما را می‌بینند ابرو کج کرده و ترش رویی می‌کنند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این رفتار آنان خشمگین شدند.

البته آن چه با این موضوع مناسب است در آغاز پاسخ پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های پیشین گذشت.

این طور که پیداست در نهایت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوران بیماری از اصلاح این قوم و تدارک امر مایوس شدند. در روایتی که محب الدین طبری نقل می‌کند عباس بن عبدالمطلب می‌گوید: من می‌دانم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرصت کمی نزد ما می‌مانند.

راوی می‌گوید: او نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول خدا! کاش موضوعی را انتخاب می‌کردی تا مردم درباره آن سخن بگویند.

پیامبر فرمود:

بل أصبر عليهم ينازعوني ردائي، ويطؤون عنقي، ويصيبني غبارهم، حتى يكون الله هو الذي يريحني منهم؛^(۱)

بلکه بر آنان شکیبایی می‌نمایم که آنان بر سر ردای من نزاع می‌کنند و پای بر گردن من می‌گذارند و گرد و غبار آنان به من می‌رسد تا این‌که خدا مرا از دست آن‌ها راحت کند.

۱. ذخائر العقبی: ص ۲۰۴.

البته در این زمینه احادیث دیگری از این دست وجود دارد که از اصرار آن‌ها بر تجاهل از دستوره‌های رسول خدا ﷺ، مخالفت علنی با پیامبر و اهل بیت او ﷺ و دشمنی و تصمیم آن‌ها برای برگرداندن خلافت از اهل بیت ﷺ پرده برمی‌دارد.

هشدار خدا و رسول خدا ﷺ از فتنه‌های آینده

این مسائل را دو نکته برای انصار تأکید می‌کند:

نکته یکم: هشدار خدا و رسول خدا ﷺ درباره وقوع فتنه‌های آینده و شدت وقوع آن‌ها، که در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته به آن اشاره شد.

از جمله خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^(۱)

و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ هم‌چنین «شجره ملعونه؛ درخت نفرین» شده را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آن‌ها را بیم می‌دهیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن‌ها نمی‌افزاید.

روایت شده که این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ عده‌ای را دیدند که از منبر بالا رفته و به مانند میمون جست و خیز می‌کنند.^(۲)

۱. سوره اسراء آیه ۶۰.

۲. تفسیر قرطبی: ج ۱۰ ص ۲۸۳ و ۲۸۲، تفسیر طبری: ج ۱۵ ص ۱۱۲ و ۱۱۳، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۵۰، تاریخ طبری: ج ۵ ص ۶۲۲، شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۲۲۰، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۴۳ - ۲۴۴، مسند ابی یعلی: ج ۱۱ ص ۳۴۸، العلل المتناهیة: ج ۲ ص ۷۰۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۲۷، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۳۵۸ حدیث ۳۱۷۳۷، سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۰۸.

هشدار پیامبر ﷺ از آن چه که بر دین و اهل بیت علیهم السلام خواهد گذشت
پیامبر ﷺ در این باره فرمود:

هلاک هذه الأمة على يدي أغيلمة من قريش؛^(۱)

این امت به دست گروهی از نوجوانان قریش هلاک می‌شود.

در حدیث دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

لتنقضن عرى الإسلام عروة عروة، فكلمنا انتقضت عروة تشبث الناس
بالتّي تليها. فأولهن نقضاً الحكم، وآخرهن الصلاة؛^(۲)

دستگیره‌های اسلام یک به یک شکسته می‌شود، هرگاه یک دستگیره
نابود شود مردم به دستگیره بعدی چنگ می‌زنند، اول آن‌ها شکستن
حکومت است (حاکمیت را از دست صاحب آن خارج می‌کنند) و
آخر آن‌ها نماز است (نماز را ترک می‌کنند).

پیامبر ﷺ در روایتی فرمود:

ألا إنّ رحا الإسلام دائرة، فدوروا مع الكتاب حيث دار. ألا إنّ الكتاب
والسلطان سيفترقان، فلا تفارقوا الكتاب؛^(۳)

آگاه باشید! سنگ آسیای اسلام دایره‌ای (هم‌چون آسیای سنگی)
است. پس هر گونه که قرآن چرخید، شما هم بچرخید. بدانید که
کتاب الله و حکومت به زودی از هم جدا خواهند شد، شما هرگز قرآن
را ترک نکنید.

۱. منابع این حدیث در آغاز همین پرسش گذشت.

۲. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۱۱۱، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۸۱، مسند أحمد: ج ۵ ص ۲۵۱، موارد
الظمان: ج ۱ ص ۸۷، المعجم الكبير: ج ۸ ص ۹۸، شعب الإيمان: ج ۴ ص ۳۲۶، مسند الشاميين: ج ۲ ص
۴۱۱، السنة عبد الله بن أحمد: ج ۱ ص ۳۵۶، الترغيب والترهيب: ج ۱ ص ۲۱۶، تعظيم قدر الصلاة: ج ۱
ص ۴۱۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۴۴۵، فيض القدير: ج ۵ ص ۳۹۹-۲۶۳.

۳. مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۳۸، مسند الشاميين: ج ۱ ص ۳۷۹، المعجم الصغير: ج ۲ ص ۴۲، المعجم
الكبير: ج ۲۰ ص ۹۰، فيض القدير: ج ۳ ص ۵۳۴، حلية الأولياء: ج ۵ ص ۱۶۵.

پیامبر ﷺ در سخن دیگری به امیرمؤمنان علی عَلِيٍّ فرمود:

إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي؛^(۱)

این امت بعد از من علیه تو طغیان خواهند کرد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر ﷺ گریه می کردند. امیرمؤمنان علی

عَلِيٍّ عرض کرد: چرا گریه می کنید؟

پیامبر ﷺ فرمود:

ضغائن في صدور قوم لا يبدها لك حتى يفقدوني؛^(۲)

گروهی در سینه‌های خود علیه تو کینه‌هایی دارند که فقط زمانی آن

را آشکار می‌کنند که من نزد تو نباشم و از دنیا رفته باشم.

در حدیث دیگری پیامبر ﷺ به بنی هاشم فرمود:

أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي؛^(۳)

شما بعد از من مستضعف خواهید بود.

در حدیث دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا؛^(۴)

همانا اهل بیت من بعد از من از امتم ضربه‌های زیادی مثل قتل و

آوارگی خواهند دید.

۱. منابع این حدیث در پاسخ پرسش سوم گذشت.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۸، مسند البزار: ج ۲ ص ۲۹۳، مسند ابی یعلی: ج ۱ ص ۴۲۶، المعجم الكبير: ج ۱۱ ص ۷۳، تاریخ بغداد: ج ۱۲ ص ۳۹۸، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۴۳۱، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۷ ص ۱۷۳، تهذیب الکمال: ج ۲۳ ص ۲۳۹، العلل المتناهیة: ج ۱ ص ۲۴۳ و ۲۴۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴.

۳. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۳۴، مسند أحمد: ج ۶ ص ۳۳۹، المعجم الكبير: ج ۲۵ ص ۲۳، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۱ ص ۳۹۴.

۴. الفتن: ج ۱ ص ۱۳۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۸۷، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۱۶۹، نزدیک به همین مضمون در المصنف ابن ابی شیبة: ج ۸ ص ۶۹۷، المعجم الكبير: ج ۱۰ ص ۸۵، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۹.

در حدیث دیگری پیامبر ﷺ فرمود:

يجيء يوم القيامة المصحف والمسجد والعترة؛ فيقول المصحف: يارب!

حرقوني ومزقوني،

ويقول المسجد: يارب! خربوني وعطلوني وضيعوني،

وتقول العترة: يارب! طردونا وقتلونا وشردونا،

وأجثوا بركبتي للخصومة،

فيقول الله: ذلك إليّ وأنا أولى بذلك؛^(۱)

در روز قیامت قرآن، مسجد و عترت نزد خداوند خواهند رفت؛

قرآن می‌گوید: ای پروردگار! آن‌ها مرا آتش زدند و پاره پاره کردند.

مسجد می‌گوید: ای پروردگار! آنان مرا ویران و حقم را ضایع کردند.

عترت می‌گوید: ای پروردگار! آنان ما را طرد کردند، ما را کشتند و

آواره کردند و علیه ما به خصومت پرداختند.

در این هنگام خدای تعالی می‌فرماید: این را بر من واگذارید که از هر

کسی در این مورد شایسته‌تر هستم.

پیامبر ﷺ در سخن دیگری به انصار فرمود:

ستلقون بعدي أثره؛^(۲)

شما بعد از من ستم خواهید دید.

البته موارد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است...

۱. الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۴۹۹، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۱۹۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸۴.

۲. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۸۱، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۷۳۸، صحیح ابن حبان: ج ۱۶ ص ۲۶۴، الأحادیث المختارة: ج ۴ ص ۲۷۲، مسند أبی عوانة: ج ۴ ص ۴۱۵، مجمع الزوائد: ج ۱۰ ص ۳۳-۳۱، السنن الكبرى، بیهقی: ج ۶ ص ۳۳۹، مسند أحمد: ج ۳ ص ۱۱۱ و ۱۶۷ و ۱۷۱، مسند الرویانی: ج ۲ ص ۱۸۳، المعجم الكبير: ج ۱ ص ۲۰۸، السنن الواردة فی الفتن: ج ۱ ص ۲۰۳، أسباب ورود الحدیث: ص ۲۲۶، البیان والتعریف: ج ۱ ص ۲۵۴، سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۴۵۳، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۸۰۸.

خودداری پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علی علیه السلام از برخوردهای سخت با منافقان نکته دوم: پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان علی علیه السلام برای پیش‌گیری از فتنه و تفرقه، هرج و مرج، سخن‌های غیر مسئولانه و در نتیجه پیش‌گیری از مخدوش شدن چهره اصیل اسلام، تقدس پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و نیز برای پیش‌گیری از ضربه غیر قابل جبران برای دعوت اسلامی در همان زمان یا آینده، از اصطکاک و برخورد با منافقان و «طلقاً؛ آزاد شدگان در فتح مکه» خود داری می‌کردند.

برای نمونه زمانی که عده‌ای از اصحاب پیامبر از آن حضرت خواستند تا گروهی را که علیه آن بزرگوار در مسأله عقبه توطئه کردند و در پی ترور رسول خدا ﷺ بودند، به سزای اعمالشان برسانند و بکشند، فرمود:

لا، أكره أن تتحدث العرب بينها أن محمداً قاتل بقوم حتى إذا أظهره الله بهم
أقبل عليهم يقتلهم...؛^(۱)

نه، دوست ندارم اعراب در بین خود بگویند: محمد با قومی جنگید تا این که وقتی خدا او را بر آن قوم چیره کرد، شروع به قتل آنان نمود...

در نمونه دیگر، وقتی از پیامبر ﷺ خواسته شد عبدالله بن ابی را بکشد، فرمود:

لا يتحدث الناس أن محمداً يقتل أصحابه؛^(۲)

مردم نباید این گونه بگویند که محمد اصحاب خودش را می‌کشد.

۱. تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۷۳، سبیل الهدی والرشاد: ج ۵ ص ۶۷، الدر المنثور: ج ۴ ص ۲۴۴، روح المعانی: ج ۱۰ ص ۱۳۹.
۲. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۸۶۱، سبیل الهدی والرشاد: ج ۵ ص ۶۷، الدر المنثور: ج ۴ ص ۲۲۴، روح المعانی: ج ۱۰ ص ۱۳۹.

بسیاری از موضع گیری های پیامبر ﷺ و شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام بر جوانمردی و چشم پوشی هایی بوده که در قبال آن ها اتخاذ کرده اند؛ همه و همه شواهد دیگری بر سخن ما هستند.

همه این موارد دست در دست هم داد تا انصار احساس کنند قریش و پیروان آن ها برای ربودن حکومت و خلافت از دستان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرصت طلبی می کنند. از این رو، آنان پیش دستی کردند تا حکومت را به دست گیرند و از این طریق راه را بر قریش ببندند و نقشه های آن ها را نقش بر آب کنند. چرا که انصار معتقد بودند اگر خلافت از مسیر فعلی اش خارج شود، به یقین به دست منافقان و «طلقاً؛ آزاد شدگان در فتح مکه» خواهد افتاد و به زودی از انصار انتقام خواهند گرفت. چون انصار پیامبر ﷺ را در راستای نشر دین یاری داده بودند و این امری بود که سرانجام اتفاق افتاد. اگر انصار به این مسأله که خلافت به علی علیه السلام می رسد، علم و اطمینان داشتند، به احتمال زیادی به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام راضی می شدند و آن ها را از پیروزی بر آن حضرت و سهل انگاری در نصی که درباره ایشان وارد شده بود، باز می داشتند. با توجه به برخی رخ دادها درباره واقعه سقیفه - که کتاب های تاریخی و محدثان نقل کرده اند - می توان این مسأله را به وضوح استنباط کرد.

سخنان و موضع انصار

ابن ابی الحدید معتزلی از جوهری در کتاب «السقیفه» چنین نقل می کند:
 «ابوبکر در جریان سقیفه انصار را مورد خطاب قرار داد و به آن ها تصریح کرد که مهاجران (که از قریش هستند) برای امر خلافت از آن ها شایسته تر از دیگر قریشیان هستند. آن گاه آنان را از حسادت کردن علیه این دسته از مهاجران بر حذر می داشت.

انصار به این موضوع اعتراض کردند و گفتند: به خدا سوگند، ما به مسأله‌ای که خداوند برای شما تبیین کرده باشد، حسادت نمی‌ورزیم، هیچ کس مثل شما با ما دوست نیست و کسی به اندازه ما از شما رضایت ندارد، ولی ما به اموری که بعد از این رخ خواهد داد، بیمناک هستیم، می‌ترسیم کسی به این امر دست یابد که نه از ماست و نه از شما...»^(۱)

در روایتی دیگر چنین آمده:

حباب بن منذر - که از کسانی بود که در جنگ بدر شرکت کرده بود - بلند شد و گفت: باید از میان ما امیری باشد و از میان شما نیز امیری. به خدا سوگند، ما قصد غلبه بر شما را نداریم، ولی بیم داریم روزی فرا برسد و کسانی روی کار بیایند که ما پدران و برادران آنان را کشته‌ایم.

عمر گفت: اگر چنین است پس تو به پا خیز اگر توانستی.

در روایت سوم این گونه آمده است:

حباب گفت: ما به تو و یاران‌ت حسادت نمی‌کنیم، ولی از روزی می‌هراسیم که کسانی را که کشته‌ایم بر خلافت چیره شوند و در آن هنگام بر ما کینه توی پیشه کنند... در روایتی دیگر آمده:

حباب با انصار گفت و گو می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: «آیا مرا ساکت می‌کنید در حالی که چنین و چنان کردید؟! به خدا سوگند، می‌بینم روزی را که فرزندان شما بر درها ایستاده و از مردم آب درخواست می‌کنند، اما چیزی به آن‌ها نخواهند داد.

ابوبکر گفت: ای حباب! از کی تا به حال از این مسأله بیم داری؟

گفت: من از تو نمی‌ترسم، ولی از کسی که بعد از تو می‌آید، هراس دارم.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۷ و ۸.

ابوبکر گفت: اگر چنین است و به این ناگواری‌ها اعتقاد داری، پس در آن هنگام امارت را تو به دست بگیر.

حباب گفت: هیئات ای ابوبکر! که چنین شود. اگر زمانی که من و تو از دنیا برویم، گروهی بیایند که فرزندان و نسل‌های بعد از ما را به بدترین عذاب‌ها بکشانند و از خدا یاری می‌جویم؟!

تمجید انصار و دیگران از امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام

یعقوبی بعد از پرداختن به موضوع بیعت عمر و ابی عبیده با ابوبکر در سقیفه می‌نویسد:

«عبد الرحمان بن عوف برخاست و گفت: ای گروه انصار! بدانید که شما با وجود فضل و ویژگی‌های بارزی که دارید باز هم به مرتبه ابوبکر، عمر و علی نمی‌رسید.

منذر بن ارقم برخاست و گفت: ما با فضل افرادی که یاد کردی مشکلی نداریم، ولی در بین آن‌ها فردی است که اگر خلافت در دست او باشد، هیچ کس با او در این زمینه مخالفت نخواهد کرد، آن فرد علی بن ابی طالب است.»^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره از زبیر بن بکار چنین روایت می‌کند:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، گروهی که با او بیعت کرده بودند، به سمت مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به راه افتادند و آن جاگرد هم آمدند، زمانی که روز به پایان رسید آن‌ها نیز هر کدام از سویی روانه خانه‌های خویش شدند.

گروهی از انصار و گروهی از مهاجران نیز گرد هم آمدند و بین آن‌ها سخنانی درگرفت. عبد الرحمان بن عوف گفت: ای گروه انصار! شما مردمانی با فضیلت هستید، در اسلام سابقه دارید و یاور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده‌اید، ولی بدانید که هیچ‌گاه در فضیلت به پای ابوبکر، عمر، علی و ابو عبیده نخواهید رسید.

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۳.

زید ابن ارقم گفت: ای عبد الرحمان! ما فضل و برتری این افرادی را که یاد کردی قبول داریم و سعد بن عباده سید و سالار انصار از ماست... و ما می دانیم که اگر از افرادی که نام بردی؛ یعنی علی بن ابی طالب خلافت را به دست بگیرد، کسی با او ناسازگاری نخواهد کرد.»^(۱)

ابن اعثم نیز به گفت و گوی بین عبد الرحمان و زید بن ارقم اشاره می کند و جملات پایانی آن را این گونه نقل می کند:

«زید بن ارقم گفت: ای ابن عوف! بدان که اگر علی بن ابی طالب و بنی هاشم به دفن رسول خدا ﷺ و سوگواری ایشان مشغول نبودند و در خانه های خود نمی نشستند، هیچ یک از شما نمی توانستید به حق او طمع و دست اندازی کنید. پس بلند شو و برو و درباره آن چه به تو مربوط نیست، یارانت را تحریک نکن.»^(۲)

طبری و ابن اثیر بعد از پرداختن به مسأله نشست سقیفه و این که ابوبکر، عمر و ابو عبیده خلافت را بین خود می چرخاندند تا مردم با یکی از آنها بیعت کنند، می نویسد:

«آن گاه عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم نیز بیعت کردند. انصار - و یا گروهی از انصار - گفتند: ما فقط با علی بیعت می کنیم.»

طرفداری گروهی از بزرگان صحابه از امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام

ابن ابی الحدید معتزلی از جوهری با ذکر سند از جریر بن مغیره چنین روایت می کند: سلمان، زبیر و انصار همگی در این صدد بودند که بعد از وفات رسول خدا ﷺ فقط با علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کنند.^(۳)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۹ و ۲۰.

۲. الفتوح ابن اعثم: ج ۱ ص ۱۲.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۹، ج ۶ ص ۴۳.

هم چنین مورخان روایت کرده‌اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام به همراه گروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه آن حضرت گرد هم آمدند و از بیعت، امتناع کردند، تا این که گروه ابوبکر به آن‌ها حمله ور شدند.^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی در روایت دیگری از جوهری این گونه نقل می‌کند: در آن روز در خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام عده زیادی از مردم گرد آمده بودند.^(۲) روایت کرده‌اند؛ خالد بن سعید بن عاص در روز سقیفه در مدینه نبود، زمانی که به مدینه بازگشت، از او خواستند تا با ابوبکر بیعت کند، او از این مساله امتناع ورزید و گفت:

لا أُبایع إلاّ علیاً؛^(۳)

من فقط با علی بیعت می‌کنم.

پشیمانی انصار از بیعت با ابوبکر

از شواهد و قراین به خوبی برمی‌آید که انصار در مورد بیعت با ابوبکر پشیمان شدند. روایت کرده‌اند: زمانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خانه خویش خارج نمودند تا بیعت کند، ولی ایشان امتناع می‌ورزید و آن‌ها می‌کوشیدند تا او را مجبور به بیعت کنند؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

الله الله یا معشر المهاجرین! لا تخرجوا سلطان محمد صلی الله علیه و آله فی العرب عن داره و قعر بینه، إلی دورکم و قعور بیوتکم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس وحقه.

۱. الریاض النصره: ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۰۶، تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶، الإمامه والسیاسه: ج ۱، ص ۱۶، العقد الفرید: ج ۴، ص ۲۴۲ و منابع دیگر.
 ۲. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۴۸.
 ۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۰۵، شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۵۹.

فوالله يا معشر المهاجرين! لنحن أحق الناس به. لأننا أهل البيت، ونحن أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارئ لكتاب الله، الفقيه في دين الله، العالم بسنن رسول الله ﷺ، المضطلع بأمر الرعية، المدافع عنهم الأمور السيئة، القاسم بينهم بالسوية.

والله إنّه لفينا، فلا تتبعوا الهوى فتضلوا عن سبيل الله، فتزدادوا من الحق بعداً؛

ای مهاجران از خدا بترسید خلیفه واقعی پیامبر را از خانه و (اهل بیت او) بیرون نکنید و آن را در اختیار خود در نیاورید، اهل بیت محمد را از مقام و حقّی که دارند دور نکنید.

به خدا سوگند، ای مهاجران! تنها ما هستیم که استحقاق خلافت بر مردمان را داریم، چون ما اهل بیت او هستیم، ما از هر کس دیگری به این امر شایسته هستیم؛ چرا که ما مفسران کتاب خدا هستیم، ما فقهای دین خدا هستیم، فقط ما هستیم که بر سنت‌های رسول خدا آگاهیم، ما از اموری که بر رعیت می‌گذرد آگاهیم، این ما هستیم که از آنان در برابر مشکلات محافظت می‌کنیم، ما بین آنان با برابری رفتار می‌کنیم.

به خدا سوگند، امارت در بین ما باید باشد. پس، از هوا و هوس خود پیروی نکنید که اگر چنین کنید از راه الهی منحرف می‌شوید و در آینده از حق و حقیقت بسیار دور خواهید شد.

بشیر بن سعد انصاری (نخستین کسی بود که با ابوبکر بیعت کرد و به خاطر حسادت به سعد بن عباده علیه او شورید و) گفت: ای علی! اگر ما انصار این سخن تو را پیش از بیعت با ابوبکر شنیده بودیم، به یقین با تو بیعت می‌کردیم و هیچ دو کس را نمی‌یافتی که در باره تو دچار اختلاف شوند.^(۱)

۱. الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۲۹.

این طور که از روایت‌ها برمی‌آید، بسیاری از کسانی که در بیعت با ابوبکر عجله کرده و با او بیعت کرده بودند نظرشان برگشت و از این مسأله پشیمان شدند، تا جایی که ابوبکر از این مسأله به ستوه آمد.

ابو سعید خدری می‌گوید: زمانی که با ابوبکر بیعت کردند، ابوبکر دید که مردم به نوعی دچار پشیمانی و نارضایتی شده‌اند. از این رو به آن‌ها گفت: ای مردم! چه چیزی مانع کار شما شده است؟ آیا من از شما برای این مسأله شایسته‌تر نیستم؟!...^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره از زبیر بن بکار چنین نقل می‌کند: «هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و او بر جایگاه خلافت نشست، عده فراوانی از انصار پشیمان شده و خود را نکوهش کردند. آنان از حضرت علی علیه السلام یاد کردند و نام او را فریاد زدند.

ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام در خانه خویش بودند و از خانه خارج نشدند. این مسأله برای مهاجران - کسانی که به حمایت از ابوبکر برخاسته بودند - بسیار سنگین تمام شد. در میان آنان افراد زیادی از مسلمانان به هنگام فتح مکه مسلمان شده بودند و مانند آنان که انصار و مسلمانان به خاطر رو در رویی در جنگ‌ها انتقام‌جو ساخته بودند به چشم می‌خورد. تا جایی که در این باره در مورد این رویداد (حمایت از امیر مؤمنان علی علیه السلام) سخنرانی‌های بسیاری ایراد شد و اشعار زیادی سروده شد.^(۲)

ابن ابی الحدید معتزلی از جوهری چنین نقل می‌کند: ابو سعید خدری می‌گوید: شنیدم که براء بن عازب می‌گفت: پیوسته دوستدار بنی هاشم بودم. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، از این بیم داشتم که قریش در پی خارج کردن امر خلافت از بنی هاشم باشد. به همین دلیل دچار حالت سرگشتگی یک انسان شیفته و عجول شدم...

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۳۷، تاریخ الخلفاء: ج ۷۰ ص ۷۱.

۲. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۲۳، مختصرتر از این در تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۵ آمده است.

سپس براء بن عاذب به بیان مسأله بیعت با ابوبکر می پردازد تا این که می گوید:
از این رو به سمت قبیله بنی بیاضه رفتم، گروهی را دیدم که در آن جا با یکدیگر
درگوشی سخن می گویند. زمانی که به آن ها نزدیک شدم، آن ها سکوت کردند، از
آن ها دور شدم و آنان مرا شناختند، ولی من آنان را نشناختم. مرا دعوت کردند که نزد
آنان بروم، من نیز چنین کرده و نزدشان رفتم. آن ها مقداد ابن اسود، عبادة بن
صامت، سلمان فارسی، ابوذر، حذیفه و ابا هیثم ابن تیهان بودند.

حذیفه به آنان می گفت: به خدا سوگند، قضیه همین است که به شما گفتم. به
خدا دروغ نگفته ام. ... سپس گفت: به نزد ابی بن کعب بروید او همان چیزی را که
من می دانم می داند.

ما به سمت ابی بن کعب به راه افتادیم، زمانی که به خانه او رسیدیم در را زدیم،
ابی بن کعب پشت در آمد و گفت: شما کیستید؟
مقداد با او صحبت کرد.

ابی گفت: چه می خواهید؟

مقداد گفت: در را باز کن، کار ما بسیار مهم تر از این است که این گونه از پشت در
با هم صحبت کنیم.

او گفت: من در را باز نخواهم کرد و می دانم که برای چه به این جا آمده اید، شما
می خواهید درباره این پیمان صحبت کنید.

گفتیم: آری.

او گفت: آیا حذیفه نیز با شماست؟

گفتیم: آری.

او گفت: سخن من سخن حذیفه است. به خدا سوگند، در را باز نخواهم کرد و
وضعیت من همین گونه ادامه خواهد یافت، چرا که اوضاع بدتر از این نیز می شود و
شکوه خود را نزد خدا می برم...^(۱)

۱. همان: ج ۲ ص ۵۱ و ۵۲.

کوشش برخی برای تضعیف امیر مؤمنان علی علیه السلام و گرایش به سوی عباس

به همین دلیل و نیز دلیل‌های دیگر مانند خدشه صحابه به موضوع بیعت با ابوبکر و تلاش برای به هم زدن این بیعت، می‌بینیم که ابوبکر کوشید محوریت امیر مؤمنان علی علیه السلام را تضعیف کند. او این کار را با توجه دادن به عباس دنبال کرد تا نصیبی از خلافت برای عباس و هر که بعد از او باشد، قرار دهد و بدین وسیله مردم را از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام دور کند و مردم آن حضرت را رها کنند.

از گفته‌های ابوبکر به عباس چنین بود: چه شده است؟ به من خبر می‌رسد که برخی بر خلاف جریان عمومی مردم سخن می‌گویند و به تو پناه می‌آورند و شما دژ محکم و استوار آنان می‌شوید؟

پس یا به مردم بیوندید، یا کسانی را که به شما روی آورده‌اند، از گرایش‌هایشان منصرف نمایید. ما نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم تو و نوادگان تو از خلافت بهره‌ای داشته باشید...

عمر نیز بعد از تأیید ابوبکر در این گفته، به عباس گفت: ما نیازی به شما نداریم، ولی دوست نداشتیم در مورد مسأله‌ای که مسلمانان در قبال آن اتفاق نظر دارند، کسی مخالف آن باشد و در نتیجه اقداماتی درباره شما و مردم تشدید شود. پس به خود و عموم مردم فکر کنید.^(۱)

عباس پاسخ این سخنان را داد که برخی از این‌ها را در پاسخ به پرسش سوم آوردیم.

۱. همان: ج ۱ ص ۲۲۰، ر.ک: الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۲۱، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۵۲.

روایت شیعه و اعتراض به ابوبکر در فراز منبر

بنابر روایات شیعیان، دوازده تن از مهاجر و انصار روز جمعه به ابوبکر که روی منبر بود، اعتراض کردند. این افراد عبارت‌اند از: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، بریده اسلمی، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف، ابو ایوب انصاری و ابو هیثم بن تیهان.

این عده به بیان حق امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد مسأله خلافت و نص پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت آن حضرت پرداختند. هر کدام از این افراد سخنان بسیار طولانی در این باب ایراد کردند که بیان همه آن‌ها در حوصله بحث نمی‌گنجد.^(۱)

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بیدارگری ویژه انصار

مورخان به بیان خطبه معروف بانو فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر ابوبکر و مطالبه فدک اشاره کرده‌اند. هم‌چنین مورخان آورده‌اند که حضرت زهرا علیها السلام به امر خلافت پرداختند و به رویدادهای گذشته اعتراض کردند. سپس انصار را مورد خطاب قرار دادند و برای کوتاهی در قبال یاری دادن به اهل بیت علیهم السلام به آنان اعتراض کردند و آن‌ها را برای ادای وظیفه‌شان تشویق نمودند. حضرت زهرا علیها السلام این بیانات را در قالب خطبه‌ای بسیار شدید‌الحن بیان کردند و در پایان

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۹ و با اندکی اختلاف در خصال صدوق، در باب روایات دوازده گانه: ص ۴۲۹-۴۳۴ آمده است.

خطبه خویش بعد از بیان اشتباهاتی که در مسأله خلافت رخ داده بود، فرمود:

ألا وقد قلت الذي قلته على معرفة مني بالخذلان الذي خامر صدوركم، واستشعرته قلوبكم، ولكن قلته فيضة النفس، ونفثة الغيظ، وبثة الصدر، ومعدرة الحجّة. فدونكموها فاحتقبوها مدبرة الظهر، ناكبة الحق، باقية العار، موسومة بشنار الأبد، موصولة بنار الله الموقدة ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ﴾ (۱).

فبعين الله ما تفعلون ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (۲).
وَأنا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد، فاعملوا إنا عاملون ﴿وَأنتظروا إِنَّا مُنتظرون﴾؛ (۳) (۴).

هان که به راستی! آن چه را که باید گفتم با آن که می دانم سستی شما را فراگرفته که از یاری ما باز می دارد و لباس بی وفایی و مکر، دل های شما را فرو پوشیده است. اما گفتارم جوشش هیجانی بود که از جان برآمد و آهی بود که از خشم درون برخاست که نشانه کاهش صبر و افشای راز درون سینه و به انگیزه اتمام حجّت بود.

اکنون شما شتر خلافت را زین کنید و بر آن بنشینید که پشت آن مجروح، پاهای آن ناتوان و فرسوده است که ننگ و بدنامی آن پایدار و خشم خدا بر آن نهاده شده و ننگ آن همیشگی و به آتش افروخته خدا پیوند یافته است؛ «همان آتشی که بر دل ها راه یابد».

۱. سوره همزه آیه ۷.

۲. سوره شعرا آیه ۲۲۷.

۳. سوره هود آیه ۱۲۲.

۴. منابع این خطبه در پاسخ پرسش سوم آمده است.

از این رو، آن چه انجام می‌دهید در برابر چشم خداست «و به زودی آنان که ستم کردند خواهند دانست به چه منزل‌گاهی باز خواهند گشت».

و من دختر آن پیامبر بیم دهنده‌ای هستم که شما را از کیفر سختی که پیش رو دارید، بیم داد. پس شما اقدام کنید، ما نیز اقدام می‌کنیم «و شما منتظر باشید که ما نیز منتظریم».

تأثیر خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در بین مردم و عکس العمل ابوبکر

به خوبی مشخص است که خطبه حضرت زهرا علیها السلام بین مسلمانان؛ به خصوص در بین انصار بلوایی ایجاد کرد. این موضوع باعث شد روزنه‌های جنبش و حرکت آشکار شد.

در این باره ابن ابی الحدید معتزلی از جوهری در کتاب «السقیفه» چنین نقل می‌کند:

محمد بن زکریا به من گفت: جعفر بن محمد بن عماره با سند نخست گفت: هنگامی که ابوبکر خطبه حضرت زهرا علیها السلام را شنید، این گفته‌ها برایش گران آمد. به همین دلیل بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! چرا به هر سخنی گوش می‌دهید؟! این گونه سخنان کی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت؟! هر کس شنیده بیان دارد و هر کس شاهد این موضوعات بوده ما را نیز آگاه کند.

ای مردم! این چه حالتی است که گوش به سخن هر کسی می‌دهید؟ پس هر کس که شنید بگوید و هر کس شاهد بود سخن بگوید. همانا او رویاهی است که شاهدش دم اوست. این رویه پرورش دهنده هر فتنه‌ای است. اوست که می‌گوید: فتنه را به حال اولش برگردانید. از ضعف کمک می‌خواهند و از زنانی مثل ام طحال

یاری می‌خواهند که عزیزترین چیز برایش فحشاست. بدانید که اگر من بخواهم می‌گویم و اگر بگویم افشا می‌کنم، ولی من برگزیده سکوت می‌کنم.

آن‌گاه ابوبکر به انصار رو کرد و گفت: ای گروه انصار! گفتار برخی از احمقان شما به من رسیده است. سزاوارترین کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ ایشان را همراهی کردند، شما هستید. او به سوی شما آمد، پناهِش دادید و یاریش کردید. بدانید من دست و زبانم را به کسی که بر این امر از ما استحقاق نداشته باشد، باز نمی‌کنم.

ابوبکر این بگفت و از منبر پایین آمد. آن‌گاه فاطمه رضی الله عنها به منزلش بازگشت.^(۱)

شایان توجه است که ابوبکر در قبال مسائلی که به سقیفه مربوط می‌شد به عمد از خود نرمی نشان می‌داد و بد رفتاری و تندی را به اطرافیان خود واگذار می‌کرد. ولی این خطبه سرشار از ناسزاگویی، توهین، تهدید و سخت‌گیری است. تفسیر و توضیحی که در مورد این عکس‌العمل ابوبکر می‌توان داد این است که گروه‌های مخالف او به طور کامل و با عزمی راسخ در صدد بازگرداندن حق به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه بوده‌اند، از این رو به مهم بودن این موضع اشاره می‌کند تا قبل از این که مسلمانان علیه آنان بشورند کاری انجام دهند و اوضاع را آرام کنند.

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

من این سخنان را برای نقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی بن زید بصری خواندم و از او پرسیدم: ابوبکر به چه کسی کنایه می‌زند؟

پاسخ داد: کنایه نیست؛ بلکه به صراحت بیان می‌دارد.

گفتم: اگر به صراحت و به دور از کنایه سخن گفته بود از تو نمی‌پرسیدم.

او خندید و گفت: به علی بن ابی طالب رضی الله عنه طعنه می‌زند.

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۶ ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

گفتم: همه این سخنان را به علی علیه السلام گفته است؟
 او گفت: آری، ای پسر من! او پادشاه است.
 پرسیدم: حرف انصار چه بوده است؟
 گفت: آن‌ها اسم علی علیه السلام را فریاد زدند و از او حمایت کردند. ابوبکر از آن جا که
 از متشنج شدن اوضاع سخت در هراس بود، آنان را از این مسأله منع می‌کرد. (۱)

دست کشیدن مردم از جهاد تا هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام با حاکمیت همراه نباشد
 از مهم‌ترین و قوی‌ترین شواهد مبنی بر ایمان و عقیده اکثریت صحابه به نص و حق
 امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه امر خلافت و عدم مشروعیت خلافت ابوبکر مسأله‌ای
 است که مدائنی از عبدالله بن جعفر، از ابی عون ذکر کرده است. او می‌گوید:
 «هنگامی که عرب پس از پیامبر مرتد شدند، عثمان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای پسر
 عمو! تا زمانی که تو بیعت نکرده‌ای هیچ کس برای نبرد با دشمن خارج نمی‌شود.
 وضع به این منوال بود تا این که علی علیه السلام به سمت ابوبکر رفت، ابوبکر برخاست، او
 را در آغوش گرفت و هر دو گریستند تا این که با ابوبکر بیعت کرد، از این روی بود که
 مسلمانان خرسند شده و عزم خود را جزم کردند و رو به جهاد آوردند.» (۲)
 این مطلب با فرمایش حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه‌اش به اهالی مصر
 سازگاری دارد که فرمودند:

فما راعني إلا انشغال الناس علي فلان يبايعونه، فأمسكت يدي حتى رأيت
 راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام، يدعون إلي محق دين محمد صلى الله عليه وآله،
 فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً تكون المصيبة
 به عليّ أعظم من فوت ولايتكم... (۳)

۱. همان: ج ۱۶ ص ۲۱۵.

۲. انساب الاشراف: ج ۲ ص ۲۷۰.

۳. نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۱۹.

چیزی مرا نگران نکرد و به شگفت نیامورد جز شتافتن مردم بر فلانی و بیعت با او. پس من چندی از دست باز داشتم، تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برمی‌گردند و می‌خواهند دین محمد ﷺ را از بن بر افکنند. ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری ندهم در دین رخنه‌ای یا ویرانی خواهیم دید که برای من مصیبت بارتر از ضایع شدن فرصت حکم رانی بر شما خواهد بود...
این موضع کسانی بود که در مدینه منوره بودند.

موضع قبایل خارج از مدینه و حقیقت جنگ‌های رده

رویکرد قبایل مسلمان خارج از محدوده شهر مدینه که ابوبکر با آنان جنگید؛ اگر چه تفسیر به ارتداد آنان می‌شود، یا برخی دلیل جنگ را خودداری آنان از پرداخت زکات می‌دانند - چرا که مخالفت با زکات به معنای انکار یکی از ضروریات دین و در نتیجه ارتداد می‌شود - اما براساس برخی گزارش‌های پراکنده از مورخان، مسأله زکات و ارتداد باعث جنگ ابوبکر با آنان (در مورد همه یا بعضی از ایشان) نشده است؛ بلکه حکومت ابوبکر برای این قبایل قابل تحمل نبود، چرا که از جانب رسول خدا ﷺ سفارشی مبنی بر خلافت و حکومت ابوبکر بر آنها و یا تأییدی از جانب مردم در مورد فرد ابوبکر و قبیله‌اش به گوش آنها نرسیده بود. یا این که آنان ابوبکر و قبیله وی را خوار شمرده بودند.

در نتیجه این مسأله باعث شد عده‌ای حکومت ابوبکر را قبول نکنند؛ بدون این که از اسلام خارج شوند، یا با خارج شدن از اسلام، به عقیده آنان، بزرگی و هیبت اسلام و مسلمانان با حکومت ابوبکر بعد از وفات رسول خدا ﷺ فرو ریخته بود.

هم چنین میان صحابه تفرقه ایجاد شده بود و در نهایت بنی هاشم از حق و حقوق الهی خودشان محروم شده بودند؛ اهل بیتی که در میان عرب جایگاهی والا داشتند و پیامبر و اسلام این مقام را برایشان دوچندان کرده بودند. به خصوص این که امیر مؤمنان علی علیه السلام دست راست پیامبر و شمشیر بُرّان ایشان در جنگ‌ها علیه کفار بود، و به خاطر قدرت شخصیت، صلابت و هیمنه‌ای که داشت، نوعی امتداد طبیعی از وجود پیامبر به شمار می‌رفت، چه این که او فردی با شخصیت عالی بود، در علم و عملش و اصول و مبانی زندگی خویش بسیار با استوار و با هیبت بود.

همه این مسائل دست در دست هم داد تا عرب بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گرایش داشته باشند. همان طور که در پاسخ‌گویی به پرسش سوم و قسمت‌های میانی این پرسش‌ها نقل شد فاطمه زهرا علیها السلام، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عبدالله بن جعفر و دیگر مسلمانان گفتند: اگر خلافت در اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گرفت از پراکندگی ایمن بودند و حتی دو نفر با هم اختلاف نمی‌کردند؛ گرچه به خوبی مشخص است که رویکرد قطعی این عده در قبال این مسأله ریشه در اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد. اینک به ذکر برخی شواهد در مورد این مسأله می‌پردازیم.

برخی از اعراب و انکار بیعت با ابوبکر

برخی از اعراب بیعت با ابوبکر را انکار کردند و نادیده گرفته شدن حق و حقوق اهل بیت علیهم السلام را محکوم کردند. عده‌ای از آن‌ها در ضمن برخی ابیات این گونه گفته‌اند: ^(۱)

أطعنا رسول الله ما كان بيننا	فيا لعباد الله ما لأبي بكر
أبورثها بكرة إذا مات بعده؟	وتلك لعمر الله قاصمة الظهر

۱. تاریخ طبری: ج ۲، ص ۲۵۵ و ر.ک: البداية والنهاية: ج ۶، ص ۲۱۳، معجم البلدان: ج ۲، ص ۲۷۲، المحلی: ج ۱۱، ص ۱۹۳، تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۵، ص ۱۶۰، الأغانی: ج ۲، ص ۱۴۹، تاریخ المدینه: ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

تا زمانی که رسول خدا ﷺ بین ما بود، از او پیروی می‌کردیم پس ای

بندگان خدا! چرا از ابوبکر پیروی می‌کنید؟

آیا بکر بعد از وفات پیامبر این حق را از او به ارث برده است؟

به خدا سوگند، این امر کمر شکن و غیر قابل تحمل است.

قبیله طی به عدی بن حاتم می‌گفتند: «ما هرگز با ابا الفصیل (ابوبکر) بیعت

نخواهیم کرد.»^(۱)

قبیله‌های فزاره و اسد نیز می‌گفتند: «نه، به خدا سوگند، با ابا الفصیل بیعت

نخواهیم کرد.»^(۲)

احمد بن اعثم کوفی می‌گوید:

هنگامی که والی ابوبکر، زیاد بن لبید، ماده شتری را به عنوان زکات به زور و ناحق

گرفت، بین او و اصحابش اختلافی شد. احمد بن اعثم در نقل این اختلاف می‌نویسد:

حارث بن سراقه به سمت شترهایی که به عنوان زکات گرفته بودند، رفت و آن

شتر را از میان آن‌ها خارج کرد. سپس به صاحبش گفت: شتر خودت را ببر. اگر کسی

به تو اعتراضی کرد بینی او را با شمشیر بشکن. ما تا زمانی که رسول خدا ﷺ زنده

بودند از او اطاعت می‌کردیم، اگر مردی از میان اهل بیتش برخیزد، از او نیز حمایت

و اطاعت می‌کنیم. ولی در مورد ابن ابی قحافه به خدا سوگند، نه از او اطاعت داریم

و نه با او بیعت خواهیم کرد. سپس ابیاتی را سرود، از جمله گفت:

فيا عجباً ممن يطيع أبا بكر أظعنار رسول الله إذ كان بيننا

از آنان که از ابوبکر اطاعت می‌کنند در شگفتیم؛ ما از رسول خدا ﷺ تا

زمانی که بین ما بود، اطاعت می‌کردیم.

۱. همان: ج ۲، ص ۲۶۰ و ر. ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۲۵، ص ۱۶۴.

۲. همان: ج ۲، ص ۲۶۱، الثقات: ج ۲، ص ۱۶۶.

هنگامی که زیاد بن لبید این ابیات را شنید برای حارثه بن سراقه نامه‌ای نوشت که در ضمن آن، ابیاتی سروده بود، یکی از آن‌ها این بیت بود:

علی أمره حتی تطیعوا أبابکر نقاتلهم فی الله والله غالب

برای فرمان او تا زمانی که از ابوبکر اطاعت کنید در راه خدا می‌جنگیم و خدا امر خویش را چیره و پیروز می‌گرداند.

احمد بن اعثم کوفی در ادامه می‌گوید:

هنگامی که این ابیات زیاد بن لبید پخش شد و به گوش قبیله کنده رسید، آنان از این مسأله بسیار عصبانی شدند و نزد اشعث بن قیس رفتند. او گفت: ای قبیله کنده! به من گزارش شده که شما برای نپرداختن زکات و جنگ با ابوبکر بیعت کرده‌اید، پس چرا زیاد بن لبید را به قتل نمی‌رسانید؟

یکی از عمو زاده‌هایش به او گفت: آری ای اشعث! این گونه است. نظر ما به درستی قتل زیاد بن لبید و بازگرداندن شترهایی بود که به عنوان زکات به او داده شده است. به خدا سوگند، ما بندگان قریشیان شده‌ایم، یکبار امیه را به سمت ما روانه می‌کنند و هر چه می‌خواهند از ما می‌گیرند و بار دیگر لبید را حاکم می‌کنند. او اموال ما را غارت می‌کند و ما را تهدید به قتل می‌نماید. به خدا سوگند، هرگز نخواهیم گذاشت قریش در اموال ما طمع کند. سپس ابیاتی را سرود که این بیت از آن‌هاست:

فنحن له فیما یرید عبید إذا نحن أعطینا المصدق سؤلہ

ما در برابر اراده‌هایش مطیع و برده‌ایم؛ زیرا ما به خواسته‌اش تن داده‌ایم.

آن‌گاه اشعث بن قیس گفت: ای قبیله کنده! اگر شما بر این عقیده‌ای که من هستم، هستید؛ پس باید هم رأی و متحد باشید، در جایگاه خود قرار بگیرید، از

حریم خودتان دفاع کنید و از پرداخت زکات امواتان خودداری نمایید، من می دانم که عرب به اطاعت از بنی تمیم (تیم) بن مره تن نمی دهد تا سادات بنی هاشم را به دیگران وانهد. زیرا آنان (بنی هاشم) برای ما بهتر هستند و ما نیز برای آنان از دیگران شایسته تریم...

احمد بن اعثم کوفی در ادامه می گوید:

آن گاه زیاد بن لبید...، به سوی یکی از طوایف قبیله کنده به نام بنی ذهل بن معاویه رفت و وقایع را به آنان گفت... و آنان را به پیروی و اطاعت (از ابوبکر) فراخواند.

در این هنگام مردی از بزرگان بنی تمیم به نام حارث بن معاویه به زیاد گفت: تو ما را به اطاعت از مردی می خوانی که نه ما هیچ پیمانی نسبت به او داریم و نه شما. زیاد بن لبید به او گفت: ای مرد! تو راست می گویی و حق با توست، نه ما نسبت به او پیمان داریم و نه شما، ولی به هر حال ما او را برای این امر برگزیده ایم.

اعتراض برخی از عربها به پایمال شدن حق اهل بیت علیهم السلام در امر خلافت حارث به او گفت: به من بگو: چرا خلافت را از اهل بیت علیهم السلام دور کردید در حالی که از هر فرد دیگری به این مسأله شایسته تر بودند؛ زیرا خدای متعال می فرماید:

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾؛^(۱)

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته سزاوارترند.

۱. سوره انفال آیه ۷۵.

زیاد بن لبید به او گفت: مهاجران و انصار در این باره از تو فهیم تر هستند و بهتر می دانند.

حارث بن معاویه گفت: نه، به خدا سوگند، شما خلافت را از اهل آن فقط از روی حسادت ربویدید. من نمی توانم باور کنم که رسول خدا ﷺ از این دنیا رخت بر بست و کسی را برای این امر مهم انتخاب نکرد که مردم از او پیروی کنند. پس ای مرد! از میان ما برو. زیرا که ما را به چیزی دعوت می کنی که رضایتی در آن نیست. سپس حارث بن معاویه این بیت را سرود:

صلی علیه الله لم يستخلف؟! كان الرسول هو المطاع فقد مضی

رسول خدا ﷺ که فرمانبردارش بودیم از میان ما رفت؛ درود خدا بر او باد، چرا برای خود جانشینی تعیین نکرد!

احمد بن اعثم کوفی در ادامه می گوید:

در این هنگام عرفجة بن عبدالله ذهلی به یکباره از جایش جست و گفت: به خدا سوگند، حارث بن معاویه راست می گوید. این مرد را از بین خود دور کنید که دوستش ابوبکر شایستگی خلافت را ندارد، او به هیچ وجهی نمی تواند خلافت را عهده دار شود. مهاجران و انصار برای این امت فهیم تر از پیامبر حضرت محمد ﷺ نیستند... آن ها بعد از این به سمت زیاد بن لبید حمله کردند و او را از قبیله خود بیرون کردند حتی می خواستند او را به قتل برسانند.

راوی می گوید: زیاد به هر یک از قبایل کنده که می رفت و آنان را به اطاعت از ابوبکر فرامی خواند، آنان به او پاسخ منفی می دادند.

هنگامی که این وضعیت را دید به سمت مدینه به راه افتاد و به نزد ابوبکر رفت و او را از ماجرای به وقوع پیوسته، آگاه کرد. او به ابوبکر این گونه گفت: قبایل کنده دست به شورش و ارتداد زده اند...

این خبر به گوش قبایل کنده رسید، گو این که آن‌ها از این رفتار خود پشیمان شدند... در این میان مردی از میان بزرگانشان به نام ابضعة بن مالک برخاست و گفت: ای اهالی کنده! ما آتشی را بر ضد خود روشن کرده‌ایم که گمان نمی‌کنم خاموش شود یا مردمان زیادی را خواهد سوزاند. من فکر می‌کنم بهتر است رفتار گذشته را جبران کنیم... و به ابوبکر صدیق نامه‌ای بنویسیم و به او بگوییم که خلافت او را پذیرفته‌ایم و زکات خود را از روی میل - نه اجبار - تقدیم می‌کنیم و او را به عنوان خلیفه و امام می‌پذیریم. احمد بن اعثم کوفی در ادامه به نامه ابوبکر به اشعث اشاره می‌کند و می‌گوید: هنگامی که نامه به اشعث رسید و آن را خواند به پیک روی کرد و گفت: ارباب تو ابوبکر به خاطر مخالفت ما با او، ما را کافر می‌پندارد، اما به دوست خودش که پسر عمو و قبیله ما را به قتل رسانده است، چنین نسبتی نمی‌دهد. آن فرستاده به او گفت: آری ای اشعث! اگر از او پیروی نکنی به تو نسبت کفر خواهد داد، چون خدای تعالی - اگر با جماعت مسلمانان مخالفت کنی - کفر را بر تو لازم کرده است.^(۱)

نتیجه‌گیری کلی از آن چه گذشت

با دقت در این گزارش‌ها و روایت‌ها به خوبی مشخص می‌شود که مردم چه در داخل مدینه و چه در بیرون از آن، با ابوبکر مخالف بوده‌اند و برخی از این جنگ‌های به وقوع پیوسته، جنگ‌های ناشی از ارتداد نبوده‌اند، بلکه جنگ‌های عصیان و شورش علیه او بوده است. گروهی از مردم در داخل مدینه و بیرون از آن، حق خلافت را فقط منحصر در بنی هاشم می‌دیدند، ولی متأسفانه کار را به سمت و سوی دیگری کشاندند.

۱. الفتوح ابن اعثم: ج ۱ ص ۴۹-۵۷.

اگر ولی امر بعد از رسول خدا ﷺ خود امیر مؤمنان علی ﷺ بودند و کسی بر ایشان در این زمینه پیشی نمی گرفت، به یقین مسلمانان در بسیاری از موارد از تفرقه و جنگ دوری می کردند و بدین ترتیب هیبت و بزرگی اسلام و مسلمانان هم چنان پا بر جا می ماند و جنگ هایی که طی آن ها، افراد بسیار زیادی کشته شدند و حرمت های زیادی شکسته شد، به وقوع نمی پیوست.

این مسأله کاملاً بر این امر تأکید می کند که تعداد افرادی که از موضوع نص شرعی بیانگر خلافت امیر مؤمنان علی ﷺ غفلت ورزیدند و خلاف آن عمل کردند - چنان که شیعه به وجود چنین نصی اعتقاد دارد - تنها افراد اندکی از میان مهاجران و انصار بوده اند.

موضع تازه مسلمان ها در برابر بیعت با ابوبکر

آری، این مسأله درست است که تعداد بسیار زیادی از افراد تازه مسلمان شده - از قریش و دیگران - که از روی ناچاری، یا به میل و رغبت به اسلام گرویده بودند، ابوبکر را تأیید کردند. افرادی هم چون آزاد شدگان در فتح مکه، منافقان و افراد دیگری از این قماش - نظیر مغیره بن شبه، عمرو بن عاص، خالد بن ولید، سهل بن عمرو، عکرمه بن ابی جهل، حارث بن هشام و دیگران - زمانی که قدرت گرفتند و فرصت را آماده دیدند به حمایت از ابوبکر پرداختند و حتی به خانه امیر مؤمنان علی ﷺ و صدیقه زهرا ﷺ حمله ور شدند و انصار را برای شرکت در جنگ هایی که به اصطلاح «رده» نامیده می شد، تحریک کردند. جنگ هایی که همه، یا بعضی از آن ها در واقع فقط در راستای تثبیت قدرت برای ابوبکر بوده است.

حضور بارز تازه مسلمان‌ها در پیکره رژیم حاکم

این افرادی که ذکر شد به همراه تنی چند از تازه مسلمان‌های دیگر حضوری بارز در پیکره قدرت و فرماندهی سپاهیان و... داشتند. در این میان تعداد بسیار زیادی از بزرگان مهاجران و انصار کنار گذاشته شدند که یا به خاطر خودداری خودشان از شرکت در حکومت و تن دادن به آن، کناره‌گیری کردند و یا این که حکومت به دلیل بیمی که از آنان داشت و یا نادلخوشی‌ای که از آن‌ها داشت، از این مهاجر و انصار روی گرداند.

در روایتی آمده: عمر گفت: «ما از نیروی منافق کمک خواهیم گرفت و گناه آن بر عهده اوست.»^(۱)

به عمر گفته شد: «تو افرادی مثل یزید بن ابی سفیان، سعید بن عاص، معاویه و فلائی و فلائی را که «از مؤلفه القلوب» - از آزاد شدگان در جنگ فتح مکه و یا فرزندان آنان - بودند به جای افرادی مثل: علی ع، عباس، زبیر و طلحه در پیکره قدرت جای دادی.

عمر در پاسخ گفت: علی بزرگوارتر از این مسأله است، ولی این افرادی که ذکر نمودی از قریش هستند. من ترس دارم که در مناطق مختلف پخش شوند و در آن جاها فساد بسیاری ایجاد کنند.»^(۲)

در نقل دیگری قیس بن حازم می‌گوید:

زبیر به نزد عمر بن خطاب رفت تا از او برای شرکت در جنگ اجازه بگیرد.

عمر گفت: در خانه‌ات بنشین؛ چرا که تو در رکاب رسول خدا ص جهاد کرده‌ای!

۱. المصنف، ابن شبیه: ج ۶ ص ۲۰۰، و نیز ر.ک: کنز العمال: ج ۴ ص ۶۱۴ حدیث ۱۱۷۷۵، السنن الکبری: ج ۹ ص ۳۶ و نزدیک به آن در کنز العمال: ج ۵ ص ۷۷۱ حدیث ۱۴۳۳۸.
۲. شرح نهج البلاغه: ج ۹ ص ۲۹ و ۳۰.

قیس این مسأله را دوباره مطرح کرد و از او خواست که اجازه دهد تا به جنگ برود و همین جواب را شنید، ولی عمر بار سوم به او گفت: در خانه‌ات بنشین به خدا سوگند، من در اطراف مدینه از تو و اصحاب تو افرادی را می‌شناسم که اگر بیرون بروید علیه اصحاب محمد ﷺ فسادگری می‌کنید. (۱)

هیچ دلیلی نمی‌توان برای ترس عمر از ایجاد فساد از جانب این افراد ذکر کرد، مگر این که او خوب می‌دانست که این افراد با نظام و سلطه حاکم موافق نبودند، یا از عدم همراهی آنان با حکومت بیم داشت. از این رو عمر به ابوبکر فشار آورد تا خالد بن سعید بن عاص را که فرمانده سپاه‌یانی بوده که قرار بود به سمت شام بروند از قدرت عزل کند، چرا که او در زمینه بیعت با ابوبکر تأخیر کرده بود، و از بنی هاشم و بنی عبد مناف برای به دست‌گیری خلافت حمایت کرده بود.

عمر ابوبکر را رها نکرد تا این که ابوبکر او را از مقامش عزل کرد و یزید بن ابی سفیان را به جای او نشانید. (۲)

فرا تر این که عمر این مسأله را به صراحت در زمان خلافتش بیان کرد که در بخش نخست از پاسخ‌گویی به همین پرسش به توجیه و بهانه‌های او در سخنانش که از خروج مهاجران از مدینه جلوگیری کرده بود، اشاره‌ای شد. عمر در این خطبه گفت: «هان که در میان قریشیان عده‌ای هستند که در صدد ایجاد تفرقه و در جست‌وجوی به هم زدن آرامش هستند، اما تا پسر خطاب زنده است، این کار نخواهد شد. من پشت سر این مردم آزاد ایستاده‌ام و حلقوم قریشیان را می‌گیرم و آن‌ها را از آتش افروزی باز می‌دارم.»

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۹ و نیز ر.ک: به عون المعبود: ج ۱۱ ص ۲۴۶ و ۲۴۷.
 ۲. الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۹۷ و ۹۸، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۷۹، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۳۳، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۳۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۶ ص ۷۸، شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۵۸ و ۵۹.

این در حالی بود که عمر نه تنها والی شدن ابو عبیده بن جراح را پذیرفت، بلکه او را والی نمود؛ هر چند او نیز از مهاجران نخستین و از قریش بود، اما به دلیل این که کاملاً با او همراه شده بود و مخالفتی با او نکرده بود، از به قدرت رسیدن وی بیمی نداشت.

هم چنین عمر از وجود منافقان و آزادشدگان در فتح مکه و هم کیشان آنان فقط به همین دلیل استفاده کرد که با حکومت وی همسو بودند و مخالفتی نمی کردند. وگرنه چنین افرادی برای امنیت سرزمین های اسلامی - اگر می خواستند فتنه انگیزی و جنگ افروزی کنند - بسیار خطرناک تر بودند. چنان که این منافقان و آزادشدگان در فتح مکه بعدها به فتنه انگیزی و جنگ افروزی دست زدند و به محض این که شرایط فراهم شد، معاویه شمشیر خود را از رو بست. وی حتی با افرادی که در اسلام سابقه ای داشتند و با او مخالفت کرده بودند همکاری نکرد، بلکه بر آنان عیب می گرفت و مردم را علیه آنان بر می انگيخت.

فرا تر این که اگر این افراد فتنه ای هم به پا نمی کردند، با این حال انتخاب آنها با وجود این که افرادی در بین مسلمانان بودند که از آنان بسیار لایق تر بودند، خیانتی به اسلام و مسلمانان بوده است.

در حدیثی آمده: ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

من استعمل عاملاً من المسلمین، وهو يعلم أن فیهم أولى بذلك منه وأعلم بكتاب الله وسنة نبيه فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمین؛^(۱)

۱. السنن الكبرى: ج ۱۰ ص ۱۱۸، ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۱۰۴، السنة: ج ۲ ص ۶۲۷، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۱۱، المعجم الكبير: ج ۱۱ ص ۱۱۴، الترغیب والترهیب: ج ۳ ص ۱۲۵، الدرایة فی تخریج احادیث الهدایة: ج ۲ ص ۱۶۵، نصب الراية: ج ۴ ص ۶۲، سبیل السلام: ج ۴ ص ۱۹۰، تاریخ بغداد: ج ۶ ص ۷۶، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۳۵۲، الضعفاء: ج ۱ ص ۲۴۷، تهذیب التهذیب: ج ۲ ص ۳۱۳.

هر کس فردی را بر مسلمانان بگمارد و بداند که در میان مسلمانان از او لایق‌تر هم وجود دارد و به کتاب خدا و سنت پیامبر او آگاه‌تر است، در واقع به خدا، رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است. حتی عده‌ای این سخن را به خود عمر نیز نسبت داده‌اند^(۱) و معتقدند از گفته‌های اوست. چنان که از عمر روایت کرده‌اند، که گفت: «هر کس فاجری را بر کاری بگمارد و بداند که او فاجر است، او نیز مثل آن فرد فاجر است.»^(۲)

ولی همان طور که در بسیاری از کتاب‌های تاریخی، حدیثی و ادبی می‌بینیم، بعدها موضوع به کارگیری افراد نا لایق در پیکره نظام بسیار متداول شد و باعث بروز بسیاری از انحرافات دینی و حرمت شکنی‌ها شد.

نتیجه‌گیری این که: بی توجهی و نادیده گرفتن نص و سخن آشکار به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام از جانب جمع زیادی از انصار و مهاجران صورت نگرفت، به خصوص این که این مسأله از میان افراد دانه درشت انصار و مهاجران هرگز بروز نکرد. بلکه - همان گونه که گذشت - جمع بسیار زیادی از صحابه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام حمایت می‌کردند.

کوتاهی بیشتر صحابه در زمینه یاری رساندن به حق

آری با توجه به قطعیت وجود نص و سخن آشکار و ثبوت حق امیر مؤمنان علی علیه السلام - با عنایت به اعتقادات شیعیان - خیل عظیمی از صحابه در یاری رسانی به امیر مؤمنان علی علیه السلام کوتاهی کردند و دعوت امامی را که بر خلافتش نص و سخن آشکاری قاطع وجود داشت، پاسخ ندادند.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۰۴، سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۴۶۰، الکشف الحثیث: ج ۱ ص ۱۷۸، لسان المیزان: ج ۴ ص ۱۱۸.
 ۲. کنز العمال: ج ۵ ص ۷۶۱ حدیث ۱۴۳۰۶.

در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش سوم، به شکوه‌های فراوانی از جانب امیرمؤمنان علی علیه السلام به دلیل نبود یار و هوادار اشاره شد. هم‌چنین به روزی که گروهی در خانه ایشان گرد هم آمدند و مدّعی بیعت با ایشان شدند، نیز اشاره‌ای شد و گفتیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام به آن‌ها فرمود:

اغدوا علی هذا محلّین الرؤوس؛

اگر آماده‌اید فردا با من با سرهای تراشیده به پا خیزید.

ولی فردا تنها سه یا چهار نفر با آن حضرت اعلام آمادگی کردند. امام علیه السلام به صورت علنی فرمودند که اگر چهل مرد با او همراه می‌شدند حق خود را باز می‌ستانند.

هم‌چنین گفتیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را بر الاغی سوار می‌کرد و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام را همراه خود می‌برد و در اطراف خانه‌های انصار می‌گردیدند و طلب یاری می‌کردند، ولی انصار با این بهانه که پیش‌تر با ابوبکر بیعت کرده‌اند، از بیعت با علی علیه السلام عذر خواهی می‌کردند.^(۱)

این مطلب را معاویه در ضمن نامه‌ای که به امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشته بود، نیز ذکر و تأکید نموده و شیعه نیز موارد بسیاری از آن را نقل کرده است.

این مسأله که از صحابه سر زده به یقین به خاطر غفلت و بی‌اعتنایی به موضوع نص و سخن آشکار نبوده است؛ بلکه از روی ترس و زبونی بوده و یا از پیروز شدن - طبق معیارهای مادی گرایانه خودشان - نومید بودند، چرا که اصول‌گرایی و پایبندی امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اصول اسلامی، آنان را از ضعف قوای مادی آن بزرگوار و کم بودن یاران ایشان آگاه می‌کرد.

۱. الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۱۶، شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۳.

پایبندی امیر مؤمنان علی علیه السلام به اصول اعتقادی و اسلامی و برخی شواهد
 در این مورد بیان همین نکته کفایت می‌کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام از هم آوردی
 قوم در زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله خود داری کردند و دلیلش را چنین فرمودند:
 إني ما كنت أدع رسول الله صلی الله علیه و آله جنازة لا أجهزه، وأخرج لأنزع الناس
 سلطانه؛

من نمی‌خواهم جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کنم و تجهیز ننمایم تا بر
 سر قدرت و حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله به منازعه بپردازم.
 هنگامی که عباس نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد تا با او بیعت کند، به امام گفت:
 اگر عمومی رسول خدا با پسرعمویش بیعت کند، هیچ کس با او به نزاع نخواهد
 پرداخت. آن حضرت فرمود:

فإني لا أحب هذا الأمر من وراء رتاج وأحب أن أصحر به؛^(۱)
 من این مسأله را در پشت پرده نمی‌خواهم، دوست دارم به صورت
 علنی و آشکار باشد.

همین طور ابوسفیان با آن قدرت قبیله‌ای قابل توجه‌ای که داشت زمانی که از
 بُعد قبیله‌ای به موضوع نگرست، خواست امیر مؤمنان علی علیه السلام را به مطالبه
 حقش؛ یعنی خلافت تحریک کند. اما ایشان چنین نکرد و به شدت بر سر او فریاد
 زد و او را از خود دور کرد.^(۲)

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۶ ص ۱۳، ج ۹ ص ۱۹۶ الفتوح ابن اعتمصم: ج ۱ ص ۱۳ و نیز رجوع کنید به ج ۱۱
 ص ۹.
 ۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۸۳، المصنف: ج ۵ ص ۴۵۱، الاستیعاب: ج ۳ ص ۹۷۴ و ج ۴ ص
 ۱۶۷۶، تاریخ الخلفاء: ج ۱ ص ۶۷، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۷۱، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۳۷، شرح
 نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۵.

در حالی که ابوبکر، ابوسفیان را از خود راضی کرد، اموال صدقه را به او بخشید^(۱) و پسرش را به استانداری برگزید.^(۲) بدین ترتیب ابوسفیان و خاندان او از یاران و همراهان ابوبکر شدند...

شاید به همین دلیل و موارد مشابه این است که گفته شد: هیچ امتی پس از پیامبرش دچار اختلاف نشد مگر این که اهل باطل بر اهل حق این امت، غلبه کردند.^(۳) به طوری که اصول گرایی اهل حق، بسیاری از فرصت‌های پیروزی را از آنان می‌گیرد. اما اهل باطل از همین فرصت‌ها سوء استفاده می‌کنند و به پیروزی می‌رسند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

قد یرى الحوّل القلّب وجه الحيلة، ودونه مانع من أمر الله ونهيه، فیدعها رأي عين بعد القدرة علیها. وینتهز فرصتها من لا حریجة له فی الدین؛^(۴)
گاه اتفاق می‌افتد که مرد آزموده و دانا از چاره کار آگاه است، اما خدا و اوامر و نواهی او مانع می‌شود، در نتیجه آن را با وجود قدرت بر ارتکاب، رها می‌کند و از این فرصت کسی استفاده می‌نماید که به دین پایبند نیست.

۱. العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۴۰، شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۴.

۲. الطبقات الكبرى: ج ۴ ص ۹۷ و ۹۸، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۷۹، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۳۳، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۳۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۶ ص ۷۸، شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۵۸ و ۵۹.

۳. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۵۷، المعجم الأوسط: ج ۷ ص ۳۷۰، فیض القدیر: ج ۵ ص ۴۱۵، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۳۱۳، تذکرة الحفاظ: ج ۱ ص ۸۷، سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۱۱، ذکر من اسمه شعبة: ص ۶۸، کنز العمال: ج ۱ ص ۱۸۳ حدیث: ۹۲۹، الجامع الصغیر سیوطی: ج ۲ ص ۴۸۱ حدیث ۷۷۹۹، در شرح نهج البلاغه: ج ۵ ص ۱۸۱ در ضمن خطبه امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است.

۴. نهج البلاغه: ج ۱ ص ۹۲.

و جوب پیروی از امام منصوب بدون توجه به نتیجه آن

اما مسائلی که بیان کردیم نمی‌تواند برای صحابه و دیگران در زمینه مخالفت با نص و امام منصوب در پیشگاه خدا، بهانه‌ای باقی بگذارد؛ بلکه همه مردم باید از امام منصوب پیروی و اطاعت کنند و او را در همه شرایط یاری دهند. چرا که در بسیاری از مواقع مردم خود به خوبی صلاح را تشخیص نمی‌دهند. برای مثال در جریان صلح حدیبیه، مسلمانان به خاطر عدم آگهی از عاقبت این صلح، با پیامبر مخالفت کردند. آن سان که در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته به این مسأله پرداخته شد.

بسیار اتفاق افتاده که شکست آنی سبب و بستری برای پیروزی در آینده شده است. حتی اگر اجابت ندای حق و جنگ علیه باطل نتیجه‌ای جز آگاه‌سازی فرد ناآگاه و غافل و برپایی حجت خدای تعالی دربر نداشته باشد، باز هم باید به این مهم جامه عمل پوشانده شود و همین اندازه دستاوردی بزرگ برای دین خدا و پیروان این آیین به شمار می‌رود.

در حدیثی آمده: ابی‌سالم جیشانی می‌گوید: از علی ع شنیدم که در کوفه می‌فرمود:

إِنِّي أَقَاتِلُ عَلِيَّ حَقَّ لِيَقُومَ. وَلَنْ يَقُومَ. وَالْأَمْرُ لِهَيْمٍ؛

من برای برپایی حق پیکار می‌کنم، ولی هرگز حق برافراشته نخواهد شد. وضعیت نیز به نفع طرف مقابل است.

می‌گوید: به اصحابم گفتم: چه باید کرد در حالی که به ما خبر داده‌اند که امر در

دست آنان نیست؟

بنابراین از ایشان اجازه خواستیم به مصر برویم. ایشان نیز به هر یک از ما که خواست اجازه داد و هر یک از ما را هزار درهم عطا کرد و گروهی از ما نیز به همراه او ماندند.^(۱)

۱. الفتن، نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۱۲۷.

می بینیم که امام صلوات الله علیه با وجود این که می دانستند در پیکار با معاویه در راه حق پیروز نمی شوند، ولی با این وجود باز هم بر سر عهد خود ماندند و گروهی از یارانش که از اهل بینش بودند، ماندند.

حدیثی دیگر را اسود دثلی از پدرش نقل می کند: او می گوید:
 علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

أتاني عبدالله بن سلام، وقد وضعت رجلي في الغرز، وأنا أريد العراق، فقال: لا تأتي ^(۱) العراق، فإنك إن أتيتَه أصابك به ذباب السيف؛
 عبدالله بن سلام نزد من آمد و من پا در رکاب بودم و به عراق می رفتم، گفت: به عراق نرو، اگر به عراق بروی شمشیرها به تو اصابت خواهند کرد.

راوی می گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ او فرمود:

وأيم الله لقد قالها لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبلك؛

به خدا قسم، می دانم پیش از این، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این خبر را به من داده است.

ابو اسود می گوید: پیش خودم گفتم: وای خدایا! تا به حال چنین چیزی ندیده بودم، مرد مبارزی این چنین با مردم سخن بگوید. ^(۲)

خوب بنگرید که چگونه امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردم از کشته شدن خود خبر می دهد، ولی با این حال آنان را به جهاد در رکاب خود فرامی خواند. دلیلش این است که هدف از این جهاد فراتر از پیروزی فوری و آنی است.

هم چنین احادیث فراوانی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ^(۳) و امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیده که از

۱. این گونه در مصدر آمده است.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۱، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۱۲۷، موارد الظمان: ج ۱ ص ۵۴۵، نظم درر السمطين: ص ۱۳۶، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۵۴۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۹۴-۱۹۶، الأحادیث المختارة: ج ۲ ص ۳۷۵، مسند البزار: ج ۳

کشته شدن امام حسین علیه السلام خبر داده‌اند، همان طور روایات فراوانی رسیده^(۱) که امام حسین علیه السلام نیز شخصاً کشته شدنشان در کربلا و هتک حرمتشان را اعلام کرده بودند.^(۲) با وجود این که ایشان از حوادث کربلا و تمام بی حرمتی هایی که در آن جا رخ می داده، آگاه بوده‌اند، با این حال باز هم این مسأله ایشان را از نهضت علیه ظالمان و فراعوانی مسلمانان به مبارزه در راه خدا و جانفشانی با او باز نمی دارد. همه این مسائل و رخ دادها بدین خاطر بوده که هدف آنان یک هدف مادی و زودگذر نبوده، بلکه هدف، چیزی فراتر از این مسائل بوده است. هنگامی که امام حسین علیه السلام برای نهضت خویش آماده می شدند، از مکه به بنی هاشم در مدینه، این گونه نامه نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

من الحسين بن علي إلى محمد بن علي ومن قبله من بني هاشم...
أما، بعد فإن من لحق بي استشهد، ومن لم يلحق بي لم يدرك الفتح.
والسلام؛^(۳)

به نام خدای بخشاینده بخشایش‌گر،

از حسین بن علی به محمد بن علی و دیگر افراد بنی هاشم ...

➤ ص ۱۰۱، مسند أحمد: ج ۱ ص ۷۵، مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۲۹۸، الآحاد والمثاني: ج ۱ ص ۳۰۸، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۲ کتاب المناقب: باب مناقب حسين بن علي عليه السلام در بعضی از روایات آن، تصریح به صحت شده است، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۸۸، ۲۸۹ و ۲۹۰.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۸۷، ۱۹۱، المعجم الكبير: ج ۱۱۰ و ۱۱۱، الأحاديث المختارة: ج ۲ ص ۳۷۵، مسند أبي يعلى: ج ۱، ص ۲۹۸، الآحاد والمثاني: ج ۱ ص ۳۰۸ و مصادر بسیار دیگر...

۲. الفتوح ابن أعمش: ج ۵ ص ۹۴۰، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۶، تاریخ طبری: ج ۳ ص ۳۰۰، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۱۶۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۶، بغية الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۱۶، الكامل فی التاريخ: ج ۳ ص ۴۰۱.

۳. کامل الزیارات: ص ۱۵۷ و رک: بصائر الدرجات: ص ۵۰۲، نوادر المعجزات: ص ۱۱۰، دلائل الإمامة: ص ۱۸۸، الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۷۷۱ و ۷۷۲ و موارد دیگر.

بدانید که هر کس به من پیوندد شهید خواهد شد و هر که به من
 نیوندد پیروزی را نخواهد دید، والسلام.
 هم چنین امام حسین علیه السلام به هنگام عزیمت از مکه به سمت عراق برای مردم
 مکه خطبه خواند و فرمود:

الحمد لله، وما شاء الله، ولا قوة إلا بالله، وصلى الله على رسوله. خط
 الموت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة. وما أولهني إلى
 أسلافي اشتياق يعقوب إلى يوسف. وخير لي مصرع أنا لاقية. كأنني
 بأوصالي تتقطعها عسلان الفلاة، بين النواويس وكرباء، فيملاًن مني
 أكراشاً جوفاً، وأجربة سغباً. لا محيص عن يوم خط بالقلم. رضا الله رضانا
 أهل البيت. نصبر على بلائه، ويوفينا أجور الصابرين. لن تشذ عن
 رسول الله صلى الله عليه وآله لحمته، بل هي مجموعة له في حظيرة القدس، تقرّ بهم
 عينه، وينجز بهم وعده.

ألا ومن كان فينا باذلاً مهجته، موطناً على لقاء الله نفسه، فليرحل معنا فإني
 راحل مصباحاً، إن شاء الله تعالى؛^(۱)

سپاس خدای عالمیان را سزد و هر آن چه که او خواهد به وقوع
 می پیوندد، نیرویی جز نیرو و توان او نیست و درود خدا بر محمد و
 خاندان او؛

مرگ گردنگیر فرزندان آدم است؛ هم چون گردنبنند بر گردن دختر
 جوان، و من مشتاق دیدن گذشتگانم هستم؛ مانند اشتیاقی که یعقوب
 به دیدن یوسف داشت.

۱. مقتل الحسين عليه السلام، مقرر: ص ۱۹۳ و ۱۹۴ و ر.ک: كشف الغمة: ج ۲ ص ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

گویا می بینم مفاصل و پیوندهای خودم را که گرگان بیابان - هواداران بنی امیه - پاره پاره می نمایند در زمینی که ما بین «نَواویس» و «کربلا» است، آنان از گوشت من شکمها و انبانهای خالی خود را انباشته می کنند. چاره و گریزی نیست از روزی که قلم قضا بر کسی قلم رانده و ما اهل بیت، به قضای خدا رضا داده ایم و بر بلای او شکیباً بوده ایم و خدا به ما مرزدهای صبر کنندگان را عطا خواهد فرمود. از رسول خدا ﷺ پاره گوشت او دور نمی افتد و در حظیره قدس - بهشت برین - به واسطه اهل بیت علیهم السلام چشم رسول خدا ﷺ روشن خواهد شد و وعده او راست می آید.

هان اکنون کسی که می خواهد در راه ما خون خویش را نثار کند و آماده ملاقات با خداست در طلب لقای حق باید با من کوچ کند، چرا که من بامدادان کوچ خواهم نمود، ان شاء الله تعالی.

امام حسین علیهما السلام در این خطبه از شهادت خود خبر می دهد و در نامه پیشین از کشته شدن خویشانش خبر داد، با این حال - همان طوری که گذشت - پیروزی نهایی را فقط از آن خود می داند و برای این پیروزی از مردم یاری می خواهد. به راستی این چه پیروزی است که با قتل و شهادت ایشان همراه است؟!

این مسأله ای بود که بسیاری از مردم از آن خبر نداشتند، به همین دلیل از امام حسین علیهما السلام می خواستند که دست به این نهضت نزنند. ولی امام علیهما السلام از این موضوع آگاه بود و به خروج خود بسیار اصرار می کرد. تعدادی از خواص شیعیان ایشان نیز به خاطر فرمان الهی و در راستای وفای به رسول خدا ﷺ با آن حضرت در این مسیر شهادت و پیروزی و سعادت می که خدا برای امام حسین علیهما السلام و آنان نوشته بود، همراه شدند.

به هر حال، بر امت اسلامی واجب است که با قصد عمل به تکلیف شرعی خود از امام منصوب پیروی کنند؛ بدون این که به نتایج آن توجهی داشته باشند؛ چرا که

این امر مسأله‌ای بوده که از جانب خدا مقدر گشته بود. همان طور که امیر مؤمنان علی علیه السلام به عده‌ای از خواص یاران خود می‌فرماید:

ووثقوا بالقائد فاتبعوه؛^(۱)

به رهبر و پیشوا اعتماد داشته باشید و از او پیروی کنید.

این همان چیزی است که شیعیان - پس از آشکار نمودن «نص؛ سخن آشکار» به امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام - به دلیل آن، صحابه‌ای را که در جریان سقیفه از امیر مؤمنان علی علیه السلام پیروی نکردند و به امام منصوب و بازگرداندن حق به صاحب حق طبق دستورات الهی، اعتنایی ننمودند، مؤاخذه و سرزنش می‌کنند.

عدم پیروزی امام منصوب باعث نادیده گرفتن نص نمی‌شود

از نگاه شیعه این موضوع فقط به کوتاهی برخی در قبال امام منصوب و نادیده گرفتن آن مربوط نمی‌شود، همان‌گونه که برخی از صحابه به هنگام بروز واقعه بدر، حاضر نشدند با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهی کنند. خدای متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ
* يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ
يُنظُرُونَ. ﴾؛^(۲)

همان‌گونه که خدا تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر)، بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند.

آن‌ها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم خود می‌نگرند.

۱. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۰۹، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۲۹.

۲. سوره انفال آیات ۵ و ۶.

هم چنین فرار بسیاری از صحابه در جنگ‌های احد و حنین، کوتاهی و خواری آن‌ها در جنگ خندق، عدم پیروی برخی از آنان در همراهی پیامبر ﷺ در جنگ تبوک و... از نمونه‌های دیگری است که در تاریخ وجود دارد. چنین کوتاهی‌هایی از جانب بسیاری از آنان به دلیل تکذیب پیامبر نبود.

هم چنین کوتاهی بسیاری از کوفیان از همراهی امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ و یاری ندادن امام حسن عَلِيٍّ در واپسین روزهای خلافت این امام عزیز، و یاری نرساندن به امام حسین عَلِيٍّ در واقعه بزرگ کربلا و پیش از آن - به هنگام یاری طلبیدن در مکه - ... هیچ یک از این موارد از این امر ناشی نمی‌شد که آن‌ها امامت این امامان را انکار کنند و نص را نادیده انگارند.

یاری ندادن به امام منصوب گناهی که توبه پذیر است

آری، این امر، گناهی بسیار بزرگ بود، درست به مانند کوتاهی‌ای که برخی از مسلمانان صدر اسلام در قبال پیامبر داشتند و در جنگ‌ها حضور پیدا نمی‌کردند. این در حالی بود که خدا نیز به شدت آن‌ها را نکوهش کرده بود. با این حال خدا در توبه را برای آن‌ها درست به مانند دیگر گناهان کبیره‌ای که مرتکب می‌شوند، باز گذاشته است.

خدای متعال در قرآن به صراحت مسأله بخشیده شدن افرادی را که در جنگ

احد پا به فرار گذاشتند تأیید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛^(۱)

۱. سوره توبه آیه ۱۱۸.

و آن سه نفر که (از شرکت در جنگ) تخلف جستند، تا آن حد که زمین با همه گستره‌اش بر آن‌ها تنگ شد؛ و در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها نمود، تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

البته آیات مشابهی نیز در این زمینه وجود دارد.

بازگشت صحابه به سمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و حمایت آن‌ها از امام

این مسأله‌ای است که رخ داد و بسیاری از صحابه در قبال امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت ایشان علیهم السلام چنین عمل کردند؛ به خصوص بعد از این که پیامدهای بد و ناشایست خروج خلافت از دایره سلطه آن حضرت و اهل بیت ایشان علیهم السلام برای آنان آشکار شد. آنان به سمت امیر مؤمنان علی علیه السلام بازگشتند و به اشتباه خود اعتراف کردند و بعد از دوران عثمان به محض این که فرصت برایشان پیش آمد، با امام بیعت کردند.

پیوستن صحابه به امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان

فراتر این که اگر نبود توجه و روی آوردن آنان به امیر مؤمنان علی علیه السلام و بیان فضایل ایشان و حق آن حضرت در این امر، هرگز مردم مدینه پس از قتل عثمان به سوی آن حضرت نمی‌آمدند.

البته باید این نکته را متذکر شویم که آن حضرت هرگز رهبری جنگ علیه عثمان را به عهده نگرفته و مردم را علیه او نشورانده بود. بلکه آن حضرت نرم خوترین شخص در این امر به شمار می‌آمد تا این که این افراد حضرت را در جنگ‌هایش

یاری دادند و در این امر نقش برجسته‌ای را ایفا کردند و در اداره حکومت در زمان آن حضرت کمک نمودند.

نمونه‌های تاریخی آن بسیار زیاد است که برخی از آن‌ها را به نقل از منابع معتبر بیان می‌داریم:

۱. ابو جعفر اسکافی می‌گوید:

«هنگامی که صحابه بعد از قتل عثمان در مسجد رسول خدا ﷺ گردهم آمدند تا در مسأله خلافت هم‌اندیشی کنند، ابوالهثیم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابو ایوب انصاری و عمار بن یاسر به علی علیه السلام اشاره کردند و فضیلت‌های آن حضرت، سابقه و گذشته او، جهاد و نزدیکی و خویشاوندی آن بزرگوار به پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور شدند... برخی از آن‌ها فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر هم عصرانش و برخی دیگر، فضیلت ایشان بر همه مسلمانان را یاد آور شدند، سپس با علی علیه السلام بیعت کردند...»^(۱)

هنگامی که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند مردم را به بیعت با آن حضرت فرا خواندند و مقام و حقی را که امیر مؤمنان علی علیه السلام داشت بر آن‌ها متذکر شدند. آن‌ها جانب امام علیه السلام را به خوبی نگه داشتند و در جنگ‌ها همراه او شدند و... به زودی در پایان این حدیث خواهد آمد که آنان به هنگام بیعت، به برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام و وصیت بر او در سخنان مفصلی تصریح کردند.

۲. هم‌چنین اسکافی در بیان رویدادهای پس از بیعت با علی علیه السلام، به دو دستگی و دوری برخی از آن حضرت اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که آن‌ها برای این با امیر مؤمنان علی علیه السلام به مخالفت پرداختند که آن بزرگوار بیت المال را به یک اندازه

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۷ ص ۳۶، ۳۹.

قسمت می‌کرد و به صاحبان مکنت و کسانى که به صورت غیر شرعی از بیت المال نفع می‌بردند، معترض شده بود. از این عده می‌توان به زبیر و طلحه اشاره کرد.

راوی در ادامه می‌گوید:

«وقتی چنین مسأله‌ای پدیدار شد عمار بن یاسر به یارانش گفت: برخیزید به آن تعداد از برادرانتان ملحق شوید. زیرا به ما گفته‌اند و ما نیز از اینان دیده‌ایم که اختلاف ایجاد می‌کنند و به امام خویش نیز توهین می‌نمایند. اهل جفا نیز میان آنان و زبیر و طلحه وارد شده‌اند.

در این هنگام ابوالهیثم، عمار، ابو ایوب و سهل بن حنیف به همراه جماعتی دیگر به سمت علی علیه السلام به راه افتادند، و به حضرتش گفتند: ای امیر مؤمنان! به امر خود بنگر و قوم خود از میان قریش را مورد سرزنش قرار بده، چرا که آنان پیمان خود با تو را شکستند و به طور پنهانی ما را نیز به این فرامی‌خواندند که از تو پیروی نکنیم، اما خدا ما را به راه راست تو هدایت کرد؛ چرا که آنان پیشوایان را دوست ندارند و مسیر راه را گم کرده‌اند. هنگامی که بین آن‌ها و عجم‌ها تساوی برقرار کردی بر تو خرده گرفتند، آن‌ها به دشمن تو پیوستند، با او به مشورت نشستند و او را یاری می‌دهند. اینک آنان به خون خواهی عثمان به پا خواسته‌اند و هدفشان تفرقه میان مردم و اتحاد با اهل ضلالت است، اکنون نظر شما چیست؟»

راستی بنگر که چگونه خواص صحابه رضی الله عنهم حق امیر مؤمنان علی علیه السلام را روشن کردند و مردم را به آن فرا خواندند و به یاری آن برخاستند و در راه تثبیت حکم او کوشیدند.

۳. خفاف بن عبدالله طائی حوادث بعد از مرگ عثمان را به معاویه این‌گونه

توصیف می‌کند:

آن‌گاه مردم به مانند مور و ملخ به سمت علی هجوم بردند تا با او بیعت کنند... سپس آن حضرت برای نبرد آماده شد و مهاجران و انصار نیز او را همراهی کردند.

سه نفر؛ یعنی سعد بن مالک، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه از همراهی او برای جنگ ناخرسند بودند. او نیز هیچ کس را مجبور به همراهی نکرد؛ بلکه فقط به کسانی بسنده کرد که همراه او آماده جنگ شده بودند...^(۱)

۴. در روایت دیگری سعید بن جبیر می‌گوید:

در جنگ جمل هشتصد تن از انصار و چهار صد تن از کسانی که در بیعت الرضوان حضور داشتند، همراه امیر مؤمنان علی ع بودند.^(۲)

در روایت دیگری تعداد انصار هفتصد تن ذکر شده است.^(۳)

۵. معاویه به عبدالله بن عمر نامه‌ای نوشت و از او یاری خواست.

ابن عمر در پاسخ او چنین نوشت:

اما در مورد رأی و نظری که موجب شده به من طمع داشته باشی و به سراغ من بیایی همان رأی است که تو را به این سمت کشانیده است. من علی را در میان مهاجران و انصار، طلحه، زبیر و عائشه ام المؤمنین ترک گفته‌ام (یارها کنم)، و از تو دنبال روی کنم...

سپس به ابن غزیه که پدرش مردی عابد و سرآمد شاعران قریش بود گفت: ای مرد! پاسخ بده.

او نیز ابیاتی را سرود، از آن جمله:

ترکنا علیاً فی صحاب محمد وکان لما یرجی له غیر تارک
وقد خفت الأَنْصار معه وعصبه مهاجرة مثل اللیوث الشوابک^(۴)
ما علی را در صحابه محمد ص تنها گذاشتیم؛ اما شایستگی‌هایش
قابل رها کردن نبودند.

۱. وقعة صفین: ص ۶۵، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۷۴، شرح نهج البلاغة: ج ۳ ص ۱۱۱.

۲. تاریخ خلیفة بن خیاط: ج ۱ ص ۱۸۴، العقد الفرید: ج ۴ ص ۲۸۹.

۳. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۰.

۴. وقعة صفین: ص ۷۲ و ۷۳.

انصار و گروه مهاجر به همراه وی آماده کارزار شدند؛ گویا که شیران از بند رها شده‌اند.

۶. محمد بن ابی بکر در نامه‌ای به معاویه این گونه می نویسد:

«شاهد حقانیت علی علیه السلام، علاوه بر فضیلت آشکار و سابقه درخشانش، یاران او از میان مهاجران و انصار هستند که فضیلت آنان در قرآن آمده است. آنان در گرداگرد علی علیه السلام لشکرها و گردان‌های زیادی هستند، با شمشیرهای خود به پیکار می پردازند و خونشان را می دهند تا از او دفاع کنند...»^(۱)

۷. هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام در راه عزیمت به سمت جنگ جمل بودند، در منطقه «فید» اتراق کردند. در این میان قبیله بنی اسد و طی آمدند و با ایشان اعلام بیعت و آمادگی برای نبرد کردند، اما آن حضرت فرمود:

الزموا قراکم. فی المهاجرین کفایة؛^(۲)

در دیار خویش بمانید. مهاجران کافی هستند.

۸. امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن نامه خود به معاویه این گونه نوشتند:

وأنا مرقل نحوک فی جحفل من المهاجرین والأنصار والتابعین لهم بإحسان، شدید زحامهم، ساطع قتامهم... قد صحبتهم ذریة بدریة و سیوف هاشمیة...؛^(۳)

و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار به سرعت به سوی تو می آییم، با کسانی که جمعیتشان به هم فشرده

۱. وقعة صفین: ص ۱۱۹ ر.ک: شرح نهج البلاغة: ج ۳ ص ۱۸۸، مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۱.
 ۲. الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۱۱۷، الفتنة ووقعة الجمل: ج ۱ ص ۱۳۷، تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۴، شرح نهج البلاغة: ج ۱۴ ص ۱۸.
 ۳. نهج البلاغة: ج ۳ ص ۳۵، شرح نهج البلاغة: ج ۱۵ ص ۱۸۴، مناقب الإمام علی علیه السلام، ابن دمشق: ج ۱ ص ۳۷۵، ینابیع المودة: ج ۳ ص ۴۴۷.

است، به هنگام حرکتشان غبار، آسمان را تیره و تار می‌کند... همراه این لشکر فرزندان بدر حضور دارند و شمشیرهای هاشمی...

۹. عقیل بن ابی طالب به معاویه گفت:

«من زمانی که نزد علی علیه السلام رفتم به یارانش نگریستم، در میان آنان جز مهاجران و انصار و فرزندانشان به چشم نمی‌خوردند، ولی در میان یاران تو تنها فرزندان طلقا و مابقی گروه‌های احزاب به چشم می‌خورند.»^(۱)

۱۰. در حدیثی درباره بسیج کردن لشکریان در صفین آمده:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در مرکز میدان و با مردم مدینه بین اهل کوفه و بصره حضور داشتند. بیش‌ترین افراد از مردم مدینه، گروه‌های انصار بودند.^(۲)

۱۱. نصر بن مزاحم با ذکر سندی از ابی سنان اسلمی چنین روایت می‌کند:

«هنگامی که علی علیه السلام از نامه معاویه و اقدامات عمرو آگاه شدند، مردم را فراخواند مردم جمع شدند.

او می‌گوید: گویی می‌بینم که علی علیه السلام بر کمان خود تکیه داده بود و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله گرداگردش جمع شده بودند، گویی تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گرداگرد آن حضرت بودند و به سخنانش گوش می‌دادند...»^(۳)

۱۲. عمرو بن عاص به معاویه می‌گوید:

«تو می‌خواهی به همراه شامیان با مردی بجنگی که فردی از او نزدیک‌تر به پیامبر وجود ندارد...، او با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله - متشکل از سواران، قاریان،

۱. الموفقیات: ص ۳۳۵.

۲. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۸۴.

۳. وقعة صفین: ص ۲۲۳.

پیشگامان در اسلام و جنگجویان در رکاب محمد ﷺ - که هیبتی در دل‌ها ایجاد می‌کنند، به سمت تو حرکت کرده است...»^(۱)

۱۳. سعید بن قیس در میان یارانش خطبه ایراد کرد، او در ضمن سخنان خود گفت:

«خدا به ما نعمتی ویژه داده است؛ نعمتی که یارای شکرگزاری برای آن را نداریم، و قدرش را نمی‌دانیم. بدانید که یاران برگزیده محمد ﷺ با ما هستند، سوگند به خدایی که از حال بندگان آگاه است، اگر رهبری ما را یک حبشی جوان به عهده داشت در حالی که هفتاد تن از اهل بدر در میان ما هستند، شایسته بود دیدگاه‌های خود را زیبا قرار دهیم و دل خوش داریم. پس اکنون که پسر عموی پیامبر ما ﷺ فرمانده و رهبر ماست چه اندازه باید شکرگزار باشیم!...»^(۲)

۱۴. روایات مورخان در مورد تعداد صحابه‌ای که همراه امیر مؤمنان علیؓ در جنگ‌های ایشان؛ به ویژه در جنگ صفین بوده‌اند، متفاوت است، گفته شده: در جنگ صفین هفتاد تن از کسانی که در بدر حضور داشته‌اند، یا بدر را دیده بودند، حضور داشتند.^(۳)

البته هشتاد تن^(۴) و بیشتر^(۵) نیز ذکر شده است.

هم‌چنین گفته شده است: از کسانی که در بیعت رضوان حاضر بودند نیز هفتصد

۱. همان: ص ۲۲۲.

۲. وقعة صفین: ص ۲۳۶ و ۲۳۷. رک: شرح نهج البلاغة: ج ۵ ص ۱۸۹، جمهرة خطب العرب: ج ۱ ص ۳۵۵.

۳. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۸۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۱۲، الإصابة: ج ۱ ص ۱۶۴، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۱ ص ۱۹۳، تالی تلخیص المتشابه: ج ۲ ص ۵۰۳ و مصادر دیگر.

۵. شرح الزرقانی: ج ۳ ص ۱۵۸، مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۵۰.

تن حضور داشتند^(۱) و بعضی هشتصد نفر و غیر آن را ذکر کرده‌اند.^(۲)
ابن عساکر با ذکر سند از امام محمد باقر علیه السلام، محمد بن مطلب و زید بن حسن
این گونه روایت می‌کند:

«در جنگی که علی علیه السلام داشت از میان بدریان هفتاد تن و از کسانی که با رسول
خدا صلی الله علیه و آله زیر درخت بیعت کرده بودند، هفتصد تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دیده شده
است...»^(۳)

۱۵. نصر می‌گوید:

«معاویه، نعمان بن بشیر انصاری و مسلمة بن مخلد انصاری را نزد خود خواند
- غیر از این دو تن، کسی دیگر از انصار با معاویه موافق و همراه نبود - و به آنان
گفت: ای شما دو تن! من آن چه که از اوس و خزرج دیدم ناراحتم، آن‌ها
شمشیرهایشان را بر دوش گذاشته و ما را به نبرد فرامی‌خوانند تا جایی که به خدا
سوگند، نیروهای شجاع و ترسوی من همگی ترسیدند.

و به خدا سوگند، سراغ هر یک از سواران و دلاوران شام را که می‌گیرم می‌گویند:
انصار او را کشتند...

آن‌ها می‌گویند: ما انصار هستیم، به خدا سوگند، آنان به پیامبر پناه دادند و او را
یاری کردند، اما حق را با باطل خویش به فساد کشانیدند...

وقتی این سخن به انصار رسید. قیس بن سعد انصاری، انصار را جمع کرد و در
بین آنان خطبه ایراد کرد و به آنان گفت:

گفته‌های معاویه به گوش شما رسیده است، به خدا سوگند، اگر امروز او را

۱. همان.

۲. الاستیعاب: ج ۳، ص ۱۳۸، الاصابه: ج ۴، ص ۲۸۲، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۱۲.

۳. تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۹، ص ۴۴۲.

خشمگین کرده‌اید، تازگی ندارد، بی تردید دیروز نیز او را خشمگین کرده بودید. اگر او را در عصر اسلام به فشار گذاشته‌اید، بی تردید او را در دوران شرک نیز به فشار گذاشته بودید. از نگاه او گناهی برای شما بزرگ‌تر از این نیست که این دین خود را یاری می‌دهید و از آن طرفداری می‌کنید، پس امروز با او به سختی پیکار کنید تا به واسطه آن، چیزی را که دیروز از شما دیده، فراموش کند و فردا به شدت با او پیکار کنید تا امروز را فراموش کند...

شما با فرماندهی وزیر پرچمی می‌جنگید که جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپش می‌جنگید، ولی دشمنانتان زیر بیرق ابوجهل و احزاب می‌جنگیدند...»^(۱)

۱۶. معاویه از نعمان خواست که به سمت قیس بن سعد بن عباده برود و او را بازخواست کند و از او طلب سازش نماید.

نعمان خارج شد و در بین دو صف ایستاد و گفت: ای قیس! من نعمان بن بشیر هستم.

سپس به سمت او حرکت کرد. پس از تبادل نظر میان این دو، قیس گفت: اما در مورد معاویه! به خدا سوگند، اگر تمام عرب با او باشند انصار به پیکار با او خواهند رفت.

اما در مورد این سخن تو که گفتم: «ما به مانند این مردمان نیستیم» باید بگویم که ما در این جنگ همانند جنگی هستیم که با رسول خدا ﷺ بودیم و خواهیم جنگید، ما با صورت خود جلوی شمشیرها را می‌گیریم و گردن خود را در برابر نیزه‌ها سپر می‌کنیم تا حق پیروز شود و امر الهی آشکار گردد؛ اگر چه آنان خوش ندارند.

۱. وقعة صفین: ص ۴۴۵ - ۴۴۷.

ولی تو ای نعمان! اندکی تأمل کن! آیا با معاویه فردی غیر از طلقا و عرب‌های بادیه نشین و یا یمنی‌های مغرور می‌بینی؟!^(۱)

خوب بنگر ببین مهاجران و انصار و تابعینی که خداوند از آنان راضی است در کدام سمت می‌جنگند؟ آن‌گاه به معاویه بنگر ببین غیر از تو و آن رفیق خودت از انصار کسی دیگر را همراه او می‌بینی؟!^(۲)

به خدا سوگند، شما دو تن هیچ کدامتان از بدریان و اهل پیمان عقبه و شرکت کنندگان در جنگ احد نیستید، شما در اسلام سابقه‌ای ندارید، و آیه‌ای از قرآن در مدح شما نیامده است.

به جانم سوگند، اگر تو بر ما شورش کرده‌ای، به یقین پدرت بر ما شوریده بود.^(۱) قیس به شورش و توطئه پدر نعمان؛ یعنی بشیر بن سعد اشاره کرد، منظور از این شورش این بوده که پدرش در واقع نخستین فرد و یا از کسانی بوده که با ابوبکر در سقیفه بیعت کرده بود.^(۲)

۱۷. هم چنین ذکر شده که عمار در جنگ به همراه شماری از اهل بدر و دیگر کسان از انصار و مهاجران به پیکار عمرو بن عاص رفت. عمرو بن عاص نیز فرماندهی قبیله‌های تنوخ، نهد و دیگر قبایل شام را به عهده داشت.^(۳)

۱۸. ابو عبد الرحمن سلمی که از شاهدان صفین بوده می‌گوید:
«در جنگ صفین دیدم عمار بن یاسر به هر سوی که می‌رفت، اصحاب رسول خدا ﷺ نیز با او می‌رفتند، گویی برای آن‌ها پرچم و راهنما بود.»^(۴)

۱. همان: ص ۴۴۹ ر.ک: شرح نهج البلاغة: ج ۸ ص ۸۷ و ۸۸، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۹۱ و ۹۲، جمهرة خطب العرب: ج ۱ ص ۳۶۷.
۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۴، الریاض النضرة: ج ۲ ص ۲۱۵ فصل ۱۳، الإصابة: ج ۱ ص ۳۱۱، فتح الباری: ج ۷ ص ۳۱، الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۱۸۲ و مصادر دیگر.
۳. مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۷۵.
۴. الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۳۸ ر.ک: تاریخ طبری: ج ۳ ص ۹۹، المجموع فی شرح المهذب: ج ۱۹ ص ۱۶۲، شرح نهج البلاغة: ج ۱۰ ص ۱۰۴، أسد الغابة: ج ۴ ص ۴۶.

۱۹. در روز شهادت عمار، ام الخیر دختر حریش می‌گفت: «ای گروه‌های مهاجران و انصار! لختی تحمل کنید، با ثبات و پایداری در دینتان و از روی بصیرت بجنگید...»^(۱)

۲۰. در روایتی دیگر آمده: عکرشه بن الاطش (یا الاطرش) در جنگ صفین سپاهیان را این‌گونه تشویق می‌کرد: «ای گروه‌های انصار و مهاجران! با بصیرت کامل از دینتان محافظت کنید و در راه آن بجنگید...»^(۲)

البته احادیث دیگری از این دست بسیار رسیده که بیان‌گر همراهی بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ با امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاری دادن آن بزرگوار در جنگ‌های آن حضرت بوده است و پرداختن به آن‌ها در این نوشتار نمی‌گنجد.

وجود صحابه بسیاری در میان والیان، فرماندهان و یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام در میان سپهسالاران سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام و هم‌چنین کارگزاران آن حضرت در شهرهای مختلف و اصحاب خاص ایشان می‌توان به صحابی‌های بزرگوار هم‌چون عمار بن یاسر، ابی ایوب انصاری، حذیفه بن یمان، ابن التهیان، ذو الشهادتین، قیس بن سعد بن عباده، عمرو بن حمق خزاعی، هاشم بن عتبہ مرقال، عدی بن حاتم طایی، عبد الله و محمد دو پسر بدیل بن ورقاء خزاعی، سهل و عثمان دو پسر حنیف و جابر بن عبد الله و افراد بسیاری اشاره کرد.

۱. جمهرة خطب العرب: ج ۱ ص ۳۷۱ ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ج ۷۰ ص ۲۳۵، العقد الفرید: ج ۲ ص ۹۰، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء: ج ۱ ص ۲۹۷، بلاغات النساء: ص ۳۸.
۲. بلاغات النساء: ص ۷۱ ر.ک: العقد الفرید: ج ۲ ص ۸۶، نزدیک به این مضمون در: صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء: ج ۱ ص ۳۰۱، جمهرة خطب العرب: ج ۱ ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

افسوس امیر مؤمنان علی علیه السلام به خواص صحابه

امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن خطبه معروف خود که مردم را به جهاد فرامی خواند، با حسرت و حزن از برخی صحابه یاد می‌کند و می‌فرماید:

أین إخوانی الذین ركبوا الطريق، ومضوا علی الحق؟ أین عمار؟ وأین ابن التیهان؟ وأین ذو الشهادتین؟ وأین نظراؤهم من إخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة، وأبرد برؤوسهم إلی الفجرة؟.

کجایند برادران من؟ همان‌ها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش افتادند، کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیهان»؟ و کجاست «ذوالشهادتین»؟ (سه نفر از بزرگان یاران امام که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی هم‌چون آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران فرستاده شد!

آن‌گاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

أوه علی إخوانی الذین تلوا القرآن فأحکموه، وتدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنة، وأماتوا البدعة، دعوا للجهاد فأجابوا، ووثقوا بالقائد فاتبعوه...؛^(۱)

آه بر برادرانم؛ همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در فرائض الهی تدبّر می‌کردند و به پا می‌داشتند. سنت‌ها

۱. نهج البلاغة: ج ۲، ص ۱۰۹.

را زنده می‌کردند و بدعت‌ها را می‌رانند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت می‌شدند، مشتاقانه می‌پذیرفتند، به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی می‌کردند....

عده‌ای از این صحابه و یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمان حیات امام حسن علیه السلام نیز در رکاب آن حضرت ثابت قدم بودند، تا این که امام با معاویه صلح کردند و بعد از آن نیز آن‌ها با امام حسن و اهل بیت ایشان علیهم السلام بودند.

انتقام‌گیری معاویه از صحابه

بسیاری از صحابه به خاطر حمایت از امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیش‌تر به جهت حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت مورد کینه و بد رفتاری معاویه قرار گرفتند؛ آواره شدند، و شکنجه‌های زیادی به آنان وارد شد.

برای مثال معاویه، صحابی گرانقدر عمرو بن حمق خزاعی را آواره کرد و زمانی که به شهادت رسید و یا از دنیا رفت، سر او را از بدنش جدا کردند و برای معاویه بردند. او نیز سر عمرو را برای زن عمرو بن حمق که در زندان معاویه بود، فرستاد. همسر عمرو نالید و گفت: مدتی مدید او را از من دور کردید و هم اکنون او را کشته به من باز می‌گردانید...»^(۱)

کشته شدن حجر بن عدی و یارانش و خشم مسلمانان از این مسأله

هم‌چنین مشهور است که معاویه صحابی عظیم الشان حجر بن عدی کنندی و گروهی از یارانش را در «مرج عذرا» به قتل رساند؛ چرا که آنان، زیاد، کارگزار معاویه در کوفه را نپذیرفتند و بعد از آن، از اعلام براءت از امیر مؤمنان علی علیه السلام خود داری کردند.

۱. أسد الغابة: ج ۴ ص ۱۰۱، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۴۸، تاریخ مدینه دمشق: ج ۶۹ ص ۴۰.

مسلمانان برای کشته شدن و چگونگی کشته شدن آن‌ها اعتراضات بسیاری به پا کردند. از جمله کسانی که بسیار به این مسأله اعتراض کرد، عائشه بود که وقتی معاویه نزد او رفت، گفت: «ای معاویه! از خدا ترسیدی که حجر و یارانش را به قتل رساندی؟...»^(۱)

در روایتی دیگر این گونه نقل شده است:

عایشه گفت: به خدا سوگند، اگر معاویه می دانست در میان اهل کوفه مردمانی هستند که مانع از کارهای او می شوند هرگز جرأت دستگیری حجر و یارانش و کشتن آن‌ها در شام را به خود راه نمی داد. اما فرزند هند جگرخوار فهمیده که مردم رفته اند...^(۲)

هم چنین در جای دیگری عایشه به معاویه گفت: «چه چیزی باعث شد که اهل عذرا - حجر و یارانش - را به قتل برسانی.»^(۳)

از عایشه سخنان دیگری نیز نقل شده است.^(۴)

زمانی که خبر کشته شدن حجر به عبد الله بن عمر رسید او در بازار بود، او بعد از شنیدن این خبر، عبای خود را کنار نهاد و برخاست و فریاد بلندی سرداد.^(۵)

هنگامی که این خبر به ربیع بن زیاد کارگزار معاویه رسید، گفت: «خداوند! اگر من کار خیری کرده ام، به حرمت آن جانم را بگیر (تحمل این خبر را ندارم).»^(۶)

حسن بصری می گوید: چهار ویژگی در معاویه بود که اگر فقط یکی از آن‌ها در معاویه بود باز هم بسیار خطرناک جلوه می نمود،... و کشتن حجر.

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۳۲.

۲. الاستیعاب: ج ۴ ص ۱۲۶.

۳. البیان والتعریف: ج ۲ ص ۷۲، فیض القدیر: ج ۴ ص ۱۲۶.

۴. ر.ک: تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۳۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۲۶، ۲۲۹ و ۲۳۰.

۵. الاستیعاب: ج ۱ ص ۳۳۰. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۲ ص ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۲۹، البدایة والنهائة: ج ۸ ص ۵۵.

۶. الاستیعاب: ج ۱ ص ۳۳۰. ر.ک: تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۲۱۱، تهذیب الکمال: ج ۹ ص ۷۹.

آن گاه دوباره گفت: وای بر او از این جنایتی که درباره حجر مرتکب شد و او را کشت. (۱)

البته جملات و سخنان دیگری از برخی از مسلمانان در محکومیت کار معاویه و کشتن حجر بن عدی رضوان الله علیه وجود دارد (۲) که به همین مواردی که آوردیم، اکتفا می‌کنیم.

در حدیثی آمده: پیامبر ﷺ در باره حجر و یاران او این گونه فرمود:

يقتل بعدراء سبعة نفر يغضب الله وأهل السماء من قتلهم... (۳)

در عذرا هفت نفر کشته خواهند شد، که خدا و فرشتگان از قاتل آنان به خشم درمی‌آیند...

معاویه به تعداد بسیار دیگری از صحابه به خاطر این که هوادار اهل بیت ﷺ بودند، ظلم‌های بسیاری روا داشته است که از چشم هر کسی که به تاریخ این دوره سیاه نظر افکند، پنهان نمی‌ماند.

هنگامی که معاویه به مدینه وارد شد، ابوقتاده انصاری او را ملاقات کرد و گفت وگویی بین آن‌ها در گرفت. معاویه به او گفت: ای ابو قتاده! همه مردم به جز شما گروه انصار از من استقبال کردند، چه چیزی باعث شده که به استقبال من نیاید؟ ابو قتاده گفت: قربانی نداشتیم که برایت پیش کش کنیم!!؟

۱. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۳۲، الاستیعاب: ج ۳ ص ۳۳۱، الکامل فی تاریخ: ج ۳ ص ۳۳۷، ینابیع المودة:

ج ۲ ص ۲۷، شرح نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲۶۲.

۲. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۲ ص ۲۱۹، ۲۳۲ و ۲۳۳، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۵۴ و ۵۵.

۳. أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۲۷۴ ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۲ ص ۲۲۶، الجامع الصغير: ج ۲ ص ۶۱

حدیث ۴۷۶۵، البداية والنهاية: ج ۶ ص ۲۲۶ حدیث ۳۰۸۸۷ و ج ۱۳ ص ۵۸۷ حدیث ۳۷۵۰۹ و ص

۵۸۸ حدیث ۳۷۵۱۰، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۳۱، النصائح الكافية: ص ۸۳، فیض القدير: ج ۴ ص

۱۲۶ و با اندکی تفاوت در الإصابة: ج ۲ ص ۳۸ آمده است.

معاویه گفت: شتران را چه کار کردید؟!

گفت: آن‌ها را در جنگ بدر برای جست و جوی تو و پدرت پی کردیم.

معاویه گفت: ای ابو قتاده! این چنین است؟!

ابو قتاده گفت: رسول خدا ﷺ به ما فرمودند: بعد از وفات ایشان مشکلات زیاد و بلاهای بسیاری گریبان ما را خواهد گرفت.

معاویه گفت: پیامبرتان به شما در این باره چه دستوری داد؟

ابو قتاده گفت: به ما فرمود که در برابر آن‌ها صبر کنیم.

معاویه گفت: صبر کنید، تا رسول خدا را ملاقات نمایید!^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

روزی عبد الله بن زبیر نزد معاویه رفت، معاویه از او استقبال کرد و به او نزدیک شد تا جایی که او را بر روی تخت مخصوص خودش نشانند. آن‌گاه معاویه به او

گفت: حاجت چیست ای ابا خبیب؟

او مواردی را از معاویه مطالبه کرد.

معاویه گفت: چیزی بخواه که تا به حال نخواستی.

او گفت: آری، خواسته من این است که «فیء؛ سهم» مهاجران و انصار را به آنان برگردانی و به وصیت رسول خدا ﷺ درباره آنان عمل کنی. نیکوکار آنان را بپذیری و از گنهکارشان نیز درگذری.

معاویه گفت: هیهات هیهات! هرگز به خدا سوگند، گوسفندی که گرگ، دمبه‌اش

را خورده باشد دیگر از آن ایمن نمی‌شود.^(۲)

۱. الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۴۲۱. ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۴۵۳ و ۴۵۴، شعب الإیمان: ج ۶ ص ۵۶ و ۵۷، الجامع: ج ۱۱ ص ۶۰ و ۶۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۴ ص ۲۹۵ و ۲۹۶ و ج ۶۷ ص ۱۵۱، تاریخ الخلفاء: ج ۱ ص ۲۰۱.
۲. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۱۴۱.



توجه نکردن امویان به گذشته و سابقه صحابه در خدمت به اسلام
مسئله بی‌احترامی و آزار صحابه از جانب امویان فراتر از این رفت و به توجه
نکردن امویان نسبت به گذشته صحابه در خدمت به اسلام و عدم یادآوری این
مسائل هم رسید.

هنگامی که تعداد زیادی از انصار جلوی کاخ معاویه حاضر شدند، دربان او
سعد ابو دره آمد، انصار از او خواستند تا برایشان اجازه ورود بخواهد.
سعد وارد کاخ شد و به معاویه گفت: انصار جلوی در هستند.

در آن زمان عمرو بن عاص نزد معاویه بود؛ همان کسی که در اثر پیامدهای
حادثه سقیفه ضربه بزرگی از انصار را متحمل شد و امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام به یاری
آنان شتافت تا جایی که او را مجبور کردند از مدینه کوچ کند. زمانی که دربان از انصار
پیش معاویه نام برد، عمرو بن عاص به معاویه نگاه کرد - واژه «انصار» لقبی بود که از
جانب قرآن مجید و سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مردم مدینه بین مسلمانان رایج شده بود -
و به او گفت: این چه لقبی است که این عده برای خود قرار داده‌اند؟! آن‌ها را به
نسب خودشان بازگردان.

معاویه به او گفت: ما در این مسئله روسیاهی به بار آورده‌ایم.
عمرو گفت: چه چیزی؟ این کلمه‌ای است که به جای کلمه دیگر به کار رفته است.
معاویه به دربان گفت: برو بیرون و بگو: هر کس از میان فرزندان عمرو بن عامر
این جاست، وارد شود.

دربان چنین کرد، فرزندان عمرو بن عامر به جز انصار همگی وارد شدند.
معاویه دوباره به دربان گفت: برو و بگو: هر کس از قبیله اوس و خزرج است وارد
شود.



او چنین کرد، نعمان بن بشیر از جایش بلند شد و چند بیتی را این گونه سرود:

یا سعد! لا تعد الدعاء فما لنا نسب نجیب به سوی الأنصار
نسب تخیره الاله لقومنا أثقل به نسباً علی الکفار
إن الذین ثووا ببدن منکم یوم القلیب هم وقود النار

ای سعد! ما را این چنین نخوان؛ ما نسبی جز «انصار» نداریم.

نسبی که خدا برای قوم ما برگزید؛ این نسب بر کفار بسیار سنگین می آید.

به راستی آنان که از شما در جنگ بدر کشته شدند؛ در قعر آتش هستند.

نعمان بن بشیر با خشم بلند شد و از آن جا برگشت. معاویه او را بازگرداند و دل او را به دست آورد و نیاز او و همراهانش را روا ساخت.^(۱)

فرا تر این که مروان بن حکم تاب دیدن قراردادن سنگ بر روی قبر عثمان بن مظعون توسط پیامبر خدا ﷺ را نداشت. او اولین فرد از مهاجران بود که در مدینه منوره درگذشت. پیامبر ﷺ شخصاً او را دفن کرد و بر بالای سر قبرش سنگی گذاشت تا قبرش مشخص باشد. بعد از آن هر کس از خانواده پیامبر ﷺ وفات می یافت کنار قبر عثمان بن مظعون دفن می شد.

زمانی که مروان بن حکم از جانب معاویه والی مدینه شد، روزی به سراغ این سنگ رفت و آن را به گوشه ای انداخت و گفت: نباید بالای سر قبر عثمان بن مظعون سنگی باشد که مشخص گردد قبرش کجاست.

عده ای از بنی امیه به او گفتند: کاری بس نابخردانه و بدی کردی، سنگی را که

۱. الأغانی: ج ۱۶ ص ۵۶ و نیز ر.ک: ص ۵۰ و ۵۱.

پیامبر خود بر بالای سر او گذاشته بود از جا کنندی و به دور افکنندی، دستور بده آن را بازگردانند.

مروان گفت: به خدا سوگند، آن را باز نمی‌گردانم.^(۱)

زبیر بن بکار می‌گوید:

سلیمان بن عبدالملک به مدینه آمد، وی آن زمان ولی عهد بود، به ابان بن عثمان دستور داد که سیره پیامبر ﷺ و جنگ‌های او را برایش بنگارد. ابان گفت: من آن‌ها در اختیار دارم و از کسانی که به آن‌ها اعتماد دارم برگرفته‌ام و مطالب آن صحیح است.

او دستور داد ده تن از نویسندگان از روی آن نوشته، نسخه برداری کنند، زمانی که کار نوشتن همه مطالب تمام شد، او به رونوشت نگاهی کرد و دید که در واقعه عقبه اول و دوم از انصار نیز سخن به میان آمده است. هم‌چنین نام انصار در جنگ بدر دیده می‌شود.

وی گفت: من برای این گروه چنین فضیلتی سراغ نداشتم. یا خاندان من به آنان بدی کرده‌اند و چنین مطالبی را بازگو نکرده‌اند، یا این‌که این مطالب صحت ندارد... نیازی نیست این مسائل را نسخه برداری کنیم تا من آن را به امیر المؤمنین اطلاع دهم. شاید ایشان با این مسأله مخالف باشند!

از این روی به نویسندگان دستور داد نوشته‌ها را پاره کنند... زمانی که سلیمان نزد پدرش بازگشت او را در جریان این موضوع گذاشت.

عبدالملک گفت: چه دلیلی دارد دستور دهی چیزی را بنویسند که در آن برای ما فضیلتی ذکر نشده است؟! به مردم شام مسائلی را یاد می‌دهی که نمی‌خواهیم بدانند!؟

۱. تاریخ مدینه: ج ۱ ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

سلیمان گفت: ای امیر مؤمنان! از همین روی بود که دستور دادم هر چه را که نوشته بودند پاره کنند...^(۱)

بی تردید موضع مردم مدینه در قبال یزید در ماجرای خلع وی و نیز موضع یزید در قبال مردم مدینه در واقعه فجیع و شنیع «حرّه» در راستای موضع پدران آنان بوده است. به طوری که بین آنان بغض و ستیز ریشه داری وجود داشته است.

تحریف حقایق از سوی دستگاه اطلاع رسانی امویان

جالب تر از همه این مسائل این که دستگاه تبلیغاتی امویان دست به تحریف و دست کاری حقایق زده‌اند تا جایی که اهل تسنن به معاویه و عمرو بن عاص احترام می‌گذارند و از آنان حمایت می‌کنند. چرا که آنان را از صحابه می‌دانند. به طوری که اهل تسنن موضع شیعه را در قبال این افراد و مخدوش دانستن چهره آنان از سوی شیعه، بدگویی از صحابه و تعدی به شخصیت صحابه تلقی می‌کنند. اما موضع صحابه در قبال این افراد و ارزیابی صحابه از آنان را نادیده گرفته‌اند. هم چنان که فراموش کرده‌اند که صحابه با این افراد دشمنی داشتند.

موضع صحابه در قبال اهل بیت علیهم‌السلام بعد از هلاکت معاویه

آن‌گاه که به موضع صحابه در برابر اهل بیت علیهم‌السلام بعد از هلاکت معاویه بنگریم درمی‌یابیم که گروهی از آنان همراه با امام حسین علیه‌السلام عازم عراق شدند؛ و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند، از جمله تعدادی از انصار بودند که انس بن مالک کاهلی از آنان بود؛ همو که در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جنگ‌های بدر و حنین نیز شمشیر

۱. الموفقیات: ص ۳۳۱ - ۳۳۴.

زده بود. او روایت می‌کرد که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ ابْنِي هَذَا (يعني: الحسين عليه السلام) يقتل بأرض كربلاء. فمن شهد ذلك منكم
فلينصره؛^(۱)

فرزندم (حسین عليه السلام) در کربلا کشته خواهد شد، هر کس او را در آن
واقعه ببیند، باید یاریش کند.

وی در زمان واقعه کربلا پیر مردی کهن سال بود، او در آن میدان، کمر خود را با
عمامه‌ای و ابروان خود را با پارچه‌ای بست و عازم میدان شد، وقتی امام حسین عليه السلام
به او نگریست، شروع به گریه کرد و فرمود:

شكر الله لك يا شيخ؛

از تو سپاس گزارم ای پیر مرد!

او در این واقعه هجده نفر را به هلاکت رساند و خود نیز به شهادت رسید،
رضوان خدا بر او باد.^(۲)

نمونه‌های دیگری از این دست عملکردها از جانب صحابه و در حمایت از
اهل بیت عليهم السلام و مخالفت با دشمنان آنها، بسیار است.

تلاش‌های صحابه در روایت نص امامت و مناقب اهل بیت عليهم السلام

بسیاری از صحابه در زمینه روایت نص خلافت و امامت امیر مؤمنان علی عليه السلام و
نشر آن در بین مسلمانان و هم‌چنین در زمینه روایات مناقب اهل بیت عليهم السلام و
یادآوری امت به این مسائل و آگاه‌سازی آنها نقشی به سزا داشته‌اند.

البته در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش هفتم از مجموعه پرسش‌های گذشته و در

۱. الإصابة: ج ۱ ص ۱۲۱، تاریخ مدینه دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴، البداية والنهاية: ج ۸ ص ۱۹۹.

۲. مقتل الحسين عليه السلام مقرر: ص ۳۱۳.

قسمت بحث در مورد واقعه بزرگ غدیر - که از نظر شیعیان نصی صریح برای خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام است - گفته شد که شماری از انصار هم چون ابو ایوب انصاری ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را تبریک گفتند، و بر ایشان درود فرستادند. شاید این یکی از دلایلی بوده که امیر مؤمنان علی علیه السلام از کسانی که واقعه غدیر را به چشم خود دیده بودند می خواست که هر آن چه را که دیده و شنیده اند، گواهی دهند، که عده ای برخاستند و گواهی دادند و تعداد بسیار کمی از این کار خود داری کردند. چه بسا که در نتیجه همین امر بود که حدیث غدیر منتشر شد و صحابه بسیاری آن را نقل کردند.

امام حسین علیه السلام و گردهم آیی صحابه برای تثبیت حق اهل بیت علیهم السلام

در این زمینه سلیم بن قیس هلالی رضوان الله علیه این گونه روایت می کند:
امام حسین علیه السلام در سفر حجی که در اواخر دوران حکومت معاویه انجام دادند، گروهی از شخصیت های برجسته مهاجران، انصار و گروهی از تابعان را که به شایستگی و پارسایی معروف بودند، گرد خود جمع کردند و در میان آن ها خطبه ای ایراد نمودند. ایشان در این خطبه بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

أما بعد، فإنّ هذا الطاغية قد فعل بنا وبشيعتنا ما قدر أيتم وعلمتم وشهدتم،
وإني أريد أن أسألكم عن شيء، فإن صدقت فصدقوني، وإن كذبت
فكذبوني. أسألكم بحق الله عليكم، وحق رسول الله صلى الله عليه وآله، وحق قرابتي من
نبيكم، لما سيرتم مقامي هذا، ووصفتم مقاتلي، ودعوتم أجمعين في
أنصاركم من قبائلكم من أمتكم من الناس ووثقتم به، فادعوهم إلى ما
تعلمون من حقنا، فإني أتخوف أن يدرّس هذا الأمر، ويذهب الحق ويغلب.
والله متمّ نوره ولو كره الكافرون؛

اما بعد، این طاغوت با ما و با شیعیان ما کاری کرد که خودتان می‌دانید و شاهد آن هستید. من می‌خواهم از شما مسأله‌ای بپرسم، اگر راست می‌گوییم، شما مرا تصدیق کنید و اگر سخنم باطل بود، مرا تکذیب کنید. از شما به حق خدا و به حق رسول خدا ﷺ بر شما و به حق رابطه خویشاوندی که با پیامبر شما دارم می‌خواهم پس از رفتن از این جا و شنیدن سخنانم، به هنگام حضور در میان هم قبیله‌ای‌های هوادارتان که به آنان اعتماد دارید و از آنان ایمن هستید، آنان را به حقوق ما - که می‌دانید - دعوت کنید.

من می‌ترسم این مسأله مندرس شود و از یادها برود که در این صورت حق از بین رفته است، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، گرچه کفوروزان ناخشنود باشند.

آن‌گاه امام حسین علیه السلام آیاتی از قرآن را که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده، تلاوت و تفسیر کرد. هم چنین تمام احادیثی را که پیامبر خدا ﷺ در مورد پدر، برادر، خود و مادر بزرگوارش علیه السلام فرموده بود برای آنان روایت کرد.

امام حسین علیه السلام هر یک از این احادیث را می‌فرمود، هر صحابه‌ای که آن را از رسول خدا ﷺ شنیده بود می‌گفت: آری، شنیدیم و دیدیم که پیامبر چنین گفت. و هر کس از تابعان که در آن جا بود می‌گفت: آری، این حدیث را از فلان صحابی که به او اعتماد دارم و او را تصدیق می‌کنم شنیده‌ام.

آن‌گاه امام حسین علیه السلام به آنان فرمود:

أُنشِدُكُمْ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مِنْ تَتَفُونَ بِهِ وَبِدِينِهِ؛

شما را به خدا سوگند می‌دهم که این احادیث را فقط برای کسانی که به او و به دینش اعتماد دارید ذکر کنید.

آن گاه همه متفرق شدند و هر کس به سویی رفت.^(۱)

جابر بن عبدالله انصاری حدیث لوح را که خدای متعال آن را بر قلب پیامبر ﷺ نازل کردند و در آن نام دوازده امام از خاندان پیامبر ﷺ را بیان داشته‌اند، روایت کرده است.^(۲)

فرا تر این که باید گفت: اگر صحابه نبودند تعداد زیادی از متونی که بیان‌گر امامت و خلافت امیر مؤمنان علی ع و ائمه ع بود و یا بسیاری از مناقب و فضایل ائمه ع و هم‌چنین بسیاری از ردیلت‌های دشمنانشان و رسوایی‌های آنان برای ما نقل نمی‌شد. زیرا صحابه بودند که همه این روایات را نقل کردند. به خصوص صحابه زمانی این نقش را ایفا کردند که منع کتابت حدیث نبوی ص که در صدر اسلام رخ داده بود، کنار گذاشته شد. همان طور که به این مسائل در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش هفتم از مجموعه پرسش‌های گذشته، اشاره شد.

دلایل جلوگیری دو خلیفه نخست از بیان سیره نبوی

دور از ذهن نیست که دلیل جلوگیری دو خلیفه نخست از بیان سنت و سیره نبوی و هم‌چنین مسائلی مثل جلوگیری عمر از خروج تعداد زیادی از صحابه از مدینه، برای این بوده که از بیان و روایت متونی که بیان‌گر خلافت امیر مؤمنان علی ع و ائمه ع بوده و از فضیلت‌ها و مناقب ایشان و نشر آن‌ها در سرزمین‌های مختلف و آگاهی مسلمانان در این موارد جلوگیری شود. چرا که بدون شک آن‌ها از واکنش‌های بدی که ممکن بود علیه قدرت حاکم به وقوع بپیوندد بیم داشتند. زیرا چه بسا این امر باعث سست شدن پایه‌های مشروعیت حکومت آنان می‌شد.

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۳۲۰-۳۲۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

خلفای نخست به خوبی می دانستند که دل های بسیاری از صحابه رضی الله عنهم با امیر مؤمنان علی علیه السلام است و آن ها از مسأله نص به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و حقانیت ایشان و حقانیت اهل بیت علیهم السلام آگاه هستند و همان گونه که پیش تر نیز بیان شد می دانند که دیگران بر اهل بیت علیهم السلام ستم کرده اند.

نتیجه این که کسی که لختی با دقت نظر و ریز بینی در تاریخ و احادیث بیندیشد به خوبی درمی یابد که دل های بسیاری از صحابه از جمله پیشگامان نخستین، مهاجران و انصار - چه قبل از خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام، چه بعد از آن و حتی بعد از شهادتش - با آن حضرت و اهل بیت ایشان علیهم السلام بوده است.

اعتراف تعداد زیادی از صحابه به حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام

از آن جا که صحابه می دانستند امیر مؤمنان علی علیه السلام از همان روز نخست خود را صاحب حق می دانسته و ایشان و بسیاری از کسانی که با او بوده اند در مناسبت های مختلف بر این حق تأکید ورزیده اند، پس باید گفت: بی تردید صحابه با آن حضرت اتفاق نظر داشتند و ایشان را صاحب حق می دانستند؛ نه کسانی که پیش از ایشان خلافت را به دست گرفته اند. همین امر در ایمان راستین صحابه به انحصار خلافت در امیر مؤمنان علی علیه السلام ریشه دارد.

بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام و بازگشت حق از دیدگاه صحابه

بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام از نگاه بسیاری از صحابه به معنای بازگرداندن حق به صاحب حق است.

با کمی تأمل متوجه می شویم که از دید بسیاری از صحابه و مردم بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام از این روی صورت گرفته که ایشان از هر کس دیگری برای داشتن

چنین مقامی شایسته‌تر بوده و از کسانی که پیش از ایشان خلافت را گرفتند مقدم‌تر بودند. از این رو بازگشت خلافت به ایشان به معنای بازگشت حق به صاحب حق است.

این مسأله را به خوبی می‌توان در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام و دیگران مشاهده کرد.

در صفحات پیشین گفتیم که در روایت ابو جعفر اسکافی آمده است: بعد از کشته شدن عثمان بن عفان صحابه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گرد هم آمدند تا در مورد امر خطیر خلافت به شور بنشینند. در این ضمن آن‌ها فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام را مطرح کردند، برخی امیر مؤمنان علی علیه السلام را از هم‌عصران خود و یا تمامی مسلمانان برتر دانستند.

روشن است که بنابر آن چه برخی امیر مؤمنان علی علیه السلام را از همه مسلمانان برتر دانسته‌اند، بازگشت این دیدگاه به مقدم بودن آن حضرت از دو خلیفه نخست می‌انجامد و همین اشاره دارد که آن حضرت به خلافت و امامت از آن‌ها شایسته‌تر بود.

هم‌چنین در پاسخ‌گویی به پرسش سوم به سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه مسأله خلافت و سخن ایشان در خطبه‌ای که در برابر مردم و بعد از بیعت بیان داشتند نیز اشاره شد. ایشان فرمودند:

والتوبة من ورائكم. قد كانت [لكم] أمور [ملتكم] علي فيها ميلة [لم تكونوا عندي فيها محمودين ولا مصيبين...؛

توبه پس از زشتی میسر است، چرا که پیش‌تر جریان‌هایی اتفاق افتاد که شما در آن‌ها انحرافی پیدا کردید که نزد من نه قابل ستایش و نه به هدف رسیده بودید...

هم چنین گفته شد که خبیر دعوت امیر مؤمنان علی علیه السلام از مردم برای یاری ایشان در برابر مردم بصره به حذیفه رسید، او گفت: «حسن و عمار آمده‌اند تا شما را به یاری حضرت علی علیه السلام فراخوانند، هر کس دوست دارد امیر مؤمنان واقعی و حقیقی را ببیند، پس باید نزد علی بن ابی طالب برود و با او بیعت کند.»^(۱)

یعقوبی در تاریخ خود به هنگام پرداختن به بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام عنوان می‌کند که گروهی از انصار در آن روز سخنرانی کردند. نخستین فرد از آنان ثابت بن قیس بن شماس انصاری خطیب انصار گفت:

به خدا سوگند ای امیر مؤمنان! اگر آنان در خلافت از شما پیشی گرفتند، اما در دین از شما پیشگام نبودند، اگر دیروز از شما پیشی گرفتند امروز نوبت به شما رسیده است، هیچ کس نمی‌توانست جایگاه شما را مخفی کند و از مقام شما آگاه نباشد. آنان در آن چه که نمی‌دانستند به شما نیاز داشتند. اما شما با علمی که دارید به هیچ کس نیازمند نیستید.^(۲)

حاکم نیشابوری نیز در این زمینه این گونه روایت می‌کند:

خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین به هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام در جلوی منبر ایشان این ابیات را سرود:

إذا نحن بايعنا علياً فحسبنا أبو حسن مما نخاف من الفتن
 وجدناه أولى الناس بالناس إنّه أظب قریش بالكتاب وبالسنن
 وإنّ قریشاً ما تشق غباره إذا ما جرى يوماً على الضمر البدن
 وفيه الذي فيهم من الخير كلّه وما فيهم كل الذي فيه من حسن^(۳)

۱. أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۶۶.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۹.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۲۴. ر.ک: الإصابة: ج ۲ ص ۲۷۸.

اگر ما با علی علیه السلام بیعت کردیم پس ابوالحسن (حضرت علی علیه السلام) ما را کفایت می‌کند؛ تا از فتنه‌هایی که بیم داریم، ایمن باشیم. ما دانستیم که او از تمام مردم سزاوارتر است؛ او برترین قریش در تسلط به کتاب خدا و سنت‌های پیامبر است. ولی قریش زمانی که او ناتوان شده بود تا حق را بستاند؛ غبار از تن او دور نکردند و از حق وی دفاع نکردند. او تمام خیر است و بس، و تمام آن چه که در قریشان بود؛ خوب نبود.

روشن است که به هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ یک از قریش با وی رقابت نکرد و خود را در برابر آن حضرت مدعی خلافت ندانست. بنابراین خدیمه در سروده یاد شده به کسانی تعریض می‌کند که از ایشان پیشی گرفتند. مضمون سروده نیز بیان‌گر این مطلب است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر تمامی قریشیان مقدم بوده‌اند؛ حتی از کسانی که پیش از ایشان حکومت را به دست گرفته بودند. روشن‌تر از سروده‌های یاد شده، سروده‌هایی است که سید مرتضی قدس سره این گونه نقل کرده است:

وصی رسول الله من دون أهله وفارسه قد كان في سالف الزمن
وأول من صلی من الناس کلهم سوی خیرة النسوان والله ذوالمنن
وصاحب كبش القوم في كل وقعة یكون لها نفس الشجاع لدی الذقن
فذاك الذي تتنی الخناصر باسمه امامهم حتی أغیب في الكفن^(۱)
او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در طول زمان‌های مختلف جنگ‌جوی
پیامبر بود.

او نخستین نفری بود که در میان انسان‌ها نماز گزارد؛ به جز برترین زنان و خدا دارای نعمت و احسان است. همو در هر جنگی پیشرو مسلمانان و به هنگام نبرد بسیار شجاع بود. او کسی بود که کمر دشمنان با شنیدن نامش در برابر وی دو تا می‌شد تا این که در کفن قرار می‌گرفتند.

در روایت دیگری حسن بن سلمه می‌گوید:

هنگامی که خبر حرکت طلحه، زبیر و عائشه از مکه به سوی بصره برای جنگ، به امیر مؤمنان علی عليه السلام رسید، دستور داد مردم جمع شوند. زمانی که مردم جمع شدند، امام خدا را سپاس گفت و بعد از ثنای الهی فرمود:

أما بعد، فإنَّ الله تبارك وتعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه وآله قلنا: نحن أهل بيته، وعصبته، وورثته، وأولياؤه، وأحق خلائق الله به، لا ننازع حقه وسلطانه. فبينما نحن على ذلك إذ نفر المنافقون، فانتزعوا سلطان نبينا صلى الله عليه وآله منا، وولوه غيرنا،

فبكت لذلك والله العيون والقلوب منا جميعاً، وخشنت والله الصدور... وقد ولي ذلك ولاية ومضوا لسبيلهم، ورد الله الأمر إليّ. وقد بايعني هذان الرجلان طلحة والزبير فيمن بايعني، وقد نهضا إلى البصرة، ليفرقا جماعتكم، ويلقيا بأسكم بينكم.

اللهم فخذهما بعثهما لهذه الأمة وسوء نظرهما للعامة؛

اما بعد به راستی، آن‌گاه که خدای بزرگ پیامبر خود را به نزد خویش فراخواند، گفتیم: ما، اهل بیت، ریشه، وارث و اولیای او هستیم. ما سزاوارترین خلق خدا به جانشینی پیامبر هستیم. در حق و سلطنت او کسی با ما نزاع نمی‌کند.

در همین حال که ما ساکت بودیم ناگاه گروهی از منافقان، حکومت و رهبری پیامبران را از ما گرفته و غیر ما را ولی و سرپرست خود برگزیدند.

پس به خدا سوگند که چشمان و دل‌های همگی ما گریست، و سوگند به خدا که سینه‌های ما از این امر به درد آمد... افرادی ولایت را به دست گرفتند و راه و روش آنان سپری شد تا خدا ولایت را به من بازگرداند، در جمع بیعت کنندگان طلحه و زبیر نیز با من بیعت کردند و اکنون به سوی بصره رفته‌اند تا وحدت و اجتماع شما را پراکنده سازند و رنج و سختی را بین شما به وجود آورند. خدایا! از این دو نفر به سبب خیانت و بدی به این امت و عموم مردم انتقام بگیر.

در این هنگام ابو‌هیثم بن تیهان برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! قریش به دو لحاظ با شما حسادت ورزیدند. خوبان قریش به فضل و بلندی مقام شما حسادت ورزیدند و بدان آنان حسادتی ورزیدند که خدا اعمال آنان را به خاطر این حسادت نابود و گناهانشان را سنگین کرد، آنان حاضر نشدند خود را هم طراز شما بدانند تا این که در پی پیشی گرفتن بر شما شدند. به همین دلیل از هدف خویش دور ماندند و سقوط کردند. اما شما شایسته‌ترین فرد در قریش بودید...

آن‌گاه او ابیاتی را سرود که تعدادی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

و عابوك بالأمر القباح	إنّ قوماً بغوا عليك وكادوك
فیک حقاً ولا كعشر جناح	لیس من عیبها جناح بعوض
وقرماً يدق قرن النطاح	أبصروا نعمة عليك من الله
ولجاماً یلین غرب الجماح	وإماماً تأوی الأمور إليه

حاكماً تجمع الإمامة فيه هاشمياً له عراض البطاح

يا وصي النبي! نحن من الحق على مثل بهجة الإصباح^(۱)

به راستی گروهی بر تو سرکشی کردند و توطئه نمودند و به اموری زشت به تو ایراد گرفتند.

در حالی که ذره‌ای عیب در تو نبود، حق در تو بود.

آنان در تو نعمتی از سوی خدای متعال یافتند که مختص توست و دلیر مردی بی‌باک که حریفان را به زانو درمی‌آورد. و امامی که زمام امور را در دست می‌گیرد و به عنوان افساری که از افسار گسیختگی بازمی‌دارد.

حاكمی که همه شئون امامت یک جا در او جمع شده است و مردی هاشمی که پهنای گسترده سرزمین مکه از آن اوست.

ای وصی پیامبر! حق بودن ما هم‌چون سپیده روز روشن است.

همان‌طوری که می‌بینید سخن امیر مؤمنان علی عليه السلام و آن چه ابن تیهان پس از آن

بیان می‌کند، شاهدی بر مطالبی است که ما گفتیم.

ابن تیهان اشعار دیگری نیز دارد که به همین مسأله اشاره می‌کند:

قل للزبير وقل لطلحة إننا نحن الذين شعارنا الأنصار

نحن الذين رأيت قریش فعلنا يوم القليب أولئك الكفار

کنا شعار نبینا ودثاره یفدیه منا الروح والأبصار

إنّ الوصي إمامنا وولینا برح الخفاء وباحت الأسرار^(۲)

به زبیر و طلحه بگو: ما همان‌هایی هستیم که شعار ما انصار بوده است.

۱. الامالی، شیخ مفید: ص ۱۵۴-۱۵۶.

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

ما همان‌هایی هستیم که قریش رفتار و عملکرد ما را دیده است،
 آن‌هم در جنگ بدر که آنان در جبهه کفار بودند.
 ما فدائیان و پرچم داران پیامبر خویش بودیم، ما جان و دیدگان خود
 را فدای او می‌کردیم.
 به راستی جانشین او امام و ولی ماست، اوست که پنهان را آشکار
 می‌سازد و اسرار مخفی را فاش می‌نماید.
 عبد الرحمان بن جعیل نیز آن‌گاه که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کرد، این گونه
 سرود:

لعمري لقد بايعتم ذا حفيظة علي الدين معروف العفاف موقفاً
 علياً وصي المصطفى وابن عمه وأول من صلى أخاً الدين والتقى^(۱)
 به جانم سوگند، با فردی بیعت کردید که حافظ دین است و شخصیت والای
 او شناخته شده است.

با علی وصی مصطفی و پسر عموی او بیعت کرده‌اید که او نخستین مردی
 است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد، برادر پیامبر که دین مدار و پرهیزگار
 است.

این ویژگی‌هایی که در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام ذکر کرده‌اند، خود بیان‌گر این
 است که آن حضرت بر دیگر افراد حتی خلفای نخستین نیز مقدم بوده‌اند.
 شریح بن هانی از جانب امیر مؤمنان علی علیه السلام به سمت عمرو بن عاص رفت تا
 او را نصیحت کند، او می‌گوید:

۱. همان: ج ۱ ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

وقتی عمرو را دیدم پیام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به او رساندم، ناگاه چهره عمرو دگرگون شد و به من گفت: من کی مشورت علی را قبول داشته‌ام، یا طبق رأی او عمل کرده‌ام و به نظر او بها داده‌ام؟!

به او گفتم: ای پسر نابغه! چه چیزی مانع می‌شود که نصیحت مولای خودت و سالار مسلمانان بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبول نکنی؟ ابوبکر و عمر نیز که از تو در درجه بالاتری بودند با او مشورت می‌کردند و بر اساس نظر او عمل می‌نمودند.

عمرو گفت: امثال من با افرادی مثل تو حرف نمی‌زنند!

به او گفتم: با تکیه و افتخار به کدام یک از پدر و مادرت از من رویگردانی و نمی‌خواهی با من سخن گویی؟! با تکیه بر پدرت و شیطان یا مادرت نابغه؟!
عمرو با شنیدن این سخن از جایش بر خاست و...^(۱)

تأکید صحابه بر وصایت امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

از تأکید مسلمانان و بسیاری از صحابه - که تعداد آن‌ها بیش از بیست تن می‌شود - و هم‌چنین از تأکیدات و سخنان و اشعاری که تابعان در ضمن خطبه‌های خود در باره وصیت و سفارش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته‌اند روشن می‌شود که آنان خلافت و جانشینی و وصی بودن آن بزرگوار بعد از پیامبر را یادآوری کرده و بر آن تأکید نموده‌اند.

زیرا در واقع مقصود از این وصیت، جانشینی امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، به طوری که هم‌چون اوصیای دیگر پیامبران، جانشین پیامبر

۱. وقعة صفین: ص ۵۴۳ ر.ک: ینابیع المودة: ج ۲ ص ۲۳.

در میان امت خویش گردد؛ چرا که از ظاهر این روایات فراوان^(۱) همین وصیت به نظر می‌رسد، نه این که پیامبر ﷺ به امور شخصی و خصوصی وصیت کرده باشد؛ اگر چه این وصیت شامل امور شخصی نیز می‌شود.

مخالفت برخی هواداران خلفای نخستین با ادعای وصیت

از همین رو برخی از حامیان خلفای نخستین با ادعای وصیت برای خلافت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام مخالفت کردند و آن را منکر شدند. اسود می‌گوید: به عایشه گفتند: پیامبر ﷺ علی عَلَيْهِ السَّلَام را وصی خود معرفی کرده است.

او گفت: چه کسی گفته؟ من پیامبر را دیدم، او را به سینه‌ام فشردم، گفت: تشتی بیاورید. سپس جان سپرد و من احساس نکردم. پس چگونه علی را وصی خود کرد؟!^(۲)

ما - ان شاء الله - در ضمن پاسخ گویی به پرسش هشتم به هنگام سخن از کتاب‌های صحیح اهل تسنن به بیان و بررسی این حدیث خواهیم پرداخت. طلحه بن مصرف می‌گوید: از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا پیامبر ﷺ وصی مشخص کرد؟

۱. فتح الباری: ج ۸ ص ۱۵۰، مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۳۷ و ج ۸ ص ۲۵۳ و ج ۹ ص ۱۶۵، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۵۷ و ج ۴ ص ۱۷۱ و ج ۶ ص ۲۲۱، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۳۲۷، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۶۱۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۳۳۶، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۵ حدیث: ۳۲۹۲۳، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۱۴، الموضوعات: ج ۱ ص ۳۶۹، ۳۷۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹۲، ۱۳۰، شرح نهج البلاغه: ج ۱۳ ص ۲۱۰، المناقب، خوارزمی: ص ۱۴۷، ۸۵، ینابیع الموده: ج ۱ ص ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱ و ج ۲ ص ۷۹، ۱۶۳، ۲۳۲، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰ و ج ۳ ص ۲۶۴، ۲۹۱، ۳۸۴ و مصادر دیگر.

۲. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۶۱۹ ر.ک: صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۲۵۷، مسند أحمد: ج ۶ ص ۳۲ و مصادر دیگر.

گفت: نه.

گفتم: چگونه به مردم دستور می داد وصیت کنند و وصیت نامه داشته باشند، اما خودش وصیت نکرده است؟

گفت: او به کتاب خدا توصیه کرده است.^(۱)

روایت دیگری را مالک بن معول از طلحه نقل می کند. او می گوید: به عبدالله بن ابی اوفی گفتم: آیا پیامبر خدا ﷺ جانشین تعیین نموده است؟
گفت: نه.

گفتم: چگونه به مردم دستور می داد وصیت کنند و وصیت نامه داشته باشند، اما خودش وصیت نکرده است؟
گفت: او به قرآن توصیه کرده است.

هزیل بن شرحبیل به او گفت: چگونه ابوبکر بر خلیفه رسول خدا ﷺ امارت می کرد!! ابوبکر دوست داشت از رسول خدا ﷺ وصیتی بیابد، و بینی دیگران را به زمین بمالد، اما نتوانست.^(۲)

ابن کثیر با همه دگرگونی و عصبیتی که دارد، می گوید:

«اما سخنان واهی بسیاری از شیعیان و داستان پردازان کودن که مدعی هستند پیامبر به علی وصیت کرده و او را به عنوان خلیفه معرفی نموده، چیزی جز کذب و بهتان و افترای بزرگی نیست. نتیجه چنین ادعایی نیز خطای بزرگی است که همان

۱. صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۹۱۸، و نیز ر.ک: ج ۳ ص ۱۰۰۶ و ج ۴ ص ۱۶۱۹، السنن الکبری، بیهقی: ج ۶ ص ۲۶۶، مسند ابی عوانه: ج ۳ ص ۴۷۵ و مصادر دیگر.

۲. مسند ابی عوانه: ج ۳ ص ۴۷۶ ر.ک: ص ۴۷۵، سنن الدارمی: ج ۲ ص ۴۹۶، مسند البزار: ج ۸ ص ۲۹۷ و ۲۹۸، فتح الباری: ج ۵ ص ۳۶۱، البداية والنهاية: ج ۵ ص ۲۵۱، حلیة الأولیاء: ج ۵ ص ۲۱، الریاض النضرة: ج ۲ ص ۱۹۷ فصل ۱۳، تاریخ الخلفاء: ج ۱ ص ۷، الفائق فی غریب الحدیث: ج ۴ ص ۴۲ در بیان ماده وثب، النهاية فی غریب الحدیث: ج ۲ ص ۲۹ در بیان ماده خزم ج ۵ ص ۱۴۹ در بیان ماده وثب، لسان العرب در بیان ماده وثب و خزم، غریب الحدیث ابن سلام: ج ۳ ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

خائن دانستن صحابه و بی توجهی آنان به وصیت پیامبر ﷺ و سستی در اجرای این وصیت است...

آن چه که برخی داستان سرایان عوام و دیگران در بازارها در مورد وصیت رسول خدا به علی در آداب و اخلاق بیان می‌کنند، جز هذیان و یاوه‌گویی نیست... و این سخنان بی ریشه هستند. در واقع این سخنان ساخته و پرداخته برخی انسان‌های جاهل و فرومایه است که به آن‌ها نباید اعتنایی کرد. تنها انسان‌های کودن و نادان به این ادعاهای توجیه می‌کنند.^(۱)

نتیجه این که شایع شدن سخنانی در باب وصیت به جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام از جانب پیامبر ﷺ بعد از بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام و تأکید گروه زیادی از صحابه بر این مسأله بیان‌گر به رسمیت شناختن نص و سخن آشکار و اذعان آنان به این مطلب است.

نهایت مطلب این که صحابه مدت زمانی از بیان این مسأله ناتوان بوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند آزادانه این موضوع را عنوان کنند. از این رو به جریانی که وجود داشت تن داده بودند. البته این مسأله با غفلت از نص و نادیده گرفتن آن، تفاوت دارد.

شکوه اهل بیت علیهم السلام از قریش بوده، نه از صحابه

بنابر این، از امیر مؤمنان علی علیه السلام و اهل بیت ایشان علیهم السلام شکایتی از عموم صحابه دیده نشده است، بلکه بیشترین شکوه آن بزرگواران از قریش و از کسانی بود که از قریشیان پیروی می‌کرده‌اند. این مسأله به خوبی از مواردی که پیش‌تر ذکر کردیم و پاره دیگر از مسائل که فرصت ذکر آن‌ها را نداریم، مشخص است.

۱. البدایة والنهائة: ج ۷ ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

فرا تر این که هر کس به مسائل و وقایع سقیفه و پیامدهای آن پرداخته، بدون شک موضع مخالفی را که اهل بیت علیهم السلام اتخاذ کرده بودند، به قریش نسبت داده است؛ نه علیه کلیه مسلمانان و نه عموم صحابه؛ حتی مثل عمر و عثمان. به این موضوع در پاسخ پرسش سوم از همین پرسش‌ها پرداخته شد.

آری، گاهی این مسائل را به همه مسلمانان و صحابه نسبت می‌دهند تا به کار خود مشروعیت ببخشند. این مسأله را از سخنان ابوبکر با عباس و در دو نامه معاویه به امام حسن علیه السلام - که در پاسخ‌گویی به پرسش سوم به آن‌ها پرداختیم - به خوبی می‌توان استنباط کرد.

دستیابی بسیاری از صحابه به درجات رفیع

بدین ترتیب بود که بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که بعد از ایشان در قید حیات بودند به درجات عالی و بلند مرتبه، مثال زدن و پاداش بزرگی دست یافتند، آن سان که خیل عظیمی از بزرگان مهاجران و انصار که توانستند اثری شگرف در اسلام و سرنوشت آن داشته باشند، به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کردند و به روشن‌گری او راه یافتند و از شیوه و روش او پیروی کردند، در دوران زندگی او - پیش از آن که دو دستگی و تفرقه در بین آن‌ها به وجود بیاید - به درجات بسیار عالی و بزرگی دست یافتند.

ستایش امامان علیهم السلام از صحابه

امامان علیهم السلام در قبال شمار بسیار زیادی از صحابه چنین رفتاری داشتند و از تلاش‌ها و مجاهدت‌هایی که انجام داده بودند، قدردانی می‌کردند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی می‌فرماید:

ولقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله نقتل آباءنا وأبناءنا وإخواننا وأعمامنا، ما یزیدنا ذلك إلا إيماناً وتسليماً، ومضياً علی اللقم، وصبراً علی مضض

الألم، وجداً في جهاد العدو. ولقد كان الرجل منا والآخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين، يتخالسان أنفسهما، أيهما يسقي صحابه كأس المنون، فمرة لنا من عدونا، ومرة لعدونا منا. فلما رأى الله صدقنا أنزل بعدونا الكبت، وأنزل علينا النصر؛^(۱)

ما در کنار رسول خدا ﷺ بودیم، پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود را به امر حق می‌کشتیم، و این امر جز بر ایمان و تسلیم و حرکت در راه راست و نیز بر شکیبایی ما در برابر سوزناکی دردها و رنج‌ها و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی‌افزود. مردی از ما و مردی از دشمن چون دو شیر نر با هم درمی‌افتادند و در صدد برآوردن جان یکدیگر بودند تا کدام یک از آن دو جام مرگ را به کام دیگری بریزد. یک بار ما بر دشمن پیروز می‌شدیم و یک بار دشمن بر ما. هنگامی که خدا راستی ما را دید دشمن ما را سرکوب کرد و یاری خود را بر ما فروفرستاد.

هم‌چنین آن حضرت در خطبه‌ای می‌فرماید:

لقد رأيت أصحاب محمد ﷺ فما رأى أحداً يشبههم. لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً، وقد باتوا سجداً وقياماً، يراو حون بين جباههم وخدودهم، ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم، كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم. إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جيوبهم، ومادوا كما يمشي الشجر يوم الريح العاصف، خوفاً من العقاب، ورجاء الثواب؛^(۲)

۱. نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. همان: ج ۱ ص ۱۸۹ - ۱۹۰. ر.ک: کنز العمال: ج ۱۶ ص ۲۰۰ حدیث ۴۴۲۲۲، صفوة الصفوة: ج ص ۳۳۱ و ۳۳۲، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۴۹۲.

من، اصحاب محمد ﷺ را دیدم؛ اما هیچ کس را نمی بینم که شباهتی به آنان داشته باشد؛ آن‌ها، شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که از عبادت شب، موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می‌گذراندند؛ میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیش‌گاه خدا، بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری معاد، طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمانشان (پیشانی‌شان) از زیادی و طول سجده، همانند زانوی بز، پینه بسته بود؛ هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آمد، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌هایشان، تر می‌شد و از بیم الهی و از امید به پاداش پروردگار، به سان درخت به هنگام وزش باد تند، می‌لرزیدند. زمانی که عمرو بن عاص علیه انصار سخن می‌گفت و پس از سقیفه با سخنان خود - که پیش‌تر ذکر شد - از انصار بدگویی می‌کرد، در نکوهش از آنان شعری سرود و کوشیدگروهی از افراد سفیه قریش - مثل مسلمان شده‌های پس از فتح مکه و دیگران - را بر این مسأله تحریک کند؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن روز جانب انصار را نگه داشت و با خشم فرمود:

یا معشر قریش! إنَّ حبَّ الأنصار إيمان، وبغضهم نفاق، وقد قضا ما عليهم
و یقی ما علیکم...؛

ای گروه قریش! به راستی که مهرورزی به انصار همان ایمان است و
کینه آنان نفاق. آنان آن چه را که در موردشان بوده انجام داده‌اند و
شما هستید که باید عمل کنید...

در همین مورد امام علیه السلام سخنی طولانی ایراد کردند و از فضل بن عباس خواستند
که در مورد حقانیت انصار شعری بسراید و آنان را با شعرش یاری دهد.
فضل نیز ابیاتی را در این مورد سرود.

در این هنگام بود که قریشیان به سمت عمرو بن عاص رفتند و به او گفتند: ای مرد! وقتی علی عصبانی می شود، تو ساکت شو.

آن‌گاه امیر مؤمنان علی علیه السلام دوباره لب به ثنای انصار گشودند و در ضمن سخنان خود کسانی را که علیه آنان فعالیت کرده‌اند به شدت محکوم کردند. مسلمانان نیز سخنان آن حضرت را تأیید نمودند تا این که عمرو بن عاص مجبور شد از مدینه خارج شود و تا زمانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام و مهاجران رضایت ندادند، به شهر بازنگشت. ^(۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری در مورد انصار می فرماید:

هم والله ربوا الإسلام كما يربى الفلوة. مع غنائهم بأيديهم السباط،
وألستهم السلاط؛ ^(۲)

به خدا سوگند، آنان، اسلام را به مانند فرزندی بزرگ کردند، با دست خالی و زبان شیوای خود از آن حمایت نمودند.

در این زمینه زراره روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند. آن حضرت می فرماید:

ما سلت السيوف، ولا أقيمت الصفوف، في صلاة ولا زحوف، ولا جهر
بأذان ولا أنزل الله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ حتى أسلم أبناء القيلة (قيلة. ظ)
الأوس والخزرج؛

هنوز شمشیرها آخته نشده بود، صف‌ها در نماز و لشکرکشی‌ها به هم نپیوسته بود، دعوت خدا آشکار نشده بود و خدای متعال ندای «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» نداده بود که فرزندان قیله؛ یعنی اوس و خزرج ایمان آوردند... ^(۳)

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۶ ص ۲۹-۳۶.

۲. نهج البلاغة: ج ۴ ص ۱۰۶.

۳. بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۱۲.

البته احادیث دیگری از این قبیل نیز در مورد صحابه آمده است.

هم‌چنین امام سجاد زین العابدین علیه السلام در ضمن دعای چهارم از صحیفه سجادیه بخش‌های زیادی را به ذکر بزرگی‌های صحابه اختصاص داده‌اند. ایشان در این دعا می‌فرمایند:

اللهم وأصحاب محمد صلی الله علیه وآله خاصة، الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ، وَالَّذِينَ أَبْلَوْا
الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ، حَيْثُ أَسْمَعُهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ،
وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَقَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي
تَثْبِيتِ نَبْوَتِهِ، وَانْتَصَرُوا بِهِ، وَمَنْ كَانُوا مَنْوِطِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ، يَرْجُونَ تِجَارَةَ
لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ...^(۱)

خدایا! و به خصوص اصحاب محمد صلی الله علیه وآله آنان که شرط مصاحبت او را به خوبی پاس داشتند، و آنان که در یاری آن حضرت به سعی نیکو برخاستند، و حضرتش را یاری دادند و چون دلیل رسالت‌های خود را به گوش آنان رساند دعوتش را پذیرفتند و در راه اعلای کلمه‌اش از همسران و فرزندان خود کوچ کردند و با پدران و فرزندان خود برای برقراری نبوتش نبرد کردند و به برکت وجود او در آن نبردها پیروز شدند. و آنان که در عمق دلشان مهر او را می‌پروردند و در مهر او به تجارتي امید داشتند که کساد و ضرری در آن راه نداشت...

۱. ر.ک: ینابیع المودة: ج ۳ ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

دوست داشتن صحابه راستین و ثابت قدم، از واجبات دینی است
 فراتر این که امامان علیهم السلام دوست داشتن و محبت به آن گروه از صحابه را که در
 راستای حق و حقیقت ثابت قدم بودند از فرایض دینی و آداب و سنن اسلامی
 دانسته اند که باید به جا آورده شود.

اعمش می گوید: امام صادق علیه السلام در بیان شرایط دین فرمود:

وجب أولیاء الله والولاية لهم واجبة، والبراءة من أعدائهم واجبة، ومن
 الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام، وهتكوا حجابهم... وأسسوا الظلم وغيروا سنة
 رسول الله صلی الله علیه وآله... والبراءة من الأنصاب والأزلام، أئمة الضلال، وقادة
 الجور كلهم أولهم وآخرهم، واجبة... والبراءة من جميع قتلة أهل
 البيت علیهم السلام واجبة.

والولاية للمؤمنین الذین لم یغیروا ولم یبدلوا بعد نبیهم صلی الله علیه وآله واجبة. مثل
 سلمان الفارسی، وأبی ذر الغفاری، والمقداد بن الأسود الکندی، وعمار بن
 یاسر، وجابر بن عبدالله الأنصاری، وحذیفة بن الیمان، وأبی الهیثم بن
 التیهان، وسهل بن حنیف، وأبی ایوب الأنصاری، وعبدالله بن الصامت،
 وعبادة بن الصامت، وخزیمة بن ثابت ذی الشهادتین، وأبی سعید
 الخدری، ومن نحا نحوهم، وفعل مثل فعلهم. والولاية لأتباعهم والمقتدین
 بهم وبهداهم واجبة؛

دوست داشتن و همراهی کردن اولیای الهی واجب است، اعلام برائت
 از دشمنان آنان واجب است، اعلام برائت از کسانی که بر آل
 محمد علیهم السلام ظلم روا داشتند... و حرمت آنان را زیر پا گذاشتند و آنان
 که ظلم را پایه گذاری کردند و سنت نبوی را تغییر دادند واجب

است... اعلام براءت از بزرگان کفر و گمراهی و سران جور، کوچک و بزرگشان همگی واجب است، اعلام براءت از جمیع قاتلان اهل بیت و ائمه علیهم السلام واجب است.

همچنین همراهی و یاری رسانی به مؤمنانی که تغییری در راه خود ندادند و بعد از پیامبرشان از مسیر منحرف نشدند واجب است. حمایت و پیروی از افرادی مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، ابو هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبدالله بن صامت، عبادة بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو سعید خدری و هر که به طریق آنان رفته باشد و به مانند آنان عملکردی از خود نشان داده باشد، ولایت و پیروی از آنان و کسانی که به مانند آنان رفتار داشته‌اند واجب است.^(۱)

مأمون عباسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواست تا امام علیه السلام برای او اسلام را به صورت خلاصه و کوتاه بیان دارد.

امام رضا علیه السلام برایش نوشت:

إِنَّ مُحَضَّ الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...؛

بدان که محض و خلاصه اسلام گواهی بر این است که معبودی جز خدا نیست ...

سپس اصول اسلام و فروع آن را نیز برایش نوشت و در ضمن بیان واجبات

۱. الخصال: ص ۶۰۷ و ۶۰۸.

اسلام نوشت:

والبراءة من الذين ظلموا آل محمد ﷺ، وهموا بإخراجهم، وسنوا ظلمهم، وغيروا سنة نبيهم ﷺ... والولاية لأمر المؤمنين ﷺ، والذين مضوا على منهاج نبيهم ﷺ، ولم يغيروا ولم يبدلوا. مثل سلمان الفارسي، وأبي ذر الغفاري، والمقداد بن الأسود، وعمار بن ياسر، وحذيفة اليماني، وأبي الهيثم بن التيهان، وسهل بن حنيف، وعبادة بن الصامت، وأبي أيوب الأنصاري، وخزيمة بن ثابت ذي الشهادتين، وأبي سعيد الخدري، وأمثالهم (رضي الله عنهم، ورحمة الله عليهم)، والولاية لأتباعهم وأشياعهم، والمهتدين بهداهم، والسالكين منهاجهم (رضوان الله عليهم)؛^(۱)

اعلام برائت از کسانی که بر آل محمد ﷺ ظلم روا داشتند و حرمت آنان را زیر پا گذاشتند واجب است... و آنان که ظلم را پایه گذاری کردند و سنت نبوی را تغییر دادند واجب است، ولایت امیر مؤمنان علی ﷺ و مؤمنانی که در راه پیامبرشان استوار ماندند و تغییری در راه خود ندادند و بعد از پیامبرشان از مسیر منحرف نشدند، افرادی مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کندي، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، ابو هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبدالله بن صامت، عبادة بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو سعید خدری و هر که به طریق آنان رفته باشد و به مانند آنان عملکردی از خود نشان داده باشد واجب است.

۱. عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۱۲۹ - ۱۳۴.

شیعان اهل بیت نیز در این مسأله برای این که حق این عده را به جا آورده و از دستورهای خدای متعال، پیامبر خدا و جانشینان او پیروی کرده باشند، به طور کامل در این باره از راه ائمه علیهم السلام پیروی کرده‌اند.

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (۱)

و کسانی که بعد از آن‌ها (مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان کینه‌ای به مؤمنان قرار نده! پروردگارا، به راستی تو مهربان و رحیم هستی.

البته به قدر کفایت در این زمینه سخنانی را از ائمه علیهم السلام روایت کردیم. هم‌چنین در پایان پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته به این موضوع اشاره کردیم که تمام بودن دین در مهرورزی به خاطر خدا و دشمنی به خاطر خدا و همراهی و پیروی از اولیای الهی و اعلام برائت از دشمنان الهی خلاصه می‌شود. احادیثی که در این باره آمده چنان زیاد هستند که در این بحث پاره‌ای از آن‌ها را بیان کردیم.

خلاصه آن چه گذشت

با توجه به مسائلی که به آن‌ها پرداختیم مشخص می‌گردد کسانی که به مخالفت با نص و سخن آشکار خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداختند، عده‌ای اندک از مهاجران و انصار بودند که افراد سست ایمان - از تازه مسلمانان پس از فتح مکه و دیگران - را که معمولاً یا به خاطر ترس و یا برای امور دنیوی به اسلام گرویده بودند،

۱. سوره حشر آیه ۱۰.

همراه خود ساخته بودند. ولی وضع در مورد دیگر مهاجران و انصار بدین شکل نبود، آن‌ها همگی به مسأله نص به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام اذعان داشتند. البته گرچه آن‌ها - جز اندکی - در ابتدای امر در زمینه یاری امیر مؤمنان علی علیه السلام کمی کوتاهی و بی‌لطفی از خود نشان دادند، ولی در نهایت دوباره به سمت ایشان رفتند و خلافتشان را با آغوش باز پذیرفتند، در رکابش جنگیدند و ملازم همیشگی امام بودند. از این رو خدای متعال نیز از کوشش آن‌ها قدرانی کرد، گناهانشان را آمرزید و به آن‌ها پاداش بسیاری داد؛ چراکه او توبه‌پذیر، قدردان و آمرزنده است. در پایان این بخش از سخنان خود، به بیان دو نکته که از توجه به آن‌ها غفلت می‌شود، می‌پردازیم.

در زمینه رویگردانی صحابه از نص، تردید کافی است

نکته نخست. از پرسش مطرح شده روشن است که پرسش‌گر این مسأله را مسلم و پیش فرض دانسته که اکثریت صحابه وقایع سقیفه را پذیرفته‌اند و از امیر مؤمنان علی علیه السلام رویگردان شده‌اند تا جایی که تصوّر شده این مسأله به اندازه‌ای واضح است که اصلاً نیازمند اثبات و تدقیق نظر در آن نیست. به همین دلیل است که پرسش‌گر مسأله نص بر خلافت را با این استدلال رد می‌کند که بعید است صحابه نصی را که وجود داشته، نادیده گرفته و از آن غفلت کرده باشند. ولی طبیعت استدلال ایجاب می‌کند که مسأله پذیرفتن سقیفه و... از سوی اکثریت صحابه نیازمند اثبات است. اما برای سست شدن پایه‌های یک استدلال، ایجاد تردید و شک در مطالب آن، کافی است. از این رو پاسخ‌گویی برای ردّ استدلال پرسش‌گر نیازی به اثبات مطالب ما به طور کامل و جامع نیست. اگر چه این مطالب با سند دقیق، کامل و محکم بیان شده‌اند، بلکه همین اندازه کافی است که احتمال صحت این مطالب یا صحت بخشی از آن وجود داشته باشد.

اگرچه فراوانی این سندهای تاریخی و پشتوانه محکم آنها به اندازه‌ای است که انسان یقین پیدا می‌کند که بسیاری از این موارد صحت دارند. حتی خواننده و پژوهش‌گر تردیدی به خود راه نمی‌دهد که صحابه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و نیز نص بر امامت ایشان، روی نگردانده‌اند.

اذعان صحابه به نص، مایه افتخار آنان است

نکته دوم، امکان دارد برخی با مشاهده و مطالعه متن گذشته این‌گونه تصور کنند که ما از طریق بیان اذعان جمع زیادی از صحابه به نص و عدم غفلت آنان از این مسأله و هم‌چنین از طریق بیان فضیلت‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام و پرداختن به بلندمرتبگی ایشان و حمایت صحابه از او و جنگ در رکاب آن بزرگوار در صدد تأیید نص و دفاع از آن بوده‌ایم.

ولی وضوح نص و بدیهی بودن بلندمرتبگی امیر مؤمنان علی علیه السلام و این‌که ایشان نشانه حق و باطل بوده‌اند، باعث می‌شود که بی‌نیاز از تأیید و روشن‌گری از جانب مسائل دیگر باشند. همان‌طور که امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند:

لا یزیدنی کثرة الناس حولي عزة ولا تفرقهم عني وحشة؛^(۱)

فراوانی مردم در کنار من، به عزت و بزرگی من نمی‌افزاید و دوری آنها از من نیز باعث وحشت من نمی‌گردد.

بلکه باید گفت: این امر برای کسی مایه شرف و افتخار است که به نص شرعی از امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام پیروی می‌نماید و به آن نص اذعان می‌کند، آن را در بین مردم اشاعه می‌دهد و در آن راه به مبارزه می‌پردازد.

۱. نهج البلاغة: ج ۳ ص ۶۲، الإمامة والسیاسة: ج ۱ ص ۵۱، الأغانی: ج ۱۶ ص ۲۹۰.

از این روی مطالب پیشین ما در واقع بیان‌گر فضیلت صحابه یاد شده، دفاع از آنان و دور کردن آنان از سرنوشتی بوده که در اثر تبلیغات سوء به آنان نسبت می‌دادند که به عقب بازگشتند و از حق و اهل آن لغزیدند.

این تفسیری درست از آن چیزی است که به وقوع پیوست که بزرگان صالح شیعه اهل بیت علیهم‌السلام نیز در گذشته همین راه را رفته‌اند.

در روایتی آمده: عبد الرحمان بن حجاج می‌گوید:

ما در مجلسی که ابان بن تغلب برپا کرده بود، حضور داشتیم، جوانکی آمد و گفت: ای ابا سعید! به من بگو همراه علی بن ابی طالب علیه‌السلام چند تن از یاران و صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدی؟

ابان به او گفت: گویا تو می‌خواهی با دانستن تعداد یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که با علی علیه‌السلام بوده‌اند، به فضل او آگاهی یابی؟

آن فرد گفت: آری، همین طور است.

ابان به او گفت: به خدا سوگند، ما فضل آن‌ها را فقط با پیروی آنان از علی علیه‌السلام فهمیدیم... (۱)

در این باره سخنی از عبد الله بن احمد بن حنبل موجود است که مشابه همین را بیان می‌کند. او می‌گوید:

روزی رو به روی پدرم نشسته بودم، گروهی از کرخی‌ها آمدند، آن‌ها به بیان خلافت ابوبکر، عمر و عثمان پرداختند و در مورد آن خیلی سخن گفتند، سپس در مورد خلافت علی بن ابی طالب علیه‌السلام سخن گفتند و خیلی بسیار بر روی آن مقوله به گفت و گو پرداختند. و در آن، سخنان به درازا رفت.

۱. معجم رجال‌الحديث: ج ۱ ص ۱۳۳.

در این هنگام پدرم سرش را بالا آورد و گفت: شماها در مورد علی و خلافت زیاد سخن رانیدید، به راستی که خلافت به علی زینت نبخشید؛ بلکه علی به خلافت ارج نهاد و به آن زینت بخشید.^(۱)

سخنی در باره آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾

تنها یک مسأله باقی می ماند و آن بحث و گفت و گو در باره آیه ای که خدا می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾؛^(۲)

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اند؛ که امر به معروف و نهی از منکر می کنید...

گویی منظور شما از این آیه این است که منظور صحابه هستند تا بدین وسیله تغافل آنان از مقوله نص را متذکر شوی، ما نمی دانیم چگونه این مسأله را بیان می کنی؟!

زیرا علمای لغت شناس برای واژه «امت» معانی زیادی نقل کرده اند، ولی مهم ترین و جمع همه این آرا چیزی است که راغب اصفهانی بیان کرده است. او می گوید:

«امت؛ یعنی هر جمعی که آنان را مسأله ای خاص دور هم جمع کند، حال این

۱. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۴۶، تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۳۵، المنتظم: ج ۵ ص ۶۲.

۲. سوره آل عمران آیه ۱۱۰.

مسأله خاص می‌تواند دین واحد، زمان واحد و یا مکان واحد باشد.^(۱) با توجه به این موضوع مناسب است در این جا منظور از «امت» کل امت اسلامی لحاظ شود. به این دلیل که این امت، بهترین امت‌ها بر روی زمین گشته است، چون از سویی آخرین امت‌های یکتاپرست بوده است، که پیامبرشان آخرین پیامبران و اشرف آنها بوده است و دین آنان، آخرین دین‌ها و بهترین‌شان و شریعت آنان نیز آخرین حلقه شرایع و کامل‌ترین آنهاست.

و از سوی دیگر، هرگاه این امت دچار اختلافی شوند به مانند امت یهود به کفر و الحاد کشانده نمی‌شوند، آن سان که یهودیانی با گوساله پرستی خود به خدا شرک ورزیدند. خدای متعال در مورد آنان این گونه می‌فرماید:

﴿... قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ *
إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَيَاطِلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۲)

... بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها دارند. گفت: به راستی که شما جمعیتی نادان هستید. همانا سرانجام کارشان نابودی است؛ و آنچه انجام می‌دهند، باطل است. همان طور که مسیحیان نیز به کفر دچار شدند. شاهد این سخن آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿... قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾^(۳)

... گفتند: به راستی خدا همان مسیح بن مریم است...

۱. مفردات غریب القرآن: ص ۲۳ در بیان ماده أم.
۲. سوره اعراف آیه‌های ۱۳۸ و ۱۳۹.
۳. سوره مائده آیه ۷۲.

آنان شرک ورزیدند آن‌گاه که گفتند:

﴿... إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾؛^(۱)

... به راستی خدا یکی از سه خداست...

البته آیه‌های دیگری نیز در این باره آمده که این امت را بر امت‌های دیگر برتری داده است. در حدیثی آمده است:

گروهی از یهودیان به امیر مؤمنان علی علیه السلام گفتند: هنوز پیامبران را به خاک نسپردید که دچار اختلاف شدید!
حضرت در پاسخ به آنان فرمود:

إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ، لَا فِيهِ. وَلَكِنِّكُمْ مَا جَفْتُمْ أَرْجُلَكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قَلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛^(۲)

ما در مورد مسائل پیرامون او دچار اختلاف شدیم، نه خود او. ولی شما هنوز پاهایتان از آب دریا بیرون نیامده بود که به پیامبران که هنوز جلوی چشم شما بود گفتید: «برای ما خدایی قرار ده، آن سان که آنان خدایی دارند. گفت: شما گروه نادان هستید».^(۳)

البته در بین صحابه نیز به مانند دیگر افراد این امت، افراد شایسته و بدکار پیدا می‌شود، برخی از آن‌ها از عهد و پیمان خود با خدای متعال محافظت می‌کردند و برخی پیمان شکنی می‌نمودند. در این مورد در قسمت پاسخ‌گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش‌های گذشته به پژوهش کافی پرداختیم.

۱. همان آیه ۷۳.

۲. سوره اعراف آیه ۱۳۸.

۳. نهج البلاغة: ج ۴ ص ۷۵.

اگر فرض کنیم منظور از این واژه، همه امت اسلامی نباشد، بلکه منظور از آن عده خاصی بوده که به هنگام نزول این آیه شریفه مورد خطاب قرار گرفته‌اند؛ پس در این صورت به صحابه اختصاص ندارد؛ بلکه مقصود تمام مسلمانانی بوده که به هنگام نزول آیه وجود داشته‌اند، حتی اگر در زمره صحابه پیامبر ﷺ نبوده باشند و حتی اگر به جهت دوری مسافت، پیامبر ﷺ را همراهی نکرده باشند. این طور که مشخص است آنان از لغزش دور و در امان نبوده‌اند، از این روی باید مقصود آیه عده‌ای از آنان بوده باشد.

فرض کنیم این سخن درست باشد که مراد از آیه شریفه خصوص صحابه باشد؛ به این معنا که هر کسی پیامبر ﷺ را دیده و سخنش را شنیده است. پس اگر منظور این باشد که همه آن‌ها خیر و نیک هستند و شری در میان آن‌ها نیست؛

به این سخن با دو وجه پاسخ داده می‌شود.

نخست آن که این آیه شریفه چنین اقتضایی ندارد؛ چرا که در صفت تفضیل مقایسه صورت می‌گیرد که یکی از آن‌ها، از نظر فضیلت از دیگری برتر شناخته می‌شود و این بدین معنا نیست که فرد افضل از هرگونه بدی عاری باشد.

دوم این که این مسأله - همان طور که در پاسخ به پرسش یاد شده آمد - تناسبی با وضع صحابه ندارد؛ بلکه اهل تسنن نیز چنین باوری ندارند؛ زیرا آنان صحابه را از بدی دور نمی‌دانند و به عصمت آنان معتقد نیستند، در نهایت این که اهل تسنن، یا بعضی از آن‌ها به عدالت صحابه ایمان دارند و این با صدور بدی از آنان منافاتی ندارد.

اما اگر منظور این باشد که خوب بودن آن‌ها نسبی است؛ یعنی نسبت خیر در آن‌ها از دیگران بیشتر بوده است؛ این امر، مسأله اعراض آن‌ها از نص بر خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را - در صورت وجود این نص، همان طور که شیعه معتقدند - نفی نمی‌کند. چرا که اغفال و سهل انگاری صحابه از نص به درجه کفر به خدای متعال و شرک نمی‌انجامد؛ کفری که از اصحاب پیامبران پیشین و امت‌های آنان سر زده است.

البته گاهی گفته می‌شود: تعداد پیروان ثابت قدم بر حق در بیان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از افراد ثابت قدم از اصحاب پیامبران پیشین و امت‌هایشان بیشتر است و همین اندازه کافی است که بگوییم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران پیامبران دیگر برترند. به هر حال، این آیه شریفه به بحث ما ارتباطی نداشته و برای مدعی سودی ندارد تا بتواند از این رهگذر اثبات کند و بگوید: «بعید است نصی برای امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد».

بلکه باید با دقت نظر به واکاوی نص و بررسی سند و دلالت آن پردازیم، و در این راه به خلوص نیت و به دور از هرگونه لجاجت و غرض ورزی گام برداریم تا از پیامدهای مخالفت با آن - اگر باشد - به جهت مسئولیت بزرگ و خطیر بیرون رویم.

البته خدای متعال تنها منبع توفیق و اصلاح است؛ چرا که زمام امور به دست اوست. همان طور که می‌فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَضُؤُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^(۱)

و بر خداست که راه راست را نشان دهد، برخی از راه‌ها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را هدایت می‌کند.

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱)

و آن‌ها که در راه ما جهاد کنند، به یقین به راه‌های خود، هدایتشان

خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.

و خداوند سبحان، هدایت‌گر به راه مستقیم است و همو برای ما کافی است.

✓ سخنی در شایستگی مقام امامت و رهبری در عصر کنونی

س ۵: عده‌ای معتقدند، - چه شیعه و چه سنی - امت اسلامی از روز برچیده شدن خلافت اسلامی تا کنون به شدت از نبود مردی که بر اساس شریعت اسلامی بر آنان حکمرانی کند و آنان را راهنمایی نماید رنج می‌برند؛ به خصوص اهل سنت، که امروزه فردی با عنوان خلیفه در بین آنان حضور ندارد. هم‌چنین شما شیعیان نیز در زمان غیبت چنین وضعی دارید. از این رو شیعیان نیز به مانند اهل سنت نیازمند کسی هستند که در زمان غیبت راهنمای کل امت باشد. نظر شما در مورد این امر چیست؟

پاسخ: تردیدی نیست که وضع و احوال مسلمانان امروزه بسیار دردآور است، به گونه‌ای که به سختی قابل تحمل می‌گردد. ولی لزوم منصوب کردن فردی که مسئولیت امت اسلامی را به دوش کشد و به اقتضای احکام شریعت اسلامی نیازهای مسلمانان را برآورده سازد - همان طوری پرسیدید - مسأله‌ای است که باید بدان از دو نقطه نظر پرداخت.

مرزبندی صلاحیت و شایستگی منصب خلافت از لحاظ شرعی

نخست لازم است کسی که از لحاظ شرعی صلاحیت و شایستگی این مسأله را داراست، به این مقام برسد؛ وگرنه با انتخاب بدون توجه به معیار شرعی:

۱. این وظیفه و عهد و پیمان الهی عملی نمی‌شود؛ بلکه کسانی به منصب می‌رسند که به طور غیر مشروع بر جان، مال، ناموس و مصالح مسلمانان تسلط پیدا کنند. مسئولیت این امر نامشروع نیز به عهده کسانی است که دست به این اقدام‌ها می‌زنند.

۲. کسی که به این مقام می‌رسد تقدس و مشروعیت پیدا نمی‌کند تا اطاعت از او بر مسلمانان واجب شود؛ اطاعتی که قیام به این امر مهم و ادای وظیفه بر آن بستگی دارد.

بنابر این، باید در مورد این مسأله از نظر فقهی و طبق مذاهب مختلف اسلامی بحث و گفت و گو کرد. اگر بتوان به یک معیار مورد توافق همه مذاهب دست یافت که مطلوب است. اما اگر چنین نشد هر یک از مذاهب اسلامی باید به اجتهادات خودش عمل نماید و طبق آن، رهبر خویش را انتخاب کند. زیرا در این صورت است که وظیفه الهی خود را انجام داده است.

البته این نوشتار گنجایش پرداختن به این مسأله را ندارد، بلکه باید موضوع به افراد متخصص واگذار شود تا از لحاظ فقهی و با دقت نظر بسیار بالا در آن به بحث و بررسی بنشینند؛ چرا که چنین موضوع خطیر و مهمی بررسی کاملاً فقهی و تخصصی را می‌طلبد.

باید با شرایط کنونی برای اجرای این طرح از خود سازگاری نشان داد

دوم: باید امکان پیاده سازی این طرح با توجه و دقت نظر در شرایط کنونی مسلمانان و جهان احراز گردد. بدون شک اقدام به اجرای چنین عملی بدون توجه به شرایط موجود باعث به بار آمدن پیامدهای نامطلوب و بزرگی خواهد شد که مصالح کل مسلمانان را در سرتاسر جهان بیش از وضعیت کنونی به مخاطره می‌اندازد.

از این رو باید از هرگونه حرکت و اقدام عاطفی و احساساتی و غیر کارشناسانه به طور جدی خود داری شود، چرا که این مسأله به شدت اهمیت دارد.

وظیفه مسلمانان به هنگام امکان ناپذیر بودن اجرای چنین طرحی

اگر برای ما اجرای چنین طرحی بر اساس شرایط موجود امکان پذیر نشد، مسلمانان باید دست کم به دو مسأله مهم توجه کنند و در قبال این دو مسأله وظیفه خود را به جا آورند.

مسأله نخست: یکی از بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین مصیبت‌هایی که مسلمانان بدان گرفتار شده‌اند، مسأله اختلاف و عدم وحدت درونی آنهاست که یا برخاسته از اختلافات مذهبی آنان و یا به خاطر اختلافات سیاسی بین دولت‌های آنان است که هر دولتی سرنوشت و مسیری را که بخواهد برای ملت خود تعیین می‌کند.

این تفرقه و عدم وحدت بین مسلمانان درست همان چیزی است که دشمنان اسلام در پی آن هستند، تا بتوانند صفوف محکم آنها را از هم بگسلانند، وحدت کلمه را از آنان بگیرند و در نهایت آنها را از همدیگر دور کنند.

از این روست که می‌بینیم این دشمنان، همواره در حال ایجاد فتنه بین مسلمانان و افروختن آتش کینه و دشمنی بین آنان هستند. برای همین امر نیز از افراد بیمار دل، ساده لوح، بی‌خرد و سست عنصر - که اراده‌ای ندارند و در پی هر صدایی روان هستند - بهره‌های کافی می‌برند.

لزوم کاستن از میزان برخوردهایی که در زمینه اختلافات مذهبی بروز می‌کند

اگر عامه مسلمانان در برابر اختلافات سیاسی کاری از پیش نمی‌برند، پس در زمینه اختلافات مذهبی می‌توانند به طور نسبی چنین رویکردی داشته باشند تا از میزان شدت اختلافات مذهبی و کش و قوس‌های حاصل از آنها کم کنند.

ما در این مورد در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش نهم از مجموعه پرسش‌های گذشته بررسی داشتیم که برای آگاهی از این موضوع پیشنهاد می‌کنیم دوباره نظر و تدبیری عمیق به این قسمت داشته باشید.

زیرا این مسأله به خودی خود دستاوردی بسیار بزرگ برای مسلمانان به شمار می‌رود، حتی اگر مسلمانان در نتیجه این رویکرد نتوانند رهبری واحد انتخاب کنند و طبق احکام و شریعت اسلامی اداره شوند.

فراتر این که اگر این مسأله در سطح گسترده‌ای که همه مسلمانان را دربربگیرد، اجرا نشود، باز تحقق آن در سطح فردی تأثیر بسیاری را به همراه خواهد داشت؛ حتی اگر دامنه آن کم و محدود باشد، باز هم دستاوردی بسیار بزرگ به شمار می‌رود که شایسته نیست آن را کوچک شمرد و از آن غفلت کرد.

از این روی هر یک از مسلمانان باید درباره اسلام و مسلمانان غیرت داشته و مسئولیت پذیر بوده و مسائل مربوط به آنان برایش اهمیت داشته باشد؛ خیر و صلاح آنان برایش مهم باشد و تا جایی که در توان دارد در راستای مصالح مسلمانان بکوشد. هر چند انسان نتواند این هدف را به طور کامل محقق سازد، اما باید به اندازه توان در تحقق بخشی از این هدف عالی گام بردارد. چرا که گفته‌اند:

آب دریا را اگر نتوان کشید پس به قدر تشنگی باید چشید

لزوم بازگشت به منشأ این درد و رنج و بررسی علل آن

مسأله دوم: روشن است که وضع درد آور و بسیار تأسف بار مسلمانان به خاطر از بین رفتن خلافت در قرن گذشته و پایان یافتن حکومت رسمی اسلامی نیست؛ بلکه این مسأله از همان عصرهای نخستین اسلام آشکار شده و پیامدهای منفی آن پیوسته ادامه یافته است تا این که چنین سرانجام اسف باری برای مسلمانان تحمیل گردیده است.

البته بروز چنین شرایطی کاملاً طبیعی است و در واقع شرایط کنونی نتیجه طبیعی انحرافات بوده که در صدر اسلام در مسیر و خط مشی اسلام به وجود آمده است. وگرنه

چرا می‌بایست خلافت در این دین بزرگ به دست عثمانی‌ها برسد!! سپس به صورتی بسیار بد و دردآور، مسلمانان از سیطره حکومت و خلافت خارج شوند و حکومت‌های اسلامی سرنگون گردند، آن‌گاه سرزمین پهناور اسلامی دچار تقسیم و از هم پاشیدگی گردد، دولت‌های متعدد در گوشه و کنار سر برآورند و در برخی از کشورهای اسلامی نیز به طور رسمی و غیر رسمی لائیسزم سیطره پیدا کند که هدف آن دور کردن اسلام از عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و فناوری‌های مختلف بوده است.

بعد از همه این مسائل به نظر شما نباید هر یک از مسلمانان به خصوص افراد فرهیخته، با بصیرت و غیور دلیل این واپس‌گرایی را از خود بپرسند؟ آیا با وجود این که خدای متعال این‌گونه مقدر داشته است که اسلام آخرین ادیان باشد و همه زمینیان به آن پیوندند و با وجود این که خدا مقدر داشته که این دین کاملاً در همه جای دنیا نهادینه شود، تا کل بشریت بتواند از ثمره آن بهره‌مند گردد، و با وجود این که خدا کاملاً از مسیر حرکت اسلام و مسلمانان آگاهی دارد - که او از غیب آگاه است - و دین اسلام را دینی کامل و با شریعتی استوار قرار داده است؛ آیا با توجه به تمام این مسائل خدا در شریعت کامل اسلام راه حلی برای برون رفت از وضع به وجود آمده پیشنهاد نداده است؟!

آیا عاقلانه است که بگوییم: خدای متعال در این دین کامل چنین راه حلی را در نظر نگرفته و برای این که پرچم اسلام هم چنان در آسمان افراشته باشد، تمام بشر از خیرات آن بهره‌مند گردند و صلاح و سعادت خود را در زیر سایه آن بیابند راه حلی در نظر ندارد؟!

آیا انسان منصفی چنین امری را می‌پذیرد؟

آیا مؤمن غیور به چنین امری راضی می‌شود؟!

آیا همین امر کافی نیست که به این نتیجه برسیم که آن چه از روز نخست در پیکره اسلام بروز کرده و باعث انحراف از خط اسلام عظیم و خروج از شریعت استوار و از مسیر و صراط مستقیم شده، سبب اصلی چنین وضعیت اسف‌باری است؟!

با همه این گفته‌ها، آیا انسان مسلمانی که در قبال این انحراف موضع درستی نگیرد و در پی حقیقت دینی استوار نرود، عذرش پذیرفته است؟ همان حقیقتی که خدا آن را استوار قرار داده، دین و شریعت خود را با آن کامل کرده و نعمت خود را به وسیله آن بر مسلمانان به پایان رسانده است.

همه این‌ها پرسش‌هایی است که هر فرد مسلمانی باید با دیدی باز در پی یافتن پاسخی برای آن‌ها باشد و فارغ از هرگونه جهت‌گیری و پیش فرض‌های ذهنی در جست و جوی پاسخ آن‌ها باشد.

خدا می‌فرماید:

﴿ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾^(۱)

بگو: دلیل رسا برای خداست و اگر او بخواهد، همه شما را هدایت می‌کند.

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴾^(۲)

پس یادآوری کن که تو فقط یادآوری کننده‌ای. تو بر آنان سلطه نداری که مجبورشان کنی.

توفیقی جز از خدا نیست بر او توکل کردم و به او باز می‌گردم و او برای ما کافی و وکیل خوبی است.

هم‌چنین در اوایل پاسخ‌گویی به پرسش چهارم مطالبی کافی در این زمینه گذشت، برای یادآوری بدان‌ها مراجعه کنید.

۱. سوره انعام آیه ۱۴۹.

۲. سوره غاشیه آیه‌های ۱۲ و ۲۲.

✓ ابوبکر و نماز او در جای رسول خدا ﷺ

س ۶: نظر شما در مورد دستور رسول خدا ﷺ به امامت نماز توسط

ابوبکر صدیق در زمانی که پیامبر ﷺ سخت بیمار بود چیست؟

آیا این موضوع خود اشاره‌ای به این مسأله نیست که پیامبر ﷺ نیز به

خلافت ابوبکر بعد از خودش راضی بوده‌اند؟

پاسخ: برای پاسخ‌گویی به این پرسش باید چندین مسأله را مورد بررسی قرار

داد...

ناکارآمدی استدلال هر گروهی به روایتی که فقط از جانب خود روایت شده

مسأله نخست. استدلال هر گروهی به دلیل و روایتی که فقط به خود آن گروه

مختص باشد و اعضای گروه مخالف آن‌ها چنین روایتی را در متون و منابع خود

نداشته باشند، استدلالی ناکارآمد است که نه حقی را ثابت می‌کند و نه باطل را از

بین می‌برد. این استدلال غیر منطقی است و نزد افراد عاقل پذیرفته نیست. از این رو

در برابر حریف مقابل، حجّت نیست و هیچ امری را بر او ملزم نمی‌کند.

اگر شیعیان بخواهند روایاتی را که فقط به خود آنان مختص است، مد نظر قرار

دهند - بدون این که به حدّ تواتر برسد که همه را ملزم نماید - و بر اساس آن‌ها به

جدل و مباحثه پردازند، در این صورت مطمئن باشید میزان روایت‌هایی که فقط

منحصر به شیعه است، بسیار بیشتر از روایت‌های اهل تسنن خواهد بود.

بلکه این مسأله در پیشگاه خدای تعالی عذر پذیرفته‌ای نیست؛ زیرا چنان که - ان شاء الله - در اواخر پاسخ‌گویی به این پرسش می‌آید، باید حجت‌ها و استدلال‌ها در مواقعی که بر سر موضوعی اختلاف وجود دارد و احتمال تفرقه بین مسلمانان می‌رود، چنان بیان‌گر و روشن‌گر راه باشند که کاملاً روشن و بدون هرگونه پیچیدگی حق را از باطل مشخص گردانند. به گونه‌ای که کسی که از راه حق خارج می‌شود هیچ عذری ندارد؛ بلکه یا انسان معاند و ستیزه جوست، یا فردی است که دچار افراط گردیده است. لازمه این امر این است که احتمال خروج از مواضع روشن و مشخص حق؛ چه از روی عمد و چه به طور کوتاهی و غیر ارادی از جانب دو طرف داده شود، در نتیجه نمی‌توان اطمینان داد آن چه در تأیید مذهب خویش روایت می‌کند، صحیح است؛ اگرچه پیروان آن مذهب آن را صحیح بدانند.

آری، بعد از این که حق به واسطه دلیل‌های قاطع و برهان‌های آشکار که هیچ نوع پیچیدگی در آن‌ها نیست، شناخته و از باطل تمییز داده شود، فرد حق‌گرا از باطل‌گرا و نابینا از بینا شناخته خواهد شد و در این هنگام حسن ظن به کسی که خدای تعالی موفق نموده، روی خواهد کرد و او را به حق هدایت خواهد نمود و دیدگاه و دلش را بینا خواهد ساخت و از حق پیروی کرده و ملازم آن خواهد بود.

از طرفی، روی گردانی از کسی که خدای سبحان او را رسوا ساخته و بر دلش مهر زده آشکار خواهد شد. از این رو او از دیدن حق آشکار، نابینا خواهد شد و از آن دوری خواهد کرد؛ هرگاه جای پیروی از آن باشد.

به همین موضوع، سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام برمی‌گردد، آن‌گاه که فرمود:

اعرف الحق تعرف أهله؛^(۱)

حق را بشناس، تا اهل آن را بشناسی.

البته این موضوع در پاسخ‌گویی به پرسش چهارم از پرسش‌های پیشین، گذشت.

۱. تفسیر قرطبی: ج ۱ ص ۳۴۰، فیض القدير: ج ۱ ص ۲۱۰ و ج ۴ ص ۱۷، البیان والتبیین: ج ۱ ص ۴۹۱، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۱۰، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۵.

روایت شیعیان در مورد نماز ابوبکر

شیعیان منکر این مسأله هستند که پیامبر ﷺ دستور داده باشند ابوبکر به عنوان پیش نماز جلوتر از همه نماز بگزارد؛ بلکه این عایشه بوده که در این میان ابوبکر را از بیماری پیامبر ﷺ آگاه می‌کند تا به نماز مبادرت ورزد و بدین ترتیب ذهن مسلمانان را برای خلافت او آماده سازد و نظر مسلمانان را از امیر مؤمنان علی علیه السلام منحرف نماید و در نهایت به تدریج تمام اهل بیت علیهم السلام را از این مسأله دور کند.

پیامبر ﷺ در این باره به عایشه و حفصه فرمود:

إِنَّكُمْ لَصَوِيحِبَاتِ يَوْسُفَ؛

شماها هم چون زنان اطراف یوسف (در پی خواسته‌های خود) هستید. این سخن پیامبر در واقع انکار تلاش‌ها و خواسته‌های هر یک از آن‌ها بوده است. زیرا هر یک از آن‌ها می‌خواست در آن زمان پدر خود را بر دیگران مقدم کند و برای او شرف و افتخاری بیافریند. ولی پیامبر ﷺ به ناگاه با این مسأله مواجه شد؛ به خصوص در آن برهه زمانی که ایشان دستور داده بودند ابوبکر و عمر با سپاه اسامه عازم شوند، ولی آن‌ها چنین نکردند.

البته ما به این مسأله در ضمن مباحث مربوط به پرسش دوم پرداختیم. از طرفی هنگامی که پیامبر ﷺ متوجه شدند ابوبکر پیشاپیش همه به نماز ایستاده است، مجبور شدند با وجود بیماری بسیار شدیدی که داشتند کاری کنند که مانع او شوند و دفع شبهه نمایند. از این رو از امیر مؤمنان علی علیه السلام و فضل بن عباس خواستند که ایشان را به سمت مسجد ببرند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد رسیدند ابوبکر را از محراب دور کردند و خود نشسته پیشاپیش مردم نماز خواندند.

ولی عملکرد رسول خدا ﷺ نیز در مورد دفع شبهه کارساز نشد و دست یابی طرف یاد شده بر قدرت باعث شد که بعدها به تحریف این روایت دست بزنند و برخی از متون آن را - که دربردارنده این روایت بوده - به نفع خود تحت تأثیر و تغییر قرار دهند، تا توجیه و بهانه‌ای برای این واقعه داشته باشند.

عقیده امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد نماز ابوبکر از دیدگاه برخی از اهل تسنن ابن ابی الحدید معتزلی سخنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره عایشه ذکر می‌کند، که بهتر است به آن پرداخته شود. آن حضرت می‌فرماید:

وأما فلانة فأدر كهارأى النساء، وضغن غلا في صدرها كمرجل القين...؛^(۱)

اما آن زن، اندیشه زنانه بر او دست یافت و در سینه‌اش کینه چون کوره آهنگری بتافت...

سپس ابن ابی الحدید در ادامه این سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام به سخنی طولانی می‌پردازد که از استاد خود ابو یعقوب یوسف بن اسماعیل لمعانی مطلبی را در باب اسباب کینه و دشمنی از جانب عائشه و ابوبکر با سرور زنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند.

البته وی بر این مبنا چنین سخن گفته که طبق مذهب وی کسانی که از خواص رسول خدا ﷺ به شمار می‌رفته‌اند و داری مقامی بالا در دین بوده‌اند، بعید نیست که قدرت طلبی در میان‌شان وجود داشته باشد.

بنابر این، اگر در بین آن‌ها سوء ظن، تهمت، حسادت، دشمنی و کینه‌توزی به وجود آمده باشد، جای شگفتی ندارد.

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۹ ص ۱۸۹.

این امر همان چیزی است که کلیات مطرح شده در پرسش دوم آن را پوشش می‌دهد. پس شایسته است آن چه را که درباره موضوع ماست؛ یعنی نماز ابوبکر، طبق آن اثبات نماییم.

ابن ابی الحدید بعد از ذکر سخنی طولانی در باب اسباب نزاع و کینه‌توزی بین طرفین در زمان حیات رسول خدا ﷺ بر اساس باورهای خویش و سخن شیخ خود می‌گوید:

«وضعیت به همان شکل باقی ماند و دل‌ها نسبت به یکدیگر همان گونه بود تا این که رسول خدا ﷺ به بیماری شدیدی دچار شد که سرانجام بر اثر آن وفات یافت، این بیماری مدت زیادی به طول انجامید، حضرت علی رضی الله عنه تردید نداشت که امر خلافت از آن اوست و هیچ کس با او در این موضوع رقیب نیست. به همین دلیل عمومی ایشان پس از مرگ رسول خدا ﷺ به حضرت گفت: دستت را بده من با تو بیعت کنم، تا مردم بگویند: عمومی پیامبر با پسر عمومی آن حضرت بیعت کرد، پس در باره تو هیچ کس دچار اختلاف نخواهد شد.

علی رضی الله عنه فرمود:

یا عم! وهل يطمع فيها طامع غیری؟!؛

ای عموا! آیا فرد دیگری به جز من در خلافت طمع خواهد کرد؟

عموی پیامبر گفت: خواهی دید!

حضرت فرمود:

فإني لا أحب هذا الأمر من وراء رتاج، وأحب أن أصر به؛

من دوست ندارم این قضیه پشت درهای بسته و به صورت مخفیانه

صورت گیرد، بلکه دوست دارم آشکارا باشد.

در این هنگام، عموی پیامبر سکوت کرد و دیگر هیچ نگفت.

هنگامی که بیماری پیامبر ﷺ سنگین شد، پیامبر سپاه اسامه را آماده کرد، ابوبکر و عده‌ای از بزرگان مهاجران و انصار را نیز در ترکیب سپاه قرار داد. بدین صورت که حضرت علی علیه السلام به خلافت دست خواهد یافت، چراکه اگر در این حین برای پیامبر ﷺ حادثه‌ای رخ می‌داد، مدینه از وجود افرادی که در خلافت طمع کنند خالی می‌شد و هیچ‌کسی مانع از اجرای امر پیامبر نمی‌شد و به آسانی خلافت از آن علی علیه السلام می‌شد و مردم با او بیعت می‌کردند و دیگر برای مخالفان زمینه نقض و شکستن پیمان مهیا نبود.

ولی عایشه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و به او رساند که پیامبر خدا ﷺ در حال مرگ است. ابوبکر از سپاه اسامه خارج شد و با آن‌ها نرفت و همان نمازی که ذکر شد به وجود آمد. علی علیه السلام معتقد بود که عایشه به بلال غلام آزاد شده پدرش دستور داد تا ابوبکر نماز جماعت را بر پا دارد و پیش‌نماز شود؛ چراکه بنا بر آن چه روایت شده رسول خدا ﷺ فرموده بود: یکی پیش‌نماز شود.

ولی مشخص نکرده بود که چه کسی پیش‌نماز شود. این، نماز صبح بود، رسول خدا ﷺ در حالی که واپسین لحظات زندگی خویش را سپری می‌کرد بین علی علیه السلام و فضل بن عباس آرام آرام آمد تا این که - همان طور که در اخبار آمده - در محراب ایستاد و پس از خواندن نماز، وارد خانه شد و به هنگام بالا آمدن آفتاب رحلت کرد.

از این رو ابوبکر روز نماز خواندنش را دلیلی برای برگرداندن امر خلافت به خودش قرار داد و گفت: کدام یک از شما خوش دارد از قدم‌هایی مقدم شوید که رسول خدا ﷺ آن‌ها را برای نماز مقدم کرد؟

آنان اقدام رسول خدا ﷺ برای اقامه نماز را برای انصراف ابوبکر از خلافت معنا نمی‌کنند؛ بلکه این اقدام را حجتی برای تأکید بر اهمیت نماز و محافظت از آن در هر شرایطی می‌دانند.

با این تفسیر بود که بیعت با ابوبکر انجام شد؛ امری که حضرت علی علیه السلام عایشه را متهم می‌کند که آغازگر این ماجرا بوده است.

حضرت علی علیه السلام این مسأله را در جلسات خصوصی برای اصحاب خود بسیار نقل می‌کرد و می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آن جایی که به عایشه فرمود: «شما مثل زنان عصر یوسف هستید» از روی انکار این وضعیت و خشم او از عایشه بود. زیرا هر یک از عایشه و حفصه می‌خواست پدرش خلیفه شود. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از محراب بیرون کرد، اما این امر تأثیری نداشت...

این مسأله برای علی علیه السلام از هر موضوعی سنگین‌تر و آن، همان رستاخیز بزرگ مصیبتی بسیار دردناک بود. آن حضرت ادعای فوق را فقط به عایشه نسبت می‌دهد و تنها او را عامل این موضوع می‌داند. از این رو حضرتش در خلوت و میان خواص خویش عایشه را نفرین می‌کرد و از او به خدا شکوه می‌نمود...

ابن ابی الحدید در ادامه می‌نویسد:

«به استادم گفتم: آیا تو می‌گویی: عایشه پدرش را برای نماز تعیین کرد، در حالی

که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را انتخاب نکرده بود؟!»

گفت: من این را نمی‌گویم؛ بلکه علی علیه السلام این مطلب را می‌فرمود. تکلیف من با حضرت علی علیه السلام متفاوت است. او در آن صحنه حاضر بود؛ ولی من حاضر نبوده‌ام. پس اکنون حجّت من روایاتی است که به دستم رسیده است. این روایات نیز حکایت از این دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای امام جماعت تعیین کردند. اما حجّت حضرت علی علیه السلام علم خودش، یا ظنّ او از وقایعی بوده که خودش در آن میان حضور داشته است...

این خلاصه‌ای از گفته‌های استاد ابو یعقوب بود، او شیعی مذهب نبود، بلکه

سخت معتزلی بود. اما در مسأله تفضیل خلفا مذهب بغدادی داشت. (۱)

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۹ ص ۱۹۶ - ۱۹۹.

ما این سخن را با تمام طول و تفصیل آن بیان کردیم تا مشخص کنیم، همه امت اتفاق نظر ندارند که پیامبر ﷺ ابوبکر را برای امام جماعت تعیین کرد، چرا که عده زیادی از علمای اهل تسنن - علاوه بر شیعه - روایت می‌کنند که امیر مؤمنان علی رضی الله عنه تعیین امام جماعت از سوی پیامبر را انکار می‌کند و از آن چه روی داده ناراضی است. بلکه آن را کوششی برای سوء استفاده از بیماری پیامبر و ناتوانی ایشان برای حضور در مسجد و اقامه نماز جماعت می‌داند تا از فرصت استفاده کرده و ابوبکر را مطرح کنند تا بسترسازی برای تصدی امر خلافت از سوی او باشد؛ امری که فعالیت بر خلاف نص صریح برای خلافت قلمداد می‌شود؛ همان نصی که در پاسخ پرسش چهارم به هنگام بیان انگیزه انصار در تلاش برای به دست گرفتن قدرت، به آن پرداختیم.

اختلاف روایات در مورد موضع رسول خدا ﷺ به هنگام خروج از منزل

گفته‌های پیشین ما را این دو نکته تأیید می‌کند:

نخست آن که روایات مربوط به نماز یاد شده که کتاب‌های حدیثی اهل تسنن آن‌ها را دربر گرفته‌اند، بیان‌گر این هستند که رسول خدا ﷺ برای نماز، از خانه خارج شد. اما میان این روایات اختلاف فراوانی وجود دارد که آیا خودشان برای امامت نماز حرکت کردند و نشسته نماز را خواندند و مردم از جمله ابوبکر نیز به وی اقتدا کردند، یا این که ابوبکر امام جماعت ماند و پیامبر به همراه مردم به ابوبکر اقتدا کردند؟

از آن چه ابن حجر^(۱) و شوکانی^(۲) نقل کرده‌اند چنین پیداست که دیدگاه اول قوی‌تر از دیدگاه دوم است.

۱. فتح الباری: ج ۲ ص ۱۵۵.

۲. نیل الأوطار: ج ۳ ص ۱۸۴.

اگر چنین باشد با ادّعی شیعه مناسب‌تر و سازگاری بیشتری دارد. زیرا اگر پیامبر ﷺ در این صدد بودند که با اقتدا به ابوبکر او را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی کنند، پس این کار ایشان نقض غرض است که از خانه خارج شدند و به عنوان پیش‌نماز جلوی مردم، نماز خواندند. یا دست کم موجب ایجاد شبهه می‌شود. این شبهه نیز احتمال یاد شده؛ یعنی قصد معرفی ابوبکر برای خلافت را ضعیف می‌کند.

از طرفی هرگز شرایط به پیامبر ﷺ اجازه چنین کاری نمی‌داد. زیرا می‌دانستند که مرگشان نزدیک است و وقت کافی برای دفع این شبهه و طرح صریح‌تر موضوع وجود ندارد.

وجود برخی ناهماهنگی‌ها در متن روایت‌های این داستان

دوم این که این روایات دارای نقاط ضعف زیادی است که اگر کسی با دقت نظر آن‌ها را بررسی کند کاملاً پیدا می‌گردد. شاید برخی از آن‌ها در ضمن گفته‌های پیشین آمده باشد.

البته هم علمای شیعه به ذکر این نقاط ضعف پرداخته‌اند و هم برخی از علمای اهل تسنن از آن‌ها غافل نشده‌اند. از این رو ما نیازی نمی‌بینیم که در باب این نقاط ضعف زیاد به طول و تفصیل پردازیم. اما با این حال دو مسأله وجود دارد که افراد بسیاری از آن‌ها غفلت ورزیده‌اند، ولی نظر ما را به خود جلب کرده است.

یکم. در روایتی آمده: ابوبکر عبدالله بن ابی ملیکه می‌گوید:

«روز دوشنبه بود که پیامبر خدا ﷺ به مسجد رفت، ابوبکر پیشاپیش همه نماز می‌خواند، زمانی که رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد مردم راه را برای پیامبر باز

کردند. ابوبکر دانست که مردم این کار را جز برای رسول خدا ﷺ انجام نمی دهند، از این رو از محراب به عقب برگشت، رسول خدا ﷺ به پشت او زد و فرمود:
با مردم نماز بگزار!

رسول خدا ﷺ در سمت راست او نشست و نشسته کنار ابوبکر نماز خواند. زمانی که از نماز فارغ شد، به مردم رو کرد و با آنان با صدای بلند صحبت کرد، تا جایی که صدایش از مسجد بیرون می رفت، او می فرمود:

يا أيها الناس! سعرت النار، وأقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، وإني والله لا تمسكون عليّ شيئاً، إني لم أحل لكم إلا ما أحل لكم القرآن، ولم أحرم عليكم إلا ما حرم عليكم القرآن؛

ای مردم! آتش (دشمنی و اختلاف) روشن شده و فتنه‌ها هم چون شب تاریک هجوم آورده‌اند، و به خدا که چیزی را از من پنهان نمی‌کنید، من فقط چیزی را برای شما حلال کردم که قرآن حلال کرده است و چیزی را برای شما حرام کردم که قرآن آن را حرام کرده است.

وقتی سخنان رسول خدا ﷺ پایان یافت... (۱)

ما نمی‌خواهیم درباره نماز پیامبر در حالی که به ابوبکر اقتدا کرده بوده، بحث کنیم، زیرا اهل تسنن نیز این مسأله را محل مناقشه می‌دانند، مسأله‌ای که بسیار نظر فرد را به خود جلب می‌کند، خطبه پیامبر بعد از نماز، آن هم با صدای بسیار بلند است و آماده کردن امت از جانب ایشان برای فتنه‌ها و کودتاهاست، تا جایی که ایشان فرمود: «آتش فتنه فروزان شده» و پیامبر از پیامدهای ناگوار رویدادهای پنهانی نگران بود؛ چراکه او چیزی را که قرآن حلال کرده، حلال و چیزی را که حرام کرده، حرام کرده بود.

۱. تاریخ طبری: ج ۲ ص ۲۳۱، السیرة النبویة: ج ۶ ص ۷۱، البدء والتاریخ: ج ۵ ص ۶۱.

افزون بر این حتی اگر پیامبر ﷺ به ابوبکر گفته باشد که نماز بگزارد و این را حمل بر رضایت او از خلافت ابوبکر بدانیم، پس امور درست آن طور که پیامبر ﷺ می خواسته در جریان بوده است و در واقع کاملاً موافق با قرآن بوده است. پس فرض می کنیم که این مسأله کلید رهایی امت از فتنه ها بوده است؛ پس دیگر نیازی به برافروختن آتش، تهدید کردن و تهدید سخت نبوده است!! بلکه این مسأله فقط با تفسیر شیعیان از واقعه نماز، بسیار متناسب است.

اما توجیه این تهدید به واقعه رده که بعد از پیوستن پیامبر به ملکوت اعلا به وقوع پیوست با مسأله بیمنای پیامبر ﷺ در آن خطبه تناسبی ندارد. پر واضح است که چنین بیمنای، نیکوست متوجه فردی گردد که به قرآن مجید ایمان دارد، ولی توسط قرآن با رسول خدا ﷺ به خصومت برخاسته است، نه کسی که در قبال قرآن، کفر پیشه کرده و از اسلام روی برتافته است.

دوم. بلاذری هنگامی که از فرزندان زمعه بن اسود سخن به میان آورده می گوید: «عبدالله بن زمعه از جمله افرادی بود که در خانه عثمان بن عفان حاضر شد و از او دفاع کرد.

هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات یافت عبدالله پانزده ساله بود، او همان کسی است که زمانی که رسول خدا ﷺ فرمود: با ابوبکر نماز بگزارید، او از طرف عمر به سمت مردم رفت و آن ها را به نماز فراخواند.»^(۱)

این مسأله نظر انسان را به خود جلب می کند؛ چرا که اگر پیامبر ﷺ دستور داده بودند که مردم پشت سر ابوبکر نماز بگزارند، دیگر نیازی به بیانات عمر در این زمینه نبوده است.

۱. أنساب الأشراف: ج ۹ ص ۴۵۸.

فرا تر این که همین مسأله چیزی است که شک آدمی را برمی انگیزد، و یا این موضوع را آشکار می کند که مسلمانان توقع نداشتند که پیامبر ﷺ چنین دستوری دهد. از این رو مردم در این امر تردید کردند و در نتیجه حاضر به اجرای این دستور نشدند، از این رو عمر مأمور فراخوان عمومی شد!!

یا این که مسأله یاد شده از جانب پیامبر نبوده، در نتیجه این مسأله ساختگی بوده است و عمر دست به این کار زده تا بیش ترین تعداد ممکن از هواداران خود را جمع کند و خواسته اش اجرایی شود؛ به طوری که مردم گمان کنند این سخن، دستور پیامبر است، با تصور این مطلب که پیامبر در وضعیتی نبود که بتواند حقیقت را برای مردم را بیان کند و جلوی این انحراف را بگیرد.

ما این دو نکته را از این جهت بیان کردیم که در میان علما ندیدیم کسی به این دو نکته اشاره کرده باشد. آن چه برای ما اهمیت دارد این است که میان علما اتفاق نظر نیست که فرمان نماز جماعت به ابوبکر از جانب پیامبر صادر شده باشد.

ما با طرح این مطلب خواستیم بیان کنیم که در رابطه با این واقعه، ملاحظاتی داریم؛ به خصوص با توجه به مسائلی که در ضمن پاسخ گویی به پرسش یکم متذکر شدیم که سنت شریف نبوی بر ضد اهل بیت علیهم السلام و به نفع دشمنان و مخالفان آنها مورد تحریف و دگرگونی فراوانی قرار گرفته است. بهتر است دوباره به این موارد مراجعه شود.

حادثه نماز به منزله نص نیست و صحابه را ملزم به بیعت با ابوبکر نمی کرد

مسأله دوم: تردیدی نیست که این موضوع هر طور که بوده باز هم در مرتبه نص به خلافت ابوبکر نیست؛ چرا که فراوان از اهل تسنن نقل شده که معتقدند پیامبر ﷺ کسی را به عنوان خلیفه و جانشین برای خود تعیین نکردند.

نهایت این که ادعا شود که نوعی اشاره به خلافت ابوبکر است، آن سان که شما در پرسش گفتید.

بدیهی است که در یک حادثه، طبیعی است مردم درباره معنا و مفاد آن دچار اختلاف شوند و برداشت‌های مختلفی از آن داشته باشند. به طوری که هرکس طبق گرایش‌ها و تمایلات خویش از آن برداشتی متفاوت از دیگران داشته باشد. موضوع دیگری که در آن تردیدی نیست این است که این حادثه هیچ‌گاه مانع از آن نشد که انصار در پی تسلط بر قدرت و بیعت با سعد بن عباده به عنوان خلیفه نباشند. هم‌چنین این حادثه مانع از آن نشد که ابوبکر به عمر و ابی عبیده برای خلافت پیشنهاد ندهد. ابوبکر در دوران بیماری خود می‌گفت:

«من فقط به سه چیزی که انجام دادم افسوس می‌خورم که ای کاش انجام نداده بودم، سه چیز را انجام ندادم و دوست داشتم که انجام بدهم و سه چیز را دوست داشتم من از رسول خدا ﷺ بپرسم.

اما آن سه چیزی را دوست داشتم انجام ندهم... یکی از آن‌ها: دوست داشتم روز سقیفه خلافت را بر عهده یکی از این دو مرد بگذارم؛ ابو عبیده یا عمر که او امیر المؤمنین باشد و من وزیر...

اما سومین چیزی که دوست داشتم از رسول خدا ﷺ بپرسم این که... این امر خلافت از آن کیست پس اهل آن بر سر آن منازعه نداشته باشند...»^(۱)

اگر از نظر ابوبکر حادثه نماز به معنای برگزیدن او از جانب پیامبر ﷺ به خلافت بوده، دلیلی نمی‌بینیم که در این جایگاه از پیامبر ﷺ بپرسد که چه کسی شایستگی

۱. مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۲۰۲ و ۲۰۳. ر.ک: الأحادیث المختارة: ج ۱ ص ۸۹ و ۹۰، المعجم الكبير: ج ۱ ص ۶۲، الضعفاء، عقلی: ج ۳ ص ۴۲۰ و ۴۲۱، میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۱۳۵ و ۱۳۶، لسان المیزان: ج ۴ ص ۱۸۹، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۳۵۳ و ۳۵۴، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱ و ۴۲۲ و مصادر دیگر.

آن را داشته است، حتی نیازی نبوده مسئولیت آن را به گردن یکی از آن دو تن بیندازد.

هم چنان که مانعی نبود که امیر مؤمنان علی علیه السلام، عموم بنی هاشم و خواص صحابه و بزرگان آنان از بیعت با ابوبکر کوتاهی نمایند و او را از این امر انکار نکنند و بر او به خاطر این اقدامش خرده نگیرند، حتی بکوشند این موضوع را به طور کامل نقض کنند. البته ما در ضمن پاسخ پرسش سوم و چهارم به این مطلب پرداختیم.

و اگر در روز سقیفه نظر انصار به سعد بن عباده بوده و نظر و پیشنهاد ابوبکر نیز عمر و ابو عبیده بوده، پس این بدین معناست که هر دو طرف دست به دو اقدامی زده اند که ناشی از نزاع بر سر خلافت بوده است تا جایی که آنان از حادثه نماز از سوی ابوبکر غافل شدند و این دو اقدام بدون هیچ تأثیری پایان یافته است.

بنابر این، تردیدی نیست اقدامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه انجام دادند و رویکردی که اتخاذ کردند کاملاً حساب شده و کار شده بر مبنای خصومت، استدلال و پافشاری بوده؛ همان طوری که پیش تر در ضمن پرسش های سوم و چهارم به آن پرداختیم.

هم چنین سخنانی که ابوبکر در ضمن بیماری - پس از این که خلافت را تجربه کرده و آب از آسیا افتاد - بیان می کند، نشان دهنده یکی از دو احتمال زیر است: نخست این که دستور به نماز پشت سر ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نشده بود، بلکه قضیه نماز عملیاتی بوده که آن ها به وسیله آن در صدد آشفته کردن نص به خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و توجه ها از آن بوده، که در وقت مناسب ابوبکر خود را مطرح سازد. این مسأله در واقع در ضمن یک سری فعالیت بوده که در راستای ربودن حکم ولایت و خلافت از دستان اهل بیت علیهم السلام صورت گرفته؛ همان طوری که شیعه بر این باور است.

نبود هیچ سنخیت و تلازمی بین شایستگی امام جماعت و شایستگی خلافت

دوم این که حتی اگر فرض کنیم پیامبر ﷺ دستور داده که مردم پشت سر ابوبکر نماز بگزارند، این مسأله فقط بر معنا و مدلول واقعی خودش دلالت دارد. زیرا به خوبی هویدا است که بین شایستگی امامت پیش نمازی و شایستگی خلافت بر همه مسلمانان، تفاوتی بس بزرگ و واضح وجود دارد.

هم چنان که بارها اتفاقات مشابهی مانند آن برای دیگران نیز رخ داده است. برای مثال عبد الرحمان بن عوف زمانی که عمر مورد ضربه قرار گرفت با مردم نماز جماعت خواند. (۱)

در مورد دیگری عمر به صهیب دستور داد که در مدت سه روزی که اهل شورا مأمور تعیین خلیفه بودند، با مردم نماز جماعت بخواند. (۲)

همان طوری که امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از ضربت خوردنشان از ابن ملجم در مسجد کوفه دستور دادند، جعدة بن هبیره به عنوان پیش نماز با مردم نماز صبح را بخواند... (۳)

۱. صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۵۴، صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۱۹۳، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۹۷، السنن الکبری بیهقی: ج ۳ ص ۱۱۳، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۱ ص ۴۰۶، مسند ابی یعلی: ج ۵ ص ۱۱۶، حلیة الأولیاء: ج ۴ ص ۱۵۱، کتاب الآثار: ص ۴۷، الثقات: ج ۲ ص ۲۳۸، الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۳۳۷، نیل الأوطار: ج ۶ ص ۱۵۸، موارد الظمان: ص ۵۳۷، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۷۶، مسند الحارث: ج ۲ ص ۶۲۲ و مصادر بسیاری دیگر.

۲. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۳۳۳، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۷ ص ۴۳۷، مجمع الزوائد: ج ۵ ص ۱۹۵، الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۶۱ و ج ۳ ص ۳۴۱، فتح الباری: ج ۷ ص ۶۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۲۶ و مصادر دیگر.

۳. الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۱۲۵، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۴۱، المعجم الکبیر: ج ۱ ص ۹۹، نظم درر السمطین: ص ۱۴۱، المناقب، خوارزمی: ص ۳۸۳، المنتظم: ج ۵ ص ۱۷۳، الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۲۵۶، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ج ۱ ص ۱۱۴.

البته این موضوع با تمسک عمر به این واقعه برای تعیین کردن ابوبکر به عنوان خلیفه منافاتی ندارد. این موضوع حتی اگر درست هم باشد؛
اولاً: به هیچ وجه به معنای پیشنهاد پیامبر ﷺ به ابوبکر به عنوان خلیفه نیست؛ بلکه فقط به عنوان نوعی فضیلت برای ابوبکر خواهد بود، همان طوری که به نظر عمر، مقدم شد.

و نظیر این سخن خواهد بود که عمر گفت: «اگر ابو عبیده بن جراح را جانشین قرار می دادم، سپس به سوی پروردگارم می شتافتم و خدا از من می پرسید: چرا وی را به عنوان جانشین امت محمد برگزیدی؟ می گفتم: شنیدم بنده و خلیل تو می گفت: هر امتی امینی دارد، امین این امت نیز ابو عبیده ابن جراح است.^(۱)

و یا این سخن او که می گفت: «اگر سالم مولی ابی حذیفه زنده بود او را جانشین قرار می دادم، و اگر پروردگارم از من می پرسید، می گفتم: شنیدم پیامبر تو می گفت: سالم، به خداوند مهر فراوانی دارد.»^(۲)

نیز این گفته او که گفت: «اگر معاذ بن جبل را می دیدم، او را خلیفه می گذاشتم. اگر خدا از من دلیل این کار را می پرسید، پاسخ می دادم، پیامبر فرمود: هرگاه علما در روز قیامت نزد پروردگارشان حاضر شوند معاذ بن جبل به مانند صخره‌ای بسیار استوار خواهد بود.»^(۳)

دوم: چه بسا عمر از این حادثه سوء استفاده کرده و آن را به گونه‌ای که او را به هدفش نزدیک‌تر می‌کرد، تفسیر نموده است. در واقع عمر به دنبال کوچک‌ترین فرصت

۱. مسند الشاشی: ج ۲ ص ۹۳ ر.ک: مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۸، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۱۱۹، تحفة الأحوذی: ج ۶ ص ۳۹۹، فیض القدیر: ج ۳ ص ۱۹۰، سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۷۲، صفوة الصفوة: ج ۱ ص ۳۶۷، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۵۸۰، تاریخ مدینة دمشق: ج ۵۸ ص ۴۰۵ و مصادر دیگر که نزدیک به این مضمون هستند عبارتند از: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۰۰، الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۴۱۳، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۷۴۲، تاریخ مدینة دمشق: ج ۲۵ ص ۴۶۱ و مصادر دیگر.
۲. مصادر این روایت در پاسخ پرسش چهارم گذشت.
۳. همان.

برای اجرا کردن پروژه و برنامه‌اش بوده است. او هیچ مجالی برای مشورت هم به کسی نداد تا نظر دیگران را در این واقعه جویا شود و مفاد واقعی آن حادثه را پیدا کند. و چه بسیارند که افرادی که برای دستیابی به اهداف و برنامه‌های از پیش تعیین شده خودشان به دلیل‌های واهی و سست چنگ می‌زنند. چنان که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَخْسَبُهُ الظُّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيْئًا وَوَجَدَ
اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝﴾ (۱)

اعمالشان هم چون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه از دور آن را آب می‌پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌یابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد؛ و خداوند سریع الحساب است.

به خصوص این که عمر و هر که از دستورات او پیروی کرده است، از دستورات پیامبر و راهنمایی‌های ایشان به هنگام بیماری آن حضرت پیروی نکرده و به آن‌ها توجهی نشان نداده است. در آن روز پنج شنبه‌ای که رسول خدا ﷺ خواهان دوات و تکه استخوان کتفی شد تا برای مسلمانان نامه‌ای بنویسد که آنان بعد از او هرگز گمراه نشوند، عمر به شدت از این امر جلوگیری کرد و گفت:

إِنَّهُ يَهْجُرُ؛

او هزیان می‌گوید.

یا این که گفت: «درد بر او غلبه یافته است، کتاب خدا برای ما کفایت می‌کند تا از گمراهی‌ها نجات یابیم.»

البته به این مسأله به طور مفصل تر در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش دوم پرداختیم. نباید از یاد برد که مسأله نماز نیز درست بعد از همین عکس العمل او رخ داده است، حتی در برخی از متون آمده است که واقعه خودداری عمر از حاضرکردن وسائل نگارش درست در همان روز دوشنبه، روز وفات رسول خدا ﷺ رخ داده است.

محور قرار نگرفتن حادثه نماز ابوبکر در سخنان عمر

سخنان ما را این موضوع تأیید و اثبات می‌کند که عمر بعد از ماجرای سقیفه به سمت ابوبکر رفت تا با او بیعت کند. وی در ضمن توجیه‌ها و بهانه‌هایی که در گفت و گوی او با ابن عباس و دیگران آمده به مسائل و بهانه‌های زیادی اشاره کرده، ولی هرگز به مسأله نماز ابوبکر به عنوان توجیه و بهانه‌ای اشاره‌ای نکرده است. عمر به بهانه‌های بسیاری نظیر کم سن و سال بودن امیر مؤمنان علی عنه السلام، مهرورزی ایشان به فرزندان عبدالمطلب و عدم تمایل قریش به جمع شدن نبوت و خلافت در بنی‌هاشم که همه آن‌ها از تارهای عنکبوت سست‌تر و بی بنیادتر بوده‌اند، اشاره کرده است.

فراتر این که خود عمر و دیگران تصریح کرده‌اند که بیعت آن‌ها برای خلافت «فلته؛ امر شتاب زده» بوده است و پیش‌تر گفتیم که یکی از ساده‌ترین معانی که برای «فلته» گفته شده، کار عجله‌ای و بدون مشورت است.

شاید آنان گفته‌اند که دلیل این شتاب زدگی بیم از فتنه بوده است.^(۱) در این صورت اگر ماجرای نماز ابوبکر به همان گونه‌ای بوده که برخی به آن استدلال می‌کنند، شایسته بود که به جای استدلال‌های قبلی به این مسأله استناد کنند.

۱. الریاض النضرة: ج ۲ ص ۲۰۶.

بر اساس این مسائل - با چشم پوشی از مدلول حقیقی حادثه - پافشاری او بر مسأله نماز در سقیفه، حتی اگر وجود داشته باشد، مسأله‌ای بوده است که طبیعت کارهای ارتجالی و بدیهی برای رسیدن به هدف و غلبه بر حریف آن را می‌طلبد. امر سوم: این پافشاری‌ها زمانی بروز پیدا می‌کند که فرد مدعی، خود به خوبی بر حقانیت مدعی طرف مقابلش پی برده باشد و بداند که دلایل فرد مقابلش بسیار محکم‌تر از دلایل اوست.

به هر حال ما اکنون در این صدد نیستیم که به این مسأله بپردازیم و همین چند جمله برای مقایسه دلیل‌ها و شاهدها در حادثه نماز ابوبکر کفایت می‌کند.

مقایسه‌ای بین رویداد نماز و آن چه در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده

اینک از انسان با انصاف می‌خواهیم که به وجدانش رجوع کند و از او می‌پرسیم: حادثه نماز ابوبکر دلالت قوی‌تری بر خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و یا اختصاص خلافت به امیر مؤمنان علی علیه السلام از جانب پیامبر؟

پیامبر در این راستا تمام کارهای خود را در زمان زندگی خود و بعد از وفات به شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام واگذار کرد علی علیه السلام کسی بود که در مراسم پیامبر حضور داشت و او را وارد قبر نمود و همو دارای امتیازاتی نسبت به دیگر صحابه بود؛ از جمله عقد اخوتی که با پیامبر داشت،^(۱) پیامبر به دستور خداوند متعال

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶ و ۱۵، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶، علل دار قطنی: ج ۹ ص ۲۰۵، الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۲۲، من حدیث خیشمة: ۱۹۹، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۹۷ و ۶۱۷، البداية والنهاية: ج ۷ ص ۲۲۴، تاریخ الخلفاء: ص ۱۷۰، السيرة النبوية: ج ۳ ص ۳۶، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴ ص ۹۶، ۶۱، ۵۳، ۵۲، ۱۸، ۵۱، تهذیب الأسماء: ص ۳۱۸، فیض القدير: ج ۴ ص ۳۵۵، الرياض النضرة: ج ۱ ص ۱۵۲، تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۸۴ و مصادر دیگر.

دخترش سالار بانوان، فاطمه زهرا علیها السلام را به عقد امیر مؤمنان علی علیه السلام درآورد^(۱) تا دو سبط خویش از نسل او باشند.^(۲)

هم چنین پیامبر دستور داد که درهای خانه‌هایی که به مسجد باز می‌شوند، مسدود گردد، اما فقط در خانه حضرت علی علیه السلام باز باشد.^(۳) در نتیجه هر چه در مسجد برای پیامبر حلال بود، برای او نیز حلال باشد.^(۴)

علاوه بر این، رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که منظور از اهل بیت علیهم السلام (در آیه تطهیر) امیر مؤمنان علی علیه السلام، همسرش فاطمه زهرا علیها السلام و دو فرزند ایشان حسن و حسین علیهم السلام هستند؛ همان‌هایی که خدای تعالی هرگونه پلیدی را از آنان دور کرد.^(۵)

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۲۰۴، المعجم الكبير: ج ۱۰ ص ۱۵۶ و ج ۲۲ ص ۴۰۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۷ ص ۱۳ و ج ۴۲ ص ۱۲۶ و ۱۲۹ و ج ۵۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۰ حدیث: ۳۲۸۹۱ و ص ۶۰۶ حدیث ۳۲۹۲۹، الكشف الحثیث: ص ۱۷۴.

۲. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۷۲، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۴۳، الجامع الصغير: ج ۱ ص ۲۶۲، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۱ ص ۱۷۲، فیض القدير: ج ۲ ص ۲۳۳، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۰ حدیث ۳۲۸۹۲، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۲۵۹، تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۱۷، ینابیع الموده: ج ۲ ص ۹۰، ۲۳۷، ۲۹۲، ۳۴۵، ۴۴۷، میزان الاعتدال: ج ۴ ص ۳۱۳ و ج ۷ ص ۲۰۷، لسان المیزان: ج ۳ ص ۴۲۹، العلل المتناهية: ج ۱ ص ۲۱۴، كشف الخفاء: ج ۲ ص ۱۵۷، نیل الأوطار: ج ۶ ص ۱۳۹.

۳. السنن الكبرى نسائی: ۵ کتاب الخصائص: ص ۱۱۳، ۱۱۸ و ۱۱۹، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۴۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۵، او بعد از ذکر حدیث می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند، مسند أحمد بن حنبل: ج ۱ ص ۱۷۵ و ۳۳۰، معاصر المختصر: ج ۲ ص ۳۳۲، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۵ و ۱۱۴ و ۱۲۰، مسند الرویانی: ج ۱ ص ۲۲۷، مسند أبی یعلی: ج ۲ ص ۶۱، السنة ابن أبی عاصم: ج ۲ ص ۶۰۳ و ۵۹۹ و ۶۰۹، الإصابة: ج ۴ ص ۵۶۸، فتح الباری: ج ۷ ص ۱۴ او بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث را احمد و نسائی با اسناد قوی آورده و طبرانی این روایت را در المعجم الاوسط با روایان مورد اعتماد با مطالب زیادی نقل کرده است، تفسیر قرطبی: ج ۵ ص ۲۰۸ و مصادر بسیار دیگر.

۴. تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۱۴۰ و ۱۳۹، مسند الشاشی: ج ۱ ص ۱۴۶، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۲۱۰، لسان المیزان: ج ۲ ص ۱۸۲، مناقب الخوارزمی: ص ۱۰۹، ینابیع الموده: ج ۱ ص ۱۶۰، تاریخ المدینة: ج ۱ ص ۳۸.

۵. صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۳۲، السنن الكبرى نسائی: ج ۵ ص ۱۰۷، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۵۱ و ۶۶۳، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۴۵۱ او بعد از ذکر حدیث می‌گوید: این حدیث بنا بر مبنای

آن‌گاه مثل آنان را هم چون مثل کشتی نوح قرار داد که هر کس در آن وارد شود از هلاکت رسته و هر که عقب ماند و غفلت ورزد به هلاکت رسیده و در دریای پر تلاطم غرق می‌شود.^(۱)

اهل بیتی که یکی از دو امر گران‌بهای هستند که پیامبر ﷺ آنان را در بین امت خویش به ودیعت گذاشت تا آنان را از گمراهی دور کنند.

ما در پاسخ به پرسش ششم از پرسش‌های پیشین به این حدیث اشاره کردیم. هم‌چنین پیامبر به وسیله آنان با نصرانیان نجران مباحله کرد، نه غیر آنان؛^(۲) چرا که به خوبی از تقرّب آنان به درگاه الهی آگاه بود که اگر آنان دعا کنند خدای متعال می‌پذیرد و آنان حاملان فراخوانی اسلام و مدافعان و متعهدان به آن هستند.

اهل بیتی که پیامبر ﷺ در مورد آنان فرمود:

أنا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتهم؛^(۳)

من دوست کسی هستم که با شما دوست باشد و دشمن کسی هستم که با شما دشمنی ورزد.

بخاری صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند و ص ۱۵۹ و ۱۵۸ و بعد از ذکر حدیث می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند، مسند أحمد: ج ۴ ص ۱۰۷ و ج ۶ ص ۲۹۲، معتصر المختصر: ج ۲ ص ۲۶۶، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۷، مسند البزار: ج ۶ ص ۲۱۰، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۵۳ و ج ۹ ص ۲۵ و ج ۲۲ ص ۶۶، تفسیر طبری: ج ۲۲ ص ۶، ۷، ۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۸۶ و ۴۸۵ و مصادر بسیار دیگر.

۱. مصادر این روایت در جواب سؤال چهارم آمده است.

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۱، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۲۲۵ و ۶۳۸، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۳، او بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث بنا بر مبنای بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن‌ها نقل نکرده‌اند، السنن الکبری بیهقی: ج ۷ ص ۶۳، مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۸۵، مسند سعد: ص ۵۱، فتح الباری: ج ۷ ص ۷۶، أسد الغایة: ج ۴ ص ۲۶، رجال مسلم: ج ۲ ص ۵۱، الإصابة: ج ۴ ص ۵۶۹، معرفة علوم الحدیث: ص ۵۰، تفسیر طبری: ج ۳ ص ۳۰۱، تفسیر قرطبی: ج ۴ ص ۱۰۴، تفسیر ابن کثیر: ج ۱ ص ۳۷۲، فتح القدر: ج ۱ ص ۳۴۸ و ۳۴۷، زاد المسیر: ج ۱ ص ۳۹۸، روح المعانی: ج ۴ ص ۱۸۸، أسباب نزول الآیات واحدی: ص ۶۸، شواهد التنزیل، حسانی: ج ۱ ص ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳ و ۱۶۴ و مصادر بسیار دیگر.

۳. مصادر این روایت در پاسخ پرسش چهارم گذشت.

البته موارد دیگری از این دست در حق اهل بیت علیهم السلام برای ما رسیده است. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیتی بر وصی و جانشین بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام بیان کرد؛ به گونه‌ای ایشان به عنوان وصی معروف شدند^(۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وَأَنَّ وَصِيَّي لَخَيْرِ الْوَصِيِّينَ؛

به راستی وصی و جانشین من، بهترین جانشینان است.^(۲)

در پرسش چهارم بیان داشتیم که مراد از وصی در این جا، وصایت و جانشینی در نبوت است.

هم چنین امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخت کننده بدهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و وفا کننده به وعده‌های آن بزرگوار بود^(۳) و همو بود که اختلافات مسلمانان را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حل و فصل می‌کرد.^(۴)

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۸۸، مسند أبی یعلی: ج ۴ ص ۳۴۴، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴ و ۱۱۳، حلیة الأولیاء: ج ۲ ص ۷۴، المعجم الکبیر: ج ۶ ص ۲۲۱، الإصابة: ج ۵ ص ۷۶، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۶۱۵، سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۱۱۳ و ج ۸ ص ۴۶، ۴۴ و ج ۲۳ ص ۳۳۸، تهذیب الکمال: ج ۲۶ ص ۱۵۱، تهذیب التهذیب: ج ۳ ص ۹۱، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹۲، ۵۳۲، تاریخ واسط: ص ۱۵۴، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۱۱۲ و ج ۱۳ ص ۲۹۸، الذریعة الطاهرة: ص ۷۴، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۳۳۶، فتح الباری: ج ۸ ص ۱۵۰، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۴۱۸ و ج ۳ ص ۳۷۵ و ج ۵ ص ۴۸۱ و ج ۷ ص ۵، لسان المیزان: ج ۲ ص ۱۰۲ و ج ۳ ص ۳۸۷ و ج ۵ ص ۱۳۹، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۱۴، المجروحین: ج ۱ ص ۲۷۹، البدایة و النهایة: ج ۱۳ ص ۲۵۸، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۶۹۶ و ج ۳ ص ۳۱۹، الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۴۱۹ و ج ۵ ص ۱۵۲، و فیات الأعیان: ج ۵ ص ۳۷۹، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۲۸ و مصادر بسیار دیگر.

۲. سیرة ابن إسحاق: ج ۲ ص ۱۰۵ و ر.ک: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۶۵، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۲۷، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۵۷.

۳. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۳، ۱۲۱، الأحادیث المختارة: ج ۲ ص ۱۳۱، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۶۱۵، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۳۵۱، مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۱۱، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۴۷۱، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۳ ص ۶۱، المعجم الکبیر: ج ۱۲ ص ۴۲۰، میزان الاعتدال: ج ۶ ص ۴۴۶ و ج ۷ ص ۵، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۶ ص ۳۹۷، المجروحین: ج ۳ ص ۵ و مصادر دیگر.

۴. مصادر این روایت در پاسخ پرسش چهارم گذشت.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارث علم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود^(۱)، او دروازه علم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.^(۲) همان دروازه‌ای که بایستی از آن وارد شد. همان طور که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۳)؛

کار نیک، آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از درِ خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید.

امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آگاه‌ترین افراد امت در امر قضاوت بود،^(۴) همو حامل پرچم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دنیا بود و در جهان آخرت نیز همو پرچم را حمل خواهد کرد.^(۵) همان طور که می‌بینیم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با آیات نخستین سوره براءت به سمت مشرکان فرستاد تا برای آنان بخواند و به آنان اعلام کند، سپس امیر مؤمنان

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۶، الآحاد والمثانی: ج ۵ ص ۱۷۲، المعجم الکبیر: ج ۵ ص ۲۲۱، الریاض النضرة: ج ۱ ص ۱۹۸، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۶۶، ۶۳۸، تاریخ مدینة دمشق: ج ۲۱ ص ۴۱۵ و ج ۴۲ ص ۵۳ و مصادر دیگر.
۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۸ و ۱۳۷، معجم الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴، المعجم الکبیر: ج ۱۱ ص ۶۵، تذکرة الحفاظ: ج ۴ ص ۱۲۳۱، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۱ ص ۴۴۷، تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۲۹۶، ۳۷۴، تهذیب الکمال: ج ۱۸ ص ۷۷، ۷۸، ۷۹، ج ۲۰ ص ۴۸۵، تاریخ جرجان: ص ۶۵، تاریخ بغداد: ج ۷ ص ۱۷۲، ج ۱۱ ص ۴۸، ۴۹، ۵۰، کشف الخفاء: ص ۲۳۵، الفردوس بمأثور الخطاب: ص ۴۴، فیض القدر: ج ۳ ص ۴۶، الجرح والتعديل: ج ۶ ص ۹۹ و مصادر بسیار دیگر.
۳. سوره بقره آیه ۱۸۹.
۴. الاستیعاب: ج ۱ ص ۱۷، فتح الباری: ج ۸ ص ۱۶۷، المعجم الصغیر: ج ۱ ص ۲۳۵، کشف الخفاء: ج ۱ ص ۱۸۴، الریاض النضرة: ج ۱ ص ۲۲۸، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۷ ص ۱۱۲، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۴۲ حدیث: ۳۳۱۲۱، ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۷۳ و مصادر دیگر.
۵. المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۲۴۷، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵

علی علیه السلام را به سوی ابوبکر گسیل داشت تا آن را از ابوبکر بستاند و خود به اجرا بگذارد و به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنان اعلام کند، زمانی که ابوبکر بازگشت، پرسید: ای رسول خدا! آیا خدا چیزی درباره من نازل کرده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لا، ولكن جبرئيل جاءني، فقال: لن يؤدي عنك إلا أنت، أو رجل منك؛^(۱) نه، فقط جبرئیل نازل شد و به من گفت: این رسالتی است که فقط خودت یا مردی که از توست می تواند آن را ابلاغ کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

علي مني وأنا من علي، لا يؤدي عني إلا أنا أو علي؛^(۲) علی از من است و من از علی هستم، هیچ کس به جز من و علی نمی تواند از جانب من ابلاغ کند.

هم چنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن دیگری به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:
يا علي! من فارقتني فقد فارقت الله، ومن فارقتك يا علي! فقد فارقتني؛
ای علی! هر کس از من جدا شود در واقع از خدا جدا شده است، ای علی! هر کس از تو جدا شود در واقع از من جدا شده است.^(۳)

۱. مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۹ و ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۵۳، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۳۳۴، مسند أحمد: ج ۱ ص ۱۵۱، فتح الباری: ج ۸ ص ۳۲۰، ۳۱۸، تحفة الأحوذی: ج ۸ ص ۳۸۶، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۷۰۳، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۴۸، شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۳۱۱، کنز العمال: ج ۲ ص ۴۲۲ حدیث: ۴۴۰۰ و مصادر دیگر.
۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۶ و ر.ک: سنن ابن ماجة: ج ۱ ص ۴۴، السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۴۵، مسند أحمد: ج ۴ ص ۱۶۵، الآحاد والمثانی: ج ۳ ص ۱۸۳، المعجم الکبیر: ج ۴ ص ۱۶، السنة ابن أبی عاصم: ج ۲ ص ۵۶۶، ۵۹۸، تذکرة الحفاظ: ج ۲ ص ۴۵۵، کشف الخفاء: ج ۱ ص ۲۳۶، تهذیب الأسماء: ج ۱ ص ۳۱۸، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۵۹۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۱۲، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۴۵ و مصادر دیگر.
۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۳ او بعد از ذکر حدیث می گوید: اسناد این حدیث صحیح

هم چنین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سخن دیگری فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله. ومن أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني؛^(۱)

هر کس از من اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده، هر کس از من سرپیچی نماید در واقع از خدا سرپیچی کرده است، هر که از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده است و هر کس از علی سرپیچی کند در واقع از من سرپیچی کرده است.

هم چنین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سخن دیگری فرمود:

أوحى إلي في علي ثلاثة أشياء ليلة أسري بي: أنه سيد المؤمنين، وإمام المتقين، وقائد الغر المحجلين؛^(۲)

در شب اسرا سه چیز در مورد علی بر من وحی شد: او سید مؤمنان، رهبر پرهیزگاران و رئیس پیشانی سفیدان است.

هم چنین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلِيّاً را بارها و بارها با صفت امیر المؤمنین مورد خطاب قرار داده بودند؛^(۳) حتی به گروهی از مسلمانان نیز دستور داده بودند که با همین لقب به آن حضرت سلام کنند.^(۴)

است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند و ر.ک: ص ۱۵۸، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۳۵، مسند البزار: ج ۹ ص ۴۵۵، معجم شیوخ ابی بکر اسماعیلی: ج ۳ ص ۸۰۰، المعجم الکبیر: ج ۱۲ ص ۴۲۳، فضائل الصحابة: ج ۲ ص ۵۷۰، فیض القدير: ج ۴ ص ۳۵۷، میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۳۰، ۷۵، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۷ و مصادر دیگر.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۳۱ او بعد از ذکر حدیث می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند ۱۳۹، معجم شیوخ ابی بکر اسماعیلی: ج ۱ ص ۴۸۵، الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۴ ص ۳۴۹، تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۷ و مصادر دیگر.

۲. مصادر این روایت در جواب پرسش چهارم گذشت.

۳. همان.

۴. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۳.

زمانی که پیامبر برای جنگ تبوک از مدینه خارج شد، امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد و فرمود:

إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي؛^(۱)

شایسته نیست من بروم مگر این که فقط تو باید جانشین من باشی.

و در روایتی دیگر آمده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ؛^(۲)

ریاست مدینه فقط در خور من یا توست.

هم چنین پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛^(۳)

تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی، فقط بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

در حدیثی آمده: ابن عباس می گوید:

امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: زمانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اساس آیه ﴿وَأَنْذِرْ

عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ با فرزندان عبدالمطلب سخن می گفت فرمود:

یا بنی عبدالمطلب!... إِنْنِي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ

تعالی أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيْكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي،

ووصيي، وخليفتي فيكم؟

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۳، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۰، مسند أحمد: ج ۱ ص ۳۳۰،

المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۹۸، السنة ابن أبي عاصم: ج ۲ ص ۵۶۶ و ۵۶۵، الإصابة: ج ۴ ص ۵۶۸، الرياض النضرة: ج ۲ ص ۱۹۰، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۸۴ و مصادر دیگر.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۳۶۷. او بعد از ذکر این حدیث گفت: اسناد این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند. ر. ک: کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۰۷ حدیث ۳۲۹۳۳ و ج ۱۳ ص ۱۷۲ حدیث ۳۶۵۱۷، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۳۴۴، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۳۲۴.

۳. این حدیث در پاسخ پرسش چهارم گذشت.

ای فرزندان عبدالمطلب!... من بهترین‌های دنیا و جهان آخرت را برای شما به ارمغان آورده‌ام و خدای متعال به من فرموده تا شما را به آن بخوانم، کدام یک از شما مرا در این مسأله یاری می‌دهد تا برادرم، وصی من و خلیفه بعد از من باشد؟

همه قوم از او روی‌گردان شدند و پاسخی ندادند. من در حالی که از همه آن‌ها کوچک‌تر بودم، و قد و قواره‌ام از همه آن‌ها کوتاه‌تر بود، گفتم: من ای رسول خدا! می‌خواهم وزیر تو باشم. پیامبر ﷺ دستم را گرفت و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي، وَخَلِيفَتِي فَيْكُم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا؛

به راستی این برادرم وصی من و خلیفه من در میان شماست، به سخنان او گوش دهید و از دستوراتش اطاعت کنید.

همه آن‌ها برخاستند و خنده‌کنان به پدرم ابو طالب می‌گفتند: ای ابوطالب! به تو می‌گویند که از پسران فرمان‌بری و مطیع او باشی. (۱)

خدای متعال ولایت امیر مؤمنان علی عليه السلام را اثبات کرد و فرمود:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ (۲)

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

بر اساس احادیث فراوان اثبات شده که این آیه در شأن امیر مؤمنان علی عليه السلام نازل شده است. (۳)

۱. تاریخ طبری: ج ۱ ص ۵۴۲ و ۵۴۳، و.ر.ک: شرح نهج البلاغه: ج ۱۳ ص ۲۱۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۳۵۲. در این تفسیر به جای «وصی و خلیفتی» گفته است: «بکذا و کذا»، هم‌چنین است در کتاب‌های البدایة و النهایة: ج ۳ ص ۴۰ و تفسیر قرطبی: ج ۱۹ ص ۱۲۲.

۲. سوره مائده آیه ۵۵.

۳. تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۲۲۱، تفسیر طبری: ج ۶ ص ۲۸۸، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۷۲، مجمع الزوائد:

درست همان طور که رسول خدا ﷺ در ضمن گفته خود این ولایت را قطعیت بخشید و فرمود:

علي وليكم بعدي؛^(۱)

علی بعد از من ولی شماست.

فرا تر این که پیامبر اکرم ﷺ در واقعه غدیر، امیر مؤمنان علی عليه السلام را از خود مؤمنان در درجه اهمیت بیشتری قرار می دهند. در این باره در پاسخ گویی به پرسش هفتم از مجموعه پرسش های گذشته پرداختیم.

همه این مسائل بیانگر مسأله امامت امیر مؤمنان علی عليه السلام است؛ چرا که اولویت و شایستگی یاد شده جز بر امام نیست و امامت فقط برای آن حضرت تمام است. ما به این مسأله در ضمن مقدمه همین کتاب اشاره ای کرده ایم.

احادیث و روایت هایی که بیانگر اولویت و حقانیت امیر مؤمنان علی عليه السلام و اهل بیت عليهم السلام در زمینه خلافت و امامت بر مسلمانان هستند، بسیارند که ما بیش از این در صدد پرداختن به سند، دلالت و موارد فنی آنها نیستیم. چرا که این امر نیازمند وقت بسیار است و اگر قرار باشد این احادیث و شروح آنها به صورت کتاب درآید بالغ بر چندین جلد می گردد.

از این روی به گفته های گرانبهای علمای ابرار شیعه رضوان الله علیهم در این زمینه که در تألیفات بسیار ارزشمند آنان بیان گردیده، اکتفا می کنیم. کتاب ها و تألیفاتی که به

① ج ۷ ص ۱۷، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۱۸، فتح القدير: ج ۲ ص ۵۳، زاد المسیر: ج ۲ ص ۳۸۲، أحكام القرآن جصاص: ج ۴ ص ۱۰۲، روح المعانی: ج ۶ ص ۱۶۷، شواهد التنزیل حسکائی: ج ۱ ص ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۳۵۷ و ج ۴۵ ص ۳۰۳، کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۰۸ حدیث ۳۶۳۵۴ و مصادر بسیار دیگر.

۱. مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۸، السنن الکبری، نسائی: ج ۵ ص ۱۳۳، المعجم الأوسط: ج ۶ ص ۱۶۳، مسند أحمد: ج ۵ ص ۳۵۶، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵ ص ۳۹۲، فتح الباری: ج ۸ ص ۶۷، تحفة الأحوذی: ج ۱۰ ص ۱۴۷، ۱۴۶، فیض القدير: ج ۴ ص ۳۵۷، الإصابه: ج ۶ ص ۶۲۳، الریاض النضره: ج ۲ ص ۱۸۷، تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲ ص ۱۸۹، فضائل الصحابة ابن حنبل: ج ۲ ص ۶۸۸، البدایة والنهایة: ج ۷ ص ۳۴۶، ۳۴۴ و مصادر دیگر.

تعدادی از آن‌ها در مقدمه مباحثمان اشاره‌ای کردیم و تعدادی از آن‌ها را به صورت خلاصه - به گونه‌ای که به سخن در سند نیازی نباشد - برای شما ذکر کردیم. هم‌چنین همینک درصدد شرح و بسط آن چنانی مدلول‌های این روایت‌ها نیستیم، بلکه تنها می‌خواهیم دست به مقایسه‌ای بین این رویدادهایی که در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام رخ داده و مسأله نماز ابوبکر بپردازیم، تا هر فرد منصفی خود تصمیم بگیرد کدام یک از این قضایا دلالت بیشتری بر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد. بعد از این دیگر هر فردی آزاد است خود تصمیم قطعی را بگیرد، چرا که آن موقع واقعیت را با نشانه‌هایش خواهد دید و همان را که مورد رضایت خداست، انتخاب خواهد کرد و این خود فرد است که زمانی که در برابر باری تعالی قرار می‌گیرد باید به اقامه حجت بپردازد. همان طور که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (۱)

روزی که هر کس، آن‌چه را که از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و آن‌چه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از نافرمانی خودش، برحذر می‌دارد؛ و خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.

هم‌چنین در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش چهارم گفتیم که برخی مورخان گفته‌اند: بیشتر مهاجران و انصار با مسأله خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مشکلی نداشتند و تردیدی در آن راه نمی‌دادند و همین طور که ذکر شد خود اهل بیت علیهم السلام و خیل عظیمی از مسلمانان هم‌اره خلافت را حق اهل بیت علیهم السلام و شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌دانسته‌اند.

۱. سوره آل عمران آیه ۳۰.

اهمیت مسأله خلافت با دقت نظر نه با اشاره

مسأله چهارم. اهمیت خلافت در دین اسلام به گونه‌ای است که به دقت نظر و دوری از گزیده‌گویی و اشاره در این مجال، نیاز دارد؛ چرا که همواره این مسأله جولانگاه افراد مختلف بوده که در صدد دست اندازی به آن بوده‌اند.

زیرا چنین متون صریحی دستخوش تأویل و تفسیر افراد معارض و دسیسه‌گر می‌شود؛ به طوری که آنان برای دست‌یابی به اهداف خویش و اجرای برنامه خود، این روایات صریح را همسو با دیدگاه‌های خویش تفسیر و تأویل می‌کنند، در نتیجه آنان به آسانی از سخن‌های کوتاه و اشاره‌گونه به نفع خویش بهره‌برداری می‌نمایند.

از این رو گزیده‌گویی و اشاره در این مجال خود عاملی برای برانگیختن اختلاف و فتنه در جامعه اسلامی خواهد شد که بسیاری از مسلمانان را دچار سردرگمی و گمراهی خواهد کرد و این امری است که به هیچ وجه در پیکره نظام اسلامی نمی‌گنجد و اسلام و پیامبر عظیم الشان از این گمراهی‌ها پاک و منزله‌اند.

حقیقت باید کاملاً واضح باشد و هیچ‌گونه تردیدی در آن باقی نماند

ما در ضمن مباحث گذشته بارها بر وجوب آشکار بودن حقیقت و عدم وجود هرگونه شک و تردید در آن تأکید کردیم. خدای متعال نیز برای این مقوله برهان‌های بسیاری را اقامه کردند که تنها افراد دشمن خوی و عنادورز یا مقصر سهل‌انگار هستند که حاضر به خروج از این برهان‌های الهی می‌شوند. در این صورت این افراد نزد خدای متعال هیچ‌گونه عذری نخواهند داشت.

در این جا بهتر است بدون تعیین این حقیقت و چیستی آن، فقط به ذکر برخی شواهدی که در ضمن مباحثمان ذکر کردیم، پردازیم.

موانعی پیش روی تلاش‌های اصلاح طلبانه

تلاش‌های اصلاح طلبانه با موانعی روبه رو می‌شوند که مانع از اجرای اصلاحات می‌گردد.

به سخن دیگر، بسیار اتفاق می‌افتد که تلاش‌های اصلاح طلبانه خود دچار اختلافات شدید و بنیادی می‌گردند که مانع از پیشرفت و انتشار آن‌ها در جوامع می‌شود و در واقع مانعی بر سر راه اجرا و بهره برداری از تعالیم واقعی آن‌ها می‌گردد. این مسأله یا ناشی از کوتاهی در خود دعوت است و یا ناشی از موانع خارجی است که پیش روی آن‌ها قرار می‌گیرد.

نمونه‌ای از موانع اختلافات و چند دسته‌گی‌های داخلی

از مهم‌ترین این تناقضات و مشکلاتی که بر سر راه دعوت قرار می‌گیرد و به اختلافات و چند دستگی‌ها دامن می‌زند، مسأله اجتهادهای اشتباه در زمینه تفسیر این مسائل و یا غرض ورزی در زمینه تحریف این مسائل است که معمولاً در راستای دستیابی به هدفی خاص و یا ضربه زدن به این امور، برنامه ریزی می‌گردند. چه بسیار اتفاق می‌افتد که اختلافات و چند دسته‌گی‌ها هم چون طوفانی تلاش‌های اصلاح طلبانه را درمی‌نوردند تا این که آن را به طور کلی نابود سازند.

رنج و مصیبت ادیان آسمانی از این اختلافات و چند دسته‌گی‌ها

فراتر این که باید گفت: تنها عامل رنج و مصیبت ادیان آسمانی همین امر است، چرا که این ادیان، کاستی‌ها و تناقض‌گویی‌ها را در خود جای داده‌اند؛ اگر چه از جانب خدای تعالی بی‌نقص و کاستی نازل شده‌اند؛ خداوندی که مدبر، لطیف،

خبیر، دانا و حکیم است، خداوند دانایی که

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾؛^(۱)

چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

﴿لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؛^(۲)

خدایی که به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند.

همو به همه امور آگاه است. از این رو خدا باید نظامی کامل و دارای صلاحیت اجرایی را نازل کند و به راستی که چنین کرده است.

هشدار شدید قرآن کریم به پرهیز اختلافات

به نظر می‌رسد از این روست که قرآن کریم در جای جای این کتاب، مسلمانان را از پراکندگی و اختلاف بر حذر داشته و آن‌ها را به وحدت و همگرایی دعوت نموده است. خداوند سبحان در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛^(۳)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید!

هم‌چنین خدای تعالی در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛^(۴)

۱. سوره غافر آیه ۱۹.

۲. سوره سبأ آیه ۳.

۳. همان آیه ۱۰۳.

۴. سوره آل عمران آیه ۱۰۵.

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و آن‌ها عذاب عظیمی دارند و در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^(۱)

به راستی کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون تقسیم شدند، تو هیچ رابطه‌ای با آن‌ها نداری کار آن‌ها تنها با خداست؛ سپس خدا آن‌ها را از آنچه انجام می‌دادند، با خبر می‌کند.

البته آیه‌های دیگری نیز در این زمینه آمده است.

پیامبر اکرم ﷺ و خبر از مسأله اختلاف در امت

با وجود این، رسول خدا ﷺ پیش از این‌ها اعلام کردند که امت دچار اختلاف خواهد شد، درست به مانند امت‌های پیشین که بعد از وفات پیامبرانشان دچار از هم پاشیدگی و اختلاف شدند. رسول خدا ﷺ در این باره می‌فرماید:

اختلف اليهود على إحدى وسبعين فرقة، سبعون فرقة في النار، وواحدة في الجنة.

واختلف النصارى على اثنتين وسبعين فرقة، احدى وسبعون فرقة في النار وواحدة في الجنة.

وتختلف هذه الأمة على ثلاثة^(۲) وسبعين فرقة، اثنتان وسبعون فرقة في النار، وواحدة في الجنة...؛

۱. سوره انعام آیه ۱۵۹.

۲. این گونه در منبع آمده است.

یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، هفتاد فرقه از آنان در وسط آتش خواهند بود و تنها یک گروه از آنان رستگار شده و به بهشت می‌روند.

مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک فرقه از آنان در جهنم و تنها یک فرقه از آنان هستند که به بهشت خواهند رفت. این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد، هفتاد و دو فرقه از آنان به دوزخ می‌روند و تنها یک فرقه از آنان رستگار شده به بهشت می‌روند...^(۱)

این حدیث پیامبر ﷺ متاسب با روایات فراوان و متواتری است که از آن حضرت نقل شده و در آن آمده که امت اسلامی نیز به مانند امت‌های پیشین خواهند بود. هم‌چنین در حدیث دیگری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

لتتبعن سنن من كان من قبلکم شبر بشبر، وذراع بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم.

قلنا: یا رسول الله! اليهود والنصارى؟

قال: فمن؟!

به یقین شما از روش پیشینیان تبعیت خواهید کرد و جب به جب و ذراع به ذراع، حتی اگر آنان وارد لانه سوسماری شدند، شما هم وارد خواهید شد.

گفتیم: ای رسول خدا! یعنی مانند یهود و نصاری؟

فرمود: پس چه کسی؟!^(۲)

۱. مجمع الزوائد: ج ۶ ص ۲۳۳ و ر.ک: ج ۷ ص ۲۵۸، تفسیر قرطبی: ج ۴ ص ۱۶۰، تفسیر ابن کثیر: ج ۲ ص ۷۸، سنن الدارمی: ج ۲ ص ۳۱۴، مصباح الزجاجة: ج ۴ ص ۱۷۹، مسند أبی یعلی: ج ۶ ص ۳۱۴، المعجم الكبير: ج ۸ ص ۲۷۳، اعتقاد أهل السنة: ج ۱ ص ۱۰۳، السنة ابن أبی عاصم: ج ۱ ص ۳۲، الترغیب والترهیب: ج ۱ ص ۴۴، حلیة الأولیاء: ج ۳ ص ۲۲۷ و مصادر بسیار دیگر.
۲. صحیح بخاری: ج ۶ ص ۲۶۶۹ و ر.ک: ج ۳ ص ۱۲۷۴، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۲، مجمع الزوائد:

مسأله از هم پاشیدگی ملت‌های پیشین امری بوده که بارها در قرآن کریم بدان اشاره شده است.

هشدار به مسلمانان نسبت به فتنه‌ها و تهدید آن‌ها

همین حدیث مناسب است که بارها در ضمن آیات قرآن مجید و احادیث شریف به مسأله فتنه‌ها در دل جامعه اشاره شده است و مسلمانان از این مسأله برحذر داشته و تهدید شده‌اند و آنان باید آزموده و پالایش شوند که گروهی از راه راست گمراه می‌شوند و به قهقرا می‌روند.

خدای متعال در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ (۱)

پس آنان که از فرمان او مخالفت می‌کنند، باید بترسند از این‌که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد.

هم‌چنین خدای سبحان در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ (۲)

و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ و بدانید به راستی خداوند کیفر شدید دارد.

① ج ۷ ص ۲۶۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۹۳، صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۹۵، مسند أحمد: ج ۲ ص ۵۱۱، ج ۳ ص ۸۹، مسند الطیالسی: ج ۲ ص ۲۸۹ و مصادر بسیار دیگر.
۱. سوره نور آیه ۶۳.
۲. سوره انفال آیه ۲۵.

خدای تعالی در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾؛^(۱)

محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

هم‌چنین در سوره دیگری می‌فرماید:

﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛^(۲)

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد.

خدای عزیز در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾؛^(۳)

چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آن‌که ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۴۴.

۲. سوره عنکبوت آیه‌های ۳ و ۲.

۳. سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

پیامبر اکرم ﷺ در این باره می فرماید:

لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض؛

بعد از من به کفر خویش بازنگردید که برخی از شما گردن برخی دیگر را خواهد زد.

هم چنین در ضمن احادیث حوض می فرماید:

ولكنكم أحدثتم بعدي وارتدتم القهقري؛

ولی شما بعد از من در دین بدعت گذاری کردید و به قهقرا کشانده شدید.

البته احادیث بسیاری از این دست آمده که در پاسخ گویی به پرسش دوم از مجموعه پرسش های پیشین به آنها پرداختیم.

شدت تهدید به اختلافات و بیان پیام های خطرناک آنها

نکته ای که نظر هر فردی را به خود جلب می کند، این است که در آیات و احادیثی که به بیان آنها پرداختیم برای بر حذر داشتن از این فتنه ها معمولاً کلمات و واژگانی بسیار تند و شدید اللحن به کار گرفته شده است. برای مثال: کودتا، ارتداد، خباثت، کفر و واژگانی که در آنها حکم به جهنمی بودن گروه های مخالف حق داده شده است.

بنابر این، خروج از راه فرقه بر حق - با چشم پوشی از این که کدام فرقه بر حق است - بسیار خطرناک و جنایتی بزرگ قلمداد می شود و فرجام آن، کفر و هلاکت و دلیلی برای خسران است. به طوری که حفظ ظاهر اسلام و دعوت به آن برای انسان سودی نخواهد داشت.

این فرمایش خدای تعالی که در باره امت های پیشین وارد شده مناسبت بسیار

خوبی دارد، آن جا خدای متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۱)

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و آن‌ها عذاب عظیمی دارند. روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید، و چهره‌هایی سیاه می‌گردد، اما (به) آن‌ها که صورت‌هایشان سیاه شده، (گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان، کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آن چه کفر می‌ورزیدید.

و اما آن‌ها که چهره‌هایشان سفید شده، در رحمت خدا خواهند بود؛ و جاودانه در آن می‌مانند.

هم چنین خدای سبحان در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ﴾^(۲)

و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آن‌ها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آن‌ها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند؛ ولی آن‌ها با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند.

۱. سوره آل عمران آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷.

۲. سوره بقره آیه ۲۵۳.

خدای متعال در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ
فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ الْبَصِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ﴾؛^(۱)

تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آن‌ها رسیده بود، به خاطر ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آن‌هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، هدایت نمود. و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

اهمیت موارد اختلاف برانگیز در دین و لزوم حجت آشکاری برای آن

وقتی موارد اختلاف برانگیز در دین - که مسلمانان بر سر آن‌ها دچار اختلاف شده‌اند - دارای چنین اهمیتی است، پس به یقین باید حجت‌ها و برهان‌هایی آشکار و روشن باشد که برای آن مسأله مورد نظر اقامه شوند. به طوری که هیچ‌گونه عذری را پذیرا نباشد، بلکه خروج از این راه، با لجاجت و گمراهی مساوی باشد که معمولاً ناشی از کوتاهی از یافتن حقیقت و شناخت آن است که از تقلید، تعصب و نظیر این‌ها شکل می‌گیرد و انسان بهانه‌ای مورد پذیرش در برابر آن ندارد. همان طور که خدای تعالی در سوره‌ای می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلٍ
هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛^(۲)

۱. همان آیه ۲۱۳.

۲. سوره اعراف آیه ۱۷۹.

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها هم‌چون چهارپایان؛ بلکه گمراه‌تر از آنان هستند! اینان همان غافلانند.

بدون تردید بدیهی است که یکی از مهم‌ترین دلایل بعثت و نبوت، اقامه حجت و برهان برای آثار و معالم ایمان و هدایت بوده است که هر کس آن‌ها را درک کند و شناخت داشته باشد از آتش مهلک دوزخ رهایی می‌یابد و به بهشت نایل می‌گردد، همان طور که خدا در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛^(۱)

تا آن‌ها که هلاک می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آن‌ها که (به هدایت) زنده می‌شوند، از روی دلیل روشن باشد.

در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿لَئِن لَّا يَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾؛^(۲)

تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند.

هم‌چنین خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛^(۳)

چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد گمراه کند؛ مگر آن‌که اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید به راستی خداوند به هر چیزی داناست.

۱. سوره انفال آیه ۴۲.

۲. سوره نساء آیه ۱۶۵.

۳. سوره توبه آیه ۱۱۵.

البته آیات کریم و روایات شریف فراوانی در این رابطه وجود دارد که به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

وقتی خدای متعال در آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾؛^(۱)

و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید و پراکنده نشوید.

هم‌چنین در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ

سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛^(۲)

و به راستی این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های پراکنده پیروی نکنید، که شما را از راه خود، دور می‌سازد این چیزی است که خدا شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید؛

بنابر این اگر خدای متعال پس از بیان آیات فوق، حبل متین خود و چگونگی چنگ زدن به آن را مشخص نکرده باشد و یا صراط مستقیم خود و نحوه تحقق آن را تبیین نکرده باشد، بلکه وضعیت به گونه‌ای باشد که این موارد قابل برداشت‌های گوناگون باشند و هر کس مدّعی شود که به ریسمان محکم الهی چنگ زده است آیا می‌توان ادّعا کرد همین آیات برای کنار گذاشتن اختلافات و عدم تفرقه و لزوم پایبندی به صراط الهی کفایت می‌کند؟!

فراتر این که مسأله بسیار روشن‌تر از این سخن‌هاست. خدای متعال بسیار عادل‌تر و بخشنده‌تر از آن است که بندگان خود را بدون حجت و برهان وارد آتش دوزخ کند؛ برهان آشکاری که هرگونه جهل را بردارد و هر بهانه‌ای را قطع کند و هیچ جایی برای شک و تردید و رأی تخمین و اجتهاد نگذارد.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۰۳.

۲. سوره انعام آیه ۱۵۳.

همه این مسائل بیان شده این گونه ایجاب می‌کنند که در مواقع اختلاف که در نهایت به تفرقه در امت اسلامی ختم می‌شود دارای نوعی وضوح و روشنی باشند، به طوری که هر کس که از دایره‌های فرض شده در مورد آن امر مورد نظر خارج شد، بدون شک به دشمنی، غرض ورزی عمدی، کوری و گمراهی بدون عذر او پی ببریم و اگر خطا کرد، راهی برای بهانه اجتهاد نداشته باشد.

خدای متعال در آیه‌ای این گونه بر این امر تأکید می‌کند:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۱)

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و آن‌ها عذاب عظیمی دارند. این آیه در این امر ظهور دارد که خدا نشانه‌های روشن کافی را قرار داده تا در صورت پیروی از آن‌ها میان مسلمانان اختلافی رخ ندهد. مانند این گفته رسول خدا ﷺ که فرمود:

قد ترکتمک علی البیضاء، لیلهاکنهارها، لا یزیغ عنها بعدی إلا هالک؛^(۲)
من شما را در راه سپیدی گذاشتم که شب آن نیز به مانند روزش روشن است، بعد از من افرادی که از آن جدا شوند به یقین به هلاکت می‌رسند.

این حدیث خود بیانگر وضوح و روشنی حق و راه حق از ناحق است؛ به طوری که اگر امتی در پی دست‌یابی به آن باشد بدون شک، بدان دست خواهد یافت و تاریکی‌ها، هجوم فتنه‌ها، شبهه‌ها و گمراهی‌ها نیز نمی‌توانند آثار آن را از بین ببرند.

۱. سوره آل عمران آیه ۱۰۵.

۲. مسند أحمد: ج ۴ ص ۱۲۶ و ر.ک: تفسیر قرطبی: ج ۷ ص ۱۳۸، سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۱۷۵، السنه ابن ابی عاصم: ج ۱ ص ۱۹، المعجم الکبیر: ج ۱۸ ص ۲۴۷ و ص ۲۵۷، الترغیب والترهیب: ج ۱ ص ۴۷، مصباح الزجاجة: ج ۱ ص ۵ و مصادر دیگر.

قدرت از مهم‌ترین اسباب اختلاف

به خوبی روشن است که یکی از مهم‌ترین مسائلی که در میان امت‌ها و ملت‌های مختلف باعث بروز اختلافات می‌شود، مسأله حکمرانی و سلطه بر مردم است. این مسأله اسبابی دارد.

نخست آن که قدرت طلبی و عشق به رهبری و سلطه بر دیگران از ژرف‌ترین، محکم‌ترین و شدیدترین غرایز در نفس بشری است؛ به گونه‌ای که امکان دارد عده‌ای برای دست‌یابی به آن، دست به جنگ و درگیری بزنند.

دوم آن که حکمرانی به حق - که لازمه یک حرکت اصلاح طلبانه و اصولی است - برای عموم انسان‌ها امری دشوار و تلخ است و همواره بسیار اتفاق می‌افتد که عده‌ای می‌کوشند از آن خارج شوند. از این رو، تحمل سخنان و گفته‌های کسانی که بر اصول و پایه‌های دین استوارند و بر آن تکیه می‌کنند بر آنان سخت می‌آید. از این رو همواره درصدد این هستند که از این دایره خارج شوند و از قدرت دور گردند. عمر بن خطاب در سخن خود با ابن عباس نیز به همین موضوع اشاره کرد و گفت:

«به خدا سوگند، ای ابن عباس! علی پسر عموی تو، شایسته‌ترین مردم برای خلافت است، ولی قریش این مسأله را بر نمی‌تابد و اگر او ولی و سرپرست آنان باشد به خوبی تلخی سخنان حق و حقیقت را خواهند یافت و رخصتی برای خروج از آن نخواهند یافت و اگر علی چنین کند، آنان بیعت خود با علی را خواهند شکست، سپس با او به دشمنی خواهند پرداخت.»^(۱)

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۵۹.

اختلاف نظر بر قدرت، نخستین و خطرناک‌ترین اختلاف پدید آمده در امت اسلامی به همین دلیل است که می‌بینیم بعد از این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ملکوت اعلا پیوستند نخستین و خطرناک‌ترین شکافی که در پیکره امت اسلامی به وجود آمد مسأله اختلاف نظر بر سر امامت و خلافت بود.

اسلام به خاطر این مسأله از همان روزهای نخست بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سختی‌ها و مشکلاتی را متحمل شده که قلم از بیان آن ناتوان و قاصر است و در نهایت، کار آن بدین جایی رسید که هم اکنون شاهد آن هستیم.

از این رو، بایستی یک دلیل و برهان شرعی کاملاً روشن در زمینه خلافت و امامت، چراغ راه مسلمانان باشد؛ بیانی که شب آن نیز از سفیدی و روشنی همانند روز باشد و در این صورت است که بر همه مسلمانان واجب خواهد بود که از این امر پیروی کنند و هر که سودای خروج از این راه را در سر بپروراند، بدون شک اسباب هلاکت و گمراهی خویش را فراهم آورده است که سرانجام عاقبتی جز ماندگاری در آتش همیشگی دوزخ در انتظارش نخواهد بود؛ آن سان که در دلیل‌های پیشین گذشت.

تأکید بر وجوب شناخت امام و پیروی از او

این سخن را در ضمن احادیث بسیاری، بارها شنیده‌ایم که حضرتش فرمود:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛

هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناخته باشد به مرگ دوران جاهلی مرده است.

و یا فرمود:

من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية؛

هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ دوران جاهلی مرده است.

و احادیث دیگری از این دست که همگی دارای چنین مضمونی هستند و ما در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش چهارم از مجموعه پرسش‌های گذشته بدان پرداختیم. این روایات آشکارا بر شدت عقوبت و کیفر برای فردی که امام خویش را نشناسد دلالت دارند، هم‌چنین بیان‌گر این هستند که حجت‌هایی که در این زمینه موجودند، بسیار واضح و روشن هستند؛ به نوعی که جای هیچ عذر و بهانه‌ای را باقی نگذاشته‌اند.

پایبندی حکمران به اصول، نقطه ضعفی مادی که قاطعیت شریعت آن را جبران می‌کند پایبندی حاکم صالح به اصول - که برای حاکم از سوی خدای متعال تعیین شده، امری مسلم است - خود مانع از آن است که فرد حاکم راه‌های اشتباه و غیر توصیه شده را برای ادامه دادن و یا سیطره و حکمرانی بر مسلمانان دنبال کند. این مسأله نقطه ضعفی مادی است که فقط شریعت الهی با آن وضوح کاملش می‌تواند آن را جبران کند و دین اسلام با آشکاری و قاطعیتی که دارد و به دنبال آن با وعده و وعیدهای مناسبی که داده، مانع از آن می‌شود که - دست کم - مؤمنان شایسته و دینمدار با تقوا و بزرگان آنان از حد و حدودهای الهی در این امر خطیر خارج شوند، حتی چنگ زدن به این راه‌های نامناسب برای اعلان و تبلیغ دین - برای اقامه حجت به مردم و تباه نساختن آموزه‌های دین - نیز در هیچ عصری جایز شمرده نشود.

اكتفا کردن پیامبر ﷺ به یک اشاره در مورد خلافت غیر ممکن است

بر این اساس، چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ عرفی اکتفا کردن پیامبر ﷺ به یک گوشه نظر و اشاره ساده در مورد امری با این درجه از اهمیت؛ یعنی امامت و خلافت بسیار غیر عادی است. چرا که امر خلافت مسأله‌ای است که به بیان روشن

و آشکار نیاز دارد که هیچ شک و تردیدی در آن راه نیابد و به این سبب است که تنها افراد عنادورز و ستیزه خوی و یا افراد جاهل افراط‌گر - که جهلشان عذرپذیر و قابل قبول نیست - از آن خارج می‌شوند.

این مسأله چیزی است که نه شما و نه دیگری نمی‌توانید در مورد حادثه نماز مدّعی آن باشید.

باید نوعی نظام و سیستم کامل و شامل برای امر خلافت در نظر گرفته شود

مسأله پنجم. مسأله خلافت و امامت در اسلام به اندازه‌ای مهم و حیاتی است که به طور کامل غیر ممکن است که رسول خدا ﷺ در مورد آن فقط به یک اشاره ساده اکتفا کرده باشد و در ضمن آن فردی هم چون ابوبکر یا هر فرد دیگری را به عنوان جانشین خود تعیین کرده باشد؛ بلکه این امر به طور کامل به بیان و شرح و بسطی بسیار و بدون پیچیدگی نیاز دارد.

از این رو مسأله خلافت نیازمند تشریح نظام و سیستم فراگیر و کامل است که قابل اجرا بر روی زمین باشد؛ مادامی که انسان بر روی آن زندگی می‌کند و انسانی که در سایه اسلام - همان دین پایان بخش ادیان الهی - زمین را آباد کند و همان دین تا دامنه رستاخیز پایدار باشد. این مسأله بایستی چنان روشن و آشکار ارائه شود که هم چون گذشته تا پایان دنیا در همه عصرها جلوی هرگونه اختلاف را بگیرد.

البته توضیح و شرح و بسط این امر به طور کامل در ضمن مباحث گذشته ما به میان آمد. ما به کسانی که در صدد دست‌یابی به حقیقت هستند، توصیه می‌کنیم به این سطور و صفحات مراجعه کنند.

آن چه گذشت چیزی بود که از عهده ما برمی‌آمد که در پاسخ شما بیان کنیم، و فقط از خدای سبحان و متعال است که طلب یاری، توفیق، اصلاح امور و تأیید را داریم و همو برای ما کافی و بهترین وکیل است.

✓ اکمال دین و ضرورت نیاز به امامان

س ۷: آیا با وجود این که خدای متعال در ضمن آیه‌ای از قرآن

فرموده‌اند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و

اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم؛

درست است ائمه را تنها افراد دارای صلاحیت در زمینه امور حیاتی و

ضروری دین بدانیم؟!!

اختصاص علم دین به ائمه علیهم‌السلام با اکمال دین منافاتی ندارد

پاسخ: بهتر است در پاسخ به این پرسش به چند نکته توجه کنیم.

نکته نخست. این که ائمه علیهم‌السلام را به قسمتی از علوم دین اختصاص دهیم با امر اکمال

دین منافاتی ندارد. اکمال دین به معنای تشریح کلی احکام دینی و تثبیت آن در حق امت

است، اما رساندن پیام دین، تبلیغ آن و اقامه حجت برای نشان دادن بر حق بودن آن

مسأله‌ای است که به طور کامل از امر اکمال دین خارج است و به آن ربطی ندارد.

۱. سوره مائده آیه ۳.

در واقع این امور در مرحله‌ای بعد از اكمال دین قرار دارند. درست به مانند قوانین موضوعه رایج در عصر حاضر که این قوانین نیز ابتدا از جانب مجلس به طور کامل مورد بررسی قرار می‌گیرند، سپس از طریق روزنامه‌های رسمی یا رادیو و دیگر رسانه‌های گروهی هر کشوری اقدام به آگاه سازی مردم از آن قوانین می‌کنند. آری، به درستی مشخص است که وضع قوانین زمانی مفید فایده است که مردم از وجود آن‌ها آگاه باشند. از این رو باید ابتدا بر اساس مقتضای حکمت الهی و لطف خدا به مردم، این قانون از سوی خدا صادر شود. این موضوع مبتنی بر قاعده لطف است که شیعه امامیه به واسطه آن به وجوب ارسال پیامبران و نصب امامان علیهم‌السلام استدلال می‌کند و این امر دیگری است که با مشروط بودن اكمال دین به تبلیغ آن به مردم، متفاوت است.

توانایی امت برای شناخت احکام با تعیین مرجع و مبنا برای آنان کفایت می‌کند اما این امر ایجاب نمی‌کند که احکام به یکایک افراد امت ابلاغ شود و به طور مستقیم به هر یک از آن‌ها اعلام گردد، به طوری که آن‌ها در زمینه شناخت به دیگری نیازی نداشته باشند. بلکه برای امکان درک و شناخت احکام از سوی مردم همین اندازه کافی است که احکام نزد ائمه علیهم‌السلام به ودیعت نهاده شود و آنان راهنمای مردم برای شناخت حلال و حرام باشند، به گونه‌ای که شناخت شریعت اسلامی و احکام آن با مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام کافی باشد. به دیگر سخن، در معرفی امامان علیهم‌السلام و اقامه حجت کافی برای شناخت آنان، همین بس است که مردم بتوانند حقیقت دین را از آنان بگیرند و به آن بزرگواران مراجعه کنند.

این مسأله درست به مانند عصر پیامبر ﷺ است که بی تردید همه افراد امت از کلیت احکام الهی با خبر بودند، ولی علم به همه احکام نزد پیامبر ﷺ بود. مردم نیز امکان مراجعه و دریافت احکام را داشتند. پیامبر نیز در حد نیاز افراد جامعه را در جریان احکام الهی می گذاشتند و دستور می دادند تا همواره به شخص ایشان رجوع کنند و آن‌ها را از ایشان دریافت نمایند.

بلکه اهل تسنن و - به عبارتی دقیق‌تر - همه مسلمانان تردیدی ندارند که بسیاری از مردم در طول عصرهای مختلف از قسمت‌های زیادی از احکام آگاهی نداشته‌اند؛ احکامی که قرآن مجید، سنت شریف و دیگر دلایل بارز را - با اختلاف در مرزبندی آن - دربرداشته‌اند. آن‌ها چاره‌ای نداشتند جز این‌که به فقهایی که این ادله را مورد استنباط و موشکافی قرار می داده‌اند، مراجعه کنند؛ بدون این‌که این مسأله با اکمال دین و شریعت منافاتی داشته باشد.

بدیهی است که اهل بیت علیهم‌السلام در نزد شیعیان از این فقها شایسته‌تر و سزاوارتر بودند تا به عنوان مرجعی برای امت اسلامی به آنان رجوع کنند؛ چرا که آنان از مرتکب شدن خطا و اشتباه معصوم بوده‌اند. هم‌چنان که واگذاری امور الهی و احکام به ائمه علیهم‌السلام ضرری به امت وارد نمی‌کند، بر خلاف فقها - که احاطه کامل به همه احکام نداشته و عاری از خطا و اشتباه نیستند - که در احکام زیادی به مشکل برخوردند و دچار اختلاف دیدگاه شده‌اند.

آری، اگر ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به منابع الهی دین که در اختیار داشتند در برابر امت اسلامی کتمان می نمودند و آن را به آنان عرضه نمی‌کردند به یقین امت اسلامی دچار گمراهی‌های بسیار زیادی می‌شد و در این صورت انحصاری کردن علم دین به اهل بیت علیهم‌السلام یک کاستی قلمداد می‌شد.

ولی روشن است که ائمه علیهم السلام هیچ گاه در برابر مردم و در قبال این احکام، کتمان نکردند و آن چه را که در اختیار داشتند به آنان که می خواستند، عرضه کردند و آنان آماده بودند امت را هدایت و ارشاد کنند و با فرهنگ دینی صحیح بارور نمایند.

در احادیث، بسیار مشهور است که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی؛^(۱)

پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید.

ما در ضمن پاسخ گویی به پرسش سوم به احادیث دیگری از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام هم چون امام حسن و امام جعفر صادق علیهم السلام اشاره کردیم. ولی امت اسلامی، از سلاطین و والیان گرفته تا کسانی که از آنان پیروی کرده اند، از ائمه علیهم السلام رویگردان شدند و کار را به جایی رساندند که عرصه را بر آنان تنگ کردند و به آنان ظلم روا داشتند و نتیجه این عملکرد، محرومیت آنان از خیر و برکت و گنجینه معارف ائمه علیهم السلام بوده است.

البته در این میان عده ای هم مانند شیعیان پیرو راه ائمه علیهم السلام بودند و بهترین بهره ها را برده اند که در ضمن پاسخ گویی به پرسش سوم به این مسأله نیز اشاره کردیم.

اهل تسنن و امتیاز علمی بسیاری از صحابه

نکته دوم. بیش تر مسلمانان سنی مذهب بر این باورند که بسیاری از صحابه داری علم دینی گسترده ای بودند و حتی شناخت برخی احکام شریعت به برخی صحابه اختصاص داشته است.

۱. مصادر این روایت در پاسخ پرسش سوم گذشت.

در روایتی آمده: مسروق می‌گوید:

ما به نزد عبد الله بن عمرو می‌رفتیم و با او گفت و گو می‌کردیم.

ابن نمیر گفت: روزی از عبد الله بن مسعود سخن به میان آوردیم.

گفت: شما نام مردی را بردید که هم‌چنان وی را دوست می‌دارم؛ چرا که او برای

من مطالبی از پیامبر نقل کرد. من از او شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ فرمود:

قرآن را از چهار تن فرا بگیرید، ابن ام عبد، معاذ بن جبل، ابی بن

کعب و سالم غلام ابی حذیفه.^(۱)

ابن غنم می‌گوید: شنیدم که ابا عبیده و عباده بن صامت می‌گفتند: رسول

خدا ﷺ فرمود:

معاذ بن جبل داناترین افراد بعد از پیامبران و فرستادگان است، و به

راستی خدا با او به فرشتگان مباحث می‌کند.^(۲)

در روایت دیگری ابن عباس می‌گوید:

روزی عمر بن خطاب برای مردم در «جاییه» سخنرانی می‌کرد، گفت:

ای مردم! هر کس می‌خواهد از قرآن بداند باید از ابی ابن کعب بپرسد، هر که

می‌خواهد در مورد فرائض بداند از زید بن ثابت بپرسد، هر که می‌خواهد در مورد

فقه بداند از معاذ بن جبل بپرسد و هر که می‌خواهد در مورد بیت المال بداند نزد من

بیاید که خداوند مرا والی و تقسیم‌کننده بیت المال قرار داده است.^(۳)

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۹۱۳ و ر.ک: ۱۹۱۴، صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۷۲ و ص ۱۳۸۵ و ج ۴ ص

۱۹۱۲، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۵۰ و ج ۳ ص ۶۰۵، سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۷۴، السنن

الکبری نسائی: ج ۵ ص ۹، مسند أحمد: ج ۲ ص ۱۸۹ و مصادر بسیار زیاد دیگر.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۰۴ و ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۴۶۰، الكشف الحثیث: ج

۱ ص ۱۷۸، لسان المیزان: ج ۴ ص ۱۱۸.

۳. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۱۳۵ و ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۰۶، السنن الکبری بیهقی:

ج ۶ ص ۲۱۰، السنن الکبری نسائی: ج ۲ ص ۱۵۶ و مصادر دیگر.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: در روایت صحیح از عمر نقل شده که او گفت: هر که می‌خواهد در مورد فقه بدانند، به معاذ مراجعه کند.^(۱)
یزید بن عمیر می‌گوید: زمانی که معاذ بن جبل در آستانه مرگ بود، به او گفته شد: ای ابا عبدالرحمان! به ما نصیحتی کن.

او گفت: مرا بنشانید، بدانید که علم و ایمان در جایگاه خودشان هستند هر کس در پی آنها باشد آنها را می‌یابد.

او می‌گوید: معاذ این مسأله را سه مرتبه تکرار کرد. آن‌گاه گفت: علم را از چهار تن بخواهید: عویمر ابی الدرداء، سلمان فارسی، عبد الله بن مسعود و عبد الله بن سالم که یهودی بود و اسلام آورد. من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: او دهمین تن از ده تن بهشتی است.^(۲)

البته اهل تسنن موارد دیگری از این دست را نیز نقل کرده‌اند.

به راستی نمی‌دانم چرا فزونی علم را برای این صحابه بسیار نمی‌دانند و در این باره اشکال نمی‌کنند، ولی روایات مشابه را در مورد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دارای اشکال می‌دانند؟!

چرا اختصاص دادن این علوم و معارف به این صحابه منافاتی با اکمال دین ندارد، ولی اختصاص دادن برخی از این علوم و معارف به اهل بیت علیهم‌السلام با اصل اکمال دین منافات دارد؟!

با توجه به این که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام علوم را از نیاکان خود به ارث برده‌اند که نزد امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بوده است، و ایشان بدون شک از همه این افراد یاد شده عالم‌تر و آگاه‌تر بوده‌اند و همه به خوبی می‌دانند که ایشان بزرگ و رهبر همه این افراد بوده‌اند.

۱. فتح الباری: ج ۷ ص ۱۲۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۳۰۴، صحیح ابن حبان: ج ۱۶ ص ۱۲۲، السنن الکبری نسانی: ج ۵ ص ۷۰، مسند أحمد: ج ۵ ص ۲۴۲ و مصادر دیگر.

اعتراف اهل تسنن به متمایز بودن اهل بیت علیهم السلام از بُعد علمی

نکته سوم. مسأله تمایز ائمه اهل بیت علیهم السلام از بُعد علمی امری است که فقط به روایت‌های شیعیان اختصاص ندارد، بلکه اهل تسنن نیز به این مسأله اعتراف دارند. در این زمینه احادیث بسیاری نقل شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- حدیث مشهوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد که حاکی از آن است که امیر مؤمنان علی علیه السلام داناترین مسلمانان، یا صحابه^(۱) یا عالم‌ترین آن‌ها در امر قضاوت بوده‌اند.^(۲)

۲- در حدیثی از عبد الله بن مسعود آمده است:

قرآن بر اساس هفت حرف نازل شده است، هر کدام از این حروف دارای ظاهر و باطنی است. به راستی ظاهر و باطن همه حروف در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.^(۳)

۳- در حدیثی دیگر آمده: ابن عباس می‌گوید:

ما داشتیم با هم گفت‌وگو می‌کردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد عهد و پیمان فقط با علی علیه السلام بسته است و نه هیچ کس دیگری.^(۴)

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۵۷۱، مجمع الزوائد: ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ص ۱۱۴، الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۱ ص ۳۷۰، مسند أحمد: ج ۵ ص ۲۶، المعجم الكبير: ج ۱ ص ۹۴، ج ۲ ص ۲۰، الاستیعاب: ج ۳ ص ۱۰۹۹، المصنف ابن ابی شیبة: ج ۶ ص ۳۷۱، ۳۷۴، المصنف عبد الرزاق: ج ۵ ص ۴۹۰، الآحاد والمثانی: ج ۱ ص ۱۴۲ و مصادر دیگر.

۲. مصادر این روایت در پاسخ پرسش ششم گذشت.

۳. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۴۰۰ و ر.ک: فیض القدیر: ج ۳ ص ۴۶، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۵، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۱۵ و ج ۳ ص ۱۴۶.

۴. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹۱ و ر.ک: السنة ابن ابی عاصم: ج ۲ ص ۵۶۴، مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۳، المعجم الصغير: ج ۲ ص ۱۶۱، فیض القدیر: ج ۴ ص ۳۵۷، تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۱۷۳، تهذیب الکمال: ج ۲ ص ۳۱۱، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۳۳، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۸.

۴- در حدیثی دیگر آمده: انس بن مالک می‌گوید:

رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي؛^(۱)

تو در میان امت من، بعد از من در آنچه دچار اختلاف می‌شوند،

بیان‌گر هستی.

۵- شافعی می‌گوید: اگر علی علیه السلام نبود احکام مربوط به باغیان و متمردان را

نمی‌فهمیدیم.^(۲)

۶- بالاتر از همه این‌ها احادیث مشهور و یا متواتری است که در مورد امیر

مؤمنان علی علیه السلام ذکر شده. بنابر آن‌ها امیر مؤمنان علی علیه السلام دروازه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم^(۳)

دروازه حکمت او^(۴)، وارث علم او^(۵)، حافظ دانش او^(۶)، گنجینه دار او^(۷) و ظرفی

از خوبی‌های اوست.^(۸)

۱. مصادر این روایت در پاسخ به پرسش چهارم گذشت.

۲. تطهير الجنان واللسان در حاشیه الصواعق المحرقة: ص ۷۹.

۳. مصادر این روایت در پاسخ به پرسش ششم آمده است.

۴. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۳۷، من حدیث خیمته: ص ۲۰۰، حلیة الأولیاء: ج ۱ ص ۶۴، فضائل الصحابة:

ج ۲ ص ۶۳۴، تهذیب الأسماء: ص ۳۱۹، علل الترمذی قاضی: ص ۳۷۵، فیض القدر: ج ۳ ص ۴۶،

میزان الاعتدال: ج ۵ ص ۵۳ و ج ۶ ص ۳۱، ۲۷۹، المجروحین: ج ۲ ص ۹۴، لسان المیزان: ج ۴ ص

۱۴۴ و ج ۵ ص ۱۹، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۵ ص ۱۷۷، الكشف الحثیث: ص ۲۱۴، تهذیب

الکمال: ج ۲۱ ص ۲۷۷، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۲۰۳، علل الدارقطنی: ج ۳ ص ۲۴۷، سؤالات البرذعی:

ص ۵۱۹، كشف الخفاء: ج ۱ ص ۲۳۵.

۵. مصادر این روایت در پاسخ پرسش ششم گذشت.

۶. تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۸۵، فیض القدر: ج ۴ ص ۳۵۶، میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۴۴۹،

الکامل فی ضعفاء الرجال: ج ۳ ص ۱۰۱، التدوین فی أخبار قزوین: ج ۱ ص ۸۹، اللعل المتناهية: ج ۱

ص ۲۲۶، الجامع الصغیر: ج ۲ ص ۱۷۷ حدیث: ۵۵۹۳، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۱۵۹، ۳۸۹، ۳۹۰ و ج ۲

ص ۷۷، ۹۶، المناقب، خوارزمی: ص ۸۷، شرح نهج البلاغة: ج ۹ ص ۱۶۵.

۷. شرح نهج البلاغة: ج ۹ ص ۱۶۵.

۸. کفاية الطالب: ص ۱۶۷-۱۶۸ باب ۳۷.

۷- هم چنین در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب، کل باب یفتح ألف باب؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب آموخت، که از هر باب هزار باب

دیگری گشوده می گردد.

این حدیثی است که اهل تسنن آن را روایت کرده اند. (۱)

شیخ صدوق نیز آن را به پنج طریق از خود امیر مؤمنان علی علیه السلام و به بیست طریق از ائمه از فرزندان آن بزرگوار علیهم السلام - به غیر از مضمون های تأیید کننده آن - ذکر کرده است. (۲)

در حدیث بکیر آمده است: کسی که این حدیث را از امام باقر علیه السلام شنیده بود برای من روایت کرد.

سپس می گوید: و ایشان از این ابواب تنها یک یا دو باب را برای مردم نمایان کرده اند و بیشترین دانش من این است که فرمود: یک باب بود. (۳)

در حدیثی دیگر ابا بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فما خرج منها إلا حرفان حتی الساعة؛ (۴)

از میان ابواب علم تا کنون جز تفسیر دو حرف خارج نشده است.

در این باره احادیث دیگری نیز رسیده است.

۱. کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۱۴ و ۱۱۵ حدیث: ۳۶۳۷۲ و ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ج ۴۲ ص ۳۸۵، سیر أعلام النبلاء: ج ۸ ص ۲۴، البداية والنهاية: ج ۷ ص ۳۶۰، فتح الباری: ج ۵ ص ۳۶۳، میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۴۰۱ و ج ۴ ص ۱۷۴، الكامل فی ضعفاء الرجال: ج ۲ ص ۴۵۰، الكشف الحثیث: ج ۱ ص ۱۶۰، المجروحین: ج ۲ ص ۱۴، العلل المتناهية: ج ۱ ص ۲۲۱، نظم درر السمطین: ص ۱۱۳، ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۲۲، ۲۳۱.
۲. الخصال: ص ۱۶۴.
۳. همان: ص ۶۴۲-۶۵۲.
۴. همان: ص ۶۴۹.

هم چنین مشهور است که خلفای نخستین - به ویژه عمر بن خطاب - در تنگناهای سختی که قرار می‌گرفتند و برای برون رفت از آن مشکل پیچیده به امیر مؤمنان علی علیه السلام مراجعه می‌کردند و از ایشان مشورت می‌خواستند.

ما در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش چهارم از همین مجموعه به گفته ثابت بن قیس بن شماس انصاری به هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره کردیم، که گفته بود: «صحابه بودند و جایگاه تو هیچ‌گاه پنهان و منزلت تو مسکوت نبود، آن‌ها در مورد مسائلی که نمی‌دانند به تو نیازمند هستند و تو با این علمی که در اختیار داری به هیچ کس نیازی نداری.»^(۱)

فراتر این که روایت شده که از خلیل بن احمد فراهیدی در مورد دلیل امامت علی علیه السلام به صورت مسائلی کلی در کلی پرسیدند.

او پاسخ داد: «نیازمندی همه به او و بی‌نیازی او از همه.»^(۲)

ائمه علیهم السلام که همگی از فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده‌اند، علم آن حضرت را از ایشان به ارث بردند، همانند امیر مؤمنان علی علیه السلام که علم خویش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردند و ایشان نیز از پیامبران پیشین به ارث برده بودند. شیعیان اهل بیت علیهم السلام نیز بسیاری از علم دین و دیگر علوم را از آن بزرگواران نقل کرده‌اند و آنان در عرصه‌ها و زمینه‌های علمی و فرهنگی به یمن وجود پربرکت ائمه علیهم السلام و امداد ایشان بوده‌اند.

گفتنی است که ما در ضمن پاسخ‌گویی به پرسش سوم از همین مجموعه به اندازه کافی در این مورد به گفت و گو پرداخته‌ایم.

تمام سپاس‌ها از آن خدا پروردگار جهانیان است.

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۷۹.
۲. معجم رجال‌الحدیث: ج ۸ ص ۸۱.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.

٢. نهج البلاغة: شريف رضى (ت ٤٠٤هـ)، چاپ دوم سال ١٩٦٣م، دار الاندلس، چاپ و نشر - بيروت، تحقيق: عبدالعزيز سيد الاهل.

الف

٣. أبجد العلوم: صديق بن حسن قنوجى (ت ١٣٠٧هـ)، نشر دار الكتاب علمية، بيروت ١٩٧٨ م تحقيق: عبدالجبار زكار.

٤. ابن تيمية، حياته، عقائده: صائب عبدالحميد، چاپ دوم سال ١٤١٧ هـ نشر مركز الغدير؛ دراسات اسلامى.

٥. الاحاديث المختارة: أبو عبدالله محمد بن عبدالواحد حنبلي مقدسي (ت ٦٤٣هـ)، چاپ يكم سال ١٤١٠هـ نشر مكتبة النهضة الحديثة، مكة المكرمة، تحقيق: عبدالملك بن عبدالله بن دهيش.

٦. أحوال الرجال: ابو اسحاق ابراهيم بن يعقوب جوزجاني (ت ٢٥٩هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٥ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: صبحي سامرائي.

٧. أخبار الدول و آثار الاول: أبي العباس أحمد بن يوسف بن أحمد دمشقي قرماني، چاپ بغداد ١٢٨٢ هـ

٨. أسباب نزول الآيات: واحدى (ت ٦٤٨هـ)، چاپ سال ١٣٨٨ هـ نشر مؤسسة حلبى و شركا - قاهره، مصر.

٩. أسباب ورود الحديث: جلال الدين سيوطى (ت ٩١١هـ)، چاپ يكم، نشر دار المكتبة علمية - بيروت سال ١٤٠٤ هـ تحقيق: يحيى اسماعيل احمد.

١٠. الاستيعاب في معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر نمرى (ت ٤٦٣ هـ)، مطبعة مصطفى محمد ١٣٥٨ هـ چاپ شده در حاشیه الاصابة.
١١. أسد الغابة: عزالدین بن اثیر (ت ٦٣٠ هـ)، مطبعة اسلامیه - تهران.
١٢. الاصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلانی (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٢ هـ نشر دار الجیل - بیروت، تحقیق: علی محمد بجاوی.
١٣. اظهار الحق: رحمة الله هندی، چاپ سال ١٣١٥ هـ مطبعة علمیه.
١٤. الاعتقادات: شیخ صدوق (ت ٤١٣ هـ)، تحقیق عصام عبدالسید.
١٥. أعلام النساء: عمر رضا کحالة، چاپ دوم سال ١٩٥٩ م، مطبعة المكتبة الهاشمية - دمشق.
١٦. الامامة والسياسة: ابن قتيبة (ت ٢٧٢ هـ)، چاپ دوم سال، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و فرزندان - مصر.
١٧. أمالی الشيخ المفيد: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، چاپ سوم - نجف اشرف.
١٨. أنساب الاشراف: أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري، طبعه سال ١٩٣٨، مطبعة فلسطين.
١٩. أوائل المقالات: شيخ مفيد (ت ٤١٣ هـ)، چاپ دوم سال ١٤١٤ هـ مطبعة دار المفيد - بيروت.
٢٠. الايمان: محمد بن اسحاق بن يحيى بن منده، (ت ٣٩٥ هـ)، نشر مؤسسة الرسالة، بيروت سال ١٤٠٦ هـ چاپ دوم، تحقیق: د. علی بن محمد بن ناصر فقیهی.
- ب**
٢١. بحار الانوار: مولى محمد باقر مجلسى (ت ١١١١ هـ)، تهران - ايران.
٢٢. البداية والنهاية: ابن كثير (ت ٧٧٤ هـ)، چاپ یکم سال ١٩٣٢ م، مطبعة السعادة - مصر.
٢٣. بلاغات النساء: امام ابی الفضل احمد بن ابی طاهر طيفور (ت ٢٨٠ هـ)، چاپ سال ١٩٧٢ م، دار النهضة الحديثة - بيروت.
٢٤. البيان والتعريف: ابراهيم بن محمد حسینی (ت ١١٢٠ هـ)، نشر دار الكتاب العربي - بيروت سال ١٤٠١ هـ تحقیق: سيف الدين الكاتب.

ت

٢٥. تاريخ ابى الفداء (المختصر في اخبار البشر): ابوالفداء اسماعيل بن على دوينى، طبعه سال ١٣٢٥ هـ مطبعة الحسينية - مصر.
٢٦. تاريخ بغداد: احمد بن على الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ)، نشر دار الكتب العلمية - بيروت.
٢٧. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطى (ت ٩١١ هـ)، چاپ دوم سال ١٩٥٩ م، مطبعة السعادة - مصر، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد.
٢٨. تاريخ الخميس: حسين بن محمد ديار بكرى، چاپ سال ١٢٨٢ هـ مطبعة الوهبية - مصر.
٢٩. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر، با مراجعه به لوحهاى فشرده، سال ١٩٩٨ م.
٣٠. تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك): محمد بن جرير طبرى (ت ٣١٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت.
٣١. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى (ت ٢٥٦ هـ)، نشر دار الفكر، تحقيق: سيد هاشم ندوى.
٣٢. تاريخ المدينة المنورة: عمر بن شبة (ت ٢٦٢ هـ)، چاپ قدس - قم، نشر دار الفكر، تحقيق: فهيم محمد شلتوت.
٣٣. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب، چاپ بيروت، نشر دار صادر.
٣٤. التبيان فى تفسير القرآن: ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت ٤٦٠ هـ)، چاپ سال ١٤٠٩ هـ مكتب الاعلام الاسلامى - قم، تحقيق: احمد حبيب قصير عاملى.
٣٥. تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى: محمد بن عبدالرحمان مباركفورى (ت ١٣٥٣ هـ)، نشر دار الكتب علمية - بيروت.
٣٦. التحقيق فى نفى التحريف عن القرآن الشريف: سيد على حسيني ميلانى، چاپ يكم سال ١٤١٠ هـ مطبعة امير - قم، نشر دار القرآن الكريم - قم.
٣٧. تذكرة الحفاظ: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ سال ١٣٧٤ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: عبدالرحمان بن يحيى.
٣٨. تغليق التعليق: احمد بن على بن محمد عسقلانى (ت ٨٥٢ هـ)، چاپ يكم سال، نشر المكتب

- الاسلامی - دار عمار - بیروت، عمان - اردن (۱۴۰۵ هـ)، تحقیق: سعید عبدالرحمان موسی قزقی.
۳۹. تفسیر اَبی السَّعُود: قاضی القضاة محمد بن محمد عمادی (ت ۹۵۱ هـ)، نشر دار احیاء التراث عربی - بیروت.
۴۰. تفسیر القرآن العظیم: ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (ت ۷۷۴ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۱ هـ نشر دار الفکر - بیروت.
۴۱. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ت ۳۱۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۵ هـ نشر دار الفکر - بیروت.
۴۲. تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن): ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی (ت ۶۷۱ هـ)، چاپ دوم سال ۱۳۷۲ هـ نشر دار الشعب - قاهره، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی.
۴۳. التفسیر الکبیر: فخرالدین رازی (ت ۶۰۶ هـ)، چاپ یکم سال ۱۳۵۷ هـ مطبعة البهية، مصر.
۴۴. تلخیص الحبیر: ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ هـ)، نشر مدینة منورة (۱۳۸۴ هـ)، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمانی مدنی.
۴۵. التمهید: باقلانی، چاپ قاهره، مطبعة گروه تألیف و ترجمه و نشر، تحقیق: محمود محمد خضیری و محمد عبدالهادی ابوریده.
۴۶. التمهید لما فی الموطأ من المعانی والاسانید: ابن عبد البر نمری (ت ۴۶۳ هـ)، چاپ سال ۱۳۸۷ هـ نشر وزارت عموم اوقاف و شؤون دینی - مغرب، تحقیق مصطفی بن احمد علوی و محمد عبد الکبیر بکری.
۴۷. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ هـ)، چاپ یکم، نشر دار الفکر - بیروت.
۴۸. تهذیب الکمال: ابو الحجاج مزی (ت ۷۴۲ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۰۰ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بیروت، تحقیق: بشار عواد معروف.
۴۹. التوابین: أبو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة مقدسی (ت ۶۲۰ هـ)، چاپ سال ۱۴۰۳ هـ نشر دار الکتب علمية - بیروت، تحقیق: عبدالقادر الارناؤوط.
۵۰. التوحید: شیخ صدوق (ت ۳۸۱ هـ)، چاپ سال ۱۳۸۷ هـ نشر جامعه مدرسین، قم، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی.

ث

٥١. الثقات: ابو حاتم محمد بن حبان تميمي بستى (ت ٣٥٤هـ)، چاپ يكم سال ١٣٩٥ هـ نشر دار الفكر، تحقيق: سيد شرف الدين احمد.

ج

٥٢. الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع: ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى (ت ٤٦٣هـ)، چاپ سال ١٤٠٣ هـ نشر مكتبة المعارف - رياض، تحقيق: د. محمود الطحان.

٥٣. الجامع: معمر بن راشد ازدي (ت ١٥١ هـ)، چاپ دوم سال ١٤٠٣ هـ المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: حبيب اعظمى (نشر شده همراه كتاب المصنف صنعانى).

٥٤. جزء أبى طاهر: ابوالحسن على بن عمر دار قطنى (ت ٣٦٧ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: حمدى عبد المجيد سلفى.

٥٥. الجواهر الحسن فى تفسير القرآن (تفسير الثعالبي): عبدالرحمان بن محمد ثعالبي، نشر مؤسسة اعلمى، مطبوعات - بيروت.

٥٦. الجواهر المضيئة فى طبقات الحنفية (طبقات الحنفية): ابو محمد عبدالقادر بن ابى الوفاء محمد بن ابى الوفاء قرشى (ت ٧٧٥ هـ)، نشر مير محمد كتب خانه - كراتشى.

ح

٥٧. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهاني (ت ٤٣٠ هـ)، چاپ چهارم سال ١٤٠٥ هـ نشر دار الكتاب عربى - بيروت.

٥٨. حياة الحيوان: كمال الدين محمد بن موسى دميرى (ت ٨٠٨ هـ)، چاپ دار التحرير.

خ

٥٩. الخصائص الكبرى: جلال الدين سيوطى، طبعة ١٣١٩ هـ مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية - حيدرآباد.

د

٦٠. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى، مطبعة اسلاميه - تهران.

٦١. دلائل الصدق: حجة محمد حسن مظفر، چاپ سال ١٣٩٥ هـ انتشارات بصيرتى - قم.

٦٢. **الدباج المذهب في معرفة اعيان علماء المذهب**: ابراهيم بن علي بن محمد بن فرحون يعمرى مالكي، نشر دار الكتب العلمية - بيروت.

ذ

٦٣. **الذريعة الى تصانيف الشيعة**: آغا بزرگ تهراني، چاپ سال ١٣٥٥ هـ مطبعة الغرى - نجف اشرف.

ر

٦٤. **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**: محمود بن عمر زمخشري، چاپ مطبعة العاني سال ١٩٧٦ م - بغداد. تحقيق: د. سليم نعيمى.

٦٥. **روح المعاني**: شهاب الدين آلوسى (ت ١٢٧٠ هـ)، ادارة چاپ المنيرية - مصر.

٦٦. **الرياض النضرة في مناقب العشرة**: ابو جعفر احمد بن عبدالله طبرى (ت ٦٩٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٩٩٦ م، نشر دار الغرب الاسلامى - بيروت، تحقيق: عيسى عبدالله محمد مانع حميرى.

ز

٦٧. **زاد المسير فى علم التفسير**: ابن جوزى (ت ٥٩٧ هـ)، مكتب اسلامى، چاپ و نشر.

٦٨. **الزهد**: هناد بن سرى كوفى (ت ٢٤٣ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: عبدالرحمان عبدالجبار فريوائى.

س

٦٩. **السراج المنير فى التفسير**: خطيب شربيني، چاپ سال ١٢٩٩ هـ مطبعة بولاق - مصر.

٧٠. **السنة**: ابوبكر احمد بن عمرو بن ابى عاصم ضحاك (ت ٢٨٧ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٠ هـ نشر المكتب الاسلامى - بيروت، تحقيق: محمد ناصر الدين البانى.

٧١. **السنة**: عبدالله بن احمد بن حنبل (ت ٢٩٠ هـ)، چاپ يكم سال ، نشر دار ابن القيم دمام، تحقيق: د. محمد سعيد سالم قحطانى.

٧٢. **سنن ابى داود**: ابو داود سليمان بن الاشعث سجستاني (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد.

٧٣. **سنن ابن ماجه**: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزويني (ت ٢٧٥ هـ)، نشر دار الفكر - بيروت،

تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.

٧٤. سنن الترمذى (الجامع الصحيح): ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذى (ت ٢٧٩ هـ)، نشر دار احياء التراث عربى - بيروت، تحقيق: احمد محمد شاکر و ديگران.

٧٥. سنن الدارمى: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمى (ت ٢٥٥ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الكتاب عربى - بيروت، تحقيق: فواز احمد زمردى و خالد السبع معلمى.

٧٦. السنن الكبرى: ابوبکر احمد بن الحسين بيهقى (ت ٤٥٨ هـ)، چاپ سال ١٤١٤ هـ نشر مكتبة دار الباز - مكة المكرمة، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا.

٧٧. السنن الكبرى: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائى (ت ٣٠٣ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١١ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: د. عبدالغفار سليمان بندارى، سيد كسروى حسن.

٧٨. السنن الواردة فى الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها: أبو عمرو عثمان بن سعيد المقرئ الدانى (ت ٤٤٤ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٦ هـ نشر العاصمة - رياض، تحقيق: ضياء الله بن محمد ادريس مبارکفورى.

٧٩. سنن سعيد بن منصور: سعيد بن منصور (ت ٢٧٧ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٤ هـ نشر دار العصیمی - رياض، تحقيق: د. سعد بن عبدالله بن عبدالعزيز آل حميد.

٨٠. سير اعلام النبلاء: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ نهم سال ١٤١٣ هـ نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: شعيب الارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسى.

٨١. السيرة الحلبية (انسان العيون فى سيرة الامين المأمون): على بن برهان الدين حلبى (ت ١٠٤٤ هـ)، چاپ سال ١٩٦٢ م، مطبعة الاستقامة - قاهره.

٨٢. السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام حميرى (ت ٢١٣ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١١ هـ نشر دار الجيل - بيروت، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد.

ش

٨٣. شرايع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام: محقق حلى (ت ٦٧٦ هـ)، چاپ سال ١٢٩٩ هـ مطبعة الاداب - نجف، تحقيق: عبدالحسين محمد على.

٨٤. شرح سنن ابن ماجه: جلال الدين سيوطى و عبدالغنى و فخر الحسن دهلوى، نشر قديمى

کتب خانة - کراتشی.

٨٥. شرح معانی الآثار: ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة طحاوی (ت ٣٢١ هـ)، چاپ یکم سال، نشر دار الکتب علمية - بیروت، (١٣٩٩ هـ)، تحقیق: محمد زهری النجار.
٨٦. شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله، مشهور به سعد الدین تفتازانی (ت ٧٩٣ هـ)، تحقیق و تعلیق دکتر عبدالرحمان عمیره، چاپ یکم سال ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م، از منشورات الشریف الرضی.
٨٧. شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید (ت ٦٦٥ هـ)، نشر دار احیاء الکتب عربی، تحقیق: محمد ابی الفضل ابراهیم.
٨٨. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: حاکم حسکانی از بزرگان قرن پنجم هجری، چاپ یکم سال ١٩٧٤ م، از منشورات مؤسسة اعلمی، مطبوعات - بیروت.

ص

٨٩. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان: ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی (ت ٣٥٤ هـ)، چاپ دوم، نشر مؤسسة الرسالة - بیروت، تحقیق: شعیب الارناؤوط.
٩٠. صحیح بخاری: أبو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ت ٢٥٦ هـ)، چاپ سوم سال ١٤٠٧ هـ، نشر دار ابن کثیر یمامة - بیروت، تحقیق: مصطفی دیب البغا.
٩١. صحیح مسلم: ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (ت ٢٦١ هـ)، نشر دار احیاء التراث - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی.
٩٢. صفوة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ دوم سال، نشر دار المعرفة - بیروت (١٣٩٩ هـ)، تحقیق: محمود فاخوری، د. محمد رواس قلعه جی.
٩٣. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هیتمی (ت ٩٧٤ هـ)، دار الطباعة المحمدية - قاهرة، مكتبة القاهرة.

ض

٩٤. الضعفاء: ابو جعفر محمد بن عمرو عقیلی (ت ٣٢٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٤ هـ، نشر دار الکتب علمية - بیروت، تحقیق: د. عبدالمعطی أمين قلجی.

٩٥. الضعفاء والمتروكين: ابوالفرج عبدالرحمان بن محمد جوزى (ت ٥٧٩ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر دار الكتب علمية - بيروت، تحقيق: عبدالله القاضى.

ط

٩٦. طبقات الحنابلة: قاضى ابوالحسين محمد ابويعلی، چاپ سال ١٩٥٢ م، مطبعه السنه المحمدية - قاهرة، تصحيح: محمد حامد الفقى.

٩٧. طبقات الشافعية الكبرى: ابن سبكى (ت ٧٧١ هـ)، چاپ يكم سال ، مطبعة مشهور الحسينية المصرية.

٩٨. طبقات الكبرى: محمد بن سعد بصرى (ت ٢٣٠ هـ)، نشر دار صادر - بيروت.

ع

٩٩. العبر فى خبر من غير: محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبى (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ دوم مصورة، نشر مطبعة حكومة الكويت - كويت - ١٩٤٨ م، تحقيق: د. صلاح الدين المنجد.

١٠٠. العدد القوية: علامة حلى (ت ٧٢٦) چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ مطبعه سيد الشهداء، نشر كتاب خانه آيت الله مرعشى نجفى، تحقيق: سيد مهدي رجائى.

١٠١. العقد الفريد: ابن عبد ربه، چاپ سال ١٣٦٧ هـ مطبعة گروه تأليف و ترجمة و نشر - قاهرة.

١٠٢. العلل و معرفة الرجال: احمد بن حنبل (ت ٢٤١ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ تحقيق: وصى الله بن محمد عباس.

١٠٣. عون المعبود: ابو الطيب محمد شمس الحق عظيم آبادى، چاپ دوم، نشر دار الكتب علمية - بيروت (١٤١٥ هـ).

١٠٤. عيون اخبار الرضا عليه السلام: شيخ صدوق (ت ٣٨١ هـ)، چاپ سال ١٩٧٠ م، از منشورات مطبعه حيدرية - نجف اشرف.

غ

١٠٥. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب: شيخ عبدالحسين امينى، چاپ سوم، دار الكتاب عربى - بيروت.

١٠٦. غريب الحديث ابن جوزى: ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد (ت ٥٩٧ هـ)، چاپ

یکم ، نشر دار الکتب علمیه بیروت، ۱۹۸۵م، تحقیق: د. عبدالمعطی امین قلجی.

ف

۱۰۷. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری: ابن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲هـ)، چاپ سال ۱۳۷۹ هـ
نشر دار المعرفة - بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، محب الدین الخطیب.
۱۰۸. فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية فى علم التفسير: محمد بن على شوكانى (ت
۱۲۵۰ هـ)، دار احیاء التراث عربی - بیروت.
۱۰۹. الفتن: نعيم بن حماد مروزی (ت ۲۸۸ هـ)، چاپ یکم سال ۱۴۱۲ هـ نشر مكتبة التوحيد -
قاهرة، تحقیق: سمیر امین زهیری.
۱۱۰. الفرق بين الفرق و بيان الفرقه الناجية: ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی (ت
۴۲۹ هـ)، چاپ دوم سال ۱۹۷۷م، نشر دار الافاق الجيدة - بیروت.
۱۱۱. الفصل فى الملل والاهواء والنحل: ابن حزم اندلسی ظاهری (ت ۴۵۶ هـ)، طبعة مكتبة
المثنى - بغداد و مؤسسة الخانجى - مصر، و در حاشیه آن كتاب الملل والنحل.
۱۱۲. فضائل الصحابة: عبدالله بن احمد بن حنبل، چاپ یکم سال ۱۴۰۳ هـ نشر مؤسسة الرسالة
بیروت، تحقیق: د. وصی الله محمد عباس.
۱۱۳. الفوائد (مجلس من فوائد الليث بن سعد): لیث بن سعد معری، چاپ یکم سال ۱۴۰۷ هـ
نشر دار عالم الکتب، نشر و توزیع - ریاض، تحقیق: محمد بن رزوق طرهوانی.
۱۱۴. فیض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرؤف مناوی (ت ۱۳۳۱ هـ)، چاپ سال
۱۴۱۵ هـ مطبعة دار الکتب علمیه، نشر دار الکتب علمیه - بیروت.

ق

۱۱۵. القاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروز آبادی.

ک

۱۱۶. الكافي: محمد بن یعقوب کلینی (ت ۳۲۸ هـ / ۳۲۹ هـ) نشر مكتبة صدوق - تهران.
۱۱۷. الكامل فى التاريخ: ابوالحسن عزالدین معروف به ابن الاثير، چاپ سال ۱۹۶۵م، دار صادر -

بیروت.

١١٨. الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى جرجاني (ت ٣٦٥هـ)، چاپ سوم سال ١٤٠٩ هـ نشر دار الفكر - بيروت، تحقيق: يحيى مختار غزاوى.
١١٩. الكبائر: محمد بن عثمان ذهبى (ت ٧٤٨هـ)، نشر دار الندوة جديد - بيروت.
١٢٠. الكشف الحثيث عن من رمى بوضع الحديث: ابراهيم بن محمد حلبى (ت ٨٤١هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٧ هـ نشر عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية، تحقيق: صبحى سامرائى.
١٢١. كنز العمال: متقى هندی (ت ٩٧٥هـ)، مطبعة مؤسسة الرسالة - بيروت، نشر مؤسسة الرسالة - بيروت، تحقيق: شيخ بكرى حيانى و شيخ صفوة السقا.

ل

١٢٢. لسان العرب: ابن منظور (ت ٧١١هـ)، چاپ يكم سال ، دار صادر - بيروت.
١٢٣. لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، چاپ سوم سال ١٤٠٦ هـ نشر مؤسسة اعلمى، مطبوعات بيروت.

م

١٢٤. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين: ابو حاتم محمد ابن حبان تميمى (ت ٣٥٤هـ)، چاپ يكم سال ١٣٩٦ هـ نشر دار الوعى - حلب، تحقيق: محمود ابراهيم زايد.
١٢٥. مجمع البيان فى تفسير القرآن: امين الدين فضل بن حسن طبرسى (ت ٥٤٨هـ)، دار احياء التراث عربى - بيروت.
١٢٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: على بن ابى بكر هيثمى (ت ٨٠٧هـ)، چاپ سال ١٤٠٧ هـ نشر دار الريان، تراث - قاهرة، دار الكتاب عربى - بيروت.
١٢٧. المحلى: ابن حزم ظاهرى (ت ٤٥٦هـ)، نشر دار الافاق جديد - بيروت، تحقيق: گروه احياء تراث عربى.
١٢٨. المدخل الى السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن الحسن بيهقى (ت ٤٥٨هـ)، چاپ سال ١٤٠٤ هـ دار الخلفاء للكتاب الاسلامى - كويت، تحقيق: د. محمد ضياء الرحمان اعظمى.
١٢٩. المرجعية الدينية و قضايا اخرى: نگارنده همين كتاب ، چاپ دوم سال ١٤١٩ هـ دار الصفوة - بيروت.

١٣٠. المستدرک علی الصحیحین: ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت ٤٠٥ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١١ هـ نشر دار الکتب علمیه - بیروت، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.
١٣١. مسند ابی یعلی: ابو یعلی احمد بن علی موصلی (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٤ هـ نشر دار المأمون تراث - دمشق، تحقیق: حسین سلیم اسد.
١٣٢. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی (ت ٢٤١ هـ)، نشر مؤسسة قرطبة - مصر.
١٣٣. مسند ابن الجعد: علی بن الجعد جوهری (ت ٢٣٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤١٠ هـ نشر مؤسسة نادر - بیروت، تحقیق: عامر احمد حیدر.
١٣٤. المسند: ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی (ت ٢١٩ هـ)، نشر دار الکتب علمیه - بیروت، مکتبه المتنبی - قاهره، تحقیق: حبیب الرحمان اعظمی.
١٣٥. مسند البزار (البحر الزخار): ابوبکر بزار (ت ٢٩٢ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٩ هـ نشر مؤسسة علوم القرآن - بیروت، مکتبه العلوم والحکم - مدینه.
١٣٦. مسند الرویانی: ابوبکر محمد بن هارون رویانی (ت ٣٠٧ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مؤسسة قرطبة - قاهره (١٤١٦ هـ)، تحقیق: علی ابویمانی.
١٣٧. مسند الشاشی: ابو سعید الهیثم بن کلیب الشاشی (ت ٣٣٥ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مکتبه العلوم والحکم - مدینه منوره (١٤١٠ هـ)، تحقیق: د. محفوظ الرحمان زین الله.
١٣٨. مسند الشامیین: سلیمان بن احمد طبرانی (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٥ هـ نشر مؤسسة الرساله - بیروت، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی.
١٣٩. مسند الطیالسی: سلیمان بن داود طیالسی (ت ٢٠٤ هـ)، نشر دار المعرفه - بیروت.
١٤٠. مسند عمر بن الخطاب: ابو یوسف یعقوب بن شیبه بن صلت سدوسی (ت ٢٦٢ هـ)، چاپ یکم سال، نشر مؤسسة الکتب الثقافیه - بیروت، تحقیق: کمال یوسف الحوت.
١٤١. مسند عبد بن حمید (المنتخب من مسند عبد بن حمید): عبد بن حمید (ت ٢٤٩ هـ)، چاپ یکم سال ١٤٠٨ هـ نشر مکتبه السنه - قاهره، تحقیق: صبحی سامرائی و محمود محمد خلیل صعیدی.
١٤٢. المصنف ابن ابی شیبه: ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه کوفی (ت ٢٣٥ هـ)، چاپ یکم

- سال ١٤٠٩ هـ نشر مكتبة الرشد - رياض، تحقيق: كمال يوسف الحوت.
١٤٣. المصنف، عبد الرزاق: ابوبكر عبدالرزاق بن همام صنعاني (ت ٢١١ هـ)، چاپ دوم سال ١٤٠٣ هـ نشر المكتب الاسلامي - بيروت، تحقيق: حبيب الرحمان اعظمي.
١٤٤. المعارف: ابن قتيبة دينوري (ت ٢٧٦ هـ)، چاپ سال ١٩٦٠ م، مطبعة دار الكتب.
١٤٥. المعتصر من المختصر من مشكل الاثار: ابوالمحسن يوسف بن موسى حنفي، نشر عالم الكتب - بيروت، مكتبة المتنبي - القاهرة.
١٤٦. المعجم الاوسط: سليمان بن احمد طبراني (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ سال ١٤١٥ هـ نشر دار الحرمين - القاهرة، تحقيق: طارق بن عوض بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني.
١٤٧. المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٤٠٥ هـ نشر المكتب الاسلامي - بيروت، دار عمار - عمان، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج امرير.
١٤٨. المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبراني (ت ٣٦٠ هـ)، چاپ دوم سال ١٤٠٤ هـ نشر مكتبة العلوم والحكم - موصل، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد سلفي.
١٤٩. معرفة علوم الحديث: حاكم نيشابوري (ت ٤٠٥ هـ)، چاپ دوم سال ١٣٣٧ هـ نشر المكتبة العلمية - مدينة منورة، تحقيق: سيد معظم حسين.
١٥٠. المغنى في الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: نورالدين عتر.
١٥١. مقالات الاسلاميين: علي بن اسماعيل اشعري (ت ٣٢٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٩٥٠ م، مكتبة النهضة المصرية - القاهرة، تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد.
١٥٢. الملل والنحل: ابي الفتح عبدالكريم شهرستاني (ت ٥٤٨ هـ)، چاپ شده در حاشيه كتاب الفصل في الملل والاهواء والنحل.
١٥٣. المناقب: خوارزمي، چاپ دوم، طبع و نشر مؤسسة نشر اسلامي، تحقيق: مالك محمودي.
١٥٤. المنتقى لابن الجارود: عبدالله بن علي بن الجارود ابو محمد نيشابوري (ت ٣٠٧ هـ)، نشر مؤسسة الكتاب الثقافية، بيروت، چاپ يكم سال ١٤٠٨ هـ ١٩٨٨ م، تحقيق: عبدالله عمر بارودي.
١٥٥. معجم ما استعجم: عبدالله بن عبدالعزيز بكرى اندلسي (ت ٤٨٧ هـ)، نشر عالم الكتب،

بيروت، چاپ سوم سال ١٤١٣ هـ تحقيق: مصطفى السقا.

١٥٦. الموطأ: مالك بن انس (ت ١٧٩ هـ)، دار احياء التراث العربى - مصر، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي.

١٥٧. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان بن قايمز ذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، چاپ يكم سال، نشر دار الكتب علمية - بيروت (١٩٩٥م)، تحقيق: شيخ على محمد معوض، و شيخ عادل احمد عبدال موجود.

ن

١٥٨. نظم درر السمطين: زرندي حنفي (ت ٧٥٠ هـ)، چاپ يكم سال ١٣٧٧ هـ

١٥٩. نوادر الاصول فى احاديث الرسول: ابو عبدالله محمد بن على بن حسن حكيم ترمذى، چاپ يكم سال، نشر دار الجيل - بيروت، تحقيق: د. عبدالرحمان عميره.

١٦٠. نيل الأوطار: محمد بن على بن محمد شوكانى (ت ١٢٥٥ هـ)، نشر دار الجيل - بيروت (١٩٧٣ هـ).

و

١٦١. وسائل الشيعة: حر عاملى (١١٠٤ هـ)، چاپ سال ١٣٧٦ هـ مطبعه اسلامية - تهران.

١٦٢. الوقوف على صحيح مسلم من الموقوف: ابن حجر عسقلانى، چاپ يكم سال ١٤٠٦ هـ نشر مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، تحقيق: عبدالله ليثى انصارى.

ى

١٦٣. ينابيع المودة لذوى القربى: شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفي (ت ١٢٩٤ هـ)، چاپ يكم سال ١٤١٦ هـ نشر دار الاسوة، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني.